بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمایلات

جلد اول

مؤلف: استاد محمد تقى فلسفى

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین عليهما‌السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

كتابى كه اكنون به عنوان گفتار فلسفى درباره بزرگسال و جوان از نظر افكار و تمایلات تقدیم خوانندگان عزیز مى شود شامل قسمتى از سخنرانیهاى خطیب نامى معاصر و دانشمند جناب آقاى محمدتقى فلسفى واعظ مشهور مى باشد، كه در دو مجلد تنظیم شده است. بخش اول آن، كه كتاب حاضر است، مشتمل بر برده فصل مى باشد.

كسانى كه به بینات شیوا و رساى معظم له آشنائى دارند مى دانند كه این گوینده توانا مطالب علمى و مشكلى را با بیانى ساده و نافذ و قابل فهم عموم ایراد نموده و هر كس به فراخور ذوق از هر طبقه و مرتبه اى كه باشد از آن استفاده مى كند.

افكار و تمایلات بزرگسال و جوان كه موضوع بحث این كتاب است از مسائل مهم و مورد توجه روان شناسان جهان مى باشد و درباره آن كتابهاى بیشمارى نوشته اند.

اسلام نیز به این امر كامل داشته و در قرآن كریم و احادیث، پیرامون معاد مطالب بسیارى به مسلمین گفته شده است.

در گفتارهاى این كتاب، معظم له، درباره مسایل مربوط به بزرگسال و جوان بحث مى نماید و با استفاده از نظریه هاى آنان و انتقاد از بعضى از مكاتب، حقایق نهفته را آشكار و برترى اسلام را از لحاظ علمى روشن مى نماید.

در این گفتارها از آیات و احادیث مربوطه با اسلوب تازه اى ضمن بحثهاى متنوع استفاده شده و نیز مقالات علمى و نظریه هاى دانشمندان غرب به مناسبت عینا نقل گردیده است.

دفتر نشر فرهنگ اسلامى، پس از كسب موافقت معظم له، به منظور آشنایى بیشتر عموم مردم با مبانى اسلام، با تاءییدات خداوند متعال تصمیم به چاپ مجموعه آثار ایشان گرفت تا پس از چاپ، با بهاى مناسب در اختیار علاقه مندان قرار گیرد.

پاییز 1377

دفتر نشر فرهنگ اسلامى

1 - تفاوت امیال بزرگسالان و جوان

(قل كل یعمل على شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدى سبیلا)

قرآن كریم

## مشكل بزرگ

ناسازگارى و اختلاف جوانان و میانسالان و كهنسالان، در محیط خانواده و اجتماع، یكى از مشكلات بزرگى است كه در گذشته و حال، بین تمام ملل و اقوام بشرى، كم و بیش وجود داشته و دارد. چه بسا روابط خانوادگى بر اثر اختلاف و تشاجر این سه گروه بر هم خورده و مصائب سنگینى به بار آمده است. گاهى بر اثر ستیزه جویى و پرخاشگرى، فرزندان جوان از خانه گریخته و متوارى شده اند. گاهى كشاكش و اختلاف، زنان جوان را واداشته است كه شوهر و فرزندان خود را ترك گویند و به نقطه نامعلومى رهسپار شوند، و گاهى پرخاشگرى و اختلاف به جرم و جنایت منتهى شده و افراد به كشتن خود یا كشتن دگران دست زده اند.

## منشاء اختلاف

اختلاف و تشاجر جوانان و میانسالان و كهنسالان، از دو منشاء اساسى سرچشمه مى گیرد: یكى طبیعى و دیگرى اكتسابى.

قسمت طبیعى مربوط به قانون خلقت و سنن آفرینش است. از این نظر كه طرز تفكر این سه گروه به طور طبیعى با هم متفاوت است و همین تفاوت اندیشه و فكر، منشاء قسمتى از اختلافات و ناسازگارى آنان با یكدیگر است.

## طبیعى و اكتسابى

قسمت اكتسابى مربوط به روش هاى تربیتى، قوانین اجتماعى، اصول اخلاقى و آداب و رسوم عمومى است. از این نظر كه افراد در كودكى چگونه تربیت شده اند، جامعه تا چه حد خود را پابند ارزش هاى اخلاقى مى داند، مقررات و قوانین چگونه غرایز و تمایلات نفسانى مردم را در شئون مختلف زندگى و اندازه گیرى مى كند، و چطور در پاره اى از مواقع خوى بد و عادات ناپسند اجتماع باعث ناسازگارى و تشاجر این سه گروه با یكدیگر مى شود.

براى رفع اختلاف یا لااقل تقلیل ناسازگارى، لازم است اولا تفاوت هاى روانى این سه گروه، كه ناشى از اختلاف سنین عمر است، با توجه به مقتضیات زمان شناخته شود، و تا جایى كه ممكن است، هر گروهى به اندیشه و طرز تفكر دو گروه دیگر آشنا گردد و با در نظر گرفتن وضع روح و حالت روانشان با آنان رفتار نماید.

ثانیا، برنامه هاى تربیتى، كه سازنده مردم است و همچنین قوانین اجتماعى و مقررات اخلاقى، كه میزان تعدیل غرایز و معیار تماس افراد با یكدیگر است، آن چنان صحیح و عادلانه تنظیم گردد كه جوابگوى نیازمندى هاى هر سه گروه باشد تا در پرتو آن، هر گروهى به حق طبیعى و اجتماعى خود برسد و تمایلاتش با اندازه گیرى صحیح و دور از افراط و تفریط ارضا گردد.

## دو شرط اساسى

شناخت وضع روحى و كشش هاى روانى و جوانان و بزرگسالان و همچنین وجود مقررات صحیح قانونى و اخلاقى، براى تنظیم روابط آنان، دو شرط اساسى و به هم پیوسته تقلیل ناسازگارى ها، و اختلاف خانوادگى و اجتماعى است و با فقد هر یك از این دو، نتیجه منفى خواهد بود.

دیرزمانى است كه دانشمندان غرب، در رشته روان شناسى پیروزى هاى عظیمى به دست آورده و به مقدار قابل ملاحظه اى از وضع روحى جوانان و میانسالان و سالخوردگان آگاه شده اند و به وسیله نشریه هاى علمى و برنامه هاى فرهنگى، طرز تماس آنان را با یكدیگر توضیح داده و اجراى آن را به جامعه توصیه نموده اند. در نتیجه، شرط اول سازگارى، كه شناخت روحیه این سه گروه است، تقریبا تحقق یافته است، ولى بر اثر فقدان شرط دوم و نبودن مقررات صحیح و عادلانه، اختلاف و ناسازگارى، جنگ و ستیز و جرم و جنایت همچنان در محیط خانواده و اجتماع در دنیاى غرب باقى مانده و طبقات مختلف مردم از آن در رنج و عذاب اند.

به شرحى كه در فصول آینده توضیح داده مى شود، دنیاى غرب مرتكب اشتباه بزرگى شده و در موارد بسیارى، آزادى بیش از حد مصلحت به مردم داده است. قانون گزاران نخواسته و یا نتوانسته اند غرایز و تمایلات مردم را با واقع بینى و حفظ مصالح فردى اجتماعى اندازه گیرى كنند و با وضع قوانین ناصحیح و اعطاى آزادى هاى مضر و خطرناك، بسیارى از ناپاكى ها و پلیدها را مجاز شناختند و مردم را به راه افراط كارى و زیاده روى سوق دادند، و در نتیجه كشورها را به مشكلات عظیمى مواجه نمودند و زمینه بروز تضاد و اختلاف و وقوع جرم و جنایت را مهیا ساختند.

## آزادى هاى مضر

پیشواى عالى قدر اسلام، در چهارده قرن قبل، خصایص روحى و حالات روانى جوانان و میانسالان و كهنسالان را از نظر وضع طبیعى مورد توجه قرار داده و پیروان خود را از آن ها آگاه ساخته است و ضمن روایات متعددى، طرز آمیزش و برخورد آنان را با یكدیگر بیان نموده و وظایف هر سه گروه را در خانواده و اجتماع معین نموده است. در مقام تشریع و قانون گزارى نیز از طرفى مقررات باطل و نظامات نادرست گذشته را، كه منشاء بسیارى از مفاسد و اختلافات و باعث تضییع حقوق طبیعى و اجتماعى آن سه گروه بود، از میان برداشت و از طرف دیگر، غرایز و تمایلات نفسانى بشر را به درستى اندازه گیرى كرد و در پرتو وحى الهى راه سعادت و مصلحت انسان ها را ارائه نمود و بدین وسیله موجبات هم آهنگى و سازش نسل هاى مختلف را فراهم ساخت. در آیین اسلام نه هیچ یك از غرایز به كلى سركوب شده و نه مانند مغرب زمین به پاره اى از تمایلات، آزادى بیش از حد مصلحت داده شده است.

## اسلام و غرایز بشر

در این كتاب به اختصار پیرامون شناخت روان جوان و میانسال و كهنسال و تفاوت اندیشه و افكار آنان، با استفاده از روایات اسلامى و تحقیقات علمى دانشمندان گفت و گو مى شود.

همچنین پاره اى از تعالیم دینى و مقررات اسلامى، كه در رفع اختلاف نسل هاى سه گانه نقش مؤثرى دارد، مورد بحث و بررسى قرار مى گیرد و در ضمن به بعضى از آداب و رسوم قبل از اسلام و همچنین به قسمتى از اوضاع كنونى دنیاى غرب نیز اشاره مى شود.

## اولین عامل اختلاف

اولین عالم اختلاف و ناسازگارى جوانان و بزرگسالان تفاوتى است كه به طور طبیعى در تمایلات نفسانى و طرز تفكر آنان وجود دارد. سنین عمر، نه تنها روى اندام و قواى جسمانى اثر مى گذارد و وضع ظاهرى جوانان و میانسالان و كهنسالان را متمایز مى سازد، بلكه در حالت روانى و عواطف روحى آنان نیز مؤثر است. اندیشه و افكار پیران سالخورده با تخیلات و طرز تفكر جوانان نوساخته تفاوت بسیار دارد.

به عبارت دیگر، بر اثر طول عمر و بالا رفتن سال هاى زندگى، تغییرات عمیقى در قواى جسمانى و فعالیت هاى سلولى و فعل و انفعال هاى شیمیایى بدن آشكار مى شود، و از این جهت كه نفس و بدن با یكدیگر متحد و مرتبطاند و احكام هر یك در دیگرى سرایت مى كند، دگرگونى ها و تحولات جسم، باعث تحول حالات و روحى و تغییر عواطف روانى مى شود، همان طور كه تحولات روانى و دگرگونى هاى روحى نیز در جسم مى گذارد و بدن را متاءثر مى سازد. براى آن كه مطلب تا اندازه اى روشن گردد، لازم است پیرامون اتحاد نفس و بدن و رابطه جسم و جان توضیحى داده شود.

## رابطه جسم و جان

(عن امیرالمؤمنین عليه‌السلام انه قال: الروح فى الجسد كالمعنى فى اللفظ).

على عليه‌السلام پیوستگى و ارتباط نفس و بدن را با عالى ترین تشبیه بیان نموده و فرموده است: روح و جسد آدمى هم مانند معنى در لفظ است.

مسئله اتحاد نفس و بدن و تأثیر هر یك از این دو، در دیگرى، از مسائلى است كه در گذشته مورد قبول حكما و فلاسفه بوده و امروزه نیز دانشمندان محقق آن را پذیرفته و در كتاب هاى علمى خود شواهد بسیارى در اثبات آن ذكر كرده اند. در این جا به پاره اى از آن ها اشاره مى شود.

## فعالیت هاى روحى و روانى

فعالیت هاى روانى محققا با فعالیت هاى فیزیولوژیكى بدن بستگى دارد.

مى توان برخى تغییرات عضوى را در تعقیب حالات مختلف نفسانى و یا بر عكس، كیفیات روانى را با تأثیر بعضى اعمال عضوى مشاهده كرد. خلاصه این كه مجموعه بدن و نفس آدمى به وسیله عضوى و روانى به یك اندازه تأثیر مى پذیرد و تغییر مى كند. جان با جسم مانند شكل و مرمر یك مجسمه به هم آمیخته است و نمى توان بدون تراشیدن یا شكستن مرمر، شكل مجسمه را تغییر داد.

## موازنه رشد و مغز و هوش

مى دانیم كه هوش و دماغ كودك هر دو به یك رشد مى كند و هنگامى كه بر اثر كهولت، مراكز عصبى كوچك مى شود، هوش نیز كم مى گردد. الكل به سرعت با جریان خون در سلول هاى مغز نفوذ مى كند و تغییرات موقتى در فعالیت هاى روانى مى دهد و با سقوط فشار خون، بر اثر خونریزى داخلى، فعالیت هاى مغزى متوقف مى شود. خلاصه كیفیات روانى با وضع مغز بستگى دارد.

در حقیقت مغز، مطلقا از ماده عصبى ساخته نشده است و شامل محیطى نیز هست كه در آن سلول هاى عصبى غوطه ورند. ساختمان این محیط نیز به وسیله تركیبات سرم خون تنظیم مى گردد. از طرفى سرم خون ترشحات تمام غددى را كه در بدن پراكنده اند، شامل است. بنابراین تمام اعضاى بدن با واسطه خون و لنف در مغز حضور دارند و حالات شعورى ما به یك نسبت با تركیب شیمیایى هورمون هاى مغز و ساختمان سلول هاى دماغى بستگى دارد.

مثلا اگر محیط داخلى بدن از ترشح غده سورنال محروم بماند، بیمار ضعف عمیقى فرو مى رود و به حیوان خونسردى شبیه مى گردد. یا اختلالات عملى غده تیروئید، سبب تحریكات عصبى و روانى یا خمودى و بلاهت مى شود. در خانواده هایى كه ضایعات این عضو ارثى است، ابله و ناقص ‍ عقل و جنایتكار زیاد است. (1)

كافى است پلاسماى خون از برخى مواد محروم مى شود تا عالى ترین تجلیات روحى از میان برود. وقتى كه مثلا تیروئید در خون تیروكسین ترشح نكند، هوش و حس و اخلاق و حس و جمال و حس مذهبى باقى نمى ماند. افزایش یا كمبود كلسیم، سبب اختلالات روانى مى گردد.

محقق است كه وضع روانى با حالت بدنى بستگى دارد. فعالیت هاى فكرى و عاطفى، از شرایط فیزیكى و شیمیایى و فیزیولوژیكى اندام ها ناشى مى گردد. (2)

موضوع ارتباط نفس و بدن، یك حقیقت مسلم و تردیدناپذیر است كه آثار و نشانه هاى آن از دوران كودكى به صور مختلف بروز مى كند و در تمام ادوار جوانى و میانسالى و كهولت همچنان ثابت و پایدار است.

## حیوان بالفعل و انسان بالقوه

روزى كه بشر از مادر متولد مى شود، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است. عقل و هوش، فكر و فهم، حافظه و تخیل، و دیگر سرمایه هاى روانى و ذخایر روحى با رشد تدریجى بدن شكوفان مى شوند و به موازات پیشروى جسم و نیرومندى اندام شكفته تر مى گردند تا به رشد نهایى خود برسند. این امر روشنگر این حقیقت است كه جسم و جان بشر از دوران كودكى با یكدیگر وابسته و مرتبطاند.

سخن گفتن، یكى از اعمال جسمانى و مربوط به زبان و تارهاى صوتى و فعالیت هاى ریوى است. ولى این عمل جسمانى، رابطه مستقیم با وضع روانى انسانى نیز دارد. به عبارت دیگر، نوزاد سالم در ماه هاى اول ولادت قادر نیست سخن بگوید. پس از مدتى صداها را تقلید مى كند و با گذشت یك سال، تدریجا به زبان مى آید و سخن مى گوید. این عجز و ناتوانى كودك تنها ناشى از ضعف اندام و قواى جسمانى او نیست، بلكه نارسایى روحى و ضعف روانى كودك نیز در این ناتوانى سهم بسیارى مؤثرى دارد. به همین جهت، زبان باز كردن طفل و به سخن آمدنش، دلیل پیشروى و موزون جسم و جان و رشد و هماهنگ بدن و روان است.

## رشد موزون جسم و جان

گاستون ویو مى گوید:

هوش عملى كودكان با همان روش هایى كه براى آزمایش هوش میمون ها به كار رفته و یا با روش هاى مشابهى مورد آزمایش قرار گرفته است. مقایسه رفتار میمون ها و اطفال از ابتدا بسیار سودبخش بوده است.

حتى پاره اى از روان شناسان براى آن كه این مقایسه بهتر انجام گیرد، یك میمون و یك كودك را با یكدیگر پرورش داده و آزمایش نموده اند. كلوك، پسر خود را كه در ابتداى آزمایش كمتر از یك سال داشت، مدت نه ماه همراه شمپانزه كوچكى پرورش داد. در سال 1914، بوتان، اهل بردو، به فكر آن افتاد كه حركات هوشى میمون ها و كودكان را با یكدیگر مقایسه نماید. وى اولین كسى بود كه توانست موضوع بسیار مهمى را روشن سازد و آن این كه قوه ناطقه، حد فاصل حقیقى ما بین انسان و حیوان است. بوتان مى گوید: طفلى كه شروع به تكلم مى نماید، چون انسان كوچكى رفتار مى كند، ولى رفتار كودكى كه سخن نمى گوید، چون رفتار میمون هاى آدم نماست.

طفل كوچك یك ساله از نظر میزان فكر با میمون هاى آدم نما شبیه است. كودك یك ساله بیشتر مسائلى را كه براى میمون ها طرح مى شود، حل مى كند. از این جهت سن یك سالگى را سن شمپانزه نامیده اند.

اما به تدریج كه طفل زبان را یاد مى گیرد، پیشرفتش سریع مى شود و از شمپانزه جلو مى افتد. كلمات و ارتباطى كه میان آن ها وجود دارد، وسیله هایى براى نقل و انتقال افكار او هستند و در عین حال همراه خود خاطراتى را كه براى او حفظ مى كنند. كودك پس از زبان گشودن مى تواند آن چه را كه خودش مستقیما درك نمى كند، تصور نماید و امكان هاى فكرى اش به طور شگفت آورى ترقى مى نماید. (3)

در كودكان، مخصوصا در ابتداى تكلم، بسط و توسعه تخیل با پیشرفت عمل در تكلم در یك ردیف انجام مى گیرد. طفلى كه تكلم نمى كند، نیروى تخیلش از شمپانزه بیشتر نیست و به اندازه آن حیوان تخیلش ضعیف است. برعكس، طفلى كه زبان گشوده است، قادر است امكان هایى را كه به وسیله مشهوداتش به او تلقین مى گردد. تخیل نماید.

این ارتباط محكمى كه ما بین تخیل و تكلم وجود دارد، به وسیله مشاهدات و آزمایش هایى كه هد در بیماران مبتلا به كورى ذهنى انجام داده، تاءیید شده است. (4)

خلاصه، جسم و جان كودك با هم پیوسته و مرتبط است.

طفل در طول چند سال، مدارج رشد جسمانى را به تدریج مى پیماید و با پیشرفت بدن، تمام شئون رواین كودك نیز یكى پس از دیگرى شكفته مى شوند و به فعلیت مى آیند. ولى همان طور كه طفل نابالغ از نظر قیافه و آهنگ، اندام و قامت، و دیگر صفات ظاهرى كودك است، همچنین تخیلات و تمایلاتش، اندیشه ها افكارش، و خلاصه حالات روانى اش نیز كودكانه است.

با آن چه به اختصار درباره جسم و جان كودك توضیح داده شد، اكتفا مى شود. اینك موضوع تحولات جسمانى و تغییر و حالات روحى جوانان و میانسالان و پیران بر اساس رابطه تن و روان مورد بحث قرار مى گیرد.

## آغاز تحول بلوغ

ایام كودكى پایان مى پذیرد. طفل دوازده ساله مى شود و دوران تحول و انقلاب بلوغ آغاز مى گردد. در این دوره طوفانى و پرتشنج، كه چهارسال طول مى كشد، بر اثر ترشح هورمون هاى بلوغ، دگرگونى هاى همه جانبه و عمیقى در وجود آدمى پدید مى آید كه بعضى از دانشمندان آن را به ولادت جدید تعبیر كرده اند.

نوجوان، با طى كردن این مرحله، دوران كودكى را پشت سر مى گذارد و به منزلگاه جوانى وارد مى شود. منزلگاهى كه سراسر شور و نشاط و عشق و امید است. مناظر زیباى زندگى را از دور مى نگرد و با وجد و هیجان به سوى آینده اى لذت بخش و مطبوع پیش مى رود.

در این دوره استخوان هاى بدن عموما و استخوان هاى دست و پا خصوصا، به طور جهش رشد مى كنند و با سرعت مدارج نمو را مى پیمایند تا به آخرین مرحله پیشرفت طبیعى خود برسند.

اعضاى درونى و عضلات نیز به همین ترتیب مسیر نمو خود را طى مى كنند و با سرعت به سوى كمال نهایى خود پیش مى روند. حلقوم نوجوان در این دوره توسعه مى یابد و طول تارهاى صوتى اش دو برابر مى شود و رفته رفته صداى زیر كودكانه، طنین صداى انسان بالغ را پیدا مى كند. در صورت نوجوان و دیگر نقاط بدنش موى مى روید و خلاصه، كودك دیروز در پایان این دوره، قیافه و هیكل یك شخص بالغ را به خود مى گیرد.

نكته قابل ملاحظه آن كه تحول بلوغ نه تنها استخوان و اعضاى بدن كودك را دگرگون مى سازد و اوضاع جسمانى او را تغییر مى دهد، بلكه بر اساس رابطه تن و روان، به موازات تغییرات آشكارى كه در جسم كودك پدید مى آید، اوضاع روانى و تمایلات روحى وى نیز تغییر مى كند. به طورى كه طرز تفكر یك انسان نوبالغ با اندیشه و افكار دوران كودكى اش تفاوت بسیار دارد.

## تغییر تمایلات روحى

وقتى كه در حضور ما از كلمه بلوغ گفت و گو مى شود، بلافاصله به یاد سرعت رشد بدنى و تغییرات داخلى، كه موجب مى شوند دستگاه بدن بتواند كوشش هاى زمان و كمال و پختگى را انجام دهد، مى افتیم. آن چه كه ابتدا جلب توجه مى كند، جهش بدنى است. پس اولین خط سیر ما براى مطالعه در بلوغ همین خواهد بود. اما در همین زمان چشم انداز جدیدى در مقابل ما رخ مى نماید. در نتیجه بیدارى شوق ها و شورها و عشق در این سن، حساسیت زیاد مى شود. حتى در نزد طبایع فعال و جدى نیز حاكم بر تمام فعالیت هاى نفسانى مى گردد. پس همراه جهش بدن، جهش قلب نیز شروع مى گردد. نزدیك شدن این دو خط سیر با یكدیگر اتفاق و تصادف نیست، بكله نزدیكى آن، یكى دیگر از دلایل بستگى زندگى ذهنى و زندگى خارجى است كه در هر یك از ادوار وجود، مظاهر آن دیده مى شود. (5)

هر یك از حركات عظلات ما و هر حالت عادى، یك معناى روان شناسى خاص دارد كه روان شناس نباید از آن غافل بماند. به عبارت دیگر، بدن انسان مظاهر زندگى روحى را نمایان مى سازد و جوانان نیز از این قاعده مستثنى نیستند، اما با همه روابطى كه دارند، نباید فعالیت هاى روحى و بدنى را با یكدیگر مخلوط نمود. (6)

جوانان نوبالغ، از نظر روانى داراى وضعى مخصوص به خود هستند. اینان نه مانند كودكان نابالغ فكر مى كنند و نه اندیشه و افكارشان هم مانند بزرگسالان سى ساله و چهل ساله است. به همین جهت، دانشمندان محقق، روان شناسى جوان را یك رشته اختصاصى خوانده اند و براى شناخت روح جوان به یك سلسله تحقیقات عمیق و بررسى هاى مخصوص دست زده اند.

## اختلال تعادل

موریس دبس مى گوید:

در حدود سال دوازده یا سیزدهم، تعادل جسمى و روحى كودك مختل مى گردد. تغییرات جسمى عمیق به وجود مى آیند. اخلاق و رفتار، ثبات و پایدارى خود را از دست مى دهند. عادات كودكى، خود را كنار مى كشند. طفل توپ و عروسك را به كنارى مى اندازد. خیالبافى توسعه مى یابد، تا جایى كه گاهى به كار تحصیلى لطمه مى زند. (7)

جوان خیلى زودتر از كودكانى كه در حدود ده سالگى هستند. متاءثر مى گردد. یك كلمه، یك كنایه و اشاره كافى است كه طوفانى ایجاد كند براى خاطر هیچ، رنگ ایشان سرخ مى شود. هیجانات حاصل نه تنها اعمال و حركات را دچار اختلال مى كند، بلكه فعالیت فكرى و فرهنگى را نیز فلج مى سازد. (8)

خشم كودكانه جاى خود را به غیظ و نفرت مى دهد و حالت راءفت و ترحم جانشین رقت كودكى مى شود. مالیخولیا، كه هرگز در پیش كودكان وجود ندارد، یكى از هیجان هایى است كه مشخص پانزده سالگى مى باشد. (9)

در حالى كه كودك فقط در زمان حال زندگى مى كند، جوان نورس، مفهوم زمان روحى را در دو جهت گذشته و آینده جست وجو مى نماید.

فعالیت فكرى، كه بیشتر متوجه گذشته و آینده است، علاقه مندى به وضع حاضر را در درجه دوم اهمیت قرار مى دهد. به همین علت است كه براى جوان نورس مواجهه با حقیقت مشكل است. (10)

## علاقه جوان به مجهولات

جوانان مجهولات را دوست دارند، زیرا مجهولات چیزهاى تازه اى هستند كه بهتر از معلومات تجربى با مولودات ذهنى ایشان توافق مى یابند و این مهم ترین دوران از زندگانى است كه انسان به تخیلات غیرممكن و افسانه مانند مى پردازد و افكار شیرین و باطل، مخصوصا در دختركان جوان پیدا مى شود. به طورى كه قبول واقعیت زندگى براى ایشان مشكل مى نماید و ممكن است در بعضى مغزهاى ظریف و حساس و اختلالاتى به وجود آورد. (11)

ماندوس متوجه شده است كه جوان بیشتر در صدد آن اند كه محیط را با خود موافق سازند نه خود را با محیط. انضباطهاى اجتماعى، كه بعد از خروج از خانواده و مدرسه با آن برخورد مى نمایند، ایشان را متحیر مى سازد. عده اى سخت برآشفته مى شوند و عده اى دیگر در مقابل آن سر فرود مى آورند. فقط عده معدودى خود را آن متوافق مى سازند.

از این جاست كه عصیان ها و روش هاى هرج و مرج طلبى ایجاد مى شود. (12)

عبارات جوانان، كه از لحاظ استعمال لغات و انسجام مطالب خیلى غنى تر از عبارات اطفال است، قابل بیان كردن افكار عمیق مى باشد. اما در غالب موارد، این عبارات جز یك لباس ناموزون چیزى نیستند. در ابتداى امر از بوسوئه تقلید مى كنند و حال آنكه مطلب جز یك نثر عادى شوراى كشاورزى چیزى نیست. علت این است كه ایشان در مدت كوتاهى لغات متعدد آموخته اند و فرصت كافى براى هضم و جذب و تعیین موارد استعمال واقعى این لغات را پیدا نكرده اند. خودشان خیال مى كنند كه فهمیده اند، اما فهم آن ها غالبا نصفه و ناقص است. (13)

## جوان و عقل

جوان با عقل چندان ارادتى ندارند. قضاوت هاى عقلى را بسیار حقیر مى شمارند و آن را لایق پیرمردان مى دانند. آنان مثل امرسون فكر مى كنند كه مى خواست ارابه خود را به یكى از ستارگان ببندند. (14)

خلاصه بر اثر تحول بلوغ، ظاهر نوجوان دگرگون مى گردد.

قیافه و قامت او تغییر مى كند. از صف كودكان خارج مى شود.

خواهش هاى كودكى را ترك مى گوید و به گروه بزرگسالان مى پیوندد. ولى از نظر روحى و حالات روانى داراى وضع اختصاصى است.

از این جهت كه بلوغ روى عقلش اثر عمیق نگذارده و نیروى فكرش به درستى شكفته نشده، منطق و استدلال و برهانش ناسنجیده و ضعیف است و به استدلال افراد فهمیده نیز توجه نمى كند.

از این جهت كه احساسات بر اثر بلوغ تشدید مى شود و اوج مى گیرد، مزاج جوان همواره آماده طوفان است. احساسات با نیرومندى و قدرت بر سراسر كشور وجودش حكومت مى كنند و او را به كارهاى تند و غیرعقلانى وادار مى سازند.

## دوره تخیلات

دوران جوانى دوران تخیلات و اوهام است. دوره بى باكى و تهور و افراط در عشق و محبت است. دوره هیجان هاى شدید و عواطف حساب نشده و ناموزن است. با این همه، نباید جوان مورد ملامت و سرزنش قرار گیرد، چه وضع آشفته روان جوانان یك پدیده طبیعى و مقدمه تعالى و تكامل است و اساس آن به قضاى حكیمانه خداوند در نظام آفرینش پایه گذارى شده است.

(قال على عليه‌السلام: جهل الشباب معذور و علمه محصور). (15)

على عليه‌السلام فرمود: عذر نادانى جوان پذیرفته و مقبول و علم او در جوانى محدود و محصور است.

اگر جوانان با بزرگسالان فهمیده و دانا در تماس باشند و تصمیم هاى تند خود را قبلا با آنان در میان بگذارند و شور كنند، مى توانند دوران بحرانى و كوتاه مدت جوانى را به سلامت طى نمایند و با سعادت و خوش بختى به زندگى خویش ادامه دهند.

## سنین جوانى

ایام پرشور و طوفانى جوانى، كه گاهى به مستى شباب تغییر شده، خیلى كوتاه مدت است. بعضى از دانشمندان آن را به پنج سال مى دانند و مى گویند دوران جوانى از شانزده سالگى آغاز مى شود و در بیست سالگى پایان مى پذیرد. به نظر بعضى، حداكثر ایام شباب ده سال است و پایان آن را در بیست و پنج سالگى مى دانند.

جوانان در سال اول و دوم بعد از بلوغ، دچار آشفتگى روحى و ناموزونى هاى شدید روانى هستند. تا جایى كه در پاره اى از موارد، بى نظمى ها رنگ جنون به خود مى گیرد. بعضى از دانشمندان آن را با معلول سموم هورمون هاى بلوغ دانسته اند.

پیروان مكتب كرپلن مى گویند: جنون جوانى عبارت است از ضعف سریع عقلانى، كه هنگام بلوغ ظاهر شده و احتمالا نتیجه مسمومیت درونى و پریشانى غدد مترشح داخلى است. (16)

## جنون جوانى

هر قدر از عمر جوانى بیشتر مى گذرد و فاصله جوان از دوره بحرانى بلوغ افزایش مى یابد، طوفان احساسات به همان نسبت فروكش مى كند و بى نظمى هاى روانى تقلیل مى یابد. جوان از نظر تعقل و تفكر پخته مى شود و رفته رفته اخلاق و رفتارش عادى مى گردد. ولى این تحول، در همه جوانان و در تمام شرایط متفاوت طبیعى و تربیتى یكسان نیست. بلكه بعضى زودتر و بعضى دیرتر به سرمنزل پختگى و كمالى مى رسند.

همه شما پسران و دختران جوانى را مى شناسید كه شرایط زندگانى ایشان بسیار حقیر است و به واسطه فشار زندگى خیلى زود از دوران كودكى وارد مرحله كمال مى گردند و در حدود 18 سالگى به مرحله پختگى مى رسند. بالعكس، عده اى دیگر، مخصوصا آن هایى كه داراى زندگى راحت و آسوده اى هستند، مدت ها در دوران بلوغ و كودكى باقى مى مانند و در 22 یا 23 سالگى هنوز نیز مرد نشده اند. دوران بلوغ مانند دوران رشد، گاه پیش رس بوده و گاهى در تأخیر است. (17)

## دوران میانسالى

ایام جوانى سپرى مى گردد و از 21 سالگى و حداكثر از 26 سالگى دوران میانسالى آغاز مى شود. با پایان یافتن دوران شباب، تحولات طوفانى جسم و جان و اوضاع بحرانى تن و روان نیز خاتمه پیدا مى كند. با این تفاوت كه بدن آدمى در پایان بیست سالگى به رشد نهایى خود مى رسد و وضع جسمانى تثبیت مى گردد و از آن پس، اگر تغییراتى در ناحیه تن پدید آید، بسیار خفیف و ناچیز است. ولى مغز كه كانون تعقل و تفكر و مركز صفات روانى است، در پایان بیست سالگى به رشد نهایى خود نمى رسد، بلكه تكمیل اعمال مغزى تا حدود سى و پنج سالگى به طول مى انجامد.

## رشد اعمال مغزى

به عقیده لانك ورثى فعالیت ادراكى روانى مغز با سرعت پوشیده شدن رشته هاى عصبى از ماده میلین رابطه خیلى نزدیك دارد. اكثر رشته هاى عصبى در مغز و نخاع و پى ها از ماده اى به نام میلین پوشیده شده اند.

مى توان گفت یك رابطه مستقیم خیلى نزدیك بین رشد اعمال مغزى و پوشیده شدن رشته هاى عصبى از میلین وجود دارد. بیشتر رشته هاى عصبى در مغز، تا سن بلوغ، از این ماده پوشیده شده مى شوند، ولى بعضى از رشته هاى عصبى، كه در قشر مغز وجود دارند، در سنین متوسط زندگانى كاملا از غشاء میلین پوشیده مى شوند. (18)

## ذخایر تجربى

جوانان و میانسالان از نظر وضع روانى و طرز تفكر با یكدیگر تفاوت بسیار دارند. به طورى كه اشاره شد، جوانان تحت تأثیر عواطف شدید و شورانگیز خود هستند و همه چیز را از پشت عینك احساسات مى نگرند. دوران جوانى دوره سركشى و طغیان است. دوره هیجان و بى قرارى، وهم و تخیل، افراط و تندروى، و خلاصه دوره افكار و بى حساب و ناسنجیده است. برعكس، در دوران میانسالى طوفان احساسات فرو مى نشیند. نیروى عقل شكوفان مى شود. هر چه بیشتر مى رود، شكفته تر مى گردد. ذخایر تجربى افزایش مى یابد. دوره میانسالى، دوره نظم و اعتدال، فهم و فكر، محاسبه و سنجش، واقع بینى و درك حقایق، و دوره پختگى و كمال است.

یكى از شواهد پیوستگى جسم و جان و رابطه تن و روان، تأثیر ترشحات غدد جنسى روى حالات روانى و صفات اخلاقى است. به نظر دانشمندان متخصص، هورمون هاى جنسى در تحولات روحى و روانى جوانان و میانسالان نقش مؤثرى دارد.

## غدد جنسى و حالات روحى

بیضه ها از تمام غدد مترشحه داخلى نفوذ بیشترى بر روى قدرت و حالت روحى ما دارد. در هنرمندان و شعراى بزرگ و مقدسین و فاتحین افراد بالغ، تغییراتى را در حالات روانى سبب مى شود. بعد از بیرون آوردن تخمدان ها، زنان افسرده مى شوند و قسمتى از فعالیت هاى فكرى و حس اخلاق خود را از دست مى دهند و در كسانى كه با عمل جراحى، بیضه ها را بر مى دارند، شخصیت رفته رفته زایل مى شود. (19)

ویل دورانت مى گوید:

هر مردى در سى و پنج سالگى در اوج منحنى خویش است. هم به قدر كافى از خواهش ها و شهوات سال هاى جوانى در اوست و هم دورنماى تجربه وسیع و فهم پخته و رسیده اى در اختیار دارد. شاید این معنى با دایره شهوات جنسى نیز موازى باشد، زیرا شهوت جنسى هم در سى و دو سالگى به اوج خود مى رسد و در نیمه راهى است كه از سن بلوغ تا سن فضیلت و كمال مى رود. الیس نشان داده است كه بیشتر نوابغ مرد و زن در انگلستان، از پدران و مادرانى زاده اند كه سال عمرشان میان سى و دو بوده است. (20)

## تفاوت میانسال و جوان

در میانسالى، كار و مسئولیت، جاى بازى و بى بند و بارى هاى جوانى را مى گیرد. تخیل و افكار شاعرانه به واقع بینى و منطق مبدل مى شود. طغیان و خودسرى هاى شباب، تسلیم سنن اجتماعى و مقررات عمومى مى گردد. بى قرارى و ناآرامى جاى خود را به سكون و پختگى مى دهد، و در ضمن مزاج میانسالان، تدریجا به سراشیب ضعف و فتور مى گراید و رفته رفته نشانه هاى ناتوانى آشكار مى شود و این احساس ضعف روى افكار و اعمالشان اثر مى گذارد، غرور آنان را درهم مى شكند و اعمال و رفتارشان را تعدیل مى نماید.

## كاهش نیرو و محافظه كارى

قسمتى از محافظه كارى روز افزون دوره میانسالى، معلول دانش و اطلاع از پیچدگى رسوم و عرف و عادات و آگاهى از معایب و نقایص امیال ماست. ولى قسمت دیگر آن معلول كاهش نیروست كه موجب عفت اخلاق مردان از كار افتاده است. نخست باور نمى كنیم، ولى بعد با نومیدى در مى یابیم كه دیگر انبار انرژى با برداشتن از آن پر نمى گردد و به قول شوپنهاور، دیگر از سرمایه مى خوریم نه از عایدات. این احساس تا مدتى زندگى را تاریك و غم آلود مى سازد و شكایت از كوتاهى عمر آغاز مى شود. (21)

از اینجاست كه سن میانسالى خوشى و كمالى خود را در كاركردن و در پرستارى از فرزندان مى یابد. هر چه امیدهاى دوره جوانى با كار آرام و صبورانه سال هاى میانه تعدیل گردد، لذت از كارهاى انجام یافته به جاى رؤ یاى فتح عالم مى نشیند و سن پختگى، یك جزیره واقعى را بر یك قاره خیالى ترجیح مى دهد. (22)

## میانسالى و عقل و اخلاق

در طول دوران میانسالى، مغز آدمى از جهت رشد طبیعى به كمال نهایى خود مى رسد و نیروى عقل به خوبى شكوفان مى گردد.

اخلاق، كه پل ارتباط اجتماعى و رمز سازگارى با مردم است، تثبیت مى شود. میانسالان در خلال فعالیت هاى خود به مسائل گوناگونى برخورد مى كنند و تجربیات بسیارى را كه سرمایه پر ارج زندگى و محصول عمر آدمى است، فرا مى گیرند. ولى با پایان یافتن چهل سالگى، ایام میانسالى نیز سپرى مى شود و دوران پیرى با عوارض ضعف و فرسودگى اش آغاز مى گردد و با پیشرفت آن ناتوانى افزایش مى یابد.

## آغاز سیر قهقرایى

پس از چهل سالگى، بدن انسان به طور كلى متحمل تغییراتى مى شود و سیر قهقرایى دارد. یعنى بعضى از بافت ها تحلیل مى رود و یا دچار تصلب مى گردد. نیروى حیاتى به تدریج كم مى شود و كم كم تمام فعالیت هاى بدن نقصان مى یابد. معمولا پیدایش این ضایعات ظاهرى را مقدمه و شروع دوران پیرى مى دانند. (23)

دكتر كارل مى گوید:

هر چه به سوى پیرى مى رویم، پروتئین هاى سرم خون فراوان تر مى شود و خصایصشان نیز تغییر مى كند. مخصوصا بعضى از مواد چربى به سرم خون خاصیتى مى بخشد كه روى بعضى از سلول ها اثر مى گذارد و از سرعت تولید و تكثیر آن ها مى كاهد. بافت ها شریف بدن تدریجا فعالیت خود را از دست مى دهند و ترمیم آن ها خیلى به آهستگى انجام مى گیرد و گاهى اصلا ممكن نیست. ولى سرعت این تغییرات در اندام هاى مختلف متفاوت است و بدون آن كه علت حقیقى این امر را بدانیم، مى بینیم كه برخى از اعضاى بدن خیلى زودتر از دیگران پیر و فرسوده مى شود. این پیرى موضعى، گاهى شریان ها، گاهى قلب، گاهى كلیه ها و گاهى مغز را فرا مى گیرد. (24)

## ضعف كودكى و پیرى

دوره ابتدایى زندگى یك انسان، یعنى ایام كودكى، و همچنین دوره آخر زندگى اش، یعنى ایام پیرى، توأم با ضعف و ناتوانى است و آدمى در این دوره به حمایت دگران نیازمند است.

حدفاصل بین كودكى و پیرى، دوران قوت و نیرومندى جوانى و میانسالى است.

(الله الذى خلقكم من ضعف ثم جعل من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا و شیبة یخلق و ما یشاء و هو العلیم القدیر). (25)

ضعف و ناتوانى قبل از بلوغ، به ایام نیرومندى و توانایى شباب منتهى مى شود. خردسالان با دلى لبریز از امید و آرزو به سوى آن پیش مى روند. هر روزى كه بر آنان مى گذرد، به قدر یك روز به جوانى نزدیك تر شده و در خود شادى و مسرت بیشترى احساس مى كنند. برعكس، ضعف و سستى بعد از دوران میانسالى به منزل پیرى و ناتوانى منتهى مى شود. در آن ایام، هر روزى كه بر آدمى مى گذرد، به قدر یك روز به منزل فرسودگى و شكستگى نزدیك تر مى شود.

## افزایش ناتوانى

همچنان كه انسان هر چه جوان تر باشد، رشدش بیشتر است، ضعف پیرى هم روز به روز بیشتر مى شود. همچنان كه كودك به هنگام تولد با نوعى كرخى و بى حسى حفظ و حمایت مى شود، سن پیرى را هم نوعى بى حسى و كرخى و ضعف و اراده فرا مى گیرد و پیش از آن كه مرگ كار نهایى خود را انجام دهد، طبیعت نوعى تخدیر طبیعى عمومى مى آورد و هر چه شدت و قدرت حواس و حساسیت كمتر شود، نشاط ضعیف تر مى گردد و میل به زندگى به علاقگى و انتظار صبورانه، مبدل مى شود و وحشت از مرگ به طور عجیبى با میل به استراحت مخلوط مى گردد. (26)

(قال على عليه‌السلام: فهل ینتظر اهل بضاعة الشباب الا حوانى الهرم). (27)

على عليه‌السلام فرموده است: كسى كه در عنفوان جوانى و نیرومندى است، آیا جز در انتظار خمیدگى پیرى است؟

(و عنه عليه‌السلام: ما اقرب الدنیا من الدهاب و الشیب من الشباب). (28)

و نیز فرموده: چه نزدیك است دنیا به گذشت و دگرگونى و چه نزدیك است پیرى به جوانى و نیرومندى.

## عوارض پیرى

با پیشرفت تدریجى پیرى تغییراتى در جسم و جان پدید مى آید و هر قدر عمر طولانى تر مى شود و عوارض پیرى با شدت بیشترى گسترش مى یابد. قواى بدن رفته رفته ناتوان مى گردد و به موازات آن تغییرات روانى نیز بروز مى كند. حافظه فراگیرى خمودى مى گراید، و خلاصه تن و روان به عوارض ‍ نامطلوب و رنج آور پیرى دچار مى شوند.

(و من نعمره ننكسه فى الخلق افلا یعقلون). (29)

آن كس را كه عمر دراز دادیم، در ایام پیرى جسم و جانش را و تمام قوا و اندامش را واژگون مى سازیم. یعنى قوتش را به ضعف، كمالش را به نقص، حفظش را به نسیان، ابتكارش را به جمود، قدرتش را به عجز، طرواتش را به پژمردگى و زیبایى اش را به زشتى مبدل مى نماییم.

## شرایط نامتساوى

ناگفته نماند كه افراد بشر از جهت شرایط ساختمانى متفاوت اند. به همین جهت، گسترش عوارض پیرى در همه افراد یكسان نیست. بعضى در سنین معینى سخت شكسته و فرسوده مى شوند و بسیارى از نشانه هاى پیرى در جسم و روانشان آشكار مى گردد. بعضى در همان سن آن قدر شكسته و پیر نیستند و پس از گذشت چندین سال به عوارضى هم مانند آن ها دچار مى شوند.

## سالخوردگان و هوش و حافظه

شارل ریشیه مى گوید:

نیروى حافظه و تمام قواى وابسته به آن اندك اندك تا چهل و پنج سالگى ضعیف مى شود و پس از سال مزبور به زودى سست و ناچیز مى گردد. كسانى كه سخت سالخورده و پیر فرتوت شده اند، نیروى حافظه خویش را از دست مى دهند، ولى برعكس، قوه ابداع و نیروى ابتكار، كه از هوش و فراست سرچشمه مى گیرد، در میان سنین سى و چهل و پنج سالگى، به اوج درخشش و كمال توانایى خویش مى رسد و از آن پس تا سنین پنجاه و پنج و شصت سالگى به آهستگى كاهش مى یابد و در هفتاد و پنج سالگى خمود مى شود. هر چند در این نوادرى از نوابغ عالم وجود دارند كه بر این فرضیه و قاعده همگانى خدشه وارد آورده و صحت آن را مورد تردید مى دهند. (30)

## تجربه هاى ایام عمر

كسانى كه دوران جوانى و میانسالى را پشت سر گذارده و در ایام پیرى به سر مى برند، اندیشه و افكارى مخصوص به خود دارند و در دل تمایلاتى را مى پرورند كه با ضعف و ناتوانى جسم و دگرگونى و تحول روحشان سازگار و هم آهنگ باشد.

اینان در طول حیات خود، سردى و گرمى فراوان دیده اند و پستى و بلندى بسیار پیموده اند. در مدرسه زندگى درس هاى تجربه آموخته و افكارشان پخته شده است. ولى افسوس، ایام شباب را كه دوران فعالیت و تحرك است، از دست داده هو اكنون ضعیف و از كار افتاده اند.

وقتى زودباورى جوانان را مى بینند و از تصمیم هاى ناسنجیده و بى حسابشان آگاه مى شوند، به طرز فكر آنان با دیده تحقیر مى نگرند و از خامى و ناآگاهى از آنان اظهار تاءسف و تاءثر مى كنند.

بیشتر مردم در چهل سالگى جز خاطره و یادبود نیستند و خاكسترى هستند از آتشى كه زمانى شعله ور بود. آن چه در زندگى غم انگیز است، این است كه در آن عقل و حكمت وقتى فرا مى رسد كه جوانى از دست رفته است. كاش جوانى مى دانست و پیرى مى توانست. (31)

## پیران و زندگى ایام

اینان وقتى اندام ناتوان و اعصاب لرزان خود را مى بینند و به ضعف و فرسودگى خویش توجه مى كنند، نگران مى شوند. از كارهایى كه مستلزم فعالیت هاى حاد و شدید است، متوحش مى گردند و از صحنه هاى پرتحرك كنار مى گیرند. آرزو دارند كه محیط اجتماعى و خانوادگیشان همواره بى صدا و آرام باشد تا ایام پیرى را با استراحت و آسایش بگذرانند و باقیمانده عمرشان را سكون و آرامش سپرى گردد.

هر چه بیشتر با محیط خود سازگار مى شویم، بیشتر از زحمت سازگارى مجدد، در صورت وجود تغییرات جدید اساسى، مى ترسیم، پس از چهل سالگى ترجیح مى دهیم تا دنیا آرام و ساكت باشد و فیلم متحرك زندگانى به تابلوى ساكنى مبدل گردد. (32)

## ناسازگارى تست ها

جوانان و میانسالان و كهنسالان با اندیشه ناسازگار و افكار متضادشان ناچارند با هم زندگى كنند و در تمام شئون مالى و اقتصادى، فرهنگى و سیاسى، اخلاقى و عملى، و خلاصه در تمام امور با یكدیگر همكارى و اشتراك مساعى نمایند. در مسائل مورد اتفاق، هر سه گروه با یكدیگر به گرمى برخورد مى كنند و زندگى با مهر و محبت، صلح و صفا مى گذرد، ولى ناسازگارى و تضاد در مسائل مورد اختلاف بروز مى كند. هر گروهى موضوع را از پشت عینك اندیشه خود مى بیند و بر طبق آن عمل مى كند و مى خواهد طرز تفكر خود را به دگران تحمیل نماید. بر اثر همین توقع تحمیل، گروه ها در موقع یكدیگر قرار مى گیرند و حالت پرخاشگرى و ستیزه جویى آغاز مى شود.

## تضاد پیر و جوان

ویل دورانت مى گوید:

عمل دوره جوانى اشتیاق شدید به افكار نوین است و آن را وسیله ممكن و مقدورى براى تسلط بیشترى بر محیط مى یابد. ولى عمل دوره پیرى مبارزه بى رحمانه با نوخواهى است. این مبارزه مى خواهد قدرت فكر جدید را، پیش از آن كه در اجتماع به مرحله عمل در آید، بیازماید.

عمل دوره میانسالى تعدیل افكار نوین با محدودیت هاى عملى است مى كوشد راه هایى پیدا كند براى آن كه تا اندازه اى به آن تحقق بخشد.

جوانى پیشنهاد مى كند: پیرى به مخالفت بر مى خیزد و میانسالى تكلیف و اندازه آن را معین مى سازد. جوانى تسلط اداوار انقلابى است. پیرى تسلط سنت ها و عادات است، و میانسالى دوره بناى مجدد است.

نیچه مى گوید: كار انسان مانند زغال سازى در جنگل است. پس از آن كه آتش جوانى از شعله و دود افتاد و خاموش و سرد شد و به زغال مبدل گشت، قابل استفاده مى گردد. اما تا دود و شعله در كار است، ممكن است خوش آیند باشد، اما بیشتر ناراحت كننده و بى فایده است. جوانى، عصر خیال و رمانتیك است و احساس و تخیل بر آن غلبه دارد. پیرى سن ذوق به قدمت و كلاسیك است و بیشتر طلب نظم و خوددارى است تا هیجان و آزادى. میانسالى میان این دو حال در نوسان است و با شكیبایى از هر دو حالت براى عمل خود تار و پود مى گیرد. میانسالى در آخر به ما اراده منظم و صفاى ذهنى مى دهد كه بر امیال و شهوات ما پرتو مى افكند و آن را متناسب مى سازد. (33)

## اقتضاى سنین عمر

هر سنى در زندگى محسنات و معایبى دارد و داراى تكالیف و لذاتى است. همچنان كه ارسطو برترى و حكمت را در راه میانه دارد.

صفات جوانى و میانسالى و پیرى را هم ممكن است چنان مرتب كرد كه از روى آن بتوان زندگى انسانى را به وجه احسنى تقسیم نمود. مثلا:

## تمایلات ادوار عمر

جوانى میانسالى پیرى

غریزه استقراء برهان

نوخواهى عادت سنت و رسوم

بازى كار استراحت

تخیل هوش حافظه

نظریه دانش حكمت

خوش بینى اعتقاد به كوشش و مجاهده بدبینى

تندروى آزادى خواهى محافظه كارى

فرو رفتن در آینده فرو رفتن در حال فرو رفتن در گذشته

شجاعت احتیاط ترس

بى قیدى نظم و انضباط تسلط

تردید استقرار و ثبات ركود و جمود

خامى تجربه آموزى پختگى و كمال (34)

## اولین عامل ناسازگارى

نتیجه آن كه اولین عامل ناسازگارى جوانان و میانسالان و كهنسالان در خانواده و اجتماع، تفاوتى است كه به طور طبیعى در طرز تفكر و اخلاق این سه گروه وجود دارد. هر یك از آن ها مسائل را از دیدگاه فكرى خود مى نگرد و درست و نادرست آن ها را با اندیشه و تصور خویش مى سنجد و بر طبق تشخیص و نظر خود عمل مى كند. با آن كه ممكن است در بسیارى از موارد نظر هر یك از سه گروه ناصحیح و عمل بر طبق آن، خلاف مصلحت خانواده و اجتماع باشد.

(قل كلما یعمل على شاكلته فربكم اعلم بمن هو اهدى سبیلا.)(35)

اى رسول معظم، به مردم بگو كس اعمال خود را بر طبق سجیه طبیعى و طرز تفكر خود انجام دهد. این خداى شماست كه به حقایق امور آگاه است و مى داند چه كسى به راه هدایت گراییده و به درستى قدم بر مى دارد.

با توجه به تضاد خواهش هاى جوانان و بزرگسالان ممكن است این سئوال پیش آید كه چرا خداوند تمایلات این سه نسل را متفاوت خلق كرده است؟ آیا بهتر نبود كه طرز تفكر هر سه گروه را یكسان مى آفرید تا اختلاف و تزاحمى در خانواده و اجتماع پیش نیاید؟ آیا اساسا اختلاف و تضاد براى سعادت فرد و جامعه فایده اى در بر دارد؟

## تضاد و نظم جهان

پاسخ آن كه مسئله تضاد موجودات، از سنن الهى در تمام مظاهر طبیعى و اجتماعى است. پروردگار توانا به قضاى حكیمانه خود نظم جهان آفرینش ‍ را بر اساس تخالف و تضاد استوار فرموده و آن را به وسیله بقاى عالم و تكامل موجودات آن قرار داده است.

نیروى جاذبه و دافعه، دو قدرت متضادند كه به فرمان الهى آفریده شده اند و نظم اجرام سماوى بر اساس آن دو نیرو و پایدار و استوار است. نیروى جاذبه، اجرام كوچك كیهانى را مجذوب اجرام بزرگ مى سازد و نیروى دافعه تعادل برقرار مى كند و از تصادم و برخوردهاى آن ها با یكدیگر جلوگیرى مى نماید. بر اثر آن، جرم مجذوب در مدار معینى گرد جرم جاذب به حركت خود ادامه مى دهد.

مرگ و حیات دو قانون متضادند كه به قضاى حكیمانه الهى در نظام خلقت آفریده شده اند. نیروى حیات در شرایط مخصوصى به عناصر طبیعى و مواد معدنى بى جان زندگى مى بخشد و صورت نوعیه موجودات زنده را محافظت مى كند. نیروى مرگ، افراد پیر و فرسوده انواع را مى میراند و عناصر طبیعى آن ها را تجزیه مى كند و به مخازن طبیعت بر مى گرداند و بدین وسیله موجبات نوسازى را در جهان موجودات زنده آماده مى سازد.

(قال على عليه‌السلام: ضاد النور بالظلمه و الوضوح بالبهمة و الجمود بالبلل و الحرور بالصرد مؤلف بین متعادیاتها، مقارن بین متبایناتها، مقرب بین متباعداتها، مفرق بین متدانیاتها). (36)

على عليه‌السلام فرموده: این خداوند است كه نور را ضد ظلمت و آشكار را ضد پنهانى و خشكى را ضد رطوبت و گرمى را ضد سردى قرار داده است.

اوست كه بین اضداد همبستگى به وجود آورده و بین ناسازگارها تقارن ایجاد كرده است، دورها را به هم نزدیك و نزدیك ها را از هم دور ساخته است.

## بزرگ ترین وسیله ترقى

تضاد و تخالف طبیعى و اجتماعى، از بزرگ ترین عوامل تحرك انسان ها و از نیرومندترین وسایل ترقى و پیشرفت آنان است. فشار تضاد، استعدادهاى درونى بشر را به فعلیت مى آورد و قابلیت هاى نهفته انسانى را شكوفان مى سازد و راه تعالى و تكامل را به روى آدمى مى گشاید.

## تضاد افكار و رشد علمى

اگر تضاد گرسنگى و حیات نمى بود، شر براى به دست آوردن غذا این اندازه تلاش و كوشش نمى كرد و كشاورزى تا این پایه پیشرفت علمى نمى نمود. اگر تضاد سلامت و بیمارى نمى بود، بشر این قدر در شناخت خواص و مواد طبیعى و گیاهى تحقیق نمى كرد و تا این درجه در علم شیمى و ساخت تركیبات شیمیایى پیروزى به دست نمى آورد. اگر تضاد تاریكى و فعالیت هاى زندگى نمى بود، بشر به راز حیرت زاى نیروى برق پى نمى برد و دنیاى تاریك خود را این چنین روشن نمى ساخت. اگر تضاد افكار دانشمندان در مباحث علمى نمى بود و گروهى نظریه هاى علمى گروه دیگر را مورد نقد و رد نمى داد، هرگز دانش بشر این اندازه گسترش نمى یافت و علم انسان به این پایه رفیع نمى رسید.

اگر تضاد غرایز حیوانى و كشش هاى وجدان اخلاقى نمى بود، مردان با اراده كه بر هواى نفس خود حاكم باشند، پرورش نمى یافتند و به مقام شامخ تقوا و مكارم اخلاق نایل نمى آمدند.

خلاصه، این مثال ها و ده ها مثال دیگر، روشنگر این حقیقت است كه تضاد و تخالف در جمیع شئون طبیعى و اجتماعى وجود دارد. فشارهاى ناشى از تضاد، بشر را به تحرك و فعالیت وادار مى كند و بدین وسیله راه پیشرفت و ترقى را به رویش مى گشاید و در نتیجه آدمى به مدارج تعالى و تكامل نایل مى گردد.

## جنگ و تكنیك

به نظر دانشمندان، قسمت اعظم پیشرفت هاى تكنیك و صنعت، در مواقع جنگ و بر اثر شدت تضاد و مبارزات نظامى نصیب بشر شده است. فشار جنگ و احساس خطر، دانشمندان را به سختى تكان مى داد. ناچار كوشش ‍ مى كردند هر چه بیشتر و بهتر از منابع طبیعى استفاده كنند و با طرح هاى تازه و ابتكارى خود بر قدرت موتورها و سرعت ماشین ها بیفزایند. سلاح هایى كوبنده تر و مخرب تر با بردهاى زیادترى بسازند تا بدین وسیله دشمن را سركوب كنند و كشور و ملت خود را از سقوط و نابودى حتمى محافظت نمایند.

راسل مى گوید:

در طول تاریخ، جنگ وسیله اصلى براى همبستگى اجتماعى بوده است و از شروع دوره علمى، جنگ بزرگ ترین محرك پیشرفت هاى تكنیكى بوده است. (37)

## حوداث و تمدن بشر

جان دیویى مى گوید:

هنگامى كه درست به اهمیت و نقش بزرگ غریزه در زندگى بشر توجه كنیم، مواجه با یكى از نامطلوب ترین جنبه هاى تاریخ انسانیت مى شویم و این حقیقت بارز را در مى یابیم كه عقل و رهبرى عاقلانه، تا چه اندازه تأثیر ناچیزى در پیشرفت بشر داشته و برعكس، تمدن تا چه حد زاییده حوادث و اتفاقات غیرمترقبه بوده است. چنان كه مثلا ما قسمت اعظم پیشرفت هاى حیرت انگیز و تكان هاى اجتماعى خویش را مدیون جنگ، انقلاب، پیدایش مردان بزرگ، مهاجرت هاى دسته جمعى ناشى از جنگ و قحطى مى باشیم. بارها دیده شده است كه پیدایش یك قبیله وحشى موجب آن گردیده است كه در خون ملت هاى كهنه و فرسوده جان تازه اى دمیده شود. (38)

## تضاد درونى انسان

ناگفته نماند كه نه تنها بین انسان و پاره اى از موجودات این عالم تضاد و تخالف وجود دارد، بلكه در نهاد هر فرد انسانى، تمایلات متضادى به قضاى الهى آفریده شده و باطن آدمى پیوسته صحنه مبارزه آن خواهش هاى متضاد است.

مثلا غریزه تقلید و غریزه ضدتقلید، دو غریزه متضاد است كه در وجود آدمى فعالیت دارند. غریزه تقلید، آدمى را به راه پیروى از این و آن مى كشاند و غریزه ضدتقلید او را به سرپیچى از روش دگران وا مى دارد.

بشر با غریزه تقلید از نتیجه تجربیات گذشتگان استفاده مى كند و برنامه هاى علمى و عملى دگران را به كار مى بندد و بهره مند مى شود و با غریزه ضدتقلید، خویشتن را از محصوره كارهاى گذشتگان آزاد مى كند، حس ‍ ابتكار خود را به كار مى بندد و در نتیجه به روش هاى تازه اى دست مى یابد و از مطالب نوینى كه گذشتگان از آن ها بى خبر بودند، آگاه مى گردد.

## تمایلات متضاد

یونگ براى تمایلات متضادى كه در روح انسان در جدال و كشمكش اند، اهمیت شایان ملاحظه اى قائل شده است. وى به عنوان یك قاعده كلى، عقیده دارد كه در مقابل هر تمایل، احساس، و عاطفه، حالتى ضد آن نیز در انسان وجود دارد. مثلا در مقابل تمایلات برون گرایى ظاهر و مشهود، درون گرایى شدید و مخفى وجود دارد. یا در مقابل برترى استدلال و منطق ظاهرى، برترى احساسات باطنى و پنهان وجود دارد. منتهى نباید آن ها را با یكدیگر متضاد و متغایر دانست، بلكه این پدیده ها و حالات متضاد در حقیقت مكمل یكدیگرند و هدفشان ایجاد توازن و یك پارچگى روح انسان است. به نظر یونگ، شخص عصبى كسى است كه یكى از این حالات، احساسات و عواطف متضاد، منحصرا و به طور یك جانبه، در او رشد كرده باشد، در آن صورت، توازن روحى او بر هم مى خورد و در او حالات عصبى ایجاد مى گردد. یونگ نام فرضیه و نظریات خود را در مورد ایجاد توازن بین تمایلات و عواطف متضاد، قانون مكمل نامیده است. (39)

## اندازه گیرى تمایلات

وجود تمایلات متضاد، كه به فرمان الهى در نهاد بشر آفریده شده است، لغو و بیهوده نیست، بلكه بر اساس حكمت و مصلحت است. اگر بتوانیم هر یك از آن تمایلات را با اندازه گیرى صحیح، در جاى خود اعمال نمائیم، در راه خوشبختى و سعادت خویش قدم برداشته ایم و اگر خودسرانه و بى حساب آن ها را به كار بندیم، به سیه روزى بدبختى خویش كمك نموده ایم.

على عليه‌السلام، در یكى از كلمات قصار خود، قسمتى از صفات متضاد آدمى را بیان نموده و در پایان سخن لزوم اندازه گیرى تمایلات و خطر افراط و تفریط آن ها را خاطرنشان فرموده است: فكل تقصیر به مضر و كل افراط له مفسد. (40)

هر كمبودى در اعمال تمایلات براى آدمى زیان آور و هر زیاده روى نسبت به آن ها باعث فساد و تباهى است.

تضاد اندیشه و افكار جوانان و میانسالان و كهنسالان نیز مانند تضادهاى آشكار و پنهان سایر موجودات جهان، به فرمان خداوند دانا و بر اساس ‍ حكمت و مصلحت آفریده شده است. اگر این سه نسل افكار ناسازگار خود را تعدیل نمایند و نظریه هاى خویش را با اندازه گیرى هاى صحیح اعمال كنند، نه تنها ستیزه و عنادى بین آنان پدید نمى آید، بلكه افكار این سه گروه مكمل یكدیگر خواهد شد. ولى اگر این سه گروه روى افكار خود پافشارى كنند و هر گروهى بخواهد نظریه هاى خود را بر دو گروه دیگر تحمیل نماید، قطعا باعث پرخاشگرى و ستیزه جویى آنان مى شود و در نتیجه زندگى خانوادگى و اجتماعى با اختلالات و بى نظمى هاى ناراحت كننده اى مواجه مى گردد.

بدون تردید، غرایز از سرمایه هاى ارزنده و گران قدرى است كه به قضاى الهى در نهاد آدمى آفریده شده و با سرشت بشر آمیخته است. غریزه كور و بى شعور است و به طور طبیعى ارضاى خود را طلب مى كند و مى خواهد به هر صورت و در هر ضمنى به هدف خود برسد و كامیاب شود. ولى مى دانیم كه آزادى بى قید و شرط غرایز با اساس تمدن و نظام قانونى اجتماع سازگار است.

آزادى نامحدود غرایز، جنگ و ستیز به بار مى آورد و آسایش و امنیت را كه پایه خوشبختى فرد و اجتماع است، نابود مى سازد.

## تحدید غرایز

حفظ مصالح اجتماعى و تأمین سعادت انسانى ایجاب مى كند كه تمایلات غریزى به وسیله عقل و قوانین عادلانه اندازه گیرى شوند و در حدود مصلحت ارضا گردند. به عبارت دیگر، باید روشى اتخاذ كنیم كه نه غرایز به كلى سركوب شوند و نه بى قید و شرط در نیل به هدف هاى خود آزاد باشند.

همان طور كه بشر براى بقاى تمدن و حفظ نظام اجتماعى ناگزیر است به محدودیت هاى قانونى تن در دهد و از قسمتى از تمایلات غریزى خود چشم پوشى كند، همچنین جوانان و بزرگسالان نیز براى تأمین مصلحت و سعادت، براى جلوگیرى از اختلاف و تضاد، براى بهزیستى و حسن سازگارى در خانواده و اجتماع، موظف اند از پاره اى از تمنیات و نظریه هاى خویش، كه مربوط به سنین عمر آن هاست صرف نظر نمایند تا بتوانند خواهش هاى خود را تعدیل كنند و آن ها را با هم به نفع خود و جامعه، هم آهنگ سازند و با گرمى و محبت و بدون تضاد و تشاجر در كنار هم زندگى كنند.

## طبع جوان و كهنسال

مثال: طبع جوان نوخواه است و به هر جیز تازه علاقه دارد.

جوان از پى افكار جدید و نظریه هاى نو مى رود. كتاب هایى كه حرف هاى تازه داشته باشد، مى خواند. در جست و جوى اخلاق و آداب نوست. مى خواهد به سبك نو بنویسد و با لغات نو حرف بزند. شعر نو و نقاشى نو را دوست دارد. مایل است آرایش مو و رویش، دوخت كفش و لباسش، ساختمان خانه و اثاث اطاقش، و خلاصه همه چیزش نو و تازه باشد.

طبع كهنسال خواستار سنن و آداب دیرین است و به چیزهاى تازه بى علاقه است. میل دارد همه چیز در جاى خود باقى بماند. روش زندگى تغییر نكند. آداب و رسوم عوض نشود. در شئون مختلف اجتماعى دگرگونى پدید نیاید و تمام امور بر وفق گذشته و آن طورى كه عادت كرده است، جریان داشته باشد.

## نظرات متخالف

اگر جامعه بخواهد از نظرات جوانان پیروى كند و به خواسته هاى آنان صد در صد جامه عمل بپوشاند، باید بسیارى از مبادى ایمانى و اصول قانونى و اختلافى را ترك گوید و بسیارى از آداب و سنن اجتماعى و خانوادگى را به صلاح مادى و معنوى مردم است، به دست فراموشى بسپارد و این كار قطعا منافى با مصلحت و سعادت اجتماع است.

اگر جامعه بخواهد پیرو نظریه كهنسالان باشد و خواسته هاى آنان را صد در صد عملى كند، باید همه چیز را به همان وضعى كه هست نگاه دارى نماید و با هر قسم تحول و دگرگونى مخالفت كند.

باید راه تعالى و تكامل را به روى مردم بندد و آنان را از تحرك و پیشروى باز دارد و این كار نیز قطعا به صلاح جامعه نیست.

راه بهره بردارى صحیح از نظرات متضاد این دو نسل آن است كه هر دو گروه، خواسته هاى خود را تعدیل كنند و تمایلات خویش را با اندازه گیرى صحیح اعمال نمایند، تا بین آنان توافق و هم آهنگى ایجاد گردد و هر یك مكمل دیگرى شود و جامعه حداكثر استفاده را از این تضاد بنماید.

## وظیفه نسل كهن

باید نسل كهن در حفظ سنن و اصولى كه به مصلحت قطعى جامعه و پایه اساسى سعادت بشر است، با قاطعیت ایستادگى پافشارى نماید و جدا از آن ها دفاع كند و نگذارد آن سرمایه هاى پرارج دستخوش تمایلات ناسنجیده و خام جوانان گردد. ولى در امور عادى، كه سعادت اجتماع وابسته به آن ها نیست، بى تفاوت باشد و براى نگاه دارى آن ها لجاج و تعصبى از خود نشان ندهد.

## وظیفه نسل جوان

باید نسل جوان از دگرگون ساختن مسائل اصولى كه پایگاه سعادت و خوش بختى اجتماع است، چشم پوشى نماید و پیرامون آن ها نگردد و تمایل نوخواهى خویش را در مجارى صحیح و ثمربخش اعمال نماید. دانش هاى روز را فرا گیرد.

روش هاى نو را بیاموزد و عملا آن ها را به كار بندد، و بدین وسیله جامعه را نوسازى كند و چهره زندگى را تغییر دهد و مردم را یك قدم در راه ترقى به پیش براند.

به شرحى كه در فصول آینده روشن خواهد شد، اولیاى گرامى اسلام حدود ارضاى تمایلات جوانان و میانسالان و كهنسالان را معین كرده اند و ضمن تعالیم خود، وظایف هر یك از این سه گروه را به صورت فرایض دینى و مقررات اخلاقى خاطرنشان نموده و پیروان خود را به انجام دستورهاى مقرر، موظف ساخته اند و بدین وسیله تمایلات متضاد آنان را با هم التیام داده و از اختلاف ناسازگارى بركنارشان داشته اند.

2 - تكریم شخصیت بزرگسال و جوان

(اوصیك ان تتخذ صغیر المسلمین ولدا و اوسطهم اخا و كبیرهم ابا).

(امام صادق عليه‌السلام)

یكى از مهم ترین عوامل سازگارى و حسن تفاهم بزرگسالان و جوانان در خانواده و اجتماع این است كه شخصیت تمام افراد در آن دو محیط مورد توجه و احترام باشد و هیچ فردى، در هر سنى كه هست، خویشتن را در معرض اهانت و تحقیر نبیند و نسبت به عزت نفس و شخصیت خود احساس ناامنى و نگرانى ننماید.

آدمى از احترام دگرگون خشنود و دلشاد مى گردد و آن را بزرگ ترین نیكى درباره خودش تلقى مى نماید و از اهانت و تحقیر دگران ناراحت و خشمگین مى شود و آن را بدترین رفتار نسبت به خود مى داند. انسان به طور طبیعى دوستدار كسى كه به او نیكى كرده و دشمن كسى است كه درباره اى بدى نموده است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: جبلت القلوب على حب من احسن الیها و بغض من اساء علیها). (41)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: دل هاى مردم با این تمایل فطرى آفریده شده است كه نیكى كنندگان به خود را دوست دارد و بدكنندگان به خویش را دشمن دارند.

همه انسان ها، از هر ملت و نژاد، مانند خود ما آرزو دارند در نظر دگران مهم و با ارزش باشند و مورد تكریم و احترام قرار گیرند. اگر ما بتوانیم دگران را مانند خود بدانیم و عملا با خویشتن را مقیاس معاشرت و آمیزش با آنان قرار دهیم و بر اساس این تمایل فطرى، شخصیت همه افراد را محترم شماریم، به آسانى مى توانیم مهر و محبتشان را به خود جلب كنیم و با گرمى و حسن سازگارى با آن ها معاشرت نماییم.

(جاء اعرابى الى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال یا رسول الله علمنى عملا ادخل به الجنة، فقال: ما احببت ان تاءتیه الناس الیك فاءنه الیهم، و ما كرهت ان تاءتیه الناس الیك فلاتاءته الیهم.)(42)

مردى حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شرفیاب شد. عرض كرد: به من چیزى بیاموزید كه به وسیله آن داخل بهشت شوم.

## معیار معاشرت

حضرت فرمود: آن چه را كه دوست دارى مردم نسبت به تو رفتار كنند، تو نیز درباره مردم همان طور عمل كن، و آن چه را كه میل ندارى درباره تو عمل كنند، تو هم نسبت به مردم آن طور رفتار مكن.

همان طور كه خود ما از اهانت دگران آزرده خاطر و ناراحت مى شویم و از خود عكس العمل موهن نشان مى دهیم، اهانت ما نیز براى دگران ناراحت كننده و دردناك است، و اگر با عكس العمل موهن آنان مواجه شدیم، باید خویشتن را ملامت نماییم.

(قال الصادق عليه‌السلام: من یفعل السوء بالناس فلا ینكر السوء اذا فعل به). (43)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: كسى كه خود درباره دگران بد مى كند: اگر دگران بدى او را با بدى تلافى كردند و به او عكس العمل بد نشان دادند، حق ندارد از آنان عیب گیرى كند و از كار بدشان منع نماید.

## رمز پیروزى

احترام به شخصیت مردم باعث جلب مهر و محبت و رمز پیروزى و شادكامى است، و اهانت و تحقیر مردم بوسیله ایجاد خشم و دشمنى و مایه محرومیت و ناكامى است. براى آن كه جوانان و بزرگسالان به ارزش و اهمیت تكریم یكدیگر، بیش از پیش واقف شوند و نقش آن را در سازگارى خانوادگى و اجتماعى بهتر بشناسند، در این فصل پیرامون این وظیفه مهم دینى و علمى گفت و گو مى شود. در آغاز، محیط خانواده و سپس محیط اجتماع مورد بحث و بررسى قرار مى گیرد.

## احترام متقابل

یك خانواده، كه از پسر و دختر جوان، پدر و مادر میانسال، پدربزرگ و مادربزرگ كهنسال و چند كودك و خدمتگزار تشكیل شده، به منزله یك كشور كوچك است. پدر و مادر كه با همكارى یكدیگر مسئول امور اقتصادى و مدیر انتظامات داخلى و حافظ مصالح خانوادگى هستند، به طور طبیعى در خانواده حكومت مى كنند. این كشور كوچك زمانى از نعمت امنیت و آرامش و همكارى و سازش برخوردار است كه والدین، یعنى هیئت حاكمه، حقوق و حدود تمام اعضاى خانواده را مراعات كنند و شخصیتشان را محترم شمرند. با آنان بر اساس حق و فضیلت و عدل و انصاف رفتار نمایند، و متقابلا اعضاى خانواده نیز به حقوق والدین متوجه باشند، شخصیت آنان را گرامى و محترم دارند و نسبت به خدماتشان حق شناسى و قدردانى كنند.

براى آن كه جوانان و میانسالان و كهنسالان در احترام به شخصیت یكدیگر دچار تندروى یا كندروى نشوند و از رمز مصلحت تجاوز ننماید، لازم است؛

اولا، هر گروهى حد خود را به خوبى بشناسد و خواهش هاى درست و نادرست خویش را تمیز دهد و به اندازه صحیح از دگران توقع احترام داشته باشد.

ثانیا، از حدود دگران نیز آگاه گردد و توقعات صحیح و ناصحیح آنان را تشخیص دهد و با واقع بینى، تكریم خود و سایرین را اندازه گیرى كند. واضح است كه در این صورت، اعضاى خانواده مى توانند در تمام مراحل، مجرى حق و عدالت باشند و هر موردى به تكلیف دینى و علمى خویش ‍ عمل كنند و وظایف خود را در محیط خانواده به شایستگى انجام دهند.

## شناخت روان جوان

اولین نكته اى كه در این بحث باید مورد توجه قرار گیرد، شناخت روان جوان و آگاهى از مقتضیات جوانى است. پدران و مادران باید بدانند كه فرزند جوانشان مراحل كودكى را طى كرده و به منزل شباب رسیده است. جوان به كشش طبیعى، عاشق استقلال و تشخص است. مى خواهد هر چه زودتر خود را از محدودیت هاى دوران كودكى رها سازد و به گروه بزرگسالان بپیوندد و مانند آنان آزاد و مستقل باشد. او خواسته خود را به زبان نمى آورد، ولى اگر به مقصود خویش نایل نشود و به حق طبیعى خود دست نیابد، سركشى و طغیان مى كند. به كارهاى غیرعادى دست مى زند. بدرفتار و تندخو مى شود و با زبان حال مى گوید: به شخصیت من احترام كنید. مرا مستقل و آزاد بشناسید و با من هم مانند یك فرد بزرگ برخورد نمایید.

## خواهش آزادى

پدران و مادران باید این واقعیت را بپذیرند كه فرزند جوانشان دیگر كودك نیست و نباید مانند دوران كودكى اش با وى رفتار كنند و با تندى و خشونت به او امر و نهى نمایند. این مطلبى است كه پیشواى عالى قدر اسلام، در چهارده قرن قبل، خاطرنشان فرموده و دانشمندان امروز نیز آن را به عنوان یك برنامه قطعى تربیتى در كتاب هاى خود آورده اند. با این تفاوت كه سخن دانشمندان، تنها یك نظریه علمى است و ضامن اجرا ندارد، ولى تعالیم پیشوایان روحانى یك وظیفه دینى است و پیروان اسلام آن را امر خدا مى دانند و خویشتن را به انجام آن مكلف و موظف مى شناسد.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: الولد سید سبع سنین، و عبد سبع سنین، و وزیر سبع سنین). (44)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: فرزند، در هفت سال اول سید و آقاى والدین است.

## وزیر خانواده

در هفت سال دوم بنده مطیع و فرمانبردار پدر و مادر است، و در هفت سال سوم وزیر مسئول و طرف شور والدین است.

## مراحل ایام عمر

انسان در طول عمر طبیعى خود، سه مرحله مشخص و متمایز را طى مى كند. مرحله رشد و نمو كودكى و جوانى. مرحله وقفه و سكون میانسالى. مرحله كاهش و نكس پیرى.

به نظر بسیارى از دانشمندان، بیست و یك سالگى پایان دوران جوانى است. در این سن است كه نمو قامت پایان مى پذیرد و استخوان بندى بدن تقریبا به رشد نهایى خود مى رسد، و از آن پس، اگر ظرف یكى دو سال پیشرفتى داشته باشد، بسیار ضعیف و ناچیز است.

آدمى از زمان ولادت تا بیست و یك سالگى همواره در معرض دگرگونى و تحول است، و اوضاع جسم و جانش پیوسته تغییر مى كند. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله این امتداد زمانى را، كه مرحله رشد و نمو است، به اعتبار وضع جسم و روان فرزندان و طرز تفكر برخورد والدین با آنان، به سه هفت سال تقسیم نموده است.

## هفت سال اول و دوم

طفل، در هفت سال اول زندگى، بر پدر و مادر حكومت مى كند. زیرا فكرش ‍ نارسا و جسمش ناتوان است، پدر و مادر او را با دیده راءفت و رحمت مى نگرند و ناچارند از وى اطاعت نمایند.

خواسته هایش را برآورده سازند و به تمنیاتش جامه عمل بپوشانند.

به همین جهت، رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: طفل در هفت سال اول آقایى و سیادت دارد.

در هفت سال دوم زندگى، تغییرات قابل ملاحظه اى در تن و روان كودك پدید مى آید. جسمش قوى مى شود و دركش رشد مى كند. تا اندازه اى خوبى ها و بدى ها را مى فهمد. به همین جهت، مورد مؤاخذه پدر و مادر و مدیر و آموزگار قرار مى گیرد. ولى چون عقلش به خوبى شكفته نشده و اصلاح و فساد خود را به درستى تشخیص نمى دهد، پدر و مادر وظایفش را آمرانه و به صورت دستور قطعى به وى تذكر مى دهند و او ناگریز است از فرمان والدین اطاعت كند و اوامر آنان را به كار بندد. به این جهت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كودك در هفت سال دوم زندگى، بنده فرمانبر پدر و مادر است.

## هفت سال سوم یا دوران جوانى

هفت سال سوم عمر، كه از پانزده سالگى آغاز مى شود، دوران بلوغ و جوانى است. در این دوره اندام و افكار فرزند به كلى دگرگون مى گردد و تحولات چشم گیرى در جسم و جانش پدید مى آید. ممیزات كودكى از میان مى رود و نشانه هاى بزرگسالى در وى آشكار مى گردد. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله موقع او را در این دوره با كلمه وزیر تعبیر نموده است. او نه مانند هفت سال اول آقا و فرمانرواى والدین است و نه مانند هفت سال دوم، بنده و فرمانبردار پدر و مادر است، بلكه فرزند در این دوره نقش وزیر را در كشور خانواده ایفا مى نماید.

## معانى وزیر

وزیر در لغت به معانى متعددى آمده است. وزیر آن كسى است كه بار سنگینى را به دوش گرفته و مسئولیت مهمى را عهده دار شده است. طفل قبل از بلوغ در محیط خانه مسئولیتى ندارد. ولى وقتى بالغ مى شود، باید مسئولیت را بپذیرد و قسمتى از بار سنگین خانواده را به دوش ‍ بگیرد.

وزارت به معنى یارى و معاونت و به معنى كمك فردى و همكارى در تدبیر و مصلحت اندیشى آمده است. جوان باید در محیط خانه، معاون پدر و مادر باشد. باید با مشاوره و تبادل فكر، والدین خود را یارى كند و در تدبیر امور زندگى همكار آنان باشد.

## رفتار والدین با فرزندان جوان

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با به كار بردن كلمه وزیر طرفى تشخص طلبى و استقلال جویى جوان را مورد توجه قرار داده و او را در كشور كوچك خانواده وزیر مسئول شناخته است. از طرف دیگر به پدر و مادر فهمانده است كه با جوان امروز هم مانند بچه دیروز رفتار نكنید، و با او آمرانه سخن نگویید و با تندى و خشونت شخصیتش را تحقیر ننماید. بچه دیروز بنده و مطیع شما بوده و جوان امروز وزیر و مشاور شماست.

پدران و مادران دانا و همچنین جوانان فهمیده و باهوش، اگر به روایت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با دیده دقت بنگرند و به عمق آن پى ببرند، متوجه مى شوند كه این حدیث شریف تا چه ارزنده و آموزنده است و چگونه مى توان بسیارى از مطالبى را كه دانشمندان امروز پس از بررسى و تحقیق به آن ها پى برده و در كتاب هاى علمى و روانى خود آورده اند، از عبارت كوتاه این حدیث به خوبى استفاده كرد.

## لزوم استقلال جوان

دكتر هاریس مى گوید:

جوانان براى خود موجودات مستقلى هستند و شما هم باید آن ها را صاحب شخصیت بدانید. در دوران بلوغ بیش از هر زمان دیگر، انسان به این كه مورد توجه و پذیرش باشد، اهمیت مى دهد، و به شدت احتیاج دارد كه به عنوان یك دوست و شریك تلقى مى شود. چقدر مكرر از دهان جوانان شنیده مى شود كاش یك بار بزرگ ترها با ما جدى صحبت مى كردند. این حقیقى است كه آن ها، مانند هر زن و مردى در صحنه گیتى بدان نیاز دارند. (45)

احتیاج جوانان به استقلال، درست به همان اندازه است كه در كودكى به حمایت و راهنمایى احتیاج داشتند. یاغیگرى جوانان براى نیل به استقلال، یك امر طبیعى محسوب مى شود، و زمانى این یاغیگرى به صورت دردسر مى آید كه براى دست یافتن به استقلال، ناچار باشند از در مبارزه با والدین سرسخت خود در آیند. (46)

## حق اظهارنظر

هیچ چیز بیش از حق رأی در تربیت آنان مؤثر نیست. باید در خانه و مدرسه به آن ها حق اظهار عقیده داده شود، درست همان طور كه تمام مردم آمریكا این حق را دارند. (من وقت توضیح دادن ندارم و آن چه گفتم بكن)، این جمله را فقط وقت آتش سوزى حق داریم به كار بریم. یا آن كه اگر بگوییم (فلان ساعت منزل باش و هیچ چون و چرا مكن)، و بعد به روزنامه خواندن مشغول شویم، سیاست كاملا غلطى در پیش گرفته ایم. (47)

استقلال دادن به جوان و تكریم شخصیت او بدان معنى نیست كه وى در تمام اعمالش آزاد باشد تا بر وفق میل خود در هر محیط فاسدى برود و با هر رفیق آلوده و منحرفى بنشیند و هر كارى را كه بخواهد انجام دهد و در نتیجه خودسر و لاابالى بار بیاید. این اشتباهى است كه دنیاى غرب مرتكب شده و به جوانان آزادى بیش از حد مصلحت داده و اكنون با مشكلات و مصائب ناشى از آن دست در گریبان است.

## خطر آزادى مطلق

جوانان، كه عقل ضعیف و احساسات تند و آتشین دارند، همواره در معرض بدبختى و سقوطاند. اینان به اقتضاى سن خود مجذوب كامرانى و لذت هستند. اگر آزادى مطلق داشته باشند، به انواع گناه و پلیدى، فحشا و بى عفتى، و اعتیادات مضر و زیان بخش آلوده مى گردند و خیلى زود گرفتار فساد و تباهى مى شوند.

جوانان، خام و بى تجربه هستند. اغلب جوانان، خام و بى تجربه هستند. افلب پایان كار را نمى بینند و از تشخیص بسیارى از نیك و بدها عاجزند و صلاح و فساد خود را به درستى درك نمى كنند. اینان نمى توانند راه ناهموار زندگى را به تنهایى بپیمایند و از نقاط خطرناكى كه در مسیر خود را دارند، به سلامت عبور كنند. اگر به آنها آزادى بى قید و شرط داده شود از صراط مستقیم منحرف مى گردند، به بى راهه قدم مى گذارند و در پرتگاه هاى زندگى سقوط خواهند كرد.

## ناامنى روحى

البته منظور از استقلال، آزادى، حق رأی، و اظهار عقیده این نیست كه جوانان را به كلى رها كرده و در خانه و مدرسه آن ها را به حال خود بگذاریم تا هر چه مى خواهند بكنند. این كار براى آن ها ایجاد ناامنى روحى و نگرانى مى نماید. مسلما آن ها نمى توانند به تنهایى راه سربالایى زندگى را بپیمایند و باید دستشان را گرفت. (48)

از كلمه وزیر، كه در حدیث رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آمده است، محدودیت آزادى جوانان به خوبى استفاده مى شود. زیرا وزارت به معنى یارى و معاونت است. فرزند جوان، گر چه در كشور خانواده به مقام وزارت مى رسد و بدین وسیله شخصیتش مورد تكریم و احترام قرار مى گیرد، ولى نباید فراموش ‍ كند كه او وزیر است، یعنى معاضد و معاون پدر و مادراست و خود آزادى و استقلال كامل ندارد. به جوان حق داده شده است كه در مسائل خانوادگى اظهارنظر كند و در انجام كارها پدر و مادر را یارى و كمك نماید، ولى تصمیم نهایى در انجام امور خانواده مربوط به والدین است. بنابراین در مكتب تربیتى اسلام، استقلال و آزادى جوانان اندازه گیرى شده و نمى توانند خودسر و بى قید باشند.

## آزادى محدود

جوانان و سایر اعضاى خانواده، با هم بستگى و ارتباط دارند و در نیك و بد و سود و زیان یكدیگر سهیم و شریك اند. جوانان حق ندارند از آزادى و استقلال خود سوءاستفاده كنند، و با رفتار زشت و نادرست، باعث سیه روزى و بدبختى خویش و مایه رسوایى و بدنامى والدین و دیگر اعضاى خانواده خود گردند.

## عطش استقلال

جوانان به طور طبیعى، عطش استقلال و شخصیت دارد و این تمایل سوزان، به قضاى حكیمانه خداوند در نهادش آفریده شده است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: فرزند در هفت سال سوم، وزیر خانواده است؛ یعنى پدر و مادر مكلف اند با او معامله وزیر نمایند و بدین وسیله خواهش ‍ طبیعى وى را برآورده سازند و استقلال و شخصیتش را محترم شمارند و او را یك انسان شایسته و لایق براى اجتماع بسازند.

در صورتى كه پدران و مادران به خواهش طبیعى جوانان توجه كنند و دستور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را عملا به كار بندند، فرزندانشان با شخصیت و متكى به نفس بار مى آیند و در آتیه انسان هایى مستقل و با اراده و عناصرى مفید و باارزش خواهند بود، و جامعه از وجودشان به شایستگى بهره مند مى گردد.

## سخت گیرى والدین

اگر پدران و مادران به تمایل خداداد جوانان اعتنا نكنند و به فرموده رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله توجه ننمایند و با سخت گیرى و فشار، زورگویى و ستم، تندى و خشونت، و تحقیر و اهانت با استقلال طلبى آنان مبارزه كنند و شخصیتشان را سركوب نمایند، یا آن كه به عنوان علاقه مندى یا وظیفه سرپرستى، بیش ‍ از حد در كارهاى فرزندان خود مداخله كنند و با نظارت هاى بى حساب و حمایت هاى نابه جا، فرصت تعقل و تفكر را از جوانان سلب كنند و آنان را منقطع از خود و متكى به غیر بار آورند، نتیجه چنین رفتار نادرستى ممكن است به دو صورت نامطلوب در وجود فرزندان جوانشان بروز نماید.

## سركوبى استعدادها

اول آن كه جوان بر اثر فشارهاى طاقت فرسا و نظارت هاى خسته كننده پدر و مادر، نیروى مقاومت خود را از دست بدهد و تسلیم شرایط موجود گردد و از تشخص طلبى و استقلال خواهى چشم پوشى نماید. البته چنین جوانى، سازگار و سر به راه خواهد بود و براى والدین خود ناراحتى به وجود نمى آورد، ولى این طرز تربیت، استعدادها را در ضمیر جوان مى میراند، و او را فرومایه و نالایق مى سازد، و بر اثر محروم ماندن از استقلال و اتكاى نفس، واپس رو و عقب افتاده بار مى آید، و در آتیه به گروه انسان هاى بدبخت و سیه روز جامعه مى پیوندد.

وقتى جوانان متكى به دیگران بار بیایند و تمناى استقلال نداشته باشند، خانه و مدرسه با وجود آنان آرام است. ولى در عوض آینده اى بس متزلزل خواهند داشت. مادر فیلیپ نمى توانست این مسئله را درك كند و در مراحل بعدى نیز نخواهد توانست علت شكست فیلیپ را بفهمد كه همیشه و در هر مساءله اى دخالت مى كرد و به فیلیپ اجازه هیچ كارى، حتى كارهاى مربوط به خود او را نمى داد. نمى توانست دریابد كه علت این بى شخصیتى و وابستگى و شكست فیلیپ همین دخالتهاى نابه جاى اوست. فیلیپ تنهایى را دوست مى داشت. از مدرسه بیزار بود، و قدرت اخذ تصمیم و تفكر راجع به هیچ موضوعى نداشت. فیلیپ همیشه تحت نظر مادر زندگى مى كرد. مادرش تعیین مى كرد كجا باید برود و چه بپوشد. چه بگوید و چه بكند، و در نتیجه هیچ وقت براى فیلیپ اجبارى نبود كه خط مشى براى خود پیدا كند. مادر نقشه تمام كارهاى او را تنظیم مى كرد. لباس او را مى خرید. برنامه تعطیلاتش را ترتیب مى داد. حتى رشته اى را كه باید درس بخواند تعیین مى كرد. نتیجه این قدرت نمایى و دخالت مادر، ترتیب پسرى مثل فیلیپ بود. پسرى كه نمى توانست مسئولیت قبول كند. نه ذاتا اتكا به نفس داشت و نه هیچ كس او را براى پذیرش استقلال و مسئولیت تربیت كرده بود. فوتبال بازى مى كرد، ولى هیچ وقت برنده نبود. كوچك ترین بچه ها مى توانست او را كتك بزند.

شنا خوب مى دانست، اما هیچ وقت حاضر نبود رئیس دسته شنا باشد.

مى گفت نمى خواهم كسى متوجه من شود. به دنبال درك مسائل نمى رفت و براى هیچ مسئله اى كنجكاوى و علاقه نشان نمى داد تا مبادا مسئولیتى متوجهش شود، زیرا او از قبول مسئولیت سخت مى ترسید. (49)

## سخت گیرى و ستیزه جویى

دوم آن كه جوان، متكى به نفس و مصمم باشد و با اراده نیرومند خود، در مقابل سخت گیرى هاى نابه جا و فشارهاى بى مورد پدر و مادر مقاومت كند و از دست یافتن به شخصیت و استقلال، كه حق طبیعى و شرعى اوست چشم پوشى ننماید. در این موقع است كه اختلاف و ناسازگارى به شدت بروز مى كند. طغیان و ستیزه جویى آغاز مى گردد، و محیط منزل به صحنه مبارزه و نبرد مبدل مى شود. عربده و فریاد، تندى و خشونت، اشك و زارى، هیجان و ناراحتى، اختلاف و تضاد و گاهى فحش و دشنام، برنامه عادى چنین خانه اى خواهد شد. هر قدر پدر و مادر بر سخت گیرى خود بیفزاید، مشكلات نیز افزایش مى یابد.

آخرین دوره انقلاب روحى جوان، عدم رضایت و غم و غصه است.

این مرحله وقتى پیش مى آید كه بزرگ ترها به منظور حفظ احترام و مقام خود، بر میزان زورگویى و حكمروایى بیفزایند. در حالى كه احترام زاییده حسن رابطه و محبت است. هر چه بر شدت عمل افزوده شود و بزرگ ترها بیشتر جوانان را تحت نظر بگیرند و سعى كنند با گستاخى آن ها مبارزه نمایند، نتیجه اى جز جدایى جوانان و گریز آن ها نخواهند دید. (50)

پدران و مادران مسلمان كه مى خواهند فرزند جوان خود را به شایستگى پرورش دهند و او را انسانى لایق و باارزش بسازند، باید همواره به فرموده رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله متوجه باشند و عملا دستور ثمربخش آن حضرت را به كار بندند. باید جوان را وزیر خانواده بدانند و شخصیتش را محترم شمارند، در امور داخلى با وى شور كنند و نظریه اش را مورد بررسى قرار دهند، و بدین وسیله خواهش استقلال طلبى او را برآورده سازند.

## احترام و آرامش خاطر

جوانى كه در محیط خانواده عضو مؤثر به حساب مى آید و پدر و مادر و شخصیتش را هم مانند افراد بزرگ گرامى مى دارند و او را لایق استقلال و آزادگى مى شناسند، روانى آرام و ضمیرى مطمئن دارد و در خود احساس ‍ حقارت و كمبود نمى كند. چنین جوانى براى آن كه موقع و مقام خویش را در نزد دگران محافظت كند و مراتب لیاقت و شایستگى خود را براى احراز آلودگى و استقلال اثبات نماید، كوشش مى كند پیرامون گناه و كارهاى پست نگردد، به شخصیت و ارزش خویش آسیب نرساند و موجبات تحقیر و اهانت خود را فراهم نیاورد.

(قال على عليه‌السلام: من كرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیة). (51)

على عليه‌السلام فرمود: آن كس كه شرافت معنوى و كرامت نفس خود را باور دارد، خویشتن را با ارتكاب گناه خوار و حقیر نخواهد ساخت.

## جوانان آسیب پذیر

جوانى كه تمایل شخصیتش سركوب گردیده و در خانواده مورد بى احترامى و اهانت واقع شده است، جوانى كه پدر و مادر با كلمات زننده و رفتار خشن خود، او را تحقیر نموده و به وى وانمود كرده اند كه لیاقت استقلال ندارد همواره خشمگین و عصبى است. او بر اثر حقارتى كه در خود احساس مى كند، ضعیف و آسیب پذیر است. خیلى زود ممكن است به ذلت ها و پستى ها تن در دهد و به آسانى دامن خود را به ناپاكى ها و گناهان آلوده سازد.

## والدین نادان

خلاصه، با فرا رسیدن جوانى، ایام سازندگى شخصیت جوان آغاز مى شود. این پدران و مادران وظیفه شناس و دانا هستند كه به پیروى از دستور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، به فرزندان خود احترام مى كنند و آنان را وزیر و عضو مؤثر و مسئول خانواده و معاون و مشاور خود قرار مى دهند، و از این راه آن ها را دوست صمیمى و همكار باصفاى خود مى سازند. این پدران و مادران وظیفه ناشناس و نادان اند كه حق طبیعى و شرعى فرزندان جوان خود را پایمال مى كنند و حقیر و اهانت، با فحاشى و اعمال نادرست خویش، عزت نفس و شخصیت آنان را سركوب مى نمایند و با این كارهاى ناروا بذر كینه و عداوت در دلشان مى افشانند و آن ها را دشمن خود مى سازند.

(قال على عليه‌السلام: ولدك ریحانتك سبعا و خادمك سبعا ثم هو عدوك او صدیقك). (52)

على عليه‌السلام فرموده است: فرزندت در هفت سال اول، برگ خوش بویى بر ساقه درخت وجود شماست، در هفت سال دوم، خدمتگزار مطیع و فرمانبردار شماست، و در هفت سال سوم، ممكن است دشمن بدخواه شما یا دوست خیرخواه شما باشد.

## والدین وظیفه شناس

پدران و مادرانى كه فرزندان جوان خود را به خوبى پرورش مى دهند، و با گفتار و رفتار صحیح خویش، آنان را انسان هایى پاك دل و درستكار و با فضیلت بار مى آورند، مشمول الطاف الهى هستند، و پیشواى عالى قدر اسلام درباره آن ها دعاى خیر فرموده است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: رحم الله والدین اعانا ولدهما على برهما). (53)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: رحمت الهى شامل حال پدر مادرى باد كه با تربیت صحیح، فرزند خود را در نیكى به والدین كمك و یارى نمایند.

پدر و مادرانى كه فرزندان جوان خود را بد بار مى آورند و با تحقیر و اهانت، فحاشى و هتاكى و اعمال زشت و غیرمشروع خود، آنان را به انتقامجویى و گناه و تجاوزكارى وادار مى سازند مشمول عذاب الهى خواهند بود.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: یا على لعن الله والدین حملا ولدهما على عقوقهما). (54)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرموده است: از رحمت و فیض الهى بى نصیب باد آن پدر و مادرى كه بر اثر سوء رفتار و گفتار خود، باعث انحراف فرزند خویش شوند و او را به ایذاى و عصیانشان وادار سازند.

## شرط سازگارى

نتیجه آن كه تكریم جوانان و احترام به شخصیت و استقلال طلبى آنان، یكى از شرایط اساسى حسن تفاهم و سازگارى خانوادگى است. به شرحى كه توضیح داده شد، پیشواى گرامى اسلام با به كار كردن كلمه وزیر، از یك طرف جوان را مورد تكریم قرار داده و از طرف دیگر، والدین را به وظایفشان متوجه نموده و به آنان فهمانده است كه چگونه با فرزندان جوان خویش رفتار نمایند.

## فرزندان وظیفه شناس

شرط دیگر سازگارى جوانان و بزرگسالان در محیط خانواده این است كه فرزندان جوان نیز نسبت به والدین خود حق شناس باشند و شخصیت پدر و مادر را عزیز و محترم شمارند. به عبارت دیگر، تنها وظیفه شناسى والدین و احترام به شخصیت فرزندان براى حسن و سازگارى جوانان و بزرگسالان كافى نیست، بلكه جوانان نیز باید متقابلا وظیفه شناس باشند، حقوق و حدود والدین را مورد كمال توجه و احترام قرار دهند و از شخصیت آنان تكریم و تجلیل نمایند. این مطلبى است كه در قرآن شریف و روایات اسلامى مكرر آمده و درباره آن تأکید بسیار شده است.

(و اخفض لهما جناح من الرحمة و قل رب ارحمهما كما ربیانى صغیرا). (55)

در مقابل پدر و مادر با گفتار و رفتارت فروتنى و تواضع كن و هم مانند مرغى كه از روى مهر و محبت، بال هاى خود فرو مى افكند و جوجه هاى خویش را زیر پر مى گیرد، تو نیز اكنون جوان و نیرومندى بال و پرى گشوده دارى، پدر و مادر را در آغوش مهر خود جاى ده و بگو: پروردگارا والدینم را مشمول رحمت واسعه خود بنما، همان طور كه اینان از روى رحمت و عطوفت مرا در كودكى پرورش دادند.

(قال ابو عبدالله عليه‌السلام: معناه لاتملاء عینیك من النظر الیهما الا براءفة و رحمة و لاترفع صوتك فوق اصواتهما و لایدیك فوق ایدیهما و لا تتقدم قدامهما). (56)

## حقوق والدین

امام صادق عليه‌السلام در معناى جمله واخفض لهما جناح الذل من الرحمة چنین فرموده است: هرگز با تندى و شدت به پدر و مادرت منگر و با نگاه خیره و پرتوجه به آنان نظر مكن، مگر آنكه نگاهت از روى كمال راءفت و رحمت باشد. مواظب باش صدایت بلندتر از صداى آن ها نشود و دستت بالاى دست آن ها نرود و پیشاپیش پدر و مادرت راه نروى.

(عن الباقر عليه‌السلام قال: سئل رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله من اعظم حقا على الرجل؟ قال: والده). (57)

امام باقر عليه‌السلام فرموده: از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله سئوال شد چه كسى بزرگ ترین حق را به آدمى دارد؟ فرمود: پدر و مادر.

(عن ابى جعفر عليه‌السلام قال: نظر ابى الى رجل و معه ابنه یمشى والابن متكى ء على ذراع الاب قال: فما كلمه ابى مقتا له حتى فارق الدنیا). (58)

امام باقر عليه‌السلام فرمود: پدرم حضرت سجاد عليه‌السلام، در رهگذر مردى را دید كه با پسر جوانش راه مى رود، ولى فرزند در حین حركت به دست پدر تكیه داده است. امام سجاد از مشاهده این رفتار بر خلاف ادب و بى احترامى فرزند به پدر آن قدر ناراحت و آزرده خاطر گردید كه تا آخر عمر با آن پسر وظیفه ناشناس سخن نگفت.

(فقه الرضا عليه‌السلام: علیك بطاعة الاب و بره و التواضع و الخضوع و الاعظام و الاكرام له الى ان قال و قد قرن الله عز و جل حقهما بحقة فقال الله اشكر لى ولوالدیك الى المصیر.). (59)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: از پدرت اطاعت كن و نسبت به او مراتب نیكى و تواضع و خضوع و بزرگداشت و تكریم را معمول دار. حضرت به سخنان خود ادامه داد تا آن جا كه فرمود: خداوند در قرآن شریف حق پدر و مادر را قرین حق خود قرار داده و فرموده است: شكرگزار من و شكرگزار پدر و مادرت باش كه برگشت همه به سوى من است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: رضى الله فى رضى چ و سخطه فى سخطهما). (60)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: خشنودى پدر و مادر، رضاى خداوند است و خشم الهى در غضب پدر و مادر است.

(و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله: نظر الوالد الى والدیه حبا لهما عبادة). (61)

## نگاه محبت به والدین

و نیز فرموده است: نگاه محبت آمیز فرزند به روى پدر و مادر عبادت است و در پیشگاه الهى استحقاق پاداش دارد.

نیكى به پدر و مادر احترام به شخصیت آنان، یك وظیفه قطعى اسلامى است و باید این برنامه مقدس، براى همیشه در جامعه مسلمین پایدار بماند و در تمام نسل ها، رفتار و گفتار فرزندان نسبت به والدین بر اساس ادب و احترام باشد.

## حفظ سنت احترام

دختران و پسران جوان امروز، مادران و پدران فرداى اجتماع اند. اگر جوانان امروز وظیفه تكریم و احترام را نسبت به والدین خود مراعات نمایند و عملا این سنت الهى را در جامعه نگاهدارى كنند، فردا خودشان مورد تكریم فرزندان خویش واقع مى شوند و از این نعمت سعادت بخش ‍ برخوردار مى گردند.

(قال الصادق عليه‌السلام: بروا آبائكم تبركم ابنائكم). (62)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: به پدران و مادران نیكى كنید تا فرزندان شما هم به این سنت مقدس عمل كنند و به شما نیكى نمایند.

نتیجه آن كه شرط دوم سازگارى و حسن تفاهم بزرگسالان و جوانان در خانواده، تكریم و احترام والدین است. فرزندان جوان مكلف اند با پدر و مادر خود حداكثر تواضع ادب را معمول دارند و شخصیت آنان را گرامى و محترم شمارند و بدین وسیله رضایت خاطرشان را كه باعث جلب رضاى الهى است فراهم آورند.

## تكریم كهنسالان

به موازات احترام به شخصیت فرزندان جوان و والدین میانسال، پدربزرگ و مادربزرگ كهنسال نیز طبق تعالیم اسلامى باید مورد تكریم و احترام باشند و این خود شرط سوم سازگارى و حسن تفاهم جوانان و بزرگسالان در محیط خانواده است. لزوم تجلیل و تكریم آنان در قرآن شریف و روایات اسلامى صریحا خاطرنشان گردیده و اولیاى گرامى اسلام، پیروان خود را به حفظ حقوق و حدود آنان موظف ساخته اند.

(و قضى ربك الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندك الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا كریما). (63)

حكم پروردگار تو این است كه مردم، جز خداى یگانه، هیچ كس و هیچ چیز را نپرستند، و به نسبت به والدین خود نیكوكار و محسن باشند، و اگر هر دو یا یكى از آن ها پیر و سالخورده شدند، از زحمت نگاهدارى و حمایتشان شانه خالى نكنند، و كلمه اف، كه كوچكترین كلمه تلخ و ملال آور است، به آنان نگویند و آزارشان ننمایند. مراقب باشند كه همواره با آنان مؤ دب سخن بگویند و گفتارشان آمیخته به تكریم و احترام باشد.

(روى عن على بن موسى الرضا عليه‌السلام عن ابیه عن جده ابى عبدالله عليه‌السلام قال: لو علم الله لفظة او جز فى ترك عقوق الوالدین من اف لانى به). (64)

حضرت رضا عليه‌السلام از پدرش، از جدش امام صادق عليه‌السلام، حدیث كرده كه فرموده است: اگر خداوند براى جلوگیرى از رنجش و آزار پدر و مادر، كلمه اى را كوتاهتر از اف مى دانست، آن را در قرآن شریف مى آورد.

## اسلام و سالخوردگان

در آیین مقدس اسلام، پیران سالخورده با عنایت مخصوصى مورد توجه قرار گرفته اند. رسول اكرم و ائمه طاهرین عليهم‌السلام پیروان خود را به تكریم و احترام آنان موظف نموده و ضمن روایات معنوى و اجتماعى آن ها را خاطرنشان ساخته اند.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: البركة مع اكابركم.)(65)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: وجود پیران سالخورده بین شما، باعث افزایش ‍ فیض ربوبى و بسط نعمت هاى الهى است.

## تجارب كهنسالان

كهنسالان، یك عمر سرد و گرم ها دیده و پست و بلندها پیموده و در مدرسه زندگى درس هایى فرا گرفته اند. اینان، گر چه از جهت جسمانى ضعیف و ناتوان شده و قدرت فعالیت و تحرك را از دست داده اند، ولى از نظر معنوى تجاربى ارزنده دارند، نیك و بدها را مى فهمند و مسائل را بهتر تجزیه و تحلیل مى كنند.

مى توانند مانند رهبران روحانى، هادى دگران باشند و جوانان و میانسالان را به خیر و سعادتشان راهنمایى نمایند.

قال الصادق، الشیخ فى اهله كالنبى فى امته. (66)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: وجود پیر سالخورده در خانواده اش هم مانند پیغمبر الهى است در بین امتش.

در گذشته، بین بعضى از اقوام و قبایل، آداب و رسوم عجیبى نسبت به والدین كهنسال معمول بوده و فرزندان طبق عقیده خرافى یا مراسم محلى، با پدران پیر خود، ظالمانه رفتار مى كردند و با عمل غیرانسانى به حیات آنان خاتمه مى دادند.

## خرافات بعضى از قبایل

مردم جزیره فیجى معتقدند كه در جهان ابدى، هر كس همان قواى بدنى و روحى را كه هنگام مرگ داشته است با خود خواهد داشت.

حال، اگر مردم، در زندگى به پیرى برسند و شكسته شوند، همیشه همین طور خواهند ماند. به همین دلیل، پسرى كه به پدر و مادر خود احترام مى گذارد، مى تواند آنان را بكشد و وجدان آرامى داشته باشد، و یقین بداند كه بزرگ ترین خدمت ممكن را به ایشان كرده است. (67)

## زنده به گور كردن پیران

ویل دورانت مى گوید:

ساكنان ملانزى، بیماران و پیران را زنده در خاك مى كنند و این امر را وسیله خوبى براى رهایى از بقایاى آنان مى دانند.

لوبك (68) مى گوید:

اهداى تابوت به خویشاوندان پیر، در چنین امر شایسته اى محسوب مى شود (یا مى شد). مخصوصا اگر خویشاوندان در بستر بیمارى باشند. (69)

همكارى اجتماعى، در اصل كاملا مبتنى بر زور و قدرت بوده است.

روابط پدر و مادر با فرزندان هم تا وقتى كه فرزندان آن ها خردسال بودند، مبتنى بر زور بوده. وقتى كه بچه ها بزرگ و پدر و مادر فرتوت مى شدند، وضع معكوس مى شد. عبضى از قبیله ها، پدران فرتوت را به آدمخواران همسایه مى فروختند و به این ترتیب مخارج آن ها را صرفه جویى مى كردند. ولى بعدها، وقتى پدرها در عنفوان جوانى بودند، اقداماتى كردند كه از این سوء عاقبت جلوگیرى شود. به این طریق كه وقتى هنوز بچه ها علت ضعف، مطیع و سر به راه بودند، به آن ها فضیلت مهر فرزندى آموختند. (70)

## كهنسالان و دنیاى امروز

در دنیاى امروز، كه مبادى ایمانى و مكارم اخلاقى به سستى گراییده و عواطف انسانى و محبت هاى خانوادگى، ارزش خود را از دست داده است، در دنیایى كه اساس زندگى بر اصالت لذت و شهوت پایه گذارى شده و هدف اصلى مردم، ثروت بیشتر و كامرانى زیادتر است، پدران و مادران سالخورده و ناتوان، وضع رقت بار و اسف انگیزى دارند. نه ایمان كاملى در دل هاى فرزندان است كه براى خدا آنان را تكریم نمایند و نه فضایل اخلاقى در نظرشان ارزشى دارد كه به حق شناسى آن ها را محترم شمارند.

## بى مهرى جوانان نسبت به پیران

جوانان و میانسالان فعال، كه با شتاب به سوى هدف هاى مادى خود روان اند، نه تنها به پدران و مادران كهنسال خود توجهى نمى كنند، بلكه در پاره اى از مواقع آنان را سد راه آزادى و مانع پیشروى خود مى دانند و كوشش دارند تا آن ها را از خویش برانند و از قید و بندشان رهایى یابند.

كسانى كه در سراسر عمر تنها زندگى كرده و از آغاز، خانواده اى تشكیل نداده و زن و فرزندى نداشته اند، یا اگر داشته اند، از دست داده اند. وقتى به روزگار پیرى و فرسودگى مى رسند، از یك مصیبت رنج مى برند و آن مصیبت پیرى است.

ولى پدران و مادران كهنسالى كه متجاوز از نیم قرن زحمت كشیده، خانواده تشكیل داده و عمر مال خود را صرف دختران و پسران خویش نموده اند، اگر در پیرى، از محبت محروم، و احیانا مورد تحقیر و بى احترامى فرزندان و فرزندزادگان خود قرار گیرند، دو مصیبت دارند. یكى مصیبت پیرى است و دیگر مصیبت بى مهرى و اهانت. بدون تردید، ناراحتى هاى روانى و فشارهاى روحى كه از مصیبت دوم دامنگیر آنان مى شود، به مراتب از مصیبت اول سنگین تر است.

## سالخوردگان در دنیاى غرب

خوشبختانه، در جامعه ما هنوز اكثر مردم مسلمان و از نعمت تعالیم اسلام برخوردارند، به پدران مادران پیر خود با دیده تكریم و عطوفت مى نگرند، و در خانواده ها، والدین كهنسال بیش و كم مورد محبت و احترام مى باشند. ولى در كشورهاى غربى ارزش پدران و مادران سالخورده به مقدار قابل ملاحظه اى كاهش یافته و در پاره اى از موارد وضع دردناكى به خود گرفته است، تا جایى كه بعضى از سالخوردگان از شدت ناراحتى و فشارهاى روحى دست به خودكشى مى زنند و گاهى فرزندان و فرزندزادگان حق ناشناس موجبات مرگ والدین كهنسال خود را فراهم مى آورند.

## خودكشى پیران

موضوع جالب، فكر و اقدام به خودكشى نزد سالخوردگان است. به موجب آمار، در ممالك اروپایى، خودكشى پیران نسبتا زیاد است و اغلب ناشى از یك عامل خارجى، مثلا بحران مالى و یا عدم ابراز محبت از جانب اطرافیان است و كمتر منشاء درون زا دارد. (71)

در سال 1967، روزى در قضیه اى نزدیك شهر Rouen فرانسه، جوانى به نام فرانسوا، در حال مستى اظهار مى كند كه مادربزرگش را كشته است. مردم حرف او را به پرت گویى هاى مستى حمل مى كنند، ولى ژاندارم هاى محل به فكر تحقیق مى افتند و معلوم مى شود كه حرف فرانسوا هوایى نیست و او واقعا قاتل مادربزرگش مى باشد.

قصه از این قرار بوده است كه خانم ژولین، مادر فرانسوا، به واسطه در خانه ماندن مادر پیرش، ناراحت گردیده و از او سیر شده بوده است، و دختر بزرگش ژانین و نامزد او هم مى خواسته اند هر چه زودتر خانه از وجود پیرزن پرداخته شود تا آن ها عروسى كنند و با راحتى بیشترى به كام دل برسند. شبى همه با هم مشورت مى كنند و قرار مى گذارند كه فرانسوا به آرامى مادربزرگش را خفه كند و او این كار را مى كند. طبیعى است كه مردن پیرزن علیل و عاجز، امر مهم و جالب توجهى نبوده است و اهل قصبه، آن را كاملا عادى تلقى مى كنند. طبیب گواهى نویس هم سهل انگارى مى كند و تشریفات كلیسا و دفن نیز به طور معمول برگزار مى شود، تا آن كه سبك سرى و پرحرفى فرانسوا اسباب جلب توجه ژاندارم ها و كشف جنایت مى گردد.

بر اثر این كشف، ژاندارم ها درباره علت مرگ پدربزرگ فرانسوا نیز كه چندى پیش اتفاق افتاده بوده است، به شك مى افتد و بازپرسى ها و تحقیق را ادامه مى دهند. بالاخره خانم ژولین و دخترش اعتراف مى كنند كه او را نیز با مشورت هم و همداستانى نامزد ژانین، به دست ژاكلین دختر كوچكتر ژولین، به تدریج با مرگ موش مسموم كرده و به گور فرستاده اند تا از زحمت جا تنگ كردن او برهند و فراغت بیشترى به تماشاى تلویزیون بپردازند. حاصل آن كه خانم ژولین و پسر و دو دختر و دامادش، در هر دو جنایت همداستان بوده و همكارى كرده اند و فقط شوهر ژولین، غافل و بى خبر بوده است، و شاید زن و فرزندانش پس از رفع زحمت پیرمرد و پیرزن جا تنگ كن، به فكر كندن كلك او هم مى افتادند. دادگاه، ژولین و پسرش ‍ فرانسوا را به حبس ابد و ژانین را به بیست سال و شوهرش را به ده سال و ژاكلین را به حبس قابل ابتیاع محكوم مى كند. (72)

## تاءسیس خانه پیران

اوضاع اسف انگیز و نابسمان سالخوردگان در جهان غرب، مشكلاتى به بار آورده و اولیاى امور بعضى از كشورها را بر آن داشته است كه در نقاط مختلف، آسایشگاه سالخوردگان و خانه پیران تاءسیس كنند و كهنسالان را در آن مراكز جمع آورى نمایند، شرایط زندگى آنان را فراهم سازند و به وضع رنج آور و تاءثربار این گروه محروم سر و صورتى بدهند.

## رفتار خلاف انصاف

تاءسیس آسایشگاه سالخوردگان و خانه پیران براى آن كهنسالى كه تنها و بى كس، یا فقیر و تهى دست، یا علیل و بیمارند و همچنین براى سالخوردگانى كه خود داوطلب زندگى در آن خانه ها و آسایشگاه ها هستند، كار صحیح و شایسته اى است، زیرا بدین وسیله قسمتى از مشكلات آنان حل مى شود و آلامشان كاهش مى یابد. ولى جاى تاءسف و تاءثر است اگر فرزندان و فرزندزادگان، این قبیل مؤ سسات را وسیله اجراى مقاصد ضدانسانى و اخلاقى خود قرار دهند و بر خلاف انصاف و فضیلت، پدربزرگ ها و مادربزرگ ها را به زور از محیط خانه و جمع خانواده برانند، حقوق چندین ساله آنان را نادیده انگارند، عواطف و احساساتشان را پایمال كنند، و با تحقیر شخصیتشان، بر اندوه و غم آن ها بیفزایند و مرگشان را تسریع نمایند.

عمر به سرعت مى گذرد. طولى نمى كشد كه جوانان به میانسالى مى رسند و میانسالان پیر مى شوند. شما اى جوانان و میانسالان امروز، بیایید براى فرداى خود فكرى كنید و در اندیشه روز پیر خود باشید. امروز به فرمان قرآن شریف نسبت به والدین كهنسال خویش نیكى نمایید و حقوق انسانى پدران و مادران پیر خود را مراعات كنید تا فردا فرزندانتان نیز به شما احسان كنند و حقوق شما را مراعات نمایند. بیایید این سنت مقدس اسلامى را در كانون خانواده محافظت كنید و از هر نسلى به نسل دیگر منتقل نمایید تا اطفال و نوجوان امروز، عملا احترام والدین را از شما درس بگیرند و فردا درباره خود شما اعمال نمایند.

## نتیجه بحث

نتیجه آن كه از نظر دینى و علمى، یكى از شرایط تفاهم و حسن سازگارى بزرگسال و جوان در خانواده این است كه شخصیت جوانان و میانسالان و كهنسالان مورد تكریم و توجه باشد و هر گروهى حقوق دو گروه دیگر را محترم شمارد، به طورى كه هیچ فردى در محیط خانواده احساس نگرانى و ناامنى نكند و مطمئن باشد كه حقش مورد تجاوز دگران قرار نمى گیرد.

در محیط اجتماع نیز یكى از شرایط اساسى سازگارى بزرگسال و جوان، احترام به شخصیت و استقلال و آزادى تمام افراد جامعه است. همان طور كه مراعات حقوق و حدود همه افراد، در كشور كوچك خانواده، باعث امنیت و آسایش خاطر و مایه همبستگى و ارتباط دوستانه آنان با یكدیگر است، در خانواده بزرگ نیز شرط اساسى سازگارى و حسن تفاهم اجتماعى، احترام به حقوق و شخصیت تمام افراد مملكت است.

## آزادى فردى

در كشورى كه آزادى فردى و حقوق اجتماعى زن و مرد، پیر و جوان، بزرگ و كوچك، و خلاصه تمام افراد، مصون از تعرض و تجاوز است، آن كشور مهد سازگارى و تفاهم و كانون مهر و محبت است. برعكس در كشورى كه شخصیت و آزادى افرادش مورد تكریم و احترام نیست، اقویا به ضعفا زور مى گویند، به مال و جان، به عرض و شرف و حیثیت آنان تجاوز مى كنند، آن جامعه همواره اسیر اختلافات و ناسازگارى است و آتش كینه و دشمنى، پیوسته در نهادشان مشتعل است و در انتظار فرصت انتقامجویى به سر مى برند.

## برادرى در اسلام

پیشواى عالى قدر اسلام، با نیروى ایمان، كینه و دشمنى را از صفحه دل ها زدود. بین جامعه مسلمین پیوند برادرى و محبت به وجود آورد و آنان را در غم و شادى شریك یكدیگر ساخت.

پیروان خود را موظف نمود كه در سطح وسیع اجتماع، طبق قانون و اخلاق، با همه مردم به نیكى و پاكى عمل كنند و بدین وسیله اساس محبت اجتماعى و عواطف انسانى را هر چه بیشتر در بین خود محكم سازند.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: لو اجتمعتم على البر لتجاببتم). (73)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: اگر همه شما در راه نیكى و نیكوكارى به هم بپیوندید و هم آهنگ شوید، دوستدار و علاقه مند به یكدیگر خواهید شد.

(و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله: رحم الله ولدا اعان على بره و رحم الله والدا اعان ولده على بره و رحم الله جار اعان جار على بره و رحم الله رفیقا اعان رفیقه على بره و رحم الله خلیطا اعان خلیطه على بره و رحم الله رجلا اعان سلطانه على بره). (74)

## تعاون اجتماعى

در این حدیث، والدین و فرزند، رفیق و همسایه، مردم و حكومت و خلاصه تمام اعضاى خانواده و اجتماع در ردیف هم آمده اند، و رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره یارى كردن تمام طبقات، در راه نیكى و پاكى، سخن گفته و براى همه آن ها از پیشگاه الهى طلب رحمت و عنایت نموده است.

رحمت الهى بر فرزندى كه والدین خود را در نیكى یارى نماید، بر پدرى كه فرزند خویش را در نیكوكارى كمك كند، بر همسایه اى كه در كارهاى خوب، معاون همسایه خود باشد، بر رفیقى كه در نیكى، رفیق خویش را مدد نماید، بر كسى كه با شركا و همكاران خود در انجام كار نیك اشتراك مساعى كند، بر مردى كه حكومت را در راه نیل به خوبى و نیكى، یارى و مساعدت نماید.

در مكتب آسمانى اسلام، جامعه مسلمین از نظر روابط معنوى و اعمال محبت و احترام به شخصیت، هم مانند یك خانواده هستند. به همین جهت، اولیاى گرامى اسلام به پیروان خود توصیه كرده اند كه بزرگ و كوچك و خرد و كلان مسلمانان را مانند اعضاى خانواده خود تلقى كنند و آنان را مشمول عواطف و نیكى هاى خویش قرار دهند.

(قال الصادق عليه‌السلام: اوصیك ان تتخذ صغیر المسلمین ولدا و اوسطهم اخا و كبیرهم ابا فارحم ولدك وصل اخاك وبر اباك). (75)

## اجتماع یا خانواده بزرگ

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: تو را سفارش مى كنم كه خردسالان مسلمین را به فرزندى و میانسالان را به برادرى و بزرگسالان را به پدرى بگیر، و هم مانند رفتارى كه در خانه دارى، به فرزندان مسلمین عطوفت كن، به برادران دینى ات بپیوند و به پدران دینى ات نیكى نما.

رسول اكرم و ائمه طاهرین عليهم‌السلام، خود، همواره، قولا و عملا، حافظ حقوق و حدود مسلمین بودند و در تمام مواقع، مراتب عزت و احترامشان را مراعات مى كردند و كوچك ترین عملى را كه از آن استشمام ذلت و خوارى مى شد، درباره هیچ مسلمانى روا نمى داشتند.

(و ركب یوما فمشى معه قوم فقال عليه‌السلام: اما علمتم ان مشى الماشى مع الراكب مفسدة للراكب و مذلة للماشى انصرفوا). (76)

روزى على عليه‌السلام بر مركب سوار شد و كسانى پیاده در ركابش به راه افتادند. حضرت عنان كشید و فرمود: مگر نمى دانید پیاده روى افراد در ركاب سوار، باعث فساد اخلاق و مایه ذلت و خوارى پیادگان است. برگردید و پیاده با من نیایید.

## تكریم تمام طبقات

اولیاى گرامى اسلام، نه تنها خود مراقب احترام و تكریم مردم بودند، بلكه ضمن روایات بسیارى، توجه پیران خویش را به این وظیفه بزرگ خانوادگى و اجتماعى معطوف داشته و لزوم احترام خردسالان و جوانان و میانسالان و كهنسالان را خاطرنشان نموده اند. در این جا به طور نمونه، براى هر مورد یك روایت اشاره مى شود.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: لا تحقون احدا من المسلمین فان صغیرهم عند الله كبیر). (77)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: هیچ یك از مسلمانان را كوچك و ناچیز نشمارید كه خردسالان مسلمین هم در پیشگاه الهى بزرگ اند.

(و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله: اوصیكم بالشبان خیرا). (78)

## احترام به جوانان

پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره احترام جوانان فرموده است: من به تمام شما مسلمانان توصیه مى كنم كه نسبت به جوانان با نیكى و نیكوكارى رفتار كنید و شخصیت آنان را گرامى و محترم بدارید.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال: من اتاه اخوه المسلم فاكرمه فانما اكرم الله عز و جل). (79)

امام صادق عليه‌السلام درباره تكریم میانسالان فرموده است: كسى كه برادر مسلمان خود را، كه بر او وارد شده، احترام نماید، خدا را احترام كرده است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من اجلال الله اجلال ذى الشبیه المسلم). (80)

## تكریم كهنسالان

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله درباره احترام به شخصیت كهنسالان فرموده است: یكى از صور تكریم و تعظیم ذات اقدس الهى، احترام و تجلیل سالخوردگان مسلمان است.

محبت و دوستى رمز خوشبختى و سعادت بشر و كلید سازگارى تفاهم انسان هاست. راه جلب محبت و دوستى دگران، تكریم شخصیت و احترام به حقوق طبیعى و اجتماعى آنان است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با نیروى ایمان، دل هاى پراكنده مردم را به هم پیوند داد و افرادى را كه دشمن بدخواه یكدیگر بودند، با هم دوست و برادر نمود و جامعه اى پر از مهر و محبت به وجود آورد.

در قرآن شریف، برادرى مسلمین از نعمت هاى الهى به حساب آمده و به اندازه اى مهم تلقى شده كه خداوند با لحن منت، آن را به رخ كشیده و فرموده است:

(و اذكروا نعمة الله اذ كنتم اعداء فاءلف بین قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا. و كنتم على شفا حفرة من النار فانقذكم منها). (81)

به یاد بیاورید نعمت بزرگ الهى را كه روزى با هم دشمن بودید و خداوند دل هاى شما را با پیوند محبت، به هم مرتبط كرد و با لطف او، برادر یكدیگر شدید. به خاطر بیاورید روزى را كه بر لبه پرتگاه آتش بدبختى و نفاق قرار داشتید و خداوند شما را از آن خطر بزرگ رهایى بخشید.

(قال ابو جعفر عليه‌السلام: هل الدین الا الحب). (82)

## ارزش محبت

امام باقر عليه‌السلام محبت را جوهر و خلاصه دین خوانده و به مردى كه با آن حضرت گفت و گو داشته، فرموده است: آیا دین چیزى جز محبت است؟

مهر و محبت، نه تنها وسیله سازش جوانان و بزرگسالان در سطح خانواده و كشور است، بلكه این نیروى شگفت انگیز و حیرت زا مى تواند تمام انسان ها را در سطح جهانى با هم مرتبط كند و موجبات صلح و صفا، سازگارى و تفاهم، و امنیت و آسایش را براى همه ملل و اقوام بشرى فراهم سازد.

امروز دو قانون مخالف با هم در نزاع اند. یكى قانون خونریزى و مرگ است كه پیوسته در تجسس وسایل نوینى براى تخریب و انهدام است، و دیگرى قانون صلح و كار و سلامتى، كه دائما در صدد كشف وسایل جدیدى براى نجات انسان از چنگ بلایا و خطراتى است كه جهان را در بر گرفته است.

## داروى شفابخش

انگیزه زندگى كردن و دوست داشتن، در مقابل غریزه خصومت ورزیدن، یك منبع بزرگ نیرومندى و نیكبختى است. هر گاه بتوانیم دوست داشته باشیم، زندگى را در خوشى و سعادت به سر خواهیم برد.

این داروى محبت و دوستى، كه شفابخش همه رنج ها و غم هاست، در قرن ها پیش توسط كلیه پیغمبران تجویز شده است. آیا نمى توان نیروى اعجازانگیز محبت را كه موجب كشش مرد و زن به سوى یكدیگر و دوستى و همرنگى ابناى بشر است، بیش از پیش تقویت كرد؟ آیا این داروى شفابخش را كه موجب برطرف شدن علل پراكندگى و نفاق و چنددستگى است، نمى توان تعمیم داد؟ عقل و منطق، ما را بر آن مى دارد كه به این پرسش ها پاسخ مثبت دهیم و تجربیات روان شناسان نیز مؤ ید این نظر منطقى است. زیرا اعجاز محبت، هر روز در عمل و موارد مختلف در مقابل دیدگان محققان مكشوف مى گردد. (83)

(عن ابى الحسن موسى عليه‌السلام قال: ان اهل الارض لمرحومون ما تحابوا و ادوالامانة و عملوالحق). (84)

## آسایش در سطح جهانى

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام درباره صلح و سازش انسان ها در سطح جهانى فرموده است: تمام ملل و اقوام روى كره زمین مى توانند پیوسته در رحمت و آسایش به سر برند مادامى كه همه مردم بشردوست باشند و به نام انسانیت به یكدیگر ابراز محبت نمایند، مادامى كه امین مال و عرض و شرف و اسرار یكدیگر باشند و در هیچ نوع امانتى خیانت نكنند، مادامى كه در رفتار و گفتار خود همواره پیرو حق و عدل باشند و در هیچ موردى خویشتن را به تجاوزكارى و اعمال خلاف حق آلوده نسازند.

3 - احساس حقارت و ناسازگارى

(من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره)

امام هادى عليه‌السلام

به شرحى كه در فصل گذشته توضیح داده شد، تكریم شخصیت مردم یكى از وظایف دینى و علمى و از عوامل مهم سازگارى و حسن تفاهم است، و تحقیر شخصیت دگران، از اعمال ناپسند و باعث ناسازگارى و اختلاف خانوادگى و اجتماعى است.

ولى لازم است این نكته روشن شود و همواره مورد توجه باشد كه احترام به شخصیت مردم، با تن دادن به خودپرستى و تفوق طلبى مردم فرق دارد. تكریم شخصیت دگران نمونه اخلاق و ادب و از صفات حمیده است، ولى تن دادن به خودپرستى و توقعات نابه جاى دگران، نشانه ذلت و زبونى و از صفات ذمیمه است.

تكریم شخصیت مردم، یك عمل صحیح و مشروع است و باید آن را انجام داد، و تن دادن به خودخواهى دگران، یك عمل ناصحیح و غیرمشروع است و باید از آن سرباز زد.

## توقع خودپرستان

بدبختانه در خانواده ها و جوامع بشرى، جوانان و میانسالان و كهنسالان بسیارى وجود دارند كه دچار انحراف اخلاقى شده و گرفتار بیمارى خودپسند و برترى جویى هستند و از دگران متوقع اند كه خواهش هاى افراطى آنان را به عنوان احترام به شخصیتشان برآورده سازند و به تمایل ناردستشان جامه عمل بپوشانند، و چون به توقع نابه جاى آن ها اعتنا نمى شود، خشمگین مى گردند و بى اعتنایى دگران را بى احترامى به شخصیت خود تلقى مى كنند. عكس العمل نشان مى هند. به ناسازگارى و مخالفت مى گرایند. به لجاج و خصومت به دست مى زنند و محیط خانواده و اجتماع را دچار بى نظمى و اختلال مى كنند.

## منحرفین اخلاقى

انحراف اخلاقى و تمایلات غیرعادى، علل متعدى دارد.

در این فصل پیرامون بعضى از انحراف ها و منشاء روانى آن ها گفت و گو مى شود. در آغاز، انحراف اخلاقى و حالت روحى جوانان و سپس ‍ بزرگسالان مورد بررسى و توضیح قرار مى گیرد.

جوانان و انحرافات اخلاقى: بعضى از پدران و مادران افرادى دانا و وظیفه شناس اند و با فرزندان خود، با روش هاى صحیح دینى و علمى رفتار مى كنند و استقلال و شخصیت آنان را محترم مى شمرند، ولى فرزندان جوانشان گرفتار بیمارى خودپرستى و انحراف اخلاقى هستند. مى خواهند با یاغیگرى و طغیان، با عربده و فریاد، با ارعاب و تهدید، با تخریب و ویرانى و دیگر اعمال خودسرانه، محیط ترس و وحشت به وجود آورند، و در خانه برترى و قدرت خود را اثبات نمایند تا بدین وسیله زمام امور را به دست گیرند و فرمانرواى خانواده باشند.

## علل انحراف

خودپرستى و انحراف این قبیل جوانان، مستند به علل و عوامل گوناگونى است، پاره اى از آن علل ریشه طبیعى دارد و ناشى از ساختمان غیرعادى آن هاست، و بعضى از آن عوامل منشاء اكتسابى دارد و مرتبط به شرایط تربیتى و ناكامى هاى دوران كودكى آنان است.

به عبارت دیگر، جوانان منحرف و مخرب را مى توان به دو گروه تقسیم نمود: گروه اول كسانى هستند كه از كودكى وضع غیرعادى داشته و جزء اطفال دشوار بوده اند. گروه دوم جوانانى هستند كه بر اثر نقص عضوى یا سوء تربیت دوران كودكى یا علل دیگر، دچار عقده هاى روحى شده و اكنون كه به جوانى رسیده اند، به صف مجرمین اكتسابى پیوسته و اعمال نادرستشان، عكس العمل حقارت هاى باطنى آن هاست.

گروه اول: عنوان اطفال دشوار در حقیقت داراى معناى وسیعى است.

این عنوان در درجه اول بر كودكانى اطلاق مى شود كه اخلال مى كنند، یعنى بچه هاى ناآرامى كه تعلیم و تربیت امروز با نظر تحیر و تعجب به آن ها مى نگرد. این كودكان براى نیل به مقاصدى كه دارند، با قدرت و بى بندوبارى، موجد زیان ها و خرابى هایى در اطراف خود مى شوند، و همین زیان كارى هاست كه بازى هاى ایشان را تشكیل مى دهد. (85)

## اطفال دشوار

اطفال دشوار به اعتنا تمایلات نفسانى و كشش هاى اخلاقى، با یكدیگر تفاوت دارند. به همین جهت، دانشمندان آنان را از نظر علمى به گروه هاى متعدد تقسیم نموده و حالات روحى هر گروهى را جداگانه توضیحى داده اند. یكى از گروه هاى اطفال دشوار كودكانى هستند كه طبعا انحراف اخلاقى دارند.

## بى حسى اخلاقى

انحراف هاى فطرى یا فطرت هاى منحرف داراى مجموعه علائم مشخص است، و گاهى هم عنوان دیوانگى اخلاقى بر آن ها اطلاق مى كنند و اسامى دیگرى هم از قبیل بى حسى اخلاقى، نابینایى اخلاقى و علیلى اخلاقى براى این حالت ذكر شده و در تمام این اصطلاحات، دو عنصرى كه نماینده فطرت منحرف و فاسد است وجود دارد.

از یك طرف بى اعتنایى اخلاقى، كه نتیجه از میان رفتن حس و نوع دوستى و شخصیت فردى است و از طرف دیگر فساد فطرى، یعنى تمایلاتى كه مخالف تمایل اخلاق معمولى است.

فساد و انحراف فطرى خیلى زود ظاهر مى شود. زیرا همان سال هاى اول، این اطفال به واسطه عصبیت و فریادهاى غیرارادى شناخته مى شوند و چون اغلب كینه جو و عصبانى و قهرى و حسود و نافرمان هستند، پیوسته دچار ناراحتى مى گردند و از آن روى كه متلون اند به ولگردى و دزدى و گدایى خو مى كنند و حتى دسته هاى بدكاران خطرناك تشكیل مى دهند.

در سنین بلوغ، ابتلاى به شهوت رانى، كه زاییده ارتباطات جنسى قبل از موقع است و ممكن است با ولگردى هاى مخصوصى نیز همراه باشد، غالبا در مرتبه اول قرار دارد.

این گونه افراد چون بر اثر تنبلى و عدم ثبات نمى توانند درآمدى داشته باشند، براى رفع احتیاجات خود به زور و تهدید و بداخلاقى و حتى فحاشى از والدین خود پول مى گیرند. این عده بلاى خانواده اند و حتى ممكن است احیانا جنایتى نیز مرتكب شوند.

## بى قیدى عاطفى

حساسیت و احساسات یك شخص فاسد و منحرف، به طور مخصوصى دچار بى قیدى است. زیرا از هر نوع عواطف اخلاقى آزاد است. عواطفى كه ملاك و معیار ارزش، هدف، حساسیت و احساسات ماست.

در حقیقت فاسد و منحرف كسى است كه اعمال انحرافى و خلاف اجتماعى را با بى اعتنایى مخصوص انجام دهد و بدتر از این آن كه براى عمل ضد اجتماعى ارزش اخلاقى قائل شود. (86)

## تربیت هاى اختصاصى

گروه هاى مختلف اطفال دشوار باید از آغاز تحت مراقبت هاى علمى قرار گیرند و با برنامه ها اختصاصى زیرنظر كارشناسان متخصص، تربیت شوند، به این امید كه در جوانى وضع عادى داشته باشند و بتوانند خود را به شایستگى با محیط اجتماعى منطبق كنند.

اطفال دشوارى كه در كودكى از مراقبت هاى علمى و روش هاى صحیح عملى برخوردار نبوده و به طور معمولى پرورش یافته اند، در جوانى افراد منحرف و ناسالمى هستند. اینان با اخلاق بد و رفتار نادرست خویش ‍ محیط خانواده را دچار بى نظمى و اختلال مى كنند. مفاسدى به بار مى آورند و والدین و دیگر اعضاى خانواده را با مشكلات گوناگونى مواجه مى سازند.

وظیفه والدین با این قبیل جوانان، صبر و حوصله و مداراى توأم با تدبیر است. سایر اعضاى خانواده نیر موظف اند در چنین مواردى انعطاف پذیر و سهل گیر باشند. باید از راه تلقین هاى نرم و ملایم، روش هاى صحیح را به جوان بیاموزند و كارى كنند و آموخته هایش تدریجا به صورت عادت درآید و به قدر ممكن وى را با محیط خانواده منطبق سازد.

## احساس حقارت

گروه دوم، جوانان منحرف و ناراحت، كسانى هستند كه بر اثر سوء تربیت یا نقص عضوى یا محرومیت ها و ناكامى ها، از دوران طفولیت دچار حقارت شده اند به ضربه هاى شدیدى كه در طول ایام كودكى بر روحشان وارد آمده، خلق و خوى آن ها را تغییر داده است. اینان در خانواده و اجتماع به كارهاى مخرب و غیرعادى دست مى زنند تا بدین وسیله اظهار وجود كنند، قدرت خود را بنمایانند و از این راه حقارت درونى خویش را جبران نمایند.

## منحرفین اكتسابى

انحرافات اكتسابى: در ردیف منحرفین و نیمه منحرفین و سهل انگاران اخلاقى كه بیش و كم به خودى خود به این حال درآمده اند، دسته منحرفین اكتسابى قرار دارد. این گونه انحرافات، در پى ناگوارى ها و فریب ها و كینه ها و نفرت ها و غالبا پس از ضربه هاى عاطفى، كه طفل را متشنج مى سازد، به وجود مى آید، بدون این كه طفل نسبت به آن چه اتفاق وقوف داشته باشد. بعضى اوقات یك نوع خلق و خوى ثانوى كه اكتسابى است و در برابر منش ‍ ذاتى قرار دارد ایجاد مى شود و حتى گاهى هم بر منش و خلق اولیه فائق مى آید.

به نظر آدلر شخص منحرف، دانسته یا ندانسته، بیش از هر كس خود را كوچك و ضعیف حس مى كند. عوامل اجتماعى و اقتصادى این ضعف، در مورد اغلب از منحرفین در رتبه اول از اهمیت قرار دارد.

طفل یا نوجوانى كه بر اثر حقارت منقلب و عصبانى شود، عادات و منش ‍ جدیدى حاصل مى كند و این اعمال و رفتار و منش او واكنشى است، پس ‍ اكتسابى و ثانوى هم هست، و اگر خانواده و آموزشگاه و اجتماع قلب او را جریحه دار نساخته بود، این انحرافات بروز نمى كرد. (87)

كسى كه گرفتار عقده حقارت یا احساس حقارت شده است و خود را پست و ناچیز مى داند، ضمیرى آشفته و نگران دارد و عصبى و خشمگین است. این حس پستى و خود كم بینى، او را نسبت به معیارهاى اخلاقى و مقررات اجتماعى بى اعتنا مى كند و با خود مى اندیشد كه من به هر حال در نظر مردم خوار و ناچیزم و در محیط خانواده و اجتماع ارج و ارزشى ندارم، چرا خویشتن را از قید و بندهاى اجتماعى نرهانم و خود را از محدودیت هاى قانونى و اخلاقى آزاد نكنم؟ چرا از تحقیركنندگان انتقام نگیرم و بدین وسیله حقارت خویش را جبران ننمایم؟ این طرز تفكر، او را به اعمال انحرافى وا مى دارد و به راه شر و گناهش سوق مى دهد.

(عن ابى الحسن الثالث عليه‌السلام: من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره). (88)

امام هادى عليه‌السلام فرموده است: كسى كه خویشتن را ناچیز و خوار مى یابد و در باطن نسبت به خود احساس پستى و حقارت دارد، از شر او ایمنى نداشته باش.

## عوارض احساس حقارت

جوان، بر اثر عقده حقارت یا احساس حقارت، دچار بیمارى تكبر مى شود. به مردم بى اعتنا مى گردد. تجاوز مى كند. به عصیان و طغیان مى گراید. یاغى مى شود. اصول اخلاقى و صفات انسانى را نادیده مى گیرد و خلاصه جبار مى شود، و بى پروا به هر عمل ناروایى دست مى زند.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: من رجل تكبر او تجبر الا لذلة وجدها فى نفسه). (89)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: هیچ انسانى خودبین و متجاوز نمى شود و به تكبر و جباریت آلوده نمى گردد، مگر به سبب ذلت و حقارتى كه در ضمیر خود احساس مى كند.

## قدرت طلبى

جان دیویى مى گوید:

میل قدرت طلبى در اشخاصى شدید است كه مبتلا به احساس حقارت یا عقده حقارت هستند و براى جبران نقایص شخصى مى كوشند دگران را تحت تأثیر قرار دهند و از این راه توجه آنان را به قدرت و نیروى خود جلب نموده و بدین وسیله حقارت خویش را جبران نمایند.

آشفتگى هاى شدید اشخاص ضعیف، رؤ یاهاى جاه طلبى، جیغ زدن، سرسختى، گستاخى و زورگویى اشخاص، كه معمولا تسلیم دگران هستند، همه نشانه هاى میل قدرت طلبى مى باشد. (90)

علل و عوامل گوناگونى مى توانند در آدمى اثر بگذارند و باعث بروز احساس حقارت شوند. در صورتى كه آن عوامل ثابت و مستقر بمانند، ایجاد عقده حقارت مى كنند و با فشارهاى جانكاه و طاقت فرساى خود، همواره شخص را شكنجه و عذاب مى دهند.

كسانى كه گرفتار احساس حقارت یا عقده حقارت هستند، باید به این نكته متوجه باشند كه جباریت و تكبر، ناسازگارى و مخالفت، اخلال و تخریب، ایذا و تجاوزكارى، و خلاصه هر قسم عمل ناروا، نه تنها عقده آنان را نمى گشاید و حقارتشان را زایل نمى كند، بلكه بر حقارتشان مى افزاید و ارزش آنان را بیش از پیش كاهش مى دهد. به همین جهت، اولیاى گرامى اسلام به پیروان خود توصیه مى كردند كه در مواقع برخورد با اعمال تحقیرآمیز جهال، عكس العمل هاى نامطلوب از خود نشان ندهند و با كارهاى نادرست دست نزنند.

امام صادق عليه‌السلام با دو نفر از دوستان خود به نام مرازم و مصادف به عزم قریه سالحین، كه در چهار فرسخى بغداد بود حركت كردند. اول شب به قریه رسیدند. مردى كه در مدخل قریه، از طرف دولت، مأمور و وصول عوارض و عشریه بود، امام صادق عليه‌السلام را شناخت و به قصد ایذا و اهانت گفت:

- اجازه نمى دهم به قریه وارد شوید.

آنان اصرار كردند و از او خواستند كه با ورودشان موافقت كند، ولى او با بى اعتنایى ابا مى كرد و اجازه نمى داد.

## اندیشه اقدام

عمل موهن و تحقیركننده مأمور وصول، مصادف و مرازم را سخت ناراحت كرد و براى جبران حقارت خویش تصمیم حادى گرفتند و به فكر كشتن او افتادند. مصادف مطلب را با امام صادق عليه‌السلام در میان گذارد و عرض كرد این مزاحمت به دستور منصور دوانیقى نیست، بلكه مأمور وصول، خود، روى عناد و دشمنى دست به این كار زده است. اكنون شب است و تاریك. اگر اجازه بدهید من و مرازم او را مى كشیم و جسدش را در نهر مى افكنیم.

امام صادق عليه‌السلام برآشفت و فرمود:

- این چه سخن است كه مى گویى؟ حرف نزن.

تندى امام آن دو را از تصمیمشان منصرف كرد و در خدمت آن حضرت، همچنان در محل ماندند و گاه به گاه از مأمور وصول درخواست موافقت مى كردند، تا شب از نیمه گشت. آن گاه اجازه داد و وارد قریه شدند.

(فقال عليه‌السلام: یا مرازم هذا خیر ام الذى قلتماه؟ قلت هذا، جعلت فداك، فقال: ان الرجل یخرج من الذل الصغیر فیدخله ذلك فى الذل الكبیر). (91)

امام عليه‌السلام به مرازم فرمود: آیا این كه انجام شد بهتر بود یا آن چیزى كه شما دو نفر گفتید؟

جواب داد: البته این بهتر بود.

سپس فرمود: مرد مى خواهد با یك عملى خود را از ذلت و پستى كوچكى خلاص كند، غافل از آن كه همان عمل او را دچار ذلت و خوارى بزرگ خواهد كرد.

(و عنه عليه‌السلام: لا تشار من فوقك و ج تسخر بمن هو دونك). (92)

و نیز امام صادق عليه‌السلام به عبدالله بن جندب فرموده است: با كسانى كه از تو بالاترند ستیزه مكن و كسانى را كه از تو پایین ترند مورد استهزا و تمسخر قرار مده.

## چاره جویى عاقلانه

آنان كه از عقده حقارت یا احساس حقارت رنج مى برند، باید درست بیندیشند و براى جبران حقارت خود چاره جویى عاقلانه نمایند و از راه صحیحى خویشتن را از نقص و پستى رهایى بخشند و در خانواده و اجتماع كسب شخصیت و محبوبیت كنند.

مثلا، نقص عضوى، یكى از علل اساسى عقده حقارت است.

كسانى كه از كودكى گرفتار آن بوده یا بعدا دچار آن شده اند، وقتى به جوانى مى رسند، از وجود آن نقیصه در رنج و عذاب اند و همواره در خود احساس ‍ حقارت مى كنند.

نقص بدنى شامل خیلى چیزها مى شود. از یك خال یا لكه كوچكى كه در صورت یك دختر زیبایى باشد تا كجى استخوان پا یا ستون فقرات و غیره. تمام این ها و نواقص مشابه آن ها مى توانند انسان را از اول تا آخر عمر زیر فشار عقده حقارت، شكنجه دهند و حتى كار را به دیوانگى و جنون یا انتحار بكشانند.

كودكى كه ضعیف است یا نقص بدنى دارد نمى تواند از خود دفاع كند و مجبور است پیوسته تمسخر و سرزنش هم بازى هاى سالم خود را تحمل نماید. تنها عكس العمل او این است كه فقط به روى خودش نیاورد. ولى همین خودخورى و سركوبى غرور و احساسات است كه مقدمه بدبختى هاى بعدى و ناراحتى هاى فكرى او مى شود. احساسات جریحه دار، وقتى كه به وسیله اى التیام نیافت، به ضمیر ناآگاه مى خزد و تمام انرژى هاى سركوفته را دور خود جمع كرده و مایه تباهى اندیشه و اختلال فكر مى گردد. (93)

دنیاى امروز، با پیشرفت هاى عظیمى كه در رشته هاى مختلف جراحى نصیبش شده، قادر است قسمتى از عیوب و نقایص عضوى را برطرف سازد. این قبیل جوانان در درجه اول باید از روش هاى علمى و فنى استفاده كنند و خود را در اختیار كارشناسان متخصص بگذارند تا اگر میسر باشد، نقص بدنى خویش را اصلاح كنند و عقده درونى خود را بگشایند.

در صورتى كه عیب عضوى آن ها با وسایل علمى قابل اصلاح نباشد، مى توانند از قابلیت هاى درونى خود بهره بردارى نمایند و براى چاره جویى، بعضى از استعدادهاى باطنى خویش را به فعلیت بیاورند و بدین وسیله نقص عضو خود را جبران نمایند.

## جبران نقایص

چه بسیار افرادى كه به كورى یا كرى یا لنگى یا دیگر عوارضى نظایر این ها مبتلا بودند و نقص عضوى نتوانست آنان را ماءیوس كند. به سعى و كوشش ‍ پرداختند و با استفاده از استعدادهاى خود مدارج كمال را پیمودند و بدین وسیله نقص خویش را جبران كردند و از احترام و تكریم همگان برخوردار شدند.

## سوء تربیت و حقارت

یكى دیگر از علل حقارت، سوء تربیت دوران كودكى است. كسانى كه در طفولیت، بر اثر سختگیرى و خشونت پدر و مادر، مقهور و خودباخته بار آمده اند، یا به سبب محبت هاى افراطى والدین، لوس و از خود راضى پرورش یافته اند، و در جوانى گرفتار عقده حقارت اند و قادر نیستند به شایستگى با مردم بیامیزند و در فعالیت هاى اجتماعى با آنان سازش ‍ نمایند.

اینان اگر بخواهند، مى توانند با اراده جدى و تصمیم قاطع خود را اصلاح كنند و تمام صفات ناپسندى را كه بر اثر تربیت بد پدر و مادر در نهادشان مستقر شده واپس زنند و صفات پسندیده اى را جایگزین آن ها نمایند و بدین وسیله حقارت خویش را جبران كنند و از احساس پستى و خوارى رهایى یابند. در فصل چهارم كتاب، پیرامون این موضوع مبسوطا گفت و گو خواهد شد.

## حقارت موهوم

یكى از مسائلى كه در بحث حقارت لازم است مورد بررسى واقع شود این است كه بسیارى از جوانان و بزرگسالان، حقارت واقعى را از حقارت موهوم تمیز نمى دهند و بر اثر عدم توجه به واقعیت هاى طبیعى و ناآگاهى از حالات روانى انسان ها در سنین مختلف، خود را ضعیف و حقیر مى پندارند و هر یك به نوعى در خود احساس نقص و كمبود مى كنند و براى پوشاندن ضعف تخیلى و جبران حقارت موهوم خویش به كارهاى تند و خشن دست مى زنند. همین امر، جوانان و بزرگسالان را روى در روى هم قرار مى دهد و آنان را به ستیزه جویى و ناسازگارى وا مى دارد.

## جوانان و احساس حقارت

توضیح مطلب: جوانان نوخاسته و تازه بالغ، از دو جهت خود را ضیعف مى بینند و در خویشتن احساس حقارت مى كنند. یكى از خاطرات ناتوانى ایام گذشته و دیگرى از تزلزل و اضطراب نسبت به آینده.

اول. دختران و پسران جوانى كه تازه دوران كودكى را پشت سر گذارده و منزل شباب قدم نهاده اند، تشنه قدرت و نیرومندى هستند، زیرا هنوز ضعف ایام طفولیت را از یاد نبرده اند. به خاطر دارند كه تا دیروز طفل بودند و از خود استقلال و شخصیتى نداشتند. اینك كه جوان و نیرومند شده اند، از خاطره ضعف و رنج آور دوران كودكى متاءثرند و در خود احساس حقارت مى كنند و مى خواهند این نقیصه هر چه زودتر جبران شود تا بتوانند مستقلا اظهار وجود نمایند و توانایى خود را به دگران بقبولانند.

آدلر، تشخص طلبى را واكنشى در برابر احساس حقارت واقعى یا خیالى یا جبران آن مى داند. او مى گوید: نوعى حقارت و كهترى دامنگیر همه هست، و آن این كه همه، روزى بچه بوده اند و در كودك حس حقارت بر سه تجربه متقارن مبتنى است.

نخست احساس ناتوانى،

دوم احساس ضعیف تر بودن از بزرگسالان،

سوم احساس وابستگى به بزرگسالان.

هر كودكى مى خواهد آدم بزرگى باشد و در راه برترى مى كوشد تا بر احساس كم و كاستى خود فائق آید. (94)

## آرزوى قدرت

اثبات وجود در جوانان، مبین پیشرفت نیروى بدنى و فكرى در آخرین دوره رشد است، و در عین حال، عكس العمل آرزوى قدرت در مقابل احساس ‍ زیردستى است كه نسبت به اشخاص بالغ و نسل پیش از خود مشاهده مى نمایند. (95)

جوانان فهمیده و دانا، ضعف ایام كودكى را از سنین الهى در نظام آفرینش ‍ مى دانند و هرگز از یادآورى آن احساس حقارت نمى كنند تا بخواهند با كارهاى ناروا، از خود عكس العمل نشان بدهند و با تفوق طلبى، آن را جبران نمایند. اینان از بزرگسالان تنها یك توقع صحیح و عاقلانه دارند و آن این كه استقلال و شخصیتشان را محترم شمارند و آنان را به چشم كودكى نگاه كنند.

## عكس العمل حقارت

جوانان نادان و غیرمتوجه، از یادآورى ضعف ایام كودكى رنج مى برند و آن را یك حقارت واقعى تلقى مى كنند و براى این كه آن را جبران نمایند و خود را بزرگ و نیرومند نشان بدهند، اعمال خشن و ناروا دست مى زنند و این كار را از محیط خانه آغاز مى كنند. در پاره اى از مواقع، با پدر و مادر به سختى مخالف مى كنند و از دستورشان سرباز مى زنند. پدربزرگ و مادربزرگ را به باد مسخره مى گیرند. به اطفال خانواده امر و نهى مى كنند و گاهى آنان را مى زنند. به كلفت و نوكر زور مى گویند. در غذا و لباس بهانه جویى مى كنند. فریاد مى كشند و عربده مى زنند تا اهل خانه را به خود متوجه كنند و آنان را مرعوب خویش سازند. این كارها عكس العمل حقارت موهومى است كه آنان از دوران كودكى خود به خاطر دارند.

هدف این جوانان در اعمال تند و نادرستى كه مرتكب مى شوند آن است كه خود را بنمایانند. اظهار وجود كنند. شخصیت خویش را اثبات نمایند. اعضاى خانواده را از قدرت و نیرومندى خود آگاه سازند و به همه بفهمانند كه ما كودك دیروز نیستیم، دوره ضعف ما سپرى شده و اكنون روز توانایى و برترى ماست.

## نگرانى از آینده

دوم. ضعف و حقارت دیگرى كه جوانان در ضمیر خود احساس مى كنند. نگرانى و تزلزلى است كه نسبت به آینده خویش دارند. جوانان به كشش ‍ طبیعى، عاشق آزادى و استقلال اند.

مى خواهند هر چه زودتر خود را از قید وابستگى پدر و مادر برهانند و از طفیلى گرى خلاص شوند، ولى اعتماد به نفس ندارند و خود را از راهنمایى و حمایت والدین بى نیاز نمى بینند و همین احساس ضعف و نیازمندى، آنان را به عكس العمل هاى نامطلوب وا مى دارد.

براى جوانان، زمان بلوغ، زمان پرواز از آشیانه هاست. زمانى است كه مى توانند تنها و آزاد به سوى انجمن ها و مجامع جوانان بگریزند، در حالى كه هنوز از جدایى و تنهایى وحشت دارند. همین تفاوت بین خواسته ها و قدرت آن ها سبب مى شود كه جوانان غالبا رفتارى زننده و ناموزون پیدا كنند. (96)

## حركات بچه گانه

بعضى از جوانانى كه به دنبال آزادى و استقلال مى روند و آرزوى جدایى از پدر و مادر در دل مى پرورند، هر چه ناتوان تر مى شوند، از این تنهایى بیشتر مى ترسند و نسبت به والدین خشن تر و گستاخ تر مى گردند.

از این رو بیشتر به حركات بچه گانه دست مى زنند. پسرى كه فحش مى دهد، خشونت مى كند، در را به هم مى كوبد. سر میز غذا دیر حاضر مى شود و به طور كلى غیرقابل تحمل است، مسلما بر اثر بلاتكلیفى شدید روحى است. او استقلال مى طلبد و در عین حال از آزادى مى ترسد و به علت عقده هاى روانى ناشى از آن است كه ستیزه جویى مى كند. (97)

این قبیل جوانان اگر از كارهاى زننده و ناروا بپرهیزند، به شخصیت و محبوبیت خود آسیب نرسانند، و حدود و حقوق پدر و مادر را محترم شمارند، مى توانند با راهنمایى و كمك آنان، مشكلات خویش را حل كنند و به آسانى نقایص خود را جبران نمایند و در پرتو سازگارى و حسن تفاهم خانوادگى، راه ترقى و استقلال را با سرعت بپیمایند و آینده پرفروغ و درخشانى را براى خود پایه گذارى كنند.

## پدران و احساس حقارت

بعضى از پدران نیز از یك یا چند جهت گرفتار عقده خود كم بینى هستند و در خویشتن احساس حقارت مى كنند و بر اثر آن خشن و تندخو، برترى طلب و تفرق جو، و غیرقابل تحمل مى شوند و براى جبران حقارت خویش به كارهاى غیرعادى و نامطلوب دست مى زنند.

اینان براى آن كه در كشور كوچك خانواده قدرت خود اثبات نمایند، با كودكان و دیگر افراد منزل بدرفتار مى شوند فریاد مى كشند. دشنام مى گویند. گاهى اطفال را مى زنند. در محیط منزل ایجاد رعب و هراس ‍ مى نمایند و تمام اعمال ناپسند خویش را در حساب تربیت پدرى و انضباط خانوادگى مى گذارند و مى خواهند به این عناوین كارهاى زشت و نادرست خود را صحیح و مستحسن وانمود كنند.

پدر تفوق طلب و از خودراضى در كارهاى اطفال و سایر اعضاى خانواده بى گذشت و سختگیر است. لغزش یا اشتباه كوچك آنان را بزرگ تلقى مى كند و بدون چشم پوشى، مورد مواءخذه و كیفرشان قرار مى دهد، ولى كارهاى بد و اعمال قبیح خود را ناچیز مى گیرد و به احدى اجازه نمى دهد به او اعتراض نماید یا لااقل تذكر دهد.

## پدران خودپسند

مثلا، پدر خودپسند و برترى طلب، متوقع است وقتى به خواب مى رود، تمام اعضاى خانواده به احترام او سكوت كنند.

هیچ كس حرف نزند و هیچ صدایى نباشد تا خوب بخوابد و استراحت كامل نماید. اگر اتفاقا بچه اى فریاد كند یا بر اثر وزش باد، درى به هم بخورد و صدا كند یا چیزى به زمین بیفتد و او از خواب بپرد، طوفانى برپا مى كند و تمام اهل خانه را مورد توبیخ و تعرض قرار مى دهد. ولى در نظر این پدر خودخواه، استراحت و آسایش دیگران اهمیت و ارزشى ندارد. موقعى كه تمام اعضاى خانواده در خواب هستند، به خود حق مى دهد فریاد بزند. داد كند.

درها را به هم بكوبد. همه را با ناراحتى از خواب بیدار نماید و براى احدى حق اعتراض نباشد.

## سختگیرى هاى بى مورد

اطفال این خانواده، بر اثر سختگیرى هاى بى مورد پدر، خشمگین و عصبى بار مى آیند و همواره در خود احساس ذلت و خوارى مى كنند و رفته رفته دچار عقده حقارت مى شوند. اینان در طول ایام كودكى ناچارند به همه سختى ها و ناراحتى تن در دهند و با شرایط موجود بسازند، زیرا خردسال و ضعیف اند و نمى توانند در مقابل رفتار خشن پدر نیرومند خود، عكس العملى نشان بدهند و از خویشتن دفاع نمایند.

مشكل بزرگ در این خانواده، زمانى آغاز مى شود كه اطفال، ایام كودكى را طى مى كنند و به منزل جوانى و نیرومندى قدم مى گذراند، در حالى كه ضمیرشان آكنده از خاطرات تلخ و ناراحت كننده دوران خردسالى است و از عقده حقارتى كه بر اثر سخت گیرى هاى پدر در دل دارند، رنج مى برند.

## پدر و فرزند ناسازگار

در چنین خانواده اى، از یك طرف پدر خودپسند مى خواهد مثل گذشته تفوق طلب و بلند پرواز باشد و حقارت هاى درونى خویش را با سخت گیرى و تحكم بر فرزندان جوان خود جبران نماید و از طرف دیگر، فرزندان جوان، كه اكنون قوى و نیرومند شده اند، نه تنها مانند دوران كودكى مطیع پدر سخت گیر خود نیستند، بلكه چون خودشان نیز گرفتار عقده حقارت اند، مى خواهند هم مانند پدر، با قدرت نمایى اظهار وجود كنند، اعضاى خانواده را مرعوب خود سازند، زمام امور را در دست گیرند و بدین وسیله حقارت درونى خویش را جبران نمایند.

بدیهى است در چنین شرایطى، خانواده كانون مشاجره ناسازگارى و میدان جنگ و ستیز خواهد شد. فرزندان جوان در مقابل پدر مى ایستند و براى پیشبرد مقاصد خویش مقاومت مى كنند. در نتیجه، امنیت و آسایش از آن خانه رخت بر مى بندد و طوفان اختلاف، زندگى را غیرقابل تحمل مى سازد.

## علاج ناسازگارى

در این قبیل موارد باید پدران و فرزندان جوان، پیرو عقل و مصلحت باشند. خودسرى و لجاج را ترك گویند و از تمایلات نادرست خویش چشم پوشى نمایند تا بتوانند با همكارى یكدیگر مشكلات را حل كنند، موجبات سازگارى و حسن تفاهم را فراهم آورند، و عمرى در كنار هم به زندگى گرم و صمیمانه ادامه دهند.

## وظیفه پدران و فرزندان

باید پدران خیلى زود به خود آیند، روش هاى نامطلوب گذشته را ترك گویند و فكر تفوق طلبى را از صفحه خاطر بزدایند.

شخصیت فرزندان خود را محترم شمارند و به فرموده رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، جوانان را وزیر خانواده بدانند. با سخنان آمرانه و خشن تحقیرشان نكنند ت با آن ها مانند یك دوست صمیمى و مشاور زندگى رفتار نمایند و با این عمل، احساس پستى و ذلتشان را برطرف سازند و عقده حقارتشان را بگشایند و حالت روانى آنان را تدریجا به وضع عادى برگردانند.

باید فرزندان جوان نیز وضع خود را به درستى تجزیه و تحلیل كنند. فرداى خود را در نظر بگیرند و از نیروى جوانى امروز خویش سوء استفاده نكنند. به تجاوزكارى و تعدى دست نزنند. از انتقامجویى و كینه توزى بپرهیزند، و به این نكته جدا متوجه باشند كه گستاخى و ستیزه جویى، تخریب و تهاجم، و هتك حرمت و اهانت، نه تنها حقارتشان را جبران نمى كند و به آنان شخصیت و ارزش اجتماعى نمى بخشد، بلكه برعكس، پستى و حقارت آن ها را افزایش مى دهد و تا پایان عمر سرافكنده و شرمسارشان مى دارد.

اگر پدران و فرزندان وظایف خود را به درستى تشخیص دهند و عملا رفتار و گفتار خویش را با برنامه هاى دینى و علمى منطبق نمایند، از خودپسندى و توقعات ناشى از آن صرف نظر كنند و به تكریم شخصیت یكدیگر قانع باشند، اختلاف و تشاجر، جاى خود را به سازگارى و محبت مى دهد و محیط خانه از نعمت دوستى و همكارى برخوردار مى گردد.

## پدران برترى طلب

برعكس، اگر پدران بخواهند همچنان برترى طلب و تفوق خواهند باشند و براى جبران حقارت درونى خود، با دختران و پسران جوان خویش مانند دوران كودكى آنان رفتار نمایند، آمرانه سخن بگویند و با خشونت و تندى به آن ها دستور بدهند و شخصیتشان را در هم بشكنند، و همچنین اگر فرزندان جوان بخواهند به جبران حقارت هاى ایام كودكى در مقابل پدران سختگیر خود مقاومت كنند، از دستورشان سر باز زنند، با كلمات ركیك با آن ها سخن بگویند و از آنان با اسائه ادب و اهانت انتقامجویى نمایند، اختلاف و ناسازگارى اوج مى گیرد و روز به روز بر شدت آن افزوده مى شود. زیرا از یك طرف، پدر براى آن كه برترى و تفوق خود را در خانواده محافظت كند و ضعف خویش را در برابر فرزندان جوان و نیرومند پنهان نماید، بیش از پیش سخت گیر مى شود و با خشونت زیادترى قدرت نمایى و اظهاروجود مى كند، و از طرف دیگر، جوانان نیز كه از فشارهاى تحقیرآمیز دوران كودكى خشمگین و ناراحت هستند، مى خواهند هر چه بیشتر خود را بنمایانند و ضعف و حقارت گذشته خود را با قدرت نمایى هاى پدر، عكس العمل موهن نشان مى دهند و فریادهاى آمرانه او را با كلمات زننده و لبخندهاى تمسخرآمیز پاسخ مى گویند. واضح است كه زندگى در چنین شرایطى براى اعضاى خانواده طاقت فرسا و غیرقابل تحمل خواهد بود.

## توهم حقارت

بعضى از پدران و مادران كه ضمیرى آرام و رونى مطمئن دارند و از احساس ‍ حقارت یا عقده حقارت منزه و مبرى هستند، در محیط خانه، با روش ‍ صحیح و عاقلانه رفتار مى كنند و كودكان خود را به شایستگى پرورش ‍ مى دهند. ولى موقعى كه فرزندانشان به بلوغ و جوانى مى رسند و به اقتضاى دوران شباب، تشخص طلب و استقلال خواه مى شوند، والدین از مشاهده وضع آن ها دچار توهم حقارت مى شوند و احساس ناراحتى و نگرانى مى كنند. خود را ضعیف و حقیر مى پندارند و قدرت خویش را در محیط خانه متزلزل مى بینند. فكر مى كنند كه تا دیروز فرمانرواى مطاع خانواده بودیم و فرزندان، پیش از بلوغ از ما اطاعت مى كردند، ولى اكنون كه به مرحله بلوغ و جوانى رسیده اند، طرز تفكرشان تغییر كرده و رفتارشان دگرگون شده است، از استقلال و آزادى دم مى زنند و طبق میل خود رفت و آمد مى كنند و به ما بى توجهى ندارند.

## نگرانى بى مورد

او اصلا به من اعتنا نمى كند و همیشه مخالفت مى نماید. گاه اصلا جواب نمى دهد و گاه در را به هم مى زند و خارج مى شود. هر چه مى كند، بدون اطلاع من و موافق میل خود اوست. تصور مى كنید چنین جوانى، با این سن و سال كم و این همه بدى، قابل اصلاح است؟ نمى دانم چرا این طور شد. او سابقا خوب بود. (98)

من به كلى عقلم را از دست داده ام. خیال مى كنم او از من بدش مى آید.

در حالى كه ما هر چه مقدورمان بود، براى او انجام دادیم و هیچ چیزى از او دریغ نداشتیم. عیب این جاست كه من و شوهرم همیشه احساس مى كنیم او مى خواهد چیزى بگوید، اما هر بار در عین انتظار ما خاموش مى ماند. او همیشه حرف هایش را به من مى گفت، اما حالا وقتى از او مى پرسم كجا مى روى، فقط مى گوید: یك پسر. (99)

به این قبیل پدران و مادران باید گفت آیا به خاطر دارید كه فرزندان شما، وقتى طفل بود، در آغاز راه رفتن، دستش را به مادر مى داد و مدتى با كمك او قدم او بر مى داشت؟ به خاطر دارید روزى كه نیرومند شد، آزادش ‍ گذارید تا خود مستقلا و بدون اتكاى به دیگرى راه برود؟ آیا راه افتادن به موقع كودك شما، دلیل سلامت استخوان بندى و عضلات او نبود؟ آیا آن روز، پدر و مادر از مشاهده استقلال بچه خود مضطرب و نگران شدند؟ آیا از این كه طفل آن ها در راه رفتن از كمك والدین بى نیاز شد، در خود احساس ‍ حقارت كردند؟ آیا نه این بود كه اگر بچه آن ها در موقع خود، به راه نمى افتاد متاءثر و ناراحت مى شدند؟

پس چرا امروز، این پدران و مادران، از استقلال طلبى جوانان خود، كه پایه تحرك اجتماعى آنان است. اظهار ناراحتى مى كنند؟ آیا فرزندان جوان آن ها

باید همچنان كودك و طفیلى باقى بمانند؟ آیا نباید از صف اطفال خارج شوند و به گروه مردان و زنان جامعه بپیوندند و خود مستقلا در مسیر اجتماع قدم بر دارند؟

## استقلال طلبى جوانان

استقلال طلبى، یكى از تمایلات پرارزشى است كه به قضاى حكیمانه الهى در نهاد جوانان آفریده شده است. این تمایل پایه اساسى اعتماد به نفس و مقدمه پیروزى هاى اجتماعى نسل جوان است. پدران و مادران فهمیده و دانا، نه تنها از استقلال خواهى فرزندان جوان دچار نگرانى و احساس ‍ حقارت نمى شوند، بلكه از بروز به موقع آن، كه نشانه سلامت جسم و جان آنان است، دل شاد مى گردند. همان طور كه از راه رفتن مستقل آن ها در ایام كودكى خوش حال و مسرور شدند.

## نیاز جوان به راهنمایى

براى آن كه جوانان در اعمال تمایل استقلال و آزادى تندروى نكنند و در آغاز شباب، كه حساس ترین ایام تحول زندگى آنان است، دچار غرور و خودسرى نشوند و موجبات بدبختى خویش را فراهم ننماید، لازم است همواره به این نكته متوجه باشند كه احترام به استقلال و آزادى آنان بدان معنى نیست كه خود به تنهایى در تمام امور تصمیم بگیرند و هر كارى را كه بخواهند انجام دهند. جوانان، خام و بى تجربه هستند. خیلى زود از مسیر مصحلت منحرف مى شوند و باعث تیره روزى خود مى گردند.

جوانان به راهنمایى والدین و دیگر افراد دانا احتیاج شدید دارند.

باید از معلومات و تجارب آنان استفاده كنند و با تذكراتشان راه را از بى راهه تمیز دهند و خویشتن را از خطرات گوناگون زندگى محافظت نمایند.

روزى كه بچه مستقلا به راه مى افتد، پدر و مادر دست و پاى او را نمى بندند و مانع راه رفتنش نمى شوند او آزادانه در محیط منزل مى گردد و از این سو به آن سو مى رود، ولى احتیاج به مرقبت شدید دارد. زیرا طفل است و خیر و شر خود را تشخیص نمى دهد. اگر او را به حال خود واگذارند و در راه رفتن آزاد باشد، خود را به خاطرات سوختن، سقوط از بلندى، خفه شدن در آب و حوادثى نظایر این ها دچار مى كند و در نتیجه حیات و یا لااقل سلامت خود را از دست مى دهد.

كودك عاشق بازى است و چون در راه رفتن استقلال دارد، با شتاب خود را به حوض و یا استخر مى رساند دست را تا كتف در آب فرو مى برد وقتى مادر مى رسد و او را از آب دور مى كند، خشمگین مى شود فریاد مى زند خود را به زمین مى كوبد كه چرا مادر مزاحم من شده است، ولى مادر بر اساس مصلحت از او سلب آزادى كرده است. بچه عاشق آب بازى است و مادر عاشق زندگى و سلامت كودك است. طفل در كنار حوض لذت آب بازى را درك مى كند، ولى خطر مرگ را نمى فهمد. مادر موظف است همه جا به مراقبت هاى خود ادامه دهد تا كودك رشد كند و خود شخصا سلامت و خطر را تشخیص دهد، آن گاه آزادش مى گذارد.

## آزادى در حدود مصلحت

جوانان نیز به كشش طبیعى، استقلال طلب مى شوند. مى خواهند آزادانه محیط اجتماع بگردند و از این سو به آن سو بروند.

پدران و مادران فهمیده و متوجه، با آزادى و استقلالشان مخالفت نمى كنند و مانع تحرك اجتماعى آنان نمى شوند. ولى موظف اند از آن ها مراقبت نمایند و خیر و شرشان را خاطرنشان سازند و از كارهاى زیان بخش و نادرستشان باز دارند.

بعضى از جوانان تذكرات یا مخالفت هاى والدین را به سلب آزادى تفسیر مى كنند و ناراضى و خشمگین مى گردند. این قبیل جوانان باید بدانند كه آزادى با لاابالى گرى فرق دارند. پدران و مادران دانا و مآل اندیش در مواردى كه تذكراتى مى دهند، یا جوانان را از پاره اى از اعمال منع مى نمایند، به طور تأمین سعادت و خوشبختى فرزندان و بر اساس مصلحت و خیرخواهى است. اگر جوانان آن تذكرات را بپذیرند و عملا به كار بندند، خود از فواید آن ها برخوردار مى گردند.

## كهنسالان و احساس حقارت

پدربزرگ ها و مادربزرگ ها نیز بر اثر ناتوانى روزافزون پیرى، در خود احساس ضعف و حقارت مى كنند و مى كوشند از هر راهى كه ممكن است، قدرتى به دست آورند و به وسیله آن، حقارت خویش را جبران نماید.

اینان به خاطر دارند كه دیروز قوى و توانا بودند و اینك فرسوده و ناتوان شده اند اعصاب پولادینشان لرزان گردیده و قواى بدنشان به سستى گراییده است. چشمشان كم فروغ و گوششان ضعیف و اندامشان سست شده و قدرت فعالیت و تحرك را از دست داده اند. دیروز خود حامى دگران بودند و امروز مانند كودكان به حمایت و دستگیرى دگران نیاز دارند.

## ضعف واقعى

ناتوانى و عجز ایام پیرى، یك ضعف تخیلى و حقارت موهوم نیست كه با تجزیه و تحلیل روانى بتوان آن را برطرف كرد، بلكه یك ضعف واقعى و حقیقى است كه دامنگیر كهنسالان مى شود و روى تمام قواى آن ها اثر نامطلوب مى گذارد.

بسیارى از دانشمندان بزرگ و ادباى عالى قدر، كه خود به ایام كهولت رسیده و ذلت و خوارى آن را احساس كرده اند، پیرامون آن سخن ها گفته و بنام روزگار از عوارض موهن و تحقیر آمیزش گله ها كرده اند.

حكیم ابوالقاسم فردوسى مى گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| الا اى بر آورده چرخ بلند |  | چه دارى به پیرى مرا مستمند |
| چو بودم جوان در برم داشتى |  | به پیرى چرا خوار بگذاشتى |
| همى زرد گردد گل كامكار |  | همى پرنیان گردد از رنج خار |
| دوتا گشت آن سرو نازان به باغ |  | همان تیره گشت آن گرامى چراغ |
| به كردار مادر بدى تاكنون |  | همى ریخت باید ز رنج تو خون |
| وفا و خرد نیست نزدیك تو |  | پر از رنجم از رأی تاریك تو |
| مرا كاش هرگز نپروردیى |  | چو پرورده بودى نیازردیى |
| هر آن گه كه زین تیرگى بگذرم |  | بگویم جفاى تو با داورم |
| بنالم ز تو پیش یزدان پاك |  | خروشان به سر بر پراكنده خاك |

جوانان و پیران، هر دو از یادآورى ایام گذشته خود احساس حقارت مى كنند، با این تفاوت كه گذشته جوانان، ضعف دوران كودكى است و گذشته پیران و قوت و نیرومندى ایام جوانى است.

احساس حقارت كهنسالان به مراتب شدیدتر و خطرناك تر از جوانان است.

## راه نشیب زندگى

جوانان راه فراز زندگى را مى پیمایند و به سوى قدرت پیش مى روند، هر روز كه بر آنان مى گذرد، نیرومندتر مى گردند و رفته رفته نگرانى هاى گذشته را فراموش مى كنند و عقده حقارتشان خود به خود گشوده مى شود. ولى پیران، در راه نشیب زندگى قدم بر مى دارند و هر روز كه بر آنان مى گذرد، ناتوان تر مى شوند و قهرا احساس ضعفشان شدیدتر و عقده حقارتشان محكم تر مى گردد.

كهنسالان، كه از نظر قواى جسمانى ضعیف اند و نمى توانند مانند جوانان با عربده و فریاد یا تخریب و تهاجم، قدرت نمایى و اظهار وجود نمایند، براى آن كه از گردونه خانواده خارج نشوند و تمام ارزش و شخصیت خود را از كف ندهند، كوشش مى كنند تا از راه هاى ممكن براى خود جایى باز كنند و با به دست آوردن قدرتى، خود را به حساب بیاورند و بدین وسیله حقارت خویش را بپوشانند.

یكى از مجارى كسب قدرت، براى تمام طبقات مردم، در همه ادوار زندگى، گردآورى ثروت و جمع مال است. بیشتر مردم ثروتمندان را نیرومند و مهم تلقى مى كنند و آنان را با دیده تكریم و احترام مى نگرند.

## پیران و كسب قدرت

ثروت مى تواند بسیارى از نقایص و عیوب را بپوشاند و به آدمى جمال و زیبایى اجتماعى ببخشد.

براى سالخوردگان، متناسب ترین وسیله قدرت یابى و تفوق جویى، كه با مزاج ناتوانشان سازش دارد، گردآورى ثروت است.

اینان مى توانند از راه جمع مال، كسب نیرو كنند و بدین وسیله برترى خود را اثبات نمایند و ضعف و حقارت خویش را بپوشانند.

## حرص كهنسالان

به همین جهت است كه آدمى وقتى پیر مى شود، به طور آگاه یا ناآگاه، در ثروت اندوزى حریص تر مى گردد و بیش از پیش به اموال خود دلبستگى و علاقه نشان مى دهد.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: یهرم ابن آدم و تشب منه الثنتان الحرص و الامل). (100)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: فرزند آدم، به پیرى مى رسد، ولى دو صفت در وجودش جوان مى شود و شكوفان مى گردد. یكى حرص است و دیگرى آرزو.

(و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله: الشیخ شاب فى طلب الدنیا).

و نیز فرموده است: پیر و سالخورده و ناتوان در دنیاطلبى جوان و تواناست.

## گردآورى مال

بعضى از كهنسالان با جمع آورى مال كسب قدرت مى كنند و از این راه به تفوق و برترى نایل مى شوند و مورد توجه خانواده و اجتماع قرار مى گیرند. ضمنا، افراد طمعكار، براى آن كه از ثروت آنان نصیبى به دست آرند، گرد آن ها جمع مى شوند و با تمجید و تملق، با خضوع و تذلل، حداكثر تكریم و احترام را نسبت به آن ها معمول مى دارند، به این امید كه عواطف آنان را به خود جلب كنند و از ثروتشان بهره شایانى ببرند. واضح است كه ضعف و حقارت از این قبیل سالخوردگان، بر اثر ثروتى كه در اختیار دارند، جبران مى شود، و خواهش برترى طلبى و تفوق جویى آنان بدین وسیله ارضا مى گردد.

## مداخله در امور دگران

بعضى از كهنسالان كه فاقد ثروت اند، براى آن كه خود را بنمایانند و اظهار وجود نمایند، به اظهارنظر در كارهاى دگران مى پردازند. در محیط خانواده به كودكان تندى و خشونت مى كنند.

به جوانان اندرز و نصیحت مى گویند یا آنان را مورد توبیخ و سرزنش قرار مى دهند. در كارهاى میانسالان تفتیش و تفحص مى كنند و بدون این كه از آنان خواسته باشند، اظهارنظر مى نمایند.

در محیط اجتماع نیز همین برنامه را پیاده مى كنند و تا جایى كه دستشان برسد، در كوچه و بازار، در كوى و برزن، و مسجد و معبد در امور مردم مداخله مى نمایند و نسبت به اعمالشان نظر موافق با مخالف مى دهند. گاهى در این كار آن قدر زیاده روى مى كنند كه همه را به ستوه مى آورند.

## اندرزگویى بى حساب

ویل دورانت مى گوید:

یكى از مسائل دقیق روان شناسى امروز این است كه آیا جوانان در ارتكاب محرمات بیشتر لذت مى برند یا پیران در تخطئه و نكوهش آنان.

از نظر اخلاق، زندگى دو دوره دارد: دوره نخستین، فرو رفتن در لذات و شهوات است. دوره دوم پند و نصیحت به دگران. در این دوره، شهوات به حزم و احتیاط بدل مى گردد و طوفان امیال رنگ اندرز به خود مى گیرند. مزاج تغییر مى یابد و پیران بر جوانان نمى بخشایند. (101)

مادرم همیشه و در همه جا حضور دارد، هرگز فرصتى براى طرح مسائل دو نفره با شوهرم دست نمى دهد. خوب به خاطر دارم كه روزى با لحنى مهربان و بسیار مؤ دب از مادرم خواستم كه لحظه اى ما را تنها بگذارد تا حرف هایمان را بزنیم، اما او آن چنان با صداى بلند گریست و چنان به هق هق افتاد كه ترسیدم گرفتار شوك عصبى شده باشد و صرف نظر كردم.

این گوشه اى از حرف هاى دخترى جوان است كه بتازگى ازدواج كرده و با مادرش زندگى مى كند. (102)

## جلب توجه و اظهار وجود

بعضى از سالخوردگان براى اظهار وجود و جلب توجه دگران، گاهى قصه هاى عجیب و غیرواقعى را به عنوان مشاهدات ایام عمر خویش نقل مى كنند. گاهى خود را قهرمان وقعایع مهم و پرهیجان معرفى مى نمایند. گاهى روزگار گذشته و حال را با هم مى سنجند و بر خوبى هاى گذشته افسوس مى خورند و از بدى هاى كنونى ابراز تاءسف مى كنند. آنان در این قبیل گفتار و رفتار یك هدف اساسى دارند و آن این كه در مقابل دگران عرض اندام كنند.

تفوق و برترى خود را نشان بدهند. ضعف خویشتن را بپوشانند و از احساس حقارت درونى بكاهند.

ناگفته نماند كه قدرت طلبى و برترى جویى همه سالخوردگان یكسان نیست. بعضى از آنان بیمارى خودپرستى دارند و بیش از حد عادى اسیر تفوق طلبى هستند و با روش هاى نادرست و افراطى خویش، زندگى را بر اعضاى خانواده تلخ و غیرقابل تحمل مى سازند.

## پیران تندخو

عصبانیت و تحریك پذیرى سالخوردگان. اینان نه تنها خودپرست و حساس بوده و زود گریان مى شوند، بلكه گاهى واكنش هاى خشمگینى، زورگویى، دیكتاتورى و سوظن از خود نشان مى دهند و زندگى را بر اطرافیان خود حرام مى كنند. روى هم رفته مى توان گفت كه دو گروه از سالخوردگان، از جهت رفتار، بیشتر جلب نظر مى كنند. یا اینان افرادى آرام و خوش مشرب و بساز و خندان هستند و یا بالعكس، كژخو و عصبانى و بهانه جو و حتى پارانوئیاك مى باشند كه حق نفس كشیدن به كسى نمى دهند و دمار از روزگار اطرافیان بر مى آورند. (103)

## سالخوردگان بى ایمان

اگر جوانان و میانسالان نسبت به سالخوردگان سخت گیرى كنند، به آنان میدان خودنمایى و عرض وجود ندهند، و با تندى و خشونت، آن ها را از كارهایى كه در پیش گرفته اند، منع نمایند، ممكن است گروهى از آنان به عزلت و انزوا بگرایند و بدون آن كه آسیبشان به كسى برسد، باقیمانده عمر را با سكوت و تنهایى بگذراند. ولى گروه دیگر، اگر بى ایمان و نادان باشند، ممكن است براى جبران حقارت خود به عكس العمل هاى خطرناك دست بزنند و در خانواده و اجتماع مفاسد بزرگى به بار بیاورند. دختران منزه را رمى به بى عفتى كنند. به پسران پاك دامن و شریف تهمت بزنند. بین زنان و شوهران جدایى بیفكنند. دختران را بر ضد مادران و پسران را بر ضد پدران تحریك نمایند و محیط خانه را دچار بى نظمى و اختلال كنند. در اجتماع نیز جوانان را بر بزرگسالان بشورانند. بین مردم تفتین و افساد كنند. بذر اختلاف و ناسازگارى بیفشانند. افراد را به جان هم بیندازند. خلاصه، براى آن كه خود را منشاء اثر نشان بدهند و توجه دگران را به خویشتن معطوف دارند، ممكن است مرتكب انواع گناهان و پلیدى ها بشوند و زیان هاى غیرقابل جبرانى به بار بیاورند.

به فرموده امام هادى عليه‌السلام:

(من هانت نفسه فلا تاءمن شره. )

كسى كه خود را ناچیز و خوار مى یابد و در باطن احساس ذلت و حقارت مى كند، از شر او ایمنى نداشته باش.

گرچه در ایام پیرى نیروهاى جسم و جان ضعیف مى شوند و آدمى من حیث المجموع ناتوان مى گردد، ولى بعضى از صفات روحى و معنوى، نه تنها در پیرى ضعیف نمى شوند، بلكه فروغ زیادترى به خود مى گیرند و ظهور بیشترى پیدا مى كنند.

دكتر شاك و همچنین محققین دیگر پى برده اند كه مردم باهوش و زیرك، در پیرى خیلى زیرك تر و باهوش تر مى شوند، در حالى كه آدم هاى كودن، كودن تر مى گردند. (104)

## عقل و جهل كهنسالان

(قال على عليه‌السلام: اذا شاب العاقل شب عقله و اذا شاب الجاهل شب جهله). (105)

على عليه‌السلام فرموده است: وقتى افراد عاقل پیر مى شوند، نیروى عقل در نهادشان جوان مى گردد و موقعى كه اشخاص جاهل به پیرى مى رسند، جهل و نادانى در وجودشان جوان مى شود.

## پیران نادان

كسانى كه در جوانى و میانسالى، بر اثر یك یا چند عقده حقارت، گرفتار بیمارى خودپرستى و برترى طلبى بوده اند و با روش هاى جاهلانه، به حقوق و حدود دیگران تجاوز مى كرده اند، وقتى به پیرى مى رسند و حقارت كهولت، ضمیمه حقارت هاى گذشته آنان مى گردد، خودپرست تر مى شوند و اعمال جاهلانه و رفتار ناپسندشان مى باید. ضرر ایام پیرى این قبیل افراد به مراتب از دوران جوانى و میانسالى آن ها بیشتر است، زیرا اینان در طول عمر خود تجربه ها آموخته اند و اكنون مى توانند براى نیل به مقاصد شوم خویش، نقشه هاى خطرناكى طرح كنند و به دست دگران آن را به موقع اجرا بگذارند و مفاسد بزرگ و غیرقابل جبرانى به بار بیاورند.

## مجلس اوس و خزرج

شاس بن قیس پیرمرد فرتوتى بود كه در كفر و بى ایمانى پافشارى مى كرد. نسبت به مسلمین كینه و دشمنى داشت، و درباره آنان به شدت حسد مى برد. روزى بر جمعى از اصحاب پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله، از قبیله اوس و خزرج، گذر كرد و دید آنان در یك مجلس گرد هم نشسته و در كمال صفا و برادرى با یكدیگر سخن مى گویند. او مى دانست كه این دو قبیله در جاهلیت با هم دشمن بودند و از این كه امروز در پرتو اسلام این چنین با هم ماءنوس و مهربان اند سخت ناراحت و خشمگین شد. به جوانى از یهود، كه همراهش ‍ بود، دستور داد برود و در مجلس آنان شركت كند و روز بعاث را به یاد آن ها بیاورد و بعضى از اشعار آن روز را در مجلس بخواند. (106)

جوان یهودى وارد مجلس شد و از روز بعاث سخن و گفت و طبق دستور، مأموریت خود را انجام داد. یادآورى آن روز، خاطرات گذشته را بیدار كرد و آتش خشم اوس و خزرج را مشتعل نمود. به هیجان آمدند و در همان مجلس نزاع در گرفت، تا جایى كه بعضى از افراد دو قبیله با یكدیگر گلاویز شدند. یكى گفت ما حاضریم صحنه بعاث را تكرار كنیم. دیگرى گفت ما نیز حاضریم. فورا تصمیم گرفتند. فریادهاى مسلح شوید، مسلح شوید، به هم آمیخت و سرزمین حره به عنوان نبردگاه معین شد و هر دو گروه به راه افتادند. خبر این تصمیم در شهر پیچید و افراد هر قبیله با سرعت به جمعیت خود مى پیوستند و رفته رفته زمینه زد و خورد سخت و خوینى آماده مى شد.

جریان امر به اطلاع رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رسید. حضرت به معیت جمعى از اصحاب كه در حضورش بودند، حركت كرد و خیلى زود خود را به آن ها رساند.

## سخنان رسول اكرم

(فقال یا معشر المسلمین، الله الله ابدعوى الجاهلیة و انا بین اظهركم بعد ان هداكم الله تعالى الى الاسلام و اكرمكم به وقطع عنكم امر الجاهلیة و استنقذكم به من الكفر و الف بینكم ترجعون الى ما كنتم علیه كفارا). (107)

فرمود: اى مسلمانان، آیا به كشاكش دوران جاهلیت گراییده اید با آن كه در میان شما هستم؟ پس از آن خداوند شما را به دین اسلام هدایت كرد، موجبات عز و عظمتتان را فراهم آورد، پیوندهاى جاهلیت را از شما برید، از كفر و نجاتتان داد و بین شما ایجاد الفت و محبت كرد. آیا مى خواهید روش هاى جاهلیت را در پیش گیرید؟ و به كفرى كه قبلا گرفتار آن بودید بر گردید؟

## ندامت اوس و خزرج

سخنان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله آنان را به خود آورد و دانستند كه این افكار شیطانى، نقشه خائنانه اى است كه دشمن آن ها را طرح كرده انداختند، اشك هیجان و ندامت باریدند، مراتب اطاعت خود را به رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله اظهار داشتند و در معیت آن حضرت، از نیمه راه حره برگشتند. خداوند بالطف خود، آتش فتنه شاس بن قیس را خاموش كرد.

## شاس بن قیس و احساس حقارت

شاس بن قیس از كفار مدینه است. او علاوه بر ضعف و شكستگى پیرى، از چند جهت در خود احساس ذلت و حقارت مى كرد. مى دید كه مسلمین روز به روز قوى تر مى شوند و كفار ضعیف تر. مى دید كه مسلمانان در كوچه و بازار كفار را با دیده پستى و تحقیر مى نگرند. مى دید كه ناچارند براى ادامه زندگى با وضعى ذلت بار و تحقیرآمیز به حكومت اسلام جزیه بدهند.

این ها و عوامل دیگرى در شاس بن قیس عقده حقارت به وجود آورده بود. مى خواست در فرصت مناسب عكس العمل مؤثرى نشان بدهد و حقارت درونى خود را جبران نماید و چون پیر و تجربه بود، از اجتماع اوس و خزرج استفاده كرد. نقشه اختلافى را بر اساس تعصب عربیت طرح نمود و به وسیله یك جوان یهودى آن را پیاده كرد. نقشه آن قدر خطرناك بود كه اگر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فورا اقدام نمى فرمود و آتش فتنه را خاموش نمى ساخت، فساد بزرگى به بار مى آمد و خون هاى زیادى به زمین مى ریخت.

## جبران حقارت پیران

براى آن كه پیران سالخورده، بر اثر عقده حقارت، به كارهاى ناروا دست نزنند و موجبات بدبختى خود و دگران را فراهم نیاورند، اولیاى گرامى اسلام پیروان خود را موظف ساخته اند كه در خانواده و اجتماع آنان را مورد كمال توقیر و تكریم قرار دهند و شخصیتشان را گرامى و محترم شمارند، تا بدین وسیله احساس حقارت آن ها جبران گردد.

## توقیر كهنسالان

درباره تجلیل و توقیر كهنسالان جامعه نیز روایات بسیارى از رسول اكرم و ائمه طاهرین عليهم‌السلام رسیده كه علماى حدیث آن ها را در باب مخصوصى جمع آورى نموده اند. مجموع آن احادیث روشنگر این حقیقت است كه تكریم و توقیر كهنسالان در مكتب تربیتى اسلام مورد كمال توجه است. به طور نمونه، به بعضى از آن روایات اشاره مى شود:

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من وقر ذا شیبة فى الاسلام امنه الله من فزع یوم القیمة).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: كسى كه پیر مسلمانى را توقیر و تجلیل نماید، خداوند او را از ترس قیامت ایمن مى دارد.

(جاء شیخ الى رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله فابطاءعوا عن الشیخ ان یوسعوا له فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: لیس منا من لم یرحم صغیرنا و لم یوقر كبیرنا). (108)

## پیرمردى در محضر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله

پیرمردى حضور رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شرفیاب شد. كسانى كه در محضر آن حضرت نشسته بودند، مراعات احترامش را ننمودند و در جا دادن به او كندى و تسامح كردند. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله از این رفتار بر خلاف ادب ناراحت شد. به آنان فرمود: كسى كه به خردسالان ما تفضل و ترحم نكند و پیران ما را مورد تكریم و احترام قرار ندهند، از ما نیست و با ما بستگى و پیوستگى ندارد.

روایات اسلامى، از یك طرف مسلمین را به احترام و توقیر سالخوردگان موظف نموده و بدین جهت وسیله حقارتشان را جبران كرده است و از طرف دیگر، براى آن كه كهنسالان از موقع معنوى و مسئولیت سنگین خود آگاه باشند و بر اثر احساس حقارت به گناه و ناپاكى دست نزنند و راه تجاوز و طغیان در پیش نگیرند، به آنان اعلام خطر نموده كه سنشان از چهل سال گذشته، شدید و سختگیر است.

اینان از ارفاق قبل از چهل سالگى بى نصیب اند و تمام اعمال كوچك و بزرگشان مورد محاسبه و مؤاخذه قرار مى گیرد.

## مسئولیت پیران

(قال ابو عبدالله عليه‌السلام: ان العبد لفى فسحة من امره ما بینه و بین اربعین سنة فاذا بلغ اربعین سنة اوحى الله عز و جل الى ملكیه قد عمرت عبدى هذا عمرا فغلظا و شددا و تحفظا و اكتبا علیه قلیل عمله و كثیره و صغیره و كبیره). (109)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: بنده الهى تا چهل سالگى در گشایش و توسعه رحمت الهى قرار دارد و چون به چهل سال رسید، خداوند به دو فرشته ثبت اعمالش وحى مى كند كه از این پس بر او سخت بگیرید و با شدت مورد مراقبتش قرار دهید و تمام اعمال وى را از كم و زیاد و كوچك و بزرگ بنویسید.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من جاوز الاربعین و لم یغلب خیره فلیتجهز الى النار). (110)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كسى كه سنین عمرش از چهل سال بگذرد نیكش بر كارهاى بدش فزونى نیابد، خود را براى عذاب الهى آماده سازد.

(عن الصادق عليه‌السلام قال: یا صاحب الشعر الابیض و القلب الاسود امامك النار و خلفك ملك الموت فماذا ترید ان تفعل؟ كنت صبیا و كنت جاهلا و كنت شابا و كنت فاسقا و كنت شیخا و كنت مراثیا فاین انت و این عملك). (111)

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: اى آن كه موى سفید و دل سیاه دارى، به هوش باش كه پیش رویت عذاب الهى و پشت سرت ملك الموت است.

## سفیدمویان سیاه دل

مى خواهى چه كنى؟ روزى بچه بودن و نادان، روز دیگر جوان بودى و گناهر، امروز پیر هستى و ریاكار، تو اكنون كجایى و در چه حالى؟ پس اعمال خوب و پسندیده ات كجاست؟

از مجموع این بحث این نتیجه به دست آمده كه شخصیت و عزت نفس هر فردى، در خانواده و اجتماع باید مورد تكریم و احترام دگران باشد، ولى نباید آدمى بیمارى خودپرستى و برترى طلبى ناشى از حقارت واقعى یا موهوم را با شخصیت انسانى خود اشتباه كند و از دگران توقع برآوردن تمنیات نارواى خویش را داشته باشد. به همان اندازه كه احترام به شخصیت اعضاى خانواده و اجتماع از نظر اخلاقى نافع و سودمند است، همان قدر تن دادن به خودپرستى افراد از خودراضى، مضر و زیان بخش ‍ است.

## پرهیز از خودخواهى

راه صلح و سازگارى خانواده و اجتماع این است كه هر یك از افراد تمایل قدرت طلبى خویش را تعدیل نماید. خواهش تفوق جویى خود را با عقل و شرع اندازه گیرى كند. از خودخواهى بپرهیزد. حد و مرز خویش را بشناسند و در شعاع معینى اعمال قدرت نماید. اگر چنین شود، تمایلات متخالف و متضاد، موزون و هم آهنگ مى شوند. اختلاف و ناسازگارى از میان مى رود. جوان و میانسال و كهنسال مى توانند به گرمى و صمیمیت با حسن تفاهم در كنار هم زندگى كنند و ایام حیات را با خشنودى و شادكامى بگذرانند.

(قال على عليه‌السلام: من استصلح الاضداد بلغ المراد). (112)

على عليه‌السلام فرموده است: كسى كه بر اضداد غلبه كند و آن هم را با هم سازگار نماید، به مراد خویش نایل مى گردد.

## تعادل در نظام خلقت

پروردگار توانا، با اراده حكیمانه خود، بین نیروهاى متضاد جهان تعادل و موازنه ایجاد كرده است و موجودات متخالف عالم را با هم آهنگ ساخته و مكمل یكدیگر قرار داده است و در پرتو آن، به جهان باعظمت، سازمان بخشیده و نظام حكیمانه آن را استوار ساخته است.

(قال على عليه‌السلام: فاقام من الاشیا اودها و نهج حدودها ولام بقدرته بین متضادها و وصل اسباب قرائنها). (113)

على عليه‌السلام مى فرماید: خداوند اعوجاج و كجى اشیا را راست گردانید و حدودشان را واضح و روشن ساخت و به قدرت خود، بین موجودات متضاد سازگارى و التیام به وجود آورد و موجبات پیوستگى و تقارنشان را فراهم ساخت.

## پیرى از سنن آفرینش

اگر اعضاى خانواده و اجتماع از برنامه تكوینى خداوند پیروى نمایند، كج روى و انحراف را ترك گویند، و تمایلات خویش را به درستى اندازه گیرى كنند، اگر جوانان از خودسرى دست بر دارند و میانسالان از خشونت هاى بى مورد خوددارى كنند، و كهنسالان از توقعات نابه جا چشم پوشى نمایند و هیچ یك از مرز خود قدم فراتر نگذارند، محیط خانه و اجتماع از سازگارى و حسن تفاهم برخوردار مى گردد و افراد، در كنار هم، با گرمى و محبت به زندگى خویش ادامه خواهند داد.

4 - نقش تربیت در روابط بزرگسال و جوان

(اكرموا اولادكم و احسنوا آدابهم)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## تربیت و حسن تفاهم

تربیت صحیح یكى از عوامل سازگارى و حسن تفاهم جوانان و بزرگسالان است. كسانى كه در دوران كودكى به درستى پرورش یافته اند و از راهنمایى هاى لازم برخوردار شده و فن زندگى را به خوبى فرا گرفته اند، مى توانند در جوانى و میانسالى و تا پایان عمر از اندوخته هاى تربیتى خویش استفاده كنند، خود را به شایستگى با محیط خانواده و اجتماع منطبق نمایند و ایام زندگى را با خوش بختى و سعادت بگذرانند.

بر عكس، آنان كه در دوران كودكى نادرست تربیت شده و بااخلاق بدبار آمده اند، در جوانى و بزرگسالى راه صحیح زندگى را نمى شناسند و با خلقیات زشتى كه دارند، قادر نیستند خود را به خوبى با جامعه منطبق كنند.

اینان در معاشرت هاى اجتماعى اغلب با ناكامى و شكست مواجه مى شوند، زیرا به طور ناآگاه فرا گرفته هاى غلط ایام كودكى خویش را به كار مى بندند و مردم را آزرده دل و ناراحت مى كنند.

این گروه همواره خود را تیره روز و بدبخت احساس مى نمایند، زیرا جامعه نسبت به آن ها بى علاقه و دل سرد است و آن ها نیز از جامعه رنجیده خاطر و ناراضى هستند.

## سرایت بیمارى هاى اخلاقى

بدبختانه، تربیت بد، مانند امراض سارى، از هر نسلى به نسل بعد سرایت مى كند. دختران و پسران جوانى كه خود را در كودكى بد تربیت شده اند و گرفتار بیمارى فساد اخلاق اند، اگر فرزند بیاورند، بدون آن كه خودشان بخواهند یا بدانند، صفات مذموم و خلقیات ناپسند خویش را به فرزندان خود منتقل مى كنند و آن را نیز بدبخت و منحرف بار مى آورند.

تربیت خوب یا بد، سازنده افراد اجتماع است. در این فصل، با اشاره، به بعضى از صفات پسندیده و ناپسند، به اختصار توضیح داده مى شود كه چطور حسن تربیت نقش مؤثرى در سازگارى جوانان و بزرگسالان دارد و چگونه سو تربیت مایه ناسازگارى و باعث بروز اختلاف و تضاد خانوادگى و اجتماعى است.

ممكن است بعضى از جوانان از مطالعه این مقاله ناراحت شوند و با خود بیندیشند كه دوره كودكى ما، هر چه بوده، سپرى شده است و اكنون چیزى از آن در اختیار ما نیست. اگر واقعا تربیت نادرست ایام كودكى باعث بدبختى و ناكامى تمام ایام زندگى است، در صورتى كه ما بر اثر سو تشخیص پدر و مادر، بد تربیت شده باشیم، باید تا آخر عمر تیره روز و بدبخت بمانیم و تمام ایام زندگى را با رنج و ناراحتى به سر بریم و این خود مصیبتى بزرگ و طاقت فرساست.

## بیمارى قابل درمان

براى آن كه جوانان این طور فكر نكنند و دچار یاءس و نگرانى نشوند، قبل از آن كه پیرامون اصل تربیت بحث و گفت و گو شود، لازم است این نكته خاطرنشان گردد كه تربیت ناصحیح ایام كودكى، گر چه منشاء بسیارى از اعمال و اخلاق بد ما، در دوران جوانى و بزرگسالى است، ولى این بدان معنى نیست كه تربیت بد، غیرقابل اجتناب است و آدمى ناچار است تا پایان عمر بداخلاق بماند و نتواند خویشتن را اصلاح كند. بلكه برعكس، اگر انسان بیمارى هاى اخلاقى را به درستى تشخیص دهد و براى علاج آن ها تصمیم بگیرد، مى تواند خویشتن را درمان نماید و براى همیشه از عوارض شوم آن ها رهایى یابد. این مطلبى است كه از نظر علمى مورد قبول دانشمندان است، و اولیاى گرامى اسلام نیز در 14 قرن قبل به آن تصریح نموده، و مجاهده در اصلاح نفس را از فرایض اسلامى شناخته و پیرامون خود را به اداى آن فریضه موظف ساخته اند.

(قال الصادق عليه‌السلام: اقصر نفسك عما یضرها من قبل از تفارقك واسع فى فكاكها كما تسعى فى طلب معیشتك فان نفسك رهینة بعملك). (114)

## مجاهده در اصلاح نفس

امام صادق عليه‌السلام مى فرماید: از آن چه براى جانت زیان بخش است اجتناب نما، پیش از آن كه مرگت فرا رسد، و در راه آزاد كردن نفس خویش ‍ از قیود سیئات اخلاقى كوشش نما، همانطور كه براى معاش خود تلاش ‍ مى كنى. چه آن كه خودت و جانت در گرو اعمالى است كه انجام مى دهى.

(قال على عليه‌السلام: من لم یهذب نفسه فصحه سوالعاده). (115)

على عليه‌السلام فرموده است: كسى كه جان خود را از سیئات اخلاقى منزه نسازد، عادات ناپسندش او را رسوا خواهد ساخت.

(و عنه عليه‌السلام: اعجز الناس من قدر على ان یزیل النقص عن نفسه و لم یفعل). (116)

## عاجزترین مردم

و نیز فرموده است: عاجزترین مردم كسى است كه مى تواند نقایص روانى و اخلاقى خود را برطرف سازد و از انجام آن خوددارى نماید.

دكتر اوستاس چستر مى گوید:

در دوره كودكى ممكن است شما در نتیجه عواملى كه در رشد و شخصیت مؤثرند، دچار نقایص و مشكلاتى شده باشید. خوش بختانه این نقایص و مشكلات چیزى نیست كه همیشه باقى مانده و قابل رفع نباشد.

بالعكس، اغلب ما مى توانیم با جدیت وارده، اثرات زیان بخش وضع دوره كودكى خود را از بین ببریم. مخصوصا باید در دوره جوانى سعى كنیم اگر جسم یا روح ما در نتیجه پیش آمدهاى گذشته نواقص دارد، آن ها را رفع كنیم. (117)

اگر شما در باغچه منزل خود كدو كاسته باشید، شاید گاهى هوس كرده اید كه یك كدوى كوچك و قشنگ را انتخاب كرده و با چوب كبریت اسم خود را روى آن بنویسید. در این صورت مى دانید كه هر قدر آن كدوى كوچك رشد كند و بزرگ تر شود، آن اثرى را كه روى آن كنده اید نیز بزرگ تر مى شود و هنگامى كه رشد آن كدو كامل و براى چیدن آماده شود، آن اثر یا نوشته مانند اول واضح نیست، ولى وسعت آن زیادتر گشته است. به همین ترتیب، آثارى كه بر روى روان كودك به وجود مى آید نیز باقى مى نماید. ممكن است این آثار و خاطرات ضعیف تر شوند، ولى میدان فعالیت و نفوذ آن ها وسیع تر مى شود و اثر آن ها در اخلاق و رفتار ظاهر مى گردد. مى دانیم كه كدو داراى آن قدرت نیست كه آن اثر را به كلى از روى پوست خود محو كند، ولى ما اگر بخواهیم و تصمیم بگیریم، مى توانستیم داراى آن قدرت بشویم كه نگذریم آن آثار و خاطرات مخفى كه در ذهن باطن ما به جاى مانده، تأثیر بد و زیان بخشى در زندگى ما بكند. (118)

چه بسیارند جوانان و بزرگسالانى كه همواره گرفتار تضاد تشاجرند و در خانواده و اجتماع از ناسازگارى و اختلاف رنج مى برند و بر اثر جهل و نادانى متوجه نیستند كه منشاء این همه ناراحتى ها، صفات بدى است كه بر اثر سوء تربیت ایام كودكى در ضمیرشان جاى گرفته است. خوشبختانه این گروه، در هر سنى كه باشند، اگر بخواهند، مى توانند موجبات نجات خود را فراهم آورند و از رنج و ناراحتى رهایى یابند. اینان باید در آغاز با كمك افراد عالم و مربیان شایسته، صفات خویش را به درستى بررسى نمایند و بیمارى هاى اخلاقى خود را تشخیص دهند، خود به خود به فكر چاره جویى و درمان مى افتند و كوشش مى كنند تا خویشتن را از سیئات اخلاقى منزه سازند.

## رهایى از سیئات اخلاقى

(قال على عليه‌السلام: كلما زاد علم الرجل زاد عنایته بنفسه و بذل فى ریاضتها و صلاحها جهده). (119)

على عليه‌السلام فرموده است: هر قدر دانش آدمى افزایش یابد، توجه انسان به روان خود بیشتر مى شود و سعى و كوشش خویش را در راه تهذیب اخلاق و اصلاح نفس خود به كار مى بندد.

## جوانان و درمان اخلاقى

ناگفته نماند كه اگر جوانان به درمان اخلاقى و رفع نقایص تربیتى خود تصمیم بگیرند، زودتر از میانسالان و كهنسالان به اصلاح خویش موفق مى شوند. چه آن ها در طول سالیان متمادى روش هاى غلط را عملا به كار بسته و به آن ها عادت كرده اند و تغییر عادت بسیار مشكل است، ولى جوانان، كه تازه در آستانه زندگى اجتماعى قدم گذارده اند و مى خواهند صفات شخصیت خود را پایه گذارى كنند، به آسانى مى توانند بر تربیت هاى ناپسند دوران كودكى فائق آیند، صفات بد را ترك گویند و خویشتن را به اخلاق حمیده متخلق سازند.

دل جوانان پاك و ضمیرشان تلقین پذیر است. تذكرات یك مربى لایق، خواندن یك كتاب خوب و حتى معاشرت با یك رفیق با فضیلت، خیلى زود مى تواند در وجود جوان اثر بگذارد و اخلاق و رفتارش را دگرگون سازد.

(و انما قلب الحدث كالارض الخالیة ما القى فیها من شى ء قبلته فبادرتك بالادب قبل ان یقسو قلبك). (120)

على عليه‌السلام ضمن نامه خود به حضرت مجتبى عليه‌السلام فرموده است.

## تربیت پذیرى جوان

دل جوان نو خاسته، مانند زمین خالى از گیاه و درخت است. هر بذرى كه در آن افشانده شود، مى پذیرد و در خود مى پرورد. سپس فرمود: فرزند عزیز، من در آغاز جوانى ات به ادب و تربیت تو مبادرت نمودم، پیش از آن كه عمرت به درازا بكشد و دلت سخت گردد.

## فواید خودسازى جوان

جوانى كه در آغاز شباب به خود مى پردازد و با راهنمایى یك معلم اخلاق، خویش را اصلاح مى كند، از چند نتیجه سودمند برخورد مى گردد: اول آن كه خود از رنج و ناراحتى تربیت بد رهایى مى یابد و با خاطرى آرام به زندگى ادامه مى دهد، دوم آن كه مى تواند روى بزرگسالان منزل اثر بگذارد و با اخلاق و رفتار صحیح خود، از اختلاف و تشاجر خانوادگى بكاهد، سوم آن كه بر اثر حسن خلق، در معاشرت هاى اجتماعى كسب محبوبیت مى كند و مورد تكریم و احترام جامعه قرار مى گیرد؛ چهارم آن كه اگر ازدواج كند و فرزند بیاورد، او را با روش صحیح تربیت مى كند و آن فرزند بدبخت و منحرف بار نمى آید.

با روشن شدن این مطلب، كه تربیت هاى بد دوران كودكى از نظر دینى و علمى قابل اصلاح است و جاى یاءس و نگرانى نیست، اكنون پیرامون اصل تربیت و نقش مؤثر آن در خوش بختى و بدبختى بشر بحث و گفت و گو مى شود.

## ضرورت تربیت

تربیت، یك ضرورت اجتناب ناپذیر در زندگى اجتماعى انسان است. آدمى براى ادامه حیات انسانى و نیل به كمال لایق خود ناگزیر است با دیگران بیامیزد و عضو جامعه بشرى باشد و در فعالیت هاى اجتماعى با آنان همكارى نماید. تربیت، تجربیات نسل هاى گذشته را به نسل هاى بعد منتقل مى كند و راه و رسم زندگى را به بشر مى آموزد. تربیت، برنامه هم آهنگى فرد با اجتماع است. تربیت عواطف و احساسات را اندازه مى گیرد و تمایلات انسان را به راه صحیح هدایت مى نماید و روابط شخص ‍ را با اجتماع بر اساس صحیح منظم مى سازد.

هر یك از اعضاى یك جماعت، چه در شهر و چه در یك قبیله وحشى، ناپخته و ناتوان و بدون زبان و عقاید و افكار و موازین اجتماعى زاده مى شود، فرد، كه به منزله واحد و عنصر اصلى جامعه و حامل تجارب حیات اجتماعى است، به نوبه خود چند گاهى زندگى مى كند و سپس ‍ مى رود و منزل به دیگرى مى سپارد.

## شناخت مقتضیات اجتماعى

زادن و مردن افراد جامعه واقعیتى گریزناپذیر است و همین جریان است كه آموزش و پرورش را ایجاب مى كند، زیرا در مقابل اعضاى بالغ پخته گروه، كه حامل دانستنى ها و رسوم گروه اند، اعضاى نوزادى كه نمایندگان آینده گروه به شمار مى روند، قرار دارند و باید نه تنها از لحاظ جسمانى محفوظ بمانند، بلكه با رغبت ها و مقاصد و اطلاعات و مهارت ها و رسوم اعضاى بالغ گروه نیز آشنا شوند، و گرنه زندگى مستقل گروه خاتمه مى باید. اگر اعضاى نورسته یك گروه تمدن یا حتى یك قبیله وحشى را به حال خود گذاریم، هیچگاه نخواهند توانست با راه و رسم پیچیده زندگى اعضاى رشید گروه آشنا شوند.

تنها رشد جسمانى و تسلط بر ضروریات اولیه حیات كافى نیست، فرد انسانى باید علاوه بر این ها، مقتضیات اجتماعى را نیز بشناسد و براى این منظور تن به كوشش اندیشمندانه و تكاپوى معنوى بدهد.

وجوه مشتركى كه جماعت یا جامعه را تشكیل مى دهد، شامل هدف ها و عقاید و آرا و آرزوها و دانستنى هاى مشترك، یا به قول جامعه شناسان هم مانند اندیشى است. این وجوه مشترك را نمى توان به سادگى، مانند خشت آجر، دست به دست داد، یا مانند یك قطعه شیرینى تكه تكه كرد و به هر كس سهمى داد. براى آن كه وجوه مشترك بین افراد پدید آید، باید گرایش هاى عقلى و عاطفى معینى در جامعه بر قرار باشد و افراد را برانگیزد تا براى رفع توقعات و حوایج خود، به واكنش هاى مشابهى بپردازند. (121)

## آغاز تربیت كودك

تربیت كودك در ماه دوم ولادت، یعنى اوقاتى كه طفل تنها اعمال انعكاسى از خود نشان مى دهد، آغاز مى شود و به هر نسبتى كه رشد مى كند و تمایلات طبیعى اش یكى پس از دیگرى شكفته مى گردد، قلمرو تربیت نیز گسترش مى یابد تا كودك از پرورش كامل و همه جانبه برخوردار گردد.

وقتى كه مى گوییم كه تربیت باید از آغاز طفولیت شروع شود، مقصودمان از وقتى است كه طفل در گهواره است. مى دانیم این حرف، احساسات بسیارى از والدین، مخصوصا مادرها را متاءثر خواهد ساخت و خواهند گفت كه مبالغه آمیز و غیرممكن است.

ولى ما چنین خیال نمى كنیم، زیرا متوجه نیستند كه خودخواهى ندانسته آنان، در عشقى كه به طفل دارند، چه نقش مهمى بازى مى كند. تبسم و شعف كودك به قدرى به آن ها لذت مى دهد كه جراءت نمى كنند از آغاز، انضباطات لازم را به طفل تحمیل نمایند، و هر چه بزرگتر شود، تحمیل آن مشكل تر و رنج آورتر خواهد بود. (122)

## دوران كودكى جوانان

دوران كودكى حیوانات، یعنى ایامى كه به حمایت والدین یا مادر خود احتیاج دارند، كوتاه است، زیرا حیوان در شناخت امور زندگى و برنامه هاى حیاتى خود از هدایت غرایز استفاده مى كند. و غرایز به طور وراثت از نسل قبل به نسل بعد منتقل مى شود و نیازى به آموزش به پرورش ندارد. تنها احتیاج بچه حیوان به پدر و مادر از این جهت است كه چند روزى در پناه آن ها از گزند دشمن مصون بماند و به وسیله آنها تغذیه كند تا نیرومند شود، موقعى كه از قوت و رشد كافى برخوردار گردید، خود از پى غذا مى رود و با راهنمایى غرایز به زندگى خویش ادامه مى دهد. ولى دوران كودكى انسان بسیار طولانى است، زیرا اطفال بشر، نه تنها براى مصون ماندن از دشمن و به دست آوردن غذا به حمایت والدین احتیاج دارند، بلكه باید در دوران كودكى براى زندگى اجتماعى تربیت شوند، از پدر و مادر اخلاق خوب و بد، كارهاى پسندیده و ناپسند، سخن گفتن، آداب زندگى، طرز معاشرت، حفظ بهداشت و بسیارى از مسائل ضرورى دیگرى را یاد بگیرند تا به شرایط زندگى اجتماعى مجهز گردند.

تربیت صحیح یكى از مهم ترین اركان سعادت بشر است.

تربیت رمز كامیابى و خوش بختى انسان ها در طول ایام زندگى است. تربیت صحیح شخص را انسانى معتدل و قابل معاشرت مى سازد، غرایزش را بر اساس مصلحت اندازه گیرى مى كند و به آنها شكل سازگارى با جامعه مى بخشد و آدمى را در ارضاى تمایلات نفسانى از افراط و تفریط مصون مى دارد.

## تربیت بد و ناسازگارى

بحث تربیت از مباحث بسیار وسیع و پردامنه اى است كه از جهات متعدد قابل بررسى و تحقیق است. در این فصل به اختصار پیرامون یكى از آن جهات گفت و گو مى شود، و آن این كه تربیت هاى ایام كودكى، برنامه زندگى ما در جوانى و بزرگسالى است. تربیت صحیح نقش مؤثرى در حسن همكارى خانوادگى و اجتماعى ایفا مى نماید و تربیت ناصحیح باعث ناسازگارى و اختلاف در خانواده و اجتماع است.

اولین مربیان اطفال در محیط خانواده، پدران و مادران اند كه دانسته یا ندانسته، خلق و خوى اطفال خود را مى سازند و با گفتار و رفتار خویش، اساس فضایل یا رذایل را در نهاد آنان پایه گذارى مى كنند و فرزندان را با روش هاى پسندیده یا ناپسند بار مى آورند.

افرادى كه بر اثر جهل و نادانى والدین خود، با ناامنى و وحشت و با شكست و محرومیت پرورش یافته، و به طور خلاصه در كودكى بد تربیت شده اند، اگر در جوانى به اصلاح خویش نپرداخته اند و خود را درمان نكنند، تمام عمر را با رنج و ناراحتى و خشم و نگرانى به سر خواهند برد.

## نگرانى هاى كودك

كارن هورناى مى گوید:

كودك به علت ضعف جسمى و بى دفاعى در مقابل دنیاى پر وحشت دائما دچار ترس دلهره و ناامنى است.

علاوه بر این دلهره و ناامنى طبیعى، مقدار زیادى وحشت و اضطراب را نیز اطرافیان خشن و ناهنجارش در او ایجاد مى كنند. مثلا، اجحاف و زورگویى هاى پدر و مادر، كه گاهى صریح است و گاهى تحت عنوان تربیت و حسن نیت و خیرخواهى و دلسوزى صورت مى گیرد، بى علاقگى و بى توجهى نسبت به كودك، بى اعتنایى به احتیاجات خاص او، عدم راهنمایى واقعى و صحیح، رفتار تحقیرآمیز، تمجید و تحسین بیش از حد یا فقدان آن، محبت صادقانه، حمایت و مواظبت زیادتر از حد، بى انصافى و ظلم، تبعیض بین كودكان، بدقولى، خرده گیرى و ملامت، ایجاد محیط دشمنى و كینه و خصومت و اعمالى نظایر این ها، عواملى هستند كه وحشت، احساس ناامنى، بى اعتمادى، تزلزل روحى و تشویش و اضطراب كودك را تشدید مى كنند.

مجموع محدودیت هاى بى مورد، فشار و ناروایى و اجحاف، تحقیر و بى اعتنایى نسبت به كودك، موجب مى شود كه یك حالت خشم و اضطراب دائمى و عمیق در او به وجود آید. به اعتنا من، پایه و ریشه حالت عصبى را همین خشم و اضطراب عمیق تشكیل مى دهد. علت واقعى تشكیل تضاد اساسى نیز احساس ناامنى و تزلزل و دلهره و تشویش ‍ است. (123)

## لزوم احترام كودك

یكى از اركان اساسى تربیت صحیح، احترام كودك است.

تكریم و احترام، كودك را یك انسان باشخصیت و مستقل بار مى آورد. به او نشاط و امید مى بخشد و براى پذیرش صفات پسندیده آماده اش ‍ مى سازد.

طبق تعالیم اسلامى و برنامه هاى علمى، پدران و مادران مكلف اند، قولا و عملا، كودك خود را محترم بشمرند و این وظیفه بزرگ را در مقام تربیت فرزند به خوبى انجام دهند.

(عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: اكرموا اولادكم و احسنوا آدابهم). (124)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: فرزندان خود را محترم بدارید و آنان را با آداب خوب و ملكات پسندیده پرورش دهید.

## مقصود از تكریم كودك

مقصود از تكریم كودك این است كه والدین، فرزند، خود را یك انسان واقعى به حساب آورند. او را مانند سایر انسان ها محترم بشمرند. با وى مؤ دب سخن بگویند و همچنین سخنان او را، گر چه كودكانه است، مورد توجه قرار دهند. در مواقع لازم راهنمایى اش كنند و با ادب به او امر و نهى نمایند. به علت كوچكى اندام و ضعف قوا به وى زور نگویند. ستم نكنند. بى اعتنایى ننمایند. مورد تمسخر و تحقیرش قرار ندهند. خلاصه، گفتار و رفتار پدر و مادر آن چنان باشد كه طفل در محیط خانه احساس ایمنى و آرامش خاطر كند.

## پاداش پدران و مادران

خود را یكى از اعضاى خانواده بداند و باور كند كه مانند سایر افراد منزل مورد توجه و احترام است، او را باید دیده مهر و محبت مى نگرند و با وى به گرمى و عطوفت برخورد مى كنند. جالب آن كه در مكتب آسمانى اسلام، روش محبت آمیز والدین نسبت به فرزند، به حساب عبادت آمده و درباره آن نوید پاداش داده شده است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: اذا نظر الوالد الى ولده فسره كان للوالد عتق نسمة). (125)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: پدرى كه با چشم مهر و محبت به فرزند خود مى نگرد و با نگاه گرم و پرعطوفت خویش، او را شاد و مسرور مى نماید، خداوند به آن پدر، در مقابل این عمل، اجر یك بنده آزاد كردن خواهد داد.

ژیلبرت روبن مى گوید:

پدران و مادران نادانى هستند كه از بدرفتارى و حتى كتك زدن خوددارى نمى كنند، با این حال گاهى بعضى از ضربه ها براى دیدن آن قدر مضر نیست كه بعضى سختگیرى ها براى قلب و روان زیان بخش است.

## بدرفتارى با كودكان

بعضى از اولیا، غذاى اطفال را در ظرفى شبیه به ظرف حیوانات مى ریزند و حتى بعضى اوقات، این پدر و مادر غیرعادى، غذا را در ظرف خاكروبه و از این قبیل نزد اطفال مى آورند، با پدرى آب دهان به صورت طفل خود مى اندازد و یا در خیابان او را لخت مى كند.

این قبیل اطفال، افسار گسیخته و ترش رو مى شوند، اعمال آن ها بى رویه و تحیرآور است، از طرفى چون در واقع بد نیستند، نفرت و بى میلى است كه آن ها را به طرف انحراف سوق مى دهد و اغلب به صورت جرمى مى كند. چه این كودكان، به وسیله یك نوع افتخار اخلاقى مى خواهند از كسانى كه آن ها را شكنجه و عذاب مى دهند انتقام بگیرند،

لذا نسبت به ترحمى كه ممكن است به ایشان بشود، بى اعتنا هستند و هیچ تنبیهى در آن كارگر واقع نمى شود. (126)

## كودك و محرومیت هاى عاطفى

مشاهده كودكان خردسال از یك طرف و مطالعه عده كثیرى بالغان، كه قادر به تشكیل یك شخصیت نیرومند نگردیده اند، از طرف دیگر، جاى شك باقى نمى گذارد كه بین رفتار آنان به هنگام بلوغ و ضربات روحى و محرومیت هاى عاطفه اى، كه در اوان كودكى دامنگیر آنان گردیده است، روابط مستقیم و انكارپذیرى وجود داشته است.

كلیه مطالعات و مشاهدات و بررسى ها به این نتیجه رسیده است كه عدم توانایى و قدرت بالغان در تحمل مشكلات و رنجش ها و آزردگى هاى معمولى روزمره بستگى به این امر داشته است كه آنان به هنگام كودكى بیش ‍ از حد محرومیت كشیده و بدین طریق روح پرخاش گرى و كینه توزى آنان از پیش پرورش یافته است. (127)

## غذاى جسم و جان كودك

احترام و تكریم طفل، به منزله غذاى جان و سازنده روان كودك است و اگر مهم تر از غذاى جسم نباشد، قطعا از آن كمتر نیست. كمبود غذاى جسم از رشد طبیعى كودك مى كاهد و غذاى جان باعث كاهش رشد روان كودك است. طفلى كه در دوران كودكى از تغذیه كامل جسم و جان بى نصیب مانده، در جوانى به عوارض گوناگونى دچار مى شود، با این تفاوت كه عوارض نقص تغذیه جسمانى جنبه شخصى دارد و آثار نامطلوب آن اغلب دامنگیر خود او مى شود، ولى كمبود غذاى جان، یعنى بى احترامى به كودك، نه تنها روان را از رشد صحیح باز مى دارد و به عوارض شوم دچارش ‍ كند، بلكه اطرافیان وى نیز از سیئات اخلاقى و سوء رفتار او در رنج و عذاب اند.

كسانى كه در كودكى مورد تحقیر و بى احترامى واقع شده و عواطفشان مجروح گردیده است، یا بر اثر اختلاف و تشاجر مداوم پدر و مادر با محرومیت و ناكامى رشد و كرده و خشمگین و عصبى بار آمده اند، در جوانى حالت ستیزه جویى و ناسازگارى دارند.

## جوانان ناسازگار

اینان به همه چیز و همه كس بدبین اند. فكر تهاجم و انتقامجویى در سر مى پرورند. همواره در معرض ارتكاب جرم و جنایت اند، و ممكن است افرادى، بر اثر تجاوز و تعدى آنان، به مصائب سنگین و غیرقابل جبرانى دچار شوند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| یادها دارم از گذشته خویش |  | یادهایى كه قلب سرد مرا |
| كرده ویرانه اى ز كینه و خشم |  | بس نهان كرده داغ و درد مرا |
| یاد دارم ز راه و رسم كهن |  | كه دوناساز را به هم پیوست |
| خیرگى هاى مادر و پدرم |  | آن دو فتنه در سرا افكند |
| كودكى بودم و مرا ناچار |  | گاه از این گاه از آن جدا افكند |
| همنفس، همنفس، مشو نزدیك |  | خنجرم آب داده از زهرم |
| اندكى دورتر، كه سر تا پا |  | كینه ام، خشم سر كشم، قهرم |

## رفتار نامتساوى پدران

بعضى از پدران و مادران نادان با فرزندان خود به طور نامتساوى رفتار مى كنند و یكى از آن ها در مقابل دیگرى، از جهت مهر و محبت و لباس و غذا، بیشتر مورد توجه قرار مى دهند و با این رفتار نادرست خویش، طفلى را كه مورد كم مهرى قرار گرفته، تحقیر كنند و در ضمیرش بذر كینه و دشمنى مى افشانند.

این كودك، وقتى به جوانى مى رسد، بر اثر اختلالات عاطفى و خاطره هاى تلخ دوران كودكى، همواره در معرض خلافكارى و تجاوز است.

## جرم و اختلالات عاطفى

دو دانشمند به نام هلى و برونر، 105 جفت جوان را، كه مرتكب خلاف بزرگى شده بودند و نیز برادران و خواهران غیر مجرم ایشان را با دقت مورد معاینه قرار دادند. یعنى جوانان مجرم را با خواهران و برادرانشان طورى مقایسه كردند كه بتوانند عوامل مربوط به وراثت و محیط اجتماعى و اقتصادى را در درست زیرنظر بگیرند. سرانجام به این نتیجه رسیدند كه تقریبا 91 جوانان مجرم، از اختلالات عاطفى شدید رنج مى برند. یعنى از حیث روابط عاطفى و این كه مورد بى مهرى قرار گرفته بودند، هم احساس ‍ ناامنى مى كردند و هم از اختلالات عاطفى مربوط به انضباط خانوادگى رنج مى بردند و هم احساس حقارت و حسادت و رقابت با برادران خود در آنان دیده مى شد. (128)

(عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: نظر الى رجل له ابنان فقبل احدهما و ترك الاخر، فقال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: فهلا ساویت بینهما). (129)

پیامبر گرامى اسلام صلى‌الله‌عليه‌وآله مردى را دید كه دو فرزند خردسالش با وى بودند.

یكى را بوسید و آن دیگرى را نبوسید. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عمل نارواى مرد را مورد انتقاد قرار داد و به او فرمود:

چرا با فرزندانت به طور یكسان رفتار نكردى؟

## اسلام و احترام یتیم

آیین مقدس اسلام، به منظور تأمین سعادت اجتماع، نه تنها مسلمین را به تكریم و احترام فرزندان خودشان ملكف نموده و به حسن تربیتشان موظف ساخته است، بلكه به آنان دستور داده كه شخصیت كودكان یتیم را نیز محترم بشمرند و درباره اطفالى كه پدران خود را از دست داده اند، پدرى كنند و به منظور تأمین سعادت اجتماع، آنان را مانند فرزندان خویش از تربیت صحیح برخوردار سازند.

(قال امیرالمؤمنین عليه‌السلام: ادب الیتیم مما تؤ دب منه ولدك). (130)

على عليه‌السلام فرموده است: طفل یتیم را مانند فرزند خودت تربیت كن و هر دو را به طور یكسان از وسایل پرورش و برنامه هاى تاءدیب بهره مند نما.

## فرومایگان وظیفه ناشناس

قرآن شریف، ضمن چند آیه، صفات فرومایگان ثروت دوست را بیان مى كند و اعمال و افكار نادرستشان را، كه باعث بدبختى آن ها شده، توضیح مى دهد. از آن جمله، آنان را مخاطب ساخته و مى گوید: شما یتیمان را نوازش نمى كنید و آنان را مورد تكریم و احترام خود قرار نمى دهید.

كلا بل لا تكرمون الیتیم. (131)

جالب آن كه پیشواى گرامى اسلام، در كلام خود، از ماده اكرام به طور مثبت استفاده كرده و با جمله اكرموا اولادكم، لزوم احترام كودك را، كه ركن اساسى تربیت صحیح است، خاطرنشان ساخته و پدران و مادران را به انجام این وظیفه بزرگ مكلف نموده است. قرآن شریف نیز در توضیح روش هاى افراد نادان، همان ماده را به طور منفى به كار برده و با جمله كلا بل لا تكرمون الیتیم عمل نادرست آنان را مورد انتقاد شدید قرار داده است.

از این دو جمله به خوبى استفاده مى شود كه در مكتب تربیتى اسلام، اطفال یتیم و غیریتیم یكسان اند و هر دو گروه باید در كودكى از احترام و تكریم برخوردار باشند و بدون احساس حقارت و اختلالات عاطفى پرورش یابند تا در جوانى و بزرگسالى دچار ناسازگارى و انتقامجویى در خانواده و اجتماع نشوند و با اخلاق بد و اعمال نارواى خویش، موجبات گرفتارى خود و جامعه را فراهم نیاورند.

## كودك و احساس امنیت

طفل از آغاز زندگى احتیاج دارد كه خود را در محیطى امن احساس نماید. محتاج آن است كه مورد توجه باشد. او را بخواهند و به وى ابراز علاقه نمایند، ولى این تمایلات همیشه برآورده نمى شود. در پاره اى از موارد، طفل را وادار مى كنند كه نه فقط چنان احساس كند كه اصلا به حساب نمى آید، بلكه فكر كند مضر هم هست، و یا آن كه حداقل در زندگى خانوادگى زاید بوده و كسى او را نخواسته است. هیچ طفلى نمى تواند چنین وضع و طرز تفكرى را قبول كند و یا در مقابل آن مقاومت نماید. (132)

## كودك و بى قرارى روان

كودكانى كه در خانواده مورد تحقیر و بى احترامى والدین و اطرافیان خود قرار مى گیرند، روانى ناآرام و روحى بى قرار دارند و همواره در زندگى احساس ناامنى و رنج و ناراحتى مى نمایند. نه مى توانند بزرگسالان منزل را به تغییر روش وادار سازند و اوضاع داخلى خانه را به نفع خود تغییر دهند، و نه قادرند محیط خانه و جمع خانواده كناره گیرى كنند و زندگى مستقلى بر وفق میل خود تاءسیس نمایند. فشارهاى باطنى و نگرانى هاى درونى آنان را وا مى دارد كه چاره اى بیندیشند و براى مشكلات روزافزون خود راه حلى پیدا كنند.

كودك در یك محیط ناهنجار و آزاردهنده، خود را بیچاره و درمانده احساس مى كند و ناچار در صدد پیدا راهنما و وسایلى بر مى آید و بتواند بین خود و دیگران نوعى سازش و آرامش ایجاد نماید تا خویش را از شر آن در امان دارد. بنابراین، ندانسته و بدون آگاهى صریح، روش هایى به كار مى برد، حیله هایى مى اندیشد و به طور كلى روش زندگى اش را و خودش را طورى مى سازد و شكل مى دهد كه حتى المقدور با اطرافیانش ایجاد تعارض و كشمكش ننماید و سعى مى كند رفتارش را با مقتضیات محیط تطبیق دهد و به یك نحوى با اطرافیان آزاردهنده اش، كنار بیاید و دفع شر كند.

## تمایلات عصبى كودك

روش ها و تاكتیك هایى كه براى دفع شر و مدارا با اطرافیانش اتخاذ مى كند، موجب مى شود كه یك مقدار خصوصیات و تمایلات و حالات و احساسات و رفتار خاص در كودك به وجود آید، كه به مرور، جزیى از شخصیت او مى گردند. این حالات و رفتار و تمایلات را مى توان تمایلات عصبى نامید، زیرا كودك، آن ها را بالاجبار و بالضروره و به منظور دفع شر، در خود به وجود آورد، نه به طیب خاطر و رضا. (133)

نقشه هایى را كه كودك در ذهن خود طرح مى كند و روش هایى را كه در مقام چاره جویى اتخاذ مى نماید، قطعا كودكانه خواهد بود، زیرا او طفل ناتوانى است و از عمرش بیش از چند سال نگذشته است، نه عقل شكفته اى دارد، كه بتواند با نقشه صحیح و عاقلانه، شر اطرافیان را از خود بگرداند و خویشتن را از ایذاى آنان مصون دارد. نه جوان توانایى است كه بتواند با نیروى جسمانى، اذیت و آزار دگران را دفع كند و خود را از فشار و ناراحتى برهاند.

## روش هاى دفاعى كودك

كارن هورناى مى گوید:

اگر خوب دقت كنید مى بینید كه كودك براى دفاع از خود مى تواند به سه وسیله متوسل شود و از سه حیله و تاكتیك استفاده نماید.

تاكتیك اول این است كه خود را تابع و مطیع دگران قرار دهد و رفتارش را مطابق دلخواه آن بسازد تا دیگر موجبى براى آزار رساندن به او نداشته باشند. در این صورت، كودك به كوچكى و درماندگى و بیچارگى و زبونى خود اذعان و اعتراف دارد و با وجود بیزارى و رنجش باطنى، كه به علت ظلم و اجحاف اطرافیانش نسبت به آن ها پیدا مى كند، باز مى كوشد تا محبت شان را جلب نماید و خود را در پناه و حمایت آن ها قرار دهد. اگر در خانه دعوا و نفاق وجود داشته باشد، او خود را به نیرومندترین و زورگوترین فرد خانواده مى چسباند و خود را تسلیم و متكى به او مى نماید تا طرفدارى و حمایتش را جلب كند.

## كودك و ستیزه جویى

طریق دوم این است كه مى كوشد موقعیت خود را طورى مستحكم سازد و دیگران جراءت نكنند به او آزار و اذیتى برسانند. آدمى مبارز و ستیزه جو مى شود. میل شدیدى به تسلط و برترى در وى ایجاد مى گردد و رفتارش آن چنان جسورانه و توأم با خشونت مى شود كه هر مخالف و مبارزى را به شدت مى كوبد. آدمى تند و بددهن مى شود. رفتارش كاملا بر عكس تاكتیك قبلى است. میل دارد تمام افراد را تحت نفوذ و تسلط خود در آورد، آزادى دگران را محدود سازد و همه را تحقیر نماید.

در این تاكتیك و روش، كودك، آگاهانه یا به طور ناآگاه بر آن مى شود كه تعدى و ظلم و ناروایى هاى دگران را با جنگ و ستیز و پرخاشگرى دفع كند. آدمى مى شود مبارز و گردنكش و طاغى، مى كوشد قوى گردد و دگران را شكست دهد تا به این طریق، هم خود را از آزار آن ها مصون دارد و هم از آن ها انتقام بگیرد.

## عزلت طلبى كودك

طریق سوم این است تا آن جا كه ممكن است، خود را از دیگران دور و مجزا نگاه دارد. كمتر با آن ها در تماس و آمیزش باشد تا كمتر اذیت و آزار ببیند. در این روش نه مى خواهد تسلیم و مطیع و متكى شود سعى اش این است كه خود را از صحنه كنار بكشد. از اطرافیانش دور باشد و تنها بماند. احساس ‍ مى كند كه با دیگران تفاهم و خصوصیات مشتركى ندارد. دیگران او را درك نمى كنند. بنابراین موجبى براى آمیزش با آن ها وجود ندارد. از طبیعت، از كتاب هایش، از رؤ یا و تخیلاتش و خلاصه از هر چیز انسان و هر چه كه او را از تماس با انسان هاى موذى و آزاردهنده بى نیاز كند، دنیایى براى خود مى سازد و خویش را در آن محصور مى نماید.

كودك به هر یك از این سه طریق دفاعى، یعنى مهرطلبى، برترى طلبى و عزلت طلبى متوسل شود، یك صفت مخصوص بیش از سایر صفات در وى بروز مى كند. در تاكتیك مهرطلبى، احساس درماندگى و زبونى، در برترطلبى، عناد و خصومت، در عزلت طلبى، احساس تنهایى و بى كسى. (134)

## تشدید صفات كودكى در جوانى

هیچ یك از این سه گروه نمى تواند در جوانى با اعضاى خانواده و اجتماع به شایستگى سازش نمایند، زیرا اینان در كودكى براى دفاع از خود و به منظور جلوگیرى از ایذا و اهانت دگران، روش هاى نادرستى را اتخاذ كرده اند و در طول چندین سال، آن روش ها را عملا به كار بسته و رفته رفته جزء صفات شخصیتشان شده است. با فرا رسیدن دوران جوانى، آن صفات و خلقیات در وجودشان شدت مى یابد و به شرحى كه ذیلا توضیح داده مى شود، این قبیل جوانان با خلق و خویى كه دارند، قادر نیستند رابطه صحیحى و سالمى بین خود و جامعه برقرار سازند و به درستى با بزرگسالان خانواده و اجتماع سازش نمایند، مگر آن كه خود را درمان كنند.

## مهرطلبان زبون

گروه اول، مهرطلبان: اینان كسانى هستند كه در كودكى بر اثر فشارهاى درونى دچار احساس ذلت و خوارى شده اند و براى جلب محبت دگران، روش پیروى و اطاعت بى قید و شرط این و آن را در پیش گرفته اند. این گروه اگر در جوانى خود را اصلاح نكنند و با همان اندیشه غلط و روش ناپسند، در جامعه قدم بگذارند، نمى توان گفت با دگران سازش كرده اند، زیرا مراد از سازگارى اجتماعى، رابطه افراد با یكدیگر بر اساس احترام متقابل و حفظ شرافت و عزت نفس است. كسى كه براى جلب توجه و محبت دگران، ارزش انسانى خود را از یاد مى برد و به انواع پستى و فرومایگى تن مى دهد، لایق كلمه سازش نیست. او عنصر پست و بى شخصیتى است كه خود را برده و بنده دگران مى سازد و دگران نیز او را با دیده تحقیر و اهانت مى نگرند.

## وابستگى به دیگران

مهرطلب مایل است خود را تابع و زیردست دگران ببیند. قدرت اظهار وجود و برازندگى ندارد. جراءت و شهامت و ابراز لیاقت و كوشش براى رسیدن به هدف عالى از او نایل مى گردد. از آن جا كه زندگى و تمام وجود شخص مهرطلب وابسته به دیگران است و به خاطر دگران زندگى مى كند، از انجام هر كارى كه به مصلحت و به خاطر خودش باشد، امتناع مى ورزد.

تیپ مهرطلب، همه كس را على الاصول از خودش برتر فرض كند.

همه را جذاب تر، باهوش تر، باسوادتر و به طور كلى با ارزش تر از خود مى داند. این احساس هم به مقدار زیادى اساس واقعى دارد، زیرا عدم ابراز وجود، احساس یاءس و درماندگى عمیق، و ترمزهایى كه در خود ایجاد كرده، موجب مى شوند كه نتواند حداكثر استفاده را از استعدادهاى خود بنماید و آن ها را به كار اندازد. (135)

مكتب آسمانى اسلام، كه بر اساس عزت و شرافت پایه گذارى شده، به هیچ مسلمانى اجازه نمى دهد خود را پست كند و موجبات ذلت و خوارى خود را فراهم آورد.

## اجتناب از ذلت

(قال ابو عبدالله عليه‌السلام: ان الله عز و جل فوض الى المؤمن اموره كلها و لم یفوض الیه ان یذل نفسه). (136)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: خداوند تمام كارهاى مؤمنین را به خودشان واگذارده است، ولى این اختیار را به آنان نداده كه خود را ذلیل و خوار نمایند.

قال على عليه‌السلام: المنیة و لا الدنیه. (137)

على عليه‌السلام مى فرماید: مرگ، بر زندگى آمیخته به پستى و خوارى ترجیح دارد.

## معامله زیان بار

كسانى كه به جلب محبت دگران علاقه مندند و آن را به قیمت فدا كردن و عزت نفس و شرفت انسانى خود معامله مى كنند، باید بدانند كه در این معامله زیان مى بینند. این مطلب ارزنده و پرارج، از جملاتى كه على عليه‌السلام، ضمن نامه خویش به فرزند جوان خود، حضرت مجتبى عليه‌السلام نوشته است، به خوبى استفاده مى شود:

(اكرم نفسك عن كل دنیة ساقتك الى الرغائب فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك و لا تكن عبد غیرك و قد جعلك الله حرا). (138)

فرزند عزیز، از هر پستى و ذلتى پرهیز نما، گر چه تن دادن به پستى، راه نیل به تمنیات باشد، زیرا آن چیزى كه در این معامله عایدت مى شود، هرگز با سرمایه گران قدر عز و شرفت برابرى نمى كند. فرزند عزیز، بنده دیگرى مباش كه خداوند تو را آزاد آفریده است.

## برترى طلبان تندخو

گروه دوم، برترى طلبان: اینان كسانى هستند كه در كودكى مورد تحقیر و اهانت واقع شده اند و براى دفاع از خود به تندخویى ستیزه جویى گراییده و خواسته اند با خشونت و تندى، با حركات زشت و بدگویى، بر دگران مسلط شوند. این گروه نیز اگر در جوانى خود را اصلاح نكنند و با همان اخلاق سوء و رفتار نادرست خویش را در جامعه قدم بگذارند، نه تنها به سازگارى با مردم موفق نمى شوند، بلكه بر اثر خودپسندى و بدزبانى، مورد انزجار و تنفرند و افراد اجتماع براى آن كه خود را از شرشان مصون بدارند، از آنان فرار مى كنند.

برترى طلب، على الاصول فرض مى كند كه تمام مردم كینه توز و مخاصم اند و سعى مى كند تا خلافتش را نبیند. به نظر او زندگى صحنه جدال و مبارزه است، مبارزه انسان با انسان، و برنده كسى است كه از همه خبیث تر باشد. اگر استثنایى هم بر این قاعده كلى قائل شود، با اكراه و محافظه كارى خواهد بود.

## عطش استثمار

برترى طلب، عطش استثمارگرى و تحمیق و فریب دگران را دارد. در هر موقعیتى و در هر رابطه اى، الین چیزى كه به ذهنش مى رسد این است كه به خودش مى گوید از این موقعیت یا رابطه چه چیز عاید من مى شود؟ چه استفاده اى مى توانم از آن ببرم؟

برترى طلب، شقاوت و بى رحمى را دلیل نیرومندى مى داند. استفاده از هر وسیله اى را براى رسیدن به هدف هاى خود نوعى واقع بینى و رئالیسم تصور مى كند. ابراز احساسات نوع دوستانه و راءفت و مهربانى را یك قسم تظاهر مى داند و آن ها را رد مى كند. او براى غلبه بر دگران، موقعیت خود را طورى مستحكم مى كند كه براى كسى صرف نداشته باشد با او درافتد. خیلى جسور، بددهن و پرخاشگر مى شود. (139)

اولیاى گرامى اسلام به این گروه نیز بدبین اند و آنان را از شرار مردم به حساب آورده اند.

## بدترین مردم

(قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: الا ان شرار امتى الذین یكرمون مخافة شرهم). (140)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: آگاه باشید كه بدترین امت من كسانى هستند كه از ترس شرشان مورد تكریم و احترام قرار مى گیرند.

(قال على عليه‌السلام: شر الناس من یتقیه الناس مخافة شره). (141)

على عليه‌السلام فرموده است: بدترین مردم كسانى هستند كه دگران از ترس ‍ شرشان از آنان پرهیز مى كنند.

## اخلاق ناموزون

اخلاق اجتماعى این دو گروه از نظر علمى ناموزون و غیرعادى است. زیرا گروه اول، یعنى مهرطلبان، با فرمانبردارى بى قید و شرط باعث ذلت و پستى خود مى شوند، و گروه دوم، یعنى برترى طلبان، با تفوق خواهى نابه جاى خویش ذلت و خوارى دگران را مى خواهند. دانشمندان روان این هر دو حالت را خلق و خوى عصبى و نامتعارف مى خوانند و منشاء آن را تعلیم و تربیت نادرست دوران كودكى یا ایام بزرگسالى مى دانند.

آدلر در اثر معروف خود كه شناخت طبایع بشرى نام دارد، درباره انسان ها از دو نمونه متمایز، كه یكى از طبیعت فرمانروایى و دیگرى طبیعت و فرمانبردارى است سخن بگوید و مى نویسد و نوكر مآب كسى است كه همیشه مایل است مطیع و منقاد یك آقا باشد. بنابراین، در همه حال خواستار شغلى فراخور این كیفیت درونى است. برعكس، كسى است كه داراى طبع آمر است، در جوش و خروش براى پیروزى خویش است و در عرصه هایى كه ظهور پیشوایان را ممكن مى سازد، جولان مى دهد و كوشش ‍ دارد در طغیان ها و انقلابات، نقش رهبر را ایفا نماید. این دانشمند از هر دو دسته به عنوان دارندگان نهاد نامطلوب انتقاد مى كند و معتقد است طبایعى كه در دو قطب افراطى قرار دارند، داراى سرشت هاى غیرعادى و روحانیت اجتماعى غیرمتعارف مى باشند. به عقیده او، وجود این هر دو، محصول نظام غلط تعلیم و تربیت در اجتماعات بشرى است. (142)

## دو روش مطرود

(قال الصادق عليه‌السلام: و لا تكن فظا غلیظا یكره الناس قربك و لا تكن واهنا یحقرك من عرفك). (143)

امام صادق عليه‌السلام روش برترى طلبان خشن و خودخواه را و همچنین رفتار مهرطلبان زبون و پست را مطرود شناخته و ضمن سخنان خود به عبدالله جندب فرموده است: نه بداخلاق و تندخو باش كه مردم به ملاقاتت بى رغبت باشند و از تو دورى گزین اند و نه پست و فرومایه باش كه آشنایانت تو را با دیده تحقیر بنگرند و آنان كه تو را مى شناسند خوارت بدارند.

## انزواطلبان خودباخته

گروه سوم، انزواطلبان: اینان كسانى هستند كه در كودكى از والدین و اطرافیان خود آزار بسیار دیده و مورد هتك حرمت و توهین قرار گرفته و در مقام چاره جویى، خود را از آنان كنار كشیده و اغلب با تنهایى به سر برده اند تا كمتر آزار ببینند. این گروه، اگر در جوانى خود را اصلاح نكنند و خاطرات دوران كودكى را به دست فراموشى نسپارند و با همان روش انزواطلبى به زندگى ادامه دهند، نمى توانند با دگران سازش كنند، زیرا سازگارى با مردم، فرع بر آمیزش با آنان است. شخص انزواطلب بر اثر خودباختگى از اجتماع گریزان است و جراءت معاشرت با مردم را ندارد تا در فكر سازش با دگران باشد.

## بى حسى روحى

از خصوصیات بارز تیپ عزلت طلب، بیگانگى از خویش است.

شخص عزلت طلب، از لحاظ عواطف و احساسات و به طور كلى از نظر روحى دچار نوعى بى حسى و كرخى است. مثلا خود را آن طور كه واقعا هست نمى شناید. نمى داند به چه چیز عشق و علاقه دارد، از چه چیز متنفر است. از چه چیز مى ترسد، هدف ها و اعتقاداتش چیست.

مهم ترین صفت مشخصه تیپ عزلت طلب، احتیاج درونى شدیدى است به این كه از لحاظ روحى و عاطفى همیشه یك فاصله اى بین خودش و دگران برقرار سازد. به عبارت دیگر، اشخاص عزلت طلب، هم آگاهانه و هم به طور ناآگاه، سعى مى كنند كه به هیچ طریقى با كسى آمیزش و درگیرى پیدا نكنند. نه با كسى همكارى نمایند نه مبارزه و جدال كنند. به دور خود یك پرده نامریى مى كشند و سعى مى كنند كه نگذارند كسى وارد حریم تجرد و رؤ یایى آن ها گردد و همین كه احساس كنند كسى مخل و مزاحم تنهایى آن ها خواهد شد، دچار هراس و تشویق مى گردند. (144)

اولیاى گرامى اسلام، پیروان خود را به همزیستى با مردم و انس و الفت با آنان تشویق نموده و این مطلب را ضمن روایات متعددى خاطرنشان ساخته اند.

## آمیزش با مردم

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: خیاركم احسنكم اخلاقا الذین یاءلفون و یؤ لفون). (145)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: بهترین شما كسانى هستند كه اخلاقشان نیكوتر است. آنان كه با مردم طرح الفت و محبت مى ریزند و مردم نیز با آنان پیوند انس و دوستى برقرار مى كنند.

## محبت و محبوبیت

(قال على عليه‌السلام: المؤمن آلف ماءلوف متعطف). (146)

على عليه‌السلام فرموده است: شخص با ایمان خود با مردم انس و الفت دارد و مورد محبت علاقه مردم نیز هست و رفتارش با دگران بر اساس ‍ عواطف انسانى است.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال امیرالمؤمنین عليه‌السلام: المؤمن ماءلوف و لا خیر لا یاءلف و لا یؤ لف). (147)

امام صادق عليه‌السلام از جد گرامى اش حدیث كرده كه فرموده است: مرد باایمان، مورد علاقه و محبت دگران است. كسى كه خود با مردم الفت ندارد و مردم نیز او را به دوستى نمى گیرند، در وجودش خیر و خوبى نیست.

اطفالى كه از تربیت صحیح برخوردار شده اند، اگر در مواردى با والدین خود اختلاف نظر پیدا كنند، آن را با مذاكرات منطقى و پیدا كردن راه صحیح حل و فصل مى نمایند. اینان وقتى بزرگ شدند و در جامعه قدم گذاردند، از همین روش صحیح استفاده مى كنند و با عقل و منطق به اختلاف خود و دگران خاتمه مى دهند.

## سوء تربیت و اخلاق بد

كودكانى كه به غلط تربیت شده و شخصیتشان سركوب شده است، اگر مواردى با اختلاف برخورد كنند، به تذلل و تملق یا خشونت و پرخاشگرى متوسل مى شوند تا به مقصد برسند. اینان وقتى بزرگ مى شوند، اگر خود را اصلاح نكنند، نمى توانند به شایستگى با مردم سازش نمایند و آن افكار بچه گانه همچنان تا پایان عمر در دماغشان ثابت و پایدار مى ماند و براى نیل به مقاصد و حل اختلافات خود با مردم، به همان روش هاى غلط دست مى زنند.

## بزرگسالان خشن

این اشخاص در چهل سالگى هم براى دست یافتن به خواسته هاى خویش از طریق غضب و عصبانیت و یا زدن زن و بچه یا فحش دادن به زیردستان اقدام مى كنند. اگر چنین مردى وارد سیاست باشد، به جاى آن كه سعى كند راه هاى منطقى براى موفقیت خود به دست آورد، مى خواهد مخالفین خود را با خشن ترین طرق، شبیه همان ضربات فحش و لگدسنین بچگى از بین ببرد. (148)

## معلم نامهربان

معلمى كه در كودكى بر اثر ولادت برادر كوچكش مورد بى مهرى قرار گرفته و از او سلب محبت شده است، با شاگردان كوچك خود خشن و نامهربان تر است، زیرا در ضمیر ناخود آگاه او نفرت از كودكان نهفته است. این عقده هاى عمیق و نیرومند، حتى اگر زمان درازى بر آن ها بگذرد و ظاهرا فراموش شده باشند، به محض ورود به كلاس و زنده شدن خاطرات دوران كودكى و ناكامى هاى آن، با نیرویى شگفت بروز مى كنند و عكس العمل احساسات فروخفته دوران كودكى را در سنین بزرگى ظاهر مى سازند.

## عقده هاى دوران كودكى

واكنش جوانان در برابر افراد بسیار ناپسند است. چنین معلمى نمى تواند با شاگردانى كه او را مسخره مى كنند و آزار مى دهند، سازش كند و دوام بیاورد. علت تمام این مخالفت ها و گریز از درس این است كه جوانان، معلم خود را دوست ندارند و تنها به شرطى مى توانند او را بپذیرند كه انسانى شجاع و طبیعى باشد. معلمى كه كلاس را غیرقابل تعلیم و بى ادب تشخیص مى دهد و شاگردان را مانند كوه آتشفشان خطرناك مى شمارد و از در مبارزه با آن ها در مى آید، همان معلمى است كه هنوز تحت تأثیر عقده هاى دوران كودكى خود مى باشد. رفتار شاگردان باعث آزار و سلب امنیت اوست، به شدتى كه همیشه در كلاس دهانش خشك و اعصابش در تحریك و هیجان است. (149)

## تربیت صحیح و رشد عقلى

نتیجه آن كه احترام به كودك از نظر دینى و علمى، یكى از پایه هاى اساس ‍ تربیت صحیح است. طفلى كه شخصیتش مورد تكریم والدین قرار مى گیرد و در محیط خانه احساس ایمنى و آرامش خاطر مى كند، از رشد عقلى و تكامل معنوى برخوردار است. او به آسانى صفات پسندیده را فرا مى گیرد و به اخلاق حمیده متخلق مى شود. دوران كودكى را با رفتار صحیح طى مى كند و موقعى كه به جوانى مى رسد و در اجتماع وارد مى شود، خود را به شایستگى با جامعه تطبیق مى دهد و با مردم به خوبى سازش و آمیزش ‍ مى نماید.

طفلى كه بر اثر بى احترامى و تحقیر دیگران شخصیتش سركوب شده و در محیط خانه با احساس ناامنى و تشویش خاطر زندگى كرده است، روانى بى قرار و ناآرام دارد. او بر اثر آسیب ها و آزارهایى كه از اطرافیان خود دیده، نسبت به همه خشمگین است و فكر انتقامجویى در سر مى پرورد. چنین كودكى به خلقیات حمیده و صفات پسندیده اعتنا ندارد، زیرا آن ها را جوابگوى نیازمندى هاى خویش نمى بیند. او در شرایط زندگى خود رمز كامیابى را در خدعه و نیرنگ، مكر و فریب، تملق و چاپلوسى، تذلل و فرومایگى، یا تندى و خشونت، فحاشى و هتاكى، انتقامجویى و آسیب رسانى و یا عزلت و كناره گیرى مى داند. او تا كودك است و در خانه زندگى مى كند، مایه ناراحتى خود و اطرافیان است و موقعى كه جوان مى شود و در جامعه قدم مى گذارد، بر اثر اخلاق بد و روش هاى ناپسند خویش مورد انزجار و تنفر مردم است و قادر نیست با آنان با شایستگى سازش نماید.

## زیاده روى در تكریم

ناگفته نماند كه افراط در تكریم كودك نیز مانند بى احترامى به كودك باعث سوء تربیت و فساد اخلاق است. اگر طفلى بیش از حد مورد مهر و محبت قرار گیرد و در تكریم و احترامش زیاده روى شود، از خود راضى و پرتوقع بار مى آید. چنین كودكى، در خردسالى، بلاى جان اعضاى خانواده است و زندگى را بر والدین و اطرافیان خود تلخ و طاقت فرسا مى كند. در جوانى و بزرگسالى نیز یك عنصر بدبخت و سیه روز اجتماع است. او بر اثر این كه لوس و از خودراضى پرورش یافته، توقع دارد زن و مرد جامعه مانند پدر و مادر نادانش از او احترام كنند و دستورهایش را بى چون و چرا به كار بندند، غافل از این كه جامعه نه تنها به توقع نابه جایش اعتنا نمى كند، بلكه عكس العمل مخالف هم نشان مى دهد و عنصر از خودراضى را با تحقیر و اهانت از خویش مى راند.

## عزیزان بى جهت

مك براید مى گوید:

عزیز دردانگى هم نشانه دیگرى از عقده حقارت است و ریشه آن را در طرز تربیت غلط دوران كودكى باید جست و جو كرد. كودكى كه خود را چشم و چراغ والدین خود مى دانسته است، وقتى هم كه بزرگ مى شود و به صورت زن یا مرد كامل در مى آید، در تمام جهات زندگى دلش مى خواهد عزیز بى جهتو شمع محفلهمگان باشد. وقتى چنین آدمى مى بیند كه مورد توجه قرار نگرفته است، وضع روحى اش آشفته شده و آرامش فكرش مختل مى گردد، یا دست به انتحار مى زند یا دگران را بدنام مى كند. عقده حقارتى كه بدین صورت در مردم ظاهر مى شود، از مصائب بزرگ اجتماع است. (150)

## محبت هاى افراطى

(عن ابى جعفر عليه‌السلام قال: شر الاباء من دعاه البر الى الافراط).

امام باقر عليه‌السلام فرموده است: بدترین پدران كسانى هستند كه در نیكى به فرزندان خود افراط مى كنند و آنمان را بیش از حد مصلحت مورد مهر و محبت قرار مى دهند.

حدیث شریف اكرموا اولادكم و احسنوا آدابهم ناظر به دو مطلب است: اول این كه مسلمین فرزندان خود را تكریم و احترام نمایند. دوم این كه آنان را به آداب خوب و ملكات پسندیده مؤ دب سازند.

مى دانیم كه خودپسندى یكى از آداب مذموم و از ملكات ناپسند و موهن است و اشخاص از خودراضى، همواره مورد انزجار و تنفر مردم اند. منشاء این خلق ناپسند، محبت هاى افراطى تكریم بیش از حد دوران كودكى است. مى توان گفت كه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، در جمله اول حدیث، مسلمین را به احترام شخصیت فرزندانشان موظف ساخته و در جمله دوم، آنان را از زیاده روى در تكریم و محبت كه مایه خودپسندى فرزندان و برخلاف ادب انسانى است، بر حذر داشته است.

## تكریم بى حساب و گمراهى كودك

والدین نادان با تكریم بى حساب و محبت بیش از حد خود، كودك را گمراه مى كنند و او را درباره خودش به اشتباه مى اندازند و از واقع بینى بازش ‍ مى دارند. این قبیل پدران و مادران، بر اثر روش نادرست خویش، طفل را عنصرى پرتوقع و از خودراضى بار مى آورند و بزرگ ترین دشمنى را به نام دوستى درباره اش اعمال مى كنند و او را سیه روز و بدبخت مى سازند. چنین كودكى كه اگر به سنین جوانى برسد و خود را اصلاح نكند و همچنان از خود راضى باشد و در جامعه قدم بگذارد، نمى تواند به شایستگى با مردم بیامیزد و قادر نیست خود را با آنان منطبق و سازگار نماید.

## عجز از سازگارى

براى روشن شدن مطلب، به یك مورد از رفتار افراطى والدین و اطرافیان طفل، كه باعث خودپسندى وى مى گردد به طور نمونه اشاره مى شود:

كودك به زبان مى آید و در آغاز با یاءس و نومیدى سعى مى كند مقاصد خود را با كلماتى شكسته و جملاتى نامفهوم ادا كند.

بر اثر تكرار و تمرین، تدریجا زبانش باز مى شود و منویات خود را به خوبى شرح مى دهد.

عكس العمل هاى درست یا نادرستى كه والدین و اطرافیان كودك در مقابل سخن گفتن وى از خود نشان مى دهند، نقش مؤثرى در سازندگى شخصیت و اخلاق كودك دارد و مى تواند در روان او اثر مطلوب یا نامطلوب بگذارد.

## مراعات ادب در سخن دگران

یكى از مظاهر ادب و احترام به شخصیت مردم، گوش دادن به سخنان آن هاست. تمام جوانان و بزرگسالان و خلاصه هر انسانى در هر سنى كه باشد، وقتى سخن مى گوید، اگر مخاطبش به گفته هاى او گوش فرا دارد و سخنانش را به خوبى استماع نماید، خشنود و راضى مى شود و توجه مخاطب را احترام به خودش تلقى مى كند. برعكس، اگر مخاطب به سخنان او بى اعتنا باشد و به گفته هاى وى توجه ننماید، آزرده خاطر و احیانا خشمگین مى گردد و بى اعتنایى او را بى احترامى به خودش تلقى مى كند و آن را به عنوان هتك شخصیت خود به حساب مى آورد.

اطفال خردسال نیز انسان اند و داراى عواطف احساسات انسانى هستند و باید مانند بزرگسالان مورد توجه و تكریم باشند.

گوش دادن به سخنان آنان احترام به شخصیت آن هاست و بى اعتنایى به گفتارشان، تحقیر كردن و كوچك شمردن آنان است.

## گوش دادن به سخن كودك

والدین دانا، كه در تربیت فرزند همواره مراقب وظایف خود هستند، وقتى كودكشان سخن مى گوید، با توجه گوش مى دهند و چون كلماتش بریده و نامفهوم است، با حدس و احتمال به مقصود طفل پى مى برند و خواسته صحیح او را برآورده مى سازند. با این عمل، از طرفى كودك را در سخن گفتن تشجیع مى كنند و نیروى تكلم را در وى تقویت مى نمایند و از طرف دیگر، دستور مقدس اكرموا اولادكم را به كار مى بندند و به فرموده رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، فرزند خود را احترام مى كنند و بدین وسیله شخصیت انسانى اش را پرورش مى دهند.

## والدین نادان و اهانت كودك

بعضى از پدران و مادران نادان و اطرافیان وظیفه ناشناس به گفته هاى طفل توجه نمى كنند یا توجه مى كنند، ولى به سخنان كودكانه اش مى خندند او را به باد مسخره مى گیرند، یا آن كه به روى طفل فریاد مى زنند و او را از گفتن باز مى دارند. اینان با روش نادرست خویش، به طفل اهانت مى كنند. شخصیت او را درهم مى شكنند، و عقده حقارت را، كه منشاء بسیارى از انحراف هاى اخلاقى است، در نهادش به وجود مى آورند و او را بدبخت مى سازند. به علاوه، با این رفتار، نیروى تكلم را در كودك تضعیف مى كنند. اعتماد به نفس را از وى سلب مى نمایند. او را طفولیت با نگرانى و تشویش ‍ سخن مى گوید و در موقع تكلم، احساس ترس و هراس مى نماید و چون به جوانى مى رسد، همچنان گرفتار ناراحتى و اضطراب درونى است. نمى تواند مطالب خود را با قاطعیت بیان كند، زیرا تحقیرهاى دوران كودكى در عمق روانش جاى گرفته و به طور ناآگاه در سراسر وجودش حكومت مى كند و نمى گذارد آزادانه و با اطمینان خاطر سخن بگوید.

## روان نیرومند و سخن قاطع

(قال على عليه‌السلام: بیان الرجل ینبى ء عن قوة جنانه). (151)

على عليه‌السلام مى فرماید: سخنان هر انسانى حاكى از قوت قلب و نیرومندى روان اوست، یعنى به هر نسبتى كه روح آدمى قوى تر و اعتماد به نفسش بیشتر است، كلامش قاطع تر و سخنش نیرومندتر است.

بعضى از جوانان با آن كه خوب درس خوانده اید، ولى جراءت نمى كنند كه در كلاس از معلم مطلبى را سئوال كنند، یا آن كه در موقع امتحان شفاهى آن چنان را فراموش كرده اند. حتى در برخورد با مردم نیز به طورى دچار دلهره و خجالت مى شوند كه نمى توانند مساى عادى را به خوبى توضیح دهند و مقصود خویش را به درستى بیان كنند. گویى خود را كوچك تر از آن مى دانند كه با مردم سخن بگویند یا از معلم مطلبى را پرسش نمایند.

## سوء تربیت و احساس انفعال

بیشتر این جوانان بر اثر سوء تربیت دوران كودكى دچار این حالت ضعف نفس و انفعال روانى شده اند و اگر خود را درمان نكنند و خاطرات تلخ كودكى را از صفحه خاطر نزدایند و آن را به دست فراموشى نسپارند، نمى توانند با مردم به شایستگى سازش كنند و تا آخر عمر از این احساس ‍ خجلت و حقارت در رنج و عذاب خواهند بود.

## افراط در تشویق كودك

بعضى از پدران و مادران به كودك احترام مى كنند و سخنانش را مورد توجه قرار مى دهند، ولى در این كار به زیاده روى مى گرایند و از حد مصلحت مى گذارند. از كودك مى خواهند كه در مقابل بزرگ ترها زیاد حرف بزند و با گفته هاى شیرین خود همه را خشنود و دلشاد نماید و هر بار براى سخن گفتنش كف مى زنند، ابراز احساسات مى كنند و او را در این كار پسندیده و مطلوب تشویق مى كنند.

والدین و اطرافیان نادان با اعمال افراطى خود، كودك را گمراه مى كنند و چنین وانمود مى نمایند كه هر چه بیشتر بگوید، محبوبیت و احترام بیشترى به دست مى آورند. موقعى كه آغاز سخن مى كند، همه سكوت مى نمایند و با علاقه و اشتیاق به حرف هایش گوش مى دهند و این تصور را در وى به وجود مى آورند كه در موقع سخن گفتن او باید دنیاى بزرگ ترها تعطیل شود و تمام آن ها كارهاى خود را ترك گویند و تنها حرف هاى او را بشنوند، و اگر در خلال صحبت چیزى بخواهد، همه باید فعالیت كنند تا خواسته او را برآورده سازند و آن چه را كه طلب كرده است مهیا نمایند.

## عادت به پرحرفى

بر اثر این تربیت نادرست، كودك به پرحرفى عادت مى كند و آن را یكى از عوامل جلب محبت دگران مى پندارند و از این كه خواسته هاى او را فورا برآورده مى سازند، تصور مى كند كه بزرگ ترها موظف اند امر او را فورا اطاعت نمایند و به خواسته هاى او هر چه زودتر جامه تحقق بپوشانند.

این قبیل پدران و مادران، دشمن دوست نماى فرزندان خود هستند و با احترام ناسنجیده و بى حساب امروز خود، موجبات هتك حرمت و توهین فرداى آنان را فراهم مى آورند. این پدران نادان اند كه امام باقر عليه‌السلام درباره آن ها فرموده است:

(شر الاباء من دعاه البر الى الفرط.)

بدترین پدران كسانى هستند كه در نیكى به فرزندان خود افراط مى كنند و آنان را بیش از اندزه مورد تكریم و محبت قرار مى دهند.

## توقع نابه جا

كودك رفته رفته بزرگ مى شود. دوران شیرین زبانى و محبوبیتش سپرى مى گردد، ولى عادت پرحرفى و توقع اطاعت همچنان در نهاد وى باقى مى ماند. میل دارد مانند گذشته زیاد حرف بزند و متوقع است هر بار مورد تشویق و احترام قرار گیرد. اما او دیگر آن كودك عزیز و محبوب نیست و اعضاى خانواده حاضر نیستند به سخنانش گوش دهند و خواسته هایش را برآورده سازند.

از این بى اعتنایى و عدم توجه سخت ناراحت و خشمگین مى شود.

عكس العمل هایى از خود نشان مى دهد. قهر مى كند. دشنام مى گوید. فریاد مى كشد، و خلاصه به كارهاى غیرعادى دست مى زند.

## نتایج خلاف انتظار

مصیبت بزرگ موقعى است كه طفل به سنین جوانى مى رسد و در جامعه وارد مى شود و مى خواهد طبق تربیت دوران كودكى، با پرحرفى محبت مردم را به خود جلب كند، از تشویق و تكریم آنان برخوردار گردد و اوامرش ‍ را بى چون و چرا اجرا نمایند، ولى بر خلاف انتظار مشاهده مى كند كه پرحرفى، نه تنها او را محبوب و مطاع نمى كند، بلكه مطرودش مى سازد و مردم حاضر نیستند با او مواجه شوند، مبادا گرفتار بلاى پرحرفى اش ‍ گردند.

چنین جوانى، اگر به خود آید و بیمارى خودپسندى و پرحرفى خویش را هر چه زودتر درمان نماید، مى تواند با جامعه سازش كند و با آرامش خاطر به زندگى خویش ادامه دهد و اگر به درمان خود نپردازد و همچنان عادت پرحرفى و خودپسندى در وجودش پایدار بماند، مورد انزجار مردم است و تا پایان عمر قرین رنج و ناراحتى خواهد بود و هرگز قادر نیست به شایستگى با مردم سازش و آمیزش نماید.

## تربیت خوب و حسن تفاهم

از مجموع بحث این نتیجه به دست آمد كه تربیت صحیح دوران كودكى، یكى از عوامل سازگارى و حسن تفاهم اجتماعى است و تربیت بد نیز باعث ناسازگارى و از علل شكست و ناكامى است.

## درمان بیمارى هاى اخلاقى

كسانى كه در طفولیت بد تربیت شده اند، نباید از اصلاح خویش ماءیوس ‍ باشند، زیرا سیئات اخلاقى مانند امراض جسمى علاج پذیر است. اینان اگر در جوانى و بزرگسالى بیمارى هاى اخلاقى خویش را به درستى تشخیص ‍ دهند و راه درمان آن ها را بشناسند و براى علاج خود تصمیم بگیرند، قطعا موفق خواهند شد، ولى در این كار باید همواره به دو نكته متوجه باشند:

اول. بشر، اسیر حب ذات است و نمى تواند به آسانى نقایص خود را تشخیص دهد. براى شناخت بیمارى خود، بهتر است خویشتن را در اختیار یك معلم اخلاق قرار دهد تا با كاوش و بررسى هاى او، از نقایص و عیوب خود آگاه گردد.

دوم. فرد بد تربیت شده باید در معالجه خود تسریع نماید، زیرا بیمارى هاى اخلاقى مانند امراض جسمانى با گذشت زمان ریشه دار مى شود و رفته رفته مزمن مى گردد و در آن موقع درمان آن ها مشكل و گاهى غیرممكن مى شود.

## تشدید بیمارى

(قال على عليه‌السلام: من لم یتدارك نفسه باصلاحها اعضل داؤ ه و اعیى شفاؤ ه و عدم الطبیب.) (152)

على عليه‌السلام فرموده است: كسى كه به اصلاح نفس خویش نپردازد و هر چه زودتر خود را درمان ننماید، بیمارى اش تشدید مى شود و علاجش ‍ سخت مى گردد و فاقد طبیب معالج خواهد شد.

5 - بزرگسال و جوان و تعدیل تمایلات

(بل یرید الانسان لیفجر امامه)

قرآن كریم

## تمایل غرایز

یكى از برنامه هایى كه در راه سازش جوانان و میانسالان و كهنسالان باید به موقع اجرا گذارده شود و هر سه گروه، بى چون و چرا آن را به كار بندند، تعدیل غرایز و خواهش هاى نفسانى است.

قسمت مهم ناسازگارى و تشاجرى كه در خانواده و اجتماع پیش مى آید و افراد را در مقابل یكدیگر قرار مى دهد، ناشى از تمایلات افراطى و زیاده روى در اعمال غرایز است.

## محدودیت هاى قانونى

براى آن كه این سه نسل بتوانند در كنار هم، با گرمى و هم آهنگى، زندگى كنند و از ستیزه جویى و پرخاشگرى بركنار باشند، باید تمایلات خویش را با معیارهاى قانون و اخلاق اندازه گیرى كنند و عملا از تندروى آن ها جلوگیرى نمایند. باید بر هواى نفس خویش حاكم باشند و در اعمال غرایز از حدود مصلحت تجاوز ننماید. باید از خودسرى و لاابالى گرى بپرهیزند و در ارضاى خواهش هاى نفسانى خود، از مرزهاى مقرر فراتر نروند. خلاصه باید از آزادى بى قید و شرط چشم پوشى كنند و به محدودیت هاى قانونى و اخلاقى تن در دهند.

غریزه، تحت فرمان قواعد استدلال و منطق نبوده و فاقد ارزش ها و دكترین اخلاقى و معنوى است و فقط به یك چیز توجه دارد و آن حصول ترضیه بیشتر، مطابق با اصل لذت براى رفع احتیاجات است.

غریزه با گذشت زمان تحول نیافته، با تجربه و آزمون نیز تغییر نمى یابد.

غریزه زیربناى شخصیت فرد به شمار مى رود و خصومت كودكانه اش را در تمام دوره زندگى حفظ مى كند. غریزه خواستار عمل ناگهانى و طلب كننده غیرعقلى، غیراجتماعى، خودخواه و جوینده لذت مى باشد.

غریزه فرزند ناخلف شخصیت است و قادرى مطلق به شمار مى آید، زیرا براى ارضاى آرزوهایش، با در اختیار داشتن تخیل، فانتزى، توهم و رؤ یا، از قدرتى جادویى برخوردار است. تشكل آن از كیفیات مختلف سبب گشته كه آن را به دریایى كه انباشته از اشیاء گوناگون است، تشبیه كنند. غریزه هیچ مورد خارج از خود را نمى شناسد. جهانى است از حقیقت ذهنى كه تنها عمل آن پى جویى لذات و پرهیز از آلام است.

كسى كه سعى مى كند فرد دیگرى را فریب دهد، یا مرتكب زناى به عنف شود، یا مقدارى از وقتش را صرف خیالات خام و افكار واهى مى كند، تحت تأثیر غریزه خویش قرار داد. غریزه فكر نمى كند، فقط مى طلبد و عمل مى كند. (153)

## عقل و تحدید غرایز

عمل و منطق، مصلحت و سعادت و ضرورت تمدن ایجاب مى كند كه غرایز را با قدرت عقل و ایمان در وجود خود مهار كنیم و آن را به مسیر صحیح و سعادت بخش هدایت نماییم. چه، اگر این نیروى عظیم، لجام گسیخته و خودسر باشد و به كشش طبیعى به هر راهى كه خواسته باشد برود، ویرانى هاى بزرگى به بار مى آورد و منشاء زیان هاى غیرقابل جبرانى مى گردد، ولى تن دادن به این محدودیت، براى آدمى بسى دشوار و مشكل است. زیرا بشر، به طبع ابتدایى خود، شیفته آزادى است. میل دارد راه ارضاى غرایز و تمایلاتش باز باشد و در نیل به تمنیات خواهش هاى نفسانى خود با هیچ مانعى مواجه نگردد و چیزى سد راهش نشود.

(بل یرید الانسان لیفجر امامه.) (154)

## خطر خودسرى غرایز

بشر از موازین قانونى و اصول اخلاقى، كه به مقدار قابل ملاحظه اى از وى سلب آزادى مى كند و قسمتى از تمایلاتش را واپس مى زند و مانع ارضاى آن ها مى گردد، رنجیده خاطر و ناراضى است. هر جا دستش برسد میل دارد به مقررات پشت پا بزند و از مرزهاى ممنوعه قانون و اخلاق عبور كند تا غرایز و تمایلات خود را به دلخواه خویش آزادانه ارضا نماید.

## طرفداران آزادى

در گذشته و حال كسانى بوده و هستند كه تمایلات طبیعى انسان را بهتر و برتر از تمام معیارهاى قانونى و اخلاقى گمان كرده اند. اینان طرفدار اینان بى قید و شرط غرایزند و خوشبختى انسان را در پیروى از كشش هاى نفسانى و خواهش هاى طبیعى اش مى دانند و عقیده دارند كه قانون و اخلاق سد راه تمایلات بشر و در نتیجه مانع بروز قابلیت درونى و شكفته شدن استعدادهاى نهفته آدمى است.

جان دیویى مى گوید:

برخى اشخاص هستند كه اصول اخلاقى و مقررات اجتماعى را به منزله مانعى در راه پیشرفت تمایلات و استعدادهاى انفرادى تلقى مى كنند. این قبیل اشخاص، عدم آزادى در ارضاى تمایلات و شهوات خویش را محدود كردن پرورش شخصیت انفرادى اشتباه مى كنند و همان اندازه كه حركات و رفتارشان در نظر اكثریت زننده و نامطلوب است، خود به همان اندازه احساس مى كنند كه باید بیش از پیش از شهوات و احساسات و افكار خویش پیروى نمایند و به مقررات و اصول اجتماعى بى اعتنا باشند. به طور كلى، در نظر آنان، بهترین اخلاق، پشت پا زدن به اصول و مقررات اخلاقى است كه مانع آزادى آدمى مى گردد. (155)

## پیروى از قانون طبیعت

به نظر این گروه، خوشبختى انسان زمانى آغاز مى شود كه اساس تمدن و نظامات آن به كلى فرو ریزد و تشكیلات حكومت و فرمانروایى، به هر صورت كه باشد، از میان برود. تعالیم دینى، قوانین اجتماعى، مقررات اخلاقى و آداب و رسوم عمومى از زندگى انسان ها حذف شود. تنها قانون طبیعت بر مردم حكومت كند و هر فردى مانند یك حیوان وحشى آزاد باشد و بتواند غرایز و خواهش هاى نفسانى خویش را آن طور كه مى خواهد ارضا نماید. ولى دانشمندان محقق، این نظریه را از جهات متعدد مطرود و نادرست شناخته و چنین پیش آمدى را مایه تیره روزى و بدبختى بشر مى دانند.

## برگشت به زندگى ابتدایى

ادگارپش استاد فرانسوى مى گوید:

گروهى از متفكرین در هر عصر و زمان معتقدند كه مسئول اختلال ها، تنازع ها و گرفتارى هاى بشر، فقط تمدن است و توصیه كرده اند براى رهایى از این وضع، انسان باید به حال ابتدایى برگشت كند.

ادعا و شكایت ایشان از نظر علمى مبتنى بر یك پایه صحیح نیست، بلكه شكایتشان از تمدن، در واقع تحریك هاى غریزى خودپسندانه تهاجم آمیز و غیراجتماعى ایشان را ظاهر مى سازد. (156)

البته ارضاى نامحدود و همه امیال و خواهش هاى غریزى موجب لذت مى شود، ولى اغلب متضمن رنج هایى، كه معلول دنیاى مخالف و كج رفتار است، نیز هست. پس زندگى كردن مانند یك حیوان، كه حتى آزاد هم باشد، ایجاد خوش بختى نمى كند. (157)

نمى توان منكر شد كه تمدن با تحریك هاى غریزى بدرفتارى كرده است، ولى آیا به همین دلیل باید آن را یك باره محكوم نمود؟ فروید این طور پاسخ مى دهد: چقدر آرزوى ملغى شدن تمدن و فرهنگ، حق ناشناسى و كوتاه بینى مى خواهد. آن چه پس از این كار مى ماند، طبیعت است، طبیعى كه تحمل آن به مراتب مشكل تر و پرزحمت تر است. (158)

بشر، با آن كه جنسا حیوان است و با غرایز و تمایلات حیوانى آفریده شده است، ولى صد در صد حیوان نیست تا بتواند مانند حیوان زندگى كند و خوش بخت باشد. بشر، علاوه بر تمایلات حیوانى، داراى صفات و مزایاى اختصاصى انسانى است كه حیوانات فاقد آن هستند. خالق دانا ذخایرى را در نهاد بشر آفریده و سرمایه هاى مخصوصى را با سرشت او آمیخته است و بر اثر آن، آدمى به طور طبیعى از جهات متعدد با حیوان تفاوت دارد.

## زندگى بر وفق طبیعت

اگر بشر بخواهد در زندگى پیرو طبیعت باشد و بر وفق تمایلات طبیعى خود زیست كند، باید ساختمان طبیعى مخصوص به خود را، كه مجموعه اى از جنبه هاى حیوانى و انسانى است، در نظر بگیرد و برنامه جامعى بر وفق طبیعت انسان داشته باشد، نه آن كه انسان را مانند حیوان تصور كند و زندگى انسان را تنها در شاءن حیوانى اش، كه نیمى از وجود اوست، محصور سازد، و جنبه انسانى اش را، كه اساس فضیلت و كمال اوست، نادیده انگارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در حدیث آمد كه یزدان مجید |  | خلق عالم را سه گونه آفرید |
| یك گره را جمله عقل و علم وجود |  | آن فرشته است و نداند جز سجود |
| نیست اندر عنصرش حرص و هوى |  | نور مطلق زنده از عشق خدا |
| یك گروه دیگر از دانش تهى |  | همچو حیوان از علف در فربهى |
| او نبیند جز كه اصطبل و علف |  | از شقاوت غافل است و از شرف |
| وان سیم هست آدمیزاد و بشر |  | از فرشته نیمى و نیمى ز خر |
| نیم خر، خود مایه سفلى بود |  | نیم دیگر مایه علوى بود |
| تا كدامین غالب آید در نبرد |  | زین دو گانه تا كدامین برد نرد |

## زندگى حیوانى

دكتر كارل مى گوید:

بسیارى از افراد امروزى آن قدر به زندگى حیوانى نزدیك اند كه مطلقا جویاى ارزش هاى مادى هستند. بدین جهت، زندگى آنان خیلى كم مایه تر از حیوانات است، زیرا فقط ارزش هاى معنوى مى تواند به ما روشنایى و شادى ببخشد.

هر كس باید در لحظه اى زندگى خود، بین دو راه مادى و انسانى یكى را انتخاب كند، یعنى پیروى از قانون تعالى روانى را یا رد كند یا بپذیرد.

تعالى روانى در طول تكامل هر فردى، نه تنها یك قانون اصلى زندگى انسانى، بلكه یكى از خصایص آن است. (159)

## حیوانى در صورت انسان

آزادگذاردن بى قید و شرط غرایز در وجود آدمى، به معنى پایمال كردن شاءن انسانى و پشت پا زدن به تعالى روحى و معنوى است. كسى كه تنها از خواهش هاى نفسانى و طبیعت حیوانى خویش اطاعت مى كند و جنبه هاى انسانى را خود را نادیده مى گیرد، حیوانى است به صورت انسان. چنین فردى، بر خلاف آیین خلقت و نظام آفرینش قدم بر مى دارد و مكتب آسمانى او را مطرود و گمراه شناخته و شایسته كیفر الهى مى داند.

## كفران نعمت

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: و من لم یر ان الله علیه و نعمة الا فى مطعم او مشرب فقد جهل و كفر نعم الله وضل سعیه ودنا منه عذابه). (160)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كسى كه از همه نعمت هاى خداوند تنها به خوردنى و نوشیدنى متوجه است و دیگر نعم الهى را در وجود خویش ‍ نمى بیند، نادان و كفران كننده نعمت است. او راه غلط مى پیماید و زود است كه به عذاب الهى دچار شود.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: ابعد ما یكون العبد من الله عز و جل اذا لم یهمه یطنه و فرجه). (161)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: دورترین فاصله از خداوند براى آدمى موقعى است كه هم مانند حیوان، جز پر كردن شكم و ارضاى شهوت، همت و هدفى نداشته باشد.

(و عنه عليه‌السلام: المؤمن لا یغلبه فرجه و لا یفضحه بطنه). (162)

و نیز فرموده است: مرد باایمان هرگز مغلوب شهوت خود نمى شود و شكمش باعث رسوایى او نمى گردد.

## انسان و ساختمان اختصاصى

خلاصه آن كه زندگى حیوانى متناسب با خلقت حیوان و شایسته بهائم و درندگان است. بشر داراى ساختمان اختصاصى است و شرایطى مخصوص به خود دارد. او موجود به هم آمیخته از شئون حیوانى و انسانى است و نمى تواند مانند حیوان، تنها از غرایز و تمایلات حیوانى خویش ‍ پیروى كند. كسانى كه براى بشر زندگى حیوان آرزو دارند، بر خلاف قوانین خلقت و سنن آفرینش فكر مى كنند و چنین اندیشه نادرستى هرگز مایه خوش بختى و سعادت انسان نخواهد شد.

## گمان غیرواقعى

نكته جالب توجه آن كه در نگاه سطحى گمان مى رود كه حیوان در ارضاى غرایز و تمایلات خود آزاد است و مى تواند خواهش هاى نفسانى خویش را طبق خواسته و تمایل خود برآورده سازد و بر اثر این گمان غیرواقعى، بعضى از انسان ها بر زندگى حیوانات غبطه مى خورند و آرزو مى كنند كاش ‍ ما نیز مانند آن ها آزاد بودیم، غافل از آن كه حیوانات در كارهاى خویش ‍ آزادى عمل ندارند، بلكه به فرمان الهى، در چهارچوبه برنامه هاى فطرى خود مقید و محصورند و نمى توانند از حدود مقررات و موازین تكوینى كه با سرشتشان آمیخته شده، قدمى فراتر بگذارند و در كم و كیف تمایلات خویش تغییرى بدهند، به همین جهت، راه زندگى خود را به درستى و طبق اراده خالق مى پیمایند و هرگز از صراط مستقیم آفرینش، كه خداوند براى آن ها مقرر فرموده، منحرف نمى شوند و فسادى به بار نمى آورند.

## انسان و آزادى عمل

این انسان است كه خداوند او را با عقل و هوش انسانى آفریده و به وى آزادى عمل داده است. این انسان است كه در محدوده غراى خویش ‍ زندانى نیست و قادر است براى خود روش صحیح یا ناصحیح انتخاب نماید. این انسان است كه مى تواند تمایلات خود را با معیار عقل اندازه گیرى كند و در حدود مصلحت اعمال نماید و موجبات خوش بختى و سعادت خویش را فراهم آورد و مى تواند بنده هواى نفس خود باشد، به عقل و مصلحت پشت پا بزند، و با افراط یا تفریط در اعمال غرایز و تمایلات نفسانى، زندگى خویش را به فساد و تباهى بكشاند.

## خودكارى غرایز

تمام موجودات زنده، به استثناى انسان، نوعى علم فطرى از جهان و از خود دارند، غرایز، آن ها را به شكل كامل و مطمئنى براى تماس با حقیقت مى راند. بنابراین، آزادى فریب دهنده اى ندارند، فقط موجوداتى كه صاحب عقل اند فریب مى خورند و در نتیجه تكامل مى پذیرند. بر خلاف زن آدمى، سگ ماده هیچ گاه در مواظبت از توله هایش خطا نمى كند. پرندگان مى دانند كى باید لانه بسازند، و زنبورعسل موادى را كه براى پرورش ملكه یا كارگر یا سرباز كند و لازم است، مى شناسند. به علت خودكارى غریزه، جانوران آزادى ندارند تا بتوانند چون انسان به اقتضاى هوى و هوس خود زندگى كنند.

## انتخاب راه صحیح

بلاشك، هنوز هاله اى از غریزه دورادور هوش آدمى را فرا مى گیرد، ولى آن قدر توانایى ندارد كه ما را كاملا به دنیاى خارجى ببندد و روش زندگانى ما را به شرایط این جهان متوافق سازد. انسان نمى تواند مانند گرگ، بدون راهنما، از یك جنگل تاریك بگذرد، و همچنین نمى تواند به یك نظر دوست را از دشمن و یا مرده را از زنده بشناسد.

انسان آزاد است و مى تواند خود را فریب دهد. با اوست كه مسیر صحیح خویش را در میان راه هایى كه به وى عرضه مى شود، انتخاب كند و خود را موظف بداند كه از این راه بگذرد و براى هدایت زندگى، به تلاش شعورى روان خود متكى باشد. (163)

قرآن شریف، در خلال پاره اى از آیات، پیرامون آزادى سخن گفته و این حقیقت ارزنده و پرارج را كه مایه اصلى تكامل بشر و اساسى ترین تفاوت بین انسان و حیوان است، با تعبیرهاى لطیف خاطرنشان فرموده است. در این جا به بعضى از آن آیات اشاره مى شود:

(انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا). (164)

ما انسان را از نطفه به هم آمیخته و مخلوط آفریده ایم و او را به اوامر و نواهى خود امتحان بكنیم و براى شایستگى امتحان، ضمیرش را روشن و گوش و چشم باطنش را شنوا و بینا قرار داده ایم.

## معیار برترى انسان

آفریده شدن از نطفه مخلوط، میزان برترى انسان نیست، زیرا تمام حیوانات از نطفه مخلوط نر و ماده یا از ذرات به هم آمیخته عناصر طبیعى و املاح معدنى خلق شده اند. برترى و امتیاز اختصاصى آدمى بر سایر حیوانات، از جمله نبتلیه كه به منزله فصل ممیز انسان است، استفاده مى شود.

## بشر و قابلیت امتحان

خداوند بشر را امتحان مى كند. یعنى او را شایسته و لایق امتحان شدن آفریده و براى شناخت روا و ناروا، به وى ضمیرى بینا و شنوا داده است. مى دانیم شرط اساسى امتحان، آزادى است.

محصلى را كه مى خواهند از نظر معلوماتش امتحان كنند، باید در نوشتن جواب سئوالات علمى آزاد باشد تا معلوم شود باسواد است یا بى سواد.

حیوانات، كه در محصوره غرایز زندانى هستند، مورد امتحان واقع نمى شوند، زیرا آزادى ندارند و نمى توانند از برنامه تكوینى خداوند تخلف كنند. انسان است كه آزاد آفریده شده و براى تحمل امتحان خداوند شایستگى دارد. انسان است كه مى تواند از اوامر حكیمانه الهى اطاعت نماید و خود را خوش بخت سازد و مى تواند از دستور خالق خویش ‍ سرپیچى كند و موجبات بدبختى خود را فراهم نماید. جالب آن كه صلاحیت امتحان، كه نشانه آزادى است، از آغاز در نطفه انسان پایه گذارى شده و با سرشت آدمى آمیخته است.

## هدایت تكوینى و تشریعى

هدایت خداوند بر دو قسم است: یكى تكوینى و دیگرى تشریعى. تمام موجودات جهان، از آن جمله حیوان و انسان، از هدایت تكوینى خداوند برخوردارند و بدین وسیله مسیر كمال خویش را مى پیمایند. هر یك از اعضاى بدن حیوان، با هدایت تكوین پروردگار، وظیفه اختصاصى خود را مى شناسد و در پرتو آن به فعالیت هاى حیاتى خویش ادامه مى دهد. وضع اعضاى بدن آدمى نیز چنین است. كبد با هدایت تكوینى پروردگار اعمال شیمیایى بهت آور خویش را انجام مى دهد، و رحم مادر با هدایت تكوینى جنین را در خود مى پرورد.

## فرمان لازم الاجراى الهى

هدایت تكوینى، برنامه حكیمانه الهى است كه در نظم امور جهان بر اساس ‍ آن استوار است. هدایت تكوینى، فرمان لازم الاجراى خداوند است كه انسان و حیوان و دیگر آفریده هاى خالق، ناگریزند از آن پیروى كنند و براى هیچ موجودى قدرت تخلف و سرپیچى نیست. قرآن شریف درباره این هدایت، از زبان موسى بن عمران فرموده است:

قال ربنا الذى اعطى كل شى ء خلقه ثم هدى. (165)

پروردگار ما كسى است كه به هر موجودى آنم چه را كه در خور خلقتش ‍ بوده عطا نموده و سپس آن را به مسیر كمالش هدایت فرموده است.

## هدایت تشریعى و آزادى بشر

هدایت تشریعى عبارت از تعالیم دینى خداوند است كه در هر عصرى پیامبران الهى مأمور ابلاغ آن بوده اند. هدایت تشریعى برنامه سعادت مادى و معنوى انسان هاست و راه تعالى و تكامل را به بشر ارائه مى كند. این هدایت، اختصاص به انسان عاقل و آزاد دارد و حیوانات را از آن بهره و نصیبى نیست. قرآن شریف درباره هدایت تشریعى و آزادى بشر در قبول یا رد آن فرموده است:

(انا هدیناه السبیل اما شاكرا و اما كفورا.) (166)

ما راه حق و سعادت را به انسان ارائه مى كنیم. اوست كه آزاد است. مى تواند با گرایش خود شكرگزار هدایت ما باشد و مى تواند با اعراض ‍ خود، نعمت راهنمایى ما را كفران نماید.

(عن حمران بن اعین قال: سئلت ابا عبدالله عليه‌السلام عن قول الله عز و جل انا هدیناه السبیل اما شاكرا و اما كفورا)قال: اما اخذ فهو شاكر و اما فهو كافر. (167)

حمران بن اعین معنى آیه را از امام صادق عليه‌السلام سئوال كرد. در جواب فرمود: یا انسان راه خدا در پیش مى گیرد و از هدایت الهى پیروى مى كند، او شكرگزار است. یا راه خدا را ترك مى گوید و از هدایت الهى سرپیچى مى كند، او كفران كننده است.

## جبر تكامل در حیوان

راه زندگى و برنامه تكامل حیوان، با هدایت تكوینى خداوند ارائه شده است و به طورى كه اشاره شد، اجراى برنامه هاى تكوینى، قطعى و لازم الاجراست و حیوانات در قبول و رد آن آزادى ندارند. ولى برنامه اختصاصى بشر، هدایت تشریعى است.

این انسان عاقل و آزاد است كه مى تواند از هدایت الهى پیروى كند و به اوج كمال خود برسد و مى تواند آن را ترك گوید و در انحطاط و پستى سقوط نماید.

## انسان و راه تكامل

خداوند صراط مستقیم انسان و تمام حیوانات را تعیین نموده و راه تعالى و تكامل را به روى همه آن ها گشوده است، با این تفاوت كه حیوانات به درك طبیعى و كشش غریزى، راه كمال خود را مى شناسند و بدون اراده و اختیار خود، به سوى آن كشیده مى شوند و قهرا به كمال خویش نایل مى گردند، ولى انسان به طور طبیعى و غریزى، راه سعادت خود را تشخیص نمى دهد. باید جست و جو كند و با كمك عقل آن راه را با اراده و اختیار خود طى كند و به كمال انسانى برسد و مى تواند آن را ترك گوید، بى راهه برود، و خویشتن را به دست سقوط و بدبختى بسپارد.

قرآن شریف درباره صراط مستقیم حیوانات و فرمانروایى حضرت حق نسبت به آن ها فرموده است:

(ما من دابة الا هو اخذ بناصیتها ان ربى على صراط مستقیم). (168)

هیچ جنبنده اى نیست مگر آن كه ظهور فرمان الهى است و موهاى مقدم سرش، مانند زمامى در دست پروردگار عالم است. خداوند در تدبیر امور مخلوق خود، بر صراط مستقیم است و آن ها را به راه صواب و سعادت سوق مى دهد.

درباره صراط مستقیم انسان و آزادى بشر، در پیروى از دعوت رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله یا مخالفت با آن، فرموده است.

## هدایت تشریعى یا صراط مستقیم

(و ان هذا صراطى مستقیما فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیله). (169)

این آیین مقدس، دین حنیف و صراط مستقیم من است. از شما مى خواهم كه از آن پیروى كنید و برنامه هایش را به كار بندید و از دیگر راه ها بپرهیزید كه دچار پراكندگى نشوید و از صراط مستقیم منحرف نگردید.

## رد و قبول هدایت تشریعى

نتیجه آن كه حیوانات در محدوده غرایز خود زندانى هستند و آزادى عمل ندارند. ولى انسان كه عاقل آفریده شده، آزاد است و مى تواند در راه صحیح یا ناصحیح قدم بر دارد. حیوان، لایق امتحان خداوند نیست، زیرا آزادى عمل ندارند، ولى انسان، موجود آزادى است و براى تحمل و امتحان الهى شایستگى دارد. حیوان تنها از هدایت تكوینى خداوند استفاده مى كند و ناچار است از آن اطاعت نماید، ولى انسان از راه هدایت تشریعى پروردگار نیز برخوردار است. مى تواند آزادانه آن را بپذیرد یا از آن سرپیچى نماید. حیوان، به فرمان الهى رهسپار صراط مستقیم است و نمى تواند از آن منحرف شود و در بى راهه قدم بردارد. ولى انسان، با دعوت پیامبران صراط مستقیم، هدایت مى شود ولى در رد یا قبول آن مختار است.

آزادى، بزرگ ترین عطیه الهى است كه در ساختمان آدمى به كار رفته است. آزادى براى انسان هاى رشید و لایق مایه ترقى و تكامل و براى افراد پست و نالایق وسیله تباهى و سقوط است. اگر آزادى در مجارى علم و تقوا به كار افتد و موجبات ترقى و تعالى بشر را فراهم آورد، آدمى از هر مخلوق بزرگى، بزرگ تر مى شود و در اعلى علیین قدم مى گذرد. برعكس، اگر آزادى در اختیار شهوات پلید قرار گیرد و در راه درنده خویى و حیوانى به كار افتد، آدمى از هر پستى پست تر مى شود و در اسفل سافلین قرار مى گیرد.

## ارزش ایمان و عمل

(لقد خلقنا الانسان فى احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین. الا الذین امنوا و عملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون). (170)

ما بشر را در بهترین و عالى ترین سازمان آفریده ایم. سپس او را به پست ترین مرحله بر مى گردانیم، مگر كسانى را كه آزادانه عقل خود را به كار بسته اند و با مطالعه در آیات الهى، به خداوند ایمان آورده و عملا نیكوكار شده اند، كه اینان بدون منت، از پاداش دائمى خداوند برخوردارند.

براى آن كه آزادى بشر و محدودیت حیوانات بهتر واضح شود و تمام طبقات، عموما، و نسل جوان، خصوصا به لزوم تعدیل تمایلات و تحدید آزادى انسان، وقوف بیشترى پیدا كنند، در این جا پیرامون بعضى از تمایلات مشترك بین حیوان و انسان و تفاوت هایى كه بین آن دو وجود دارد، توضیح داده مى شود.

## لذت طلبى حیوان و انسان

لذت طلبى و كامجویى از تمایلات، طبیعى حیوان و انسان است. تمام حیوانات و همه انسان ها را به انگیزه جلب لذت و دست یافتن به مشتهیات نفسانى خود، به جنبش و حركت مى آیند. تلاش و كوشش مى كنند تا به مراد خویش نایل گردند و خشنود و كامروا شوند، با این تفاوت كه چون حیوان در چهارچوبه غرایز خود محصور است و آزادى عمل ندارد، ناچار لذتش نیز منحصر در لذایذ طبیعى، به مقدار طبیعى و از مجارى طبیعى است و نمى تواند خارج از محدوده طبیعت براى خود لذتى ایجاد نماید، ولى انسان، كه داراى عقل و هوش است و آزادى عمل دارد، از پدیده هاى طبیعى و ساخته هاى مصنوعى خود و همچنین از مجارى طبیعى و غیرطبیعى انواع لذت ها را به سوى خود جلب مى كند.

## حیوان و لذایذ طبیعى

بهره مندى حیوان از غذا و عمل جنسى، به شكل طبیعى و طبق برنامه آفرینش است. پرندگان از دانه و چرندگان از گیاه و درندگان از گوشت شكار تغذیه مى كنند و لذت مى برند. همچنین در اعمال غریزه جنسى، هر حیوانى طبق برنامه اى كه در سرشتش آفریده شده، با جفت خود مى آمیزد و كامیاب مى گردد، ولى انسان آزاد، در تغذیه و عمل جنسى تنها به برنامه هاى طبیعى قانع نیست، بلكه براى لذت بیشتر، به روش هاى غیرطبیعى نیز دست مى زند و به شكل هاى مختلف خود را كامروا مى سازد.

## انسان و لذایذ مصنوعى

انسان مانند حیوان از خرما و انگور و سیب به طور طبیعى تغذیه مى كند، ولى از آن ها شراب هم مى سازد تا از لذت مستى نیز كامیاب گردد. از شاهدانه و خشخاش و دیگر گیاهان استفاده طبیعى مى كند، ولى از آن ها مرفین و حشیش و مارى جوانا و ال. اس. دى هم مى سازد تا لذت بیشترى نصیبش گردد. انسان، مانند حیوان، غریزه جنسى خود را در مجراى طبیعى ارضا مى كند، ولى براى جلب لذت زیادتر به انحراف جنسى هم مى گراید و خواهش خود را از راه هاى نامشروع و غیرطبیعى نیز برآورده مى سازد.

لذت طلبى، حیوان، كه در كادر غرایز صورت مى گیرد، خطرى به بار نمى آورد، زیرا اراده خداوند، تمایلات غریزى حیوان را محدود آفریده و بر وفق مصلحت زندگى فردى و نوعى آن ها را اندازه گیرى كرده است، ولى انسان، كه آزادى عمل دارد و مى تواند از لذایذ طبیعى و غیرطبیعى بهره مند گردد، باید لذایذ خود را با معیارهاى اخلاقى و قانون اندازه گیرى كند و خواهش هاى لذت را در حدود مصلحت برآورده سازد و از لذت هاى مضر و خطرناك چشم پوشى نماید، و گرنه باعث سیه روزى و بدبختى خود و جامعه خواهد شد.

## جوان و تمایلات آنى

ریموندبیچ مى گوید:

یكى از خاص جوانان این زمان این است كه هر وقت هر چه دلشان مى خواهد، بكنند، بدون آن كه نگران نتایج كار خود باشند. اما قوانین اخلاقى انعطاف ناپذیرند. قراردادهاى اجتماعى بر اساس تمیز خوب از بد ایجاد شده اند، نه از روى هوس و دلخواه. و به همین دلیل، زمان هم قادر نیست آن ها را تغییر دهد. رعایت این قراردادها موفقیت خوش بختى افراد را تضمین مى كند. كسانى كه به هوادارى از تمایلات آنى خود، از این راه منحرف مى شوند. بعدها، هنگامى كه دیگر خیلى دیر است، پى مى برند كه از منبع خوش بختى خود، برداشت بیهوده اى كرده اند و هر گاه به سیاهه اعمال خویش رسیدگى كامل كنند، متوجه مى شوند كه زندگى آن ها هرگز نیازمندى هاى عمیق قلبشان را بر نیاورده است. در حالى كه دسته دیگر، كه همواره پایه زندگى را محكم مى كنند.

نه تنها از شادى هاى قلبى لذت سرشارى مى برند، بلكه از دوران جوانى، كه مقدمه آغاز زندگى حقیقى است، نشاط و حظ وافرى مى گیرند. (171)

## لذت هاى ندامت بار

(قال على عليه‌السلام: لا خیر فى لذة توجب ندما و شهوة تعقب الما). (172)

على عليه‌السلام فرموده: لذت هایى كه باعث ندامت و پشیمانى مى شوند و شهوت هایى كه درد و رنج به بار مى آورند، فاقد خیر و خوبى هستند.

(و عنه عليه‌السلام: كم من شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا). (173)

و نیز فرموده است: چه بسا یك ساعت كامروایى و شهوت، اندوه طولانى به بار مى آورد و غم و غصه فراوان از پى دارد.

## انسان و تمایلات غیرضرورى

یكى دیگر از تفاوت هاى اساسى بین حیوانات و انسان این است كه تمایلات حیوانات در حدود احتیاجات طبیعى و نیازمندى هاى ضرورى حیات است، ولى تمایلات آدمى از مرز ضروریات زندگى مى گذرد و در خارج از احتیاجات طبیعى، در شعاع بسیار وسیع گسترش مى یابد. جالب آن كه تمایلات غیرضرورى كه تمایلات غیرضرورى در انسان حد معینى ندارد و در هر مرحله كه ارضا مى گردد، مرحله بالاترى را تمنا مى كند.

## حریص و گردآورى مال

مثلا، مال وسیله تأمین نیازمندى هاى زندگى و تهیه غذا و مسكن و دیگر احتیاجات حیاتى است، ولى حرص آدمى در گردآورى ثروت، در مرز ضرورریات زندگى متوقف نمى گردد و هرگز از جمع مال سیر نمى شود و هر قدر بیشتر ذخیره مى كند، حرصش فزون تر مى گردد.

(عن حمزة بن حمران قال: شكا رجل الى ابى عبدالله عليه‌السلام انه یطلب فیصیب و لا یقنع و تنازعه نفسه الى ما هو اكثر منه و قال: علمنى شیئا انتفع به فقال ابو عبدالله عليه‌السلام: ان كان ما یكفیك یغنیك ما فیها یغنیك و ان كان ما یكفیك لا یغنیك فكل ما فیها لا یغنیك). (174)

مردى كه دچار فزون طلبى مال شده بود و از وضع روانى خویش رضایت خاطر نداشت، به شكایت حضور امام صادق عليه‌السلام آمد. عرض كرد: از پى مال مى رود و ثروت به دست مى آورد، ولى قانع نمى شود و پیوسته با نفس حریص خود را در كشمكش و جدال است و از او مى خواهد تا مال بیشترى گردآورى كند. سپس گفت: به من چیزى بیاموزید كه از آن نفع معنوى عایدم گردد و از این حالت روحى رهایى یابم.

حضرت در جواب فرمود: اگر به مقدار كفاف زندگى ات قانع باشى، كمترین مال دنیا بى نیازت مى كند، و اگر اكتفا نكنى، تمام ثروت دنیا نمى تواند نفس ‍ حریص تو را غنى و بى نیاز سازد.

## منشاء تحریك حیوان

قسمت اعظم تحرك و جنبش حیوانات از دو تمایل اساسى سرچشمه مى گیرد: یكى به دست آوردن غذا و دیگرى ارضاى تمایل جنسى. موقعى كه حیوان گرسنه مى شود، تلاش و كوشش مى كند تا طعمه خویش را بباید و خود را از گرسنگى برهاند.

موقعى كه تمایل جنسى در وجودش بروز مى كند، به جوش و خروش ‍ مى آید تا به جفت خود برسد و با وى بیامیزد. این دو تمایل، به قضاى حكیمانه الهى در نهاد حیوان آفریده شده است.

## حفظ حیات فردى و نوعى

زمانى كه شكم حیوان سیر شد و خواهش جنسى اش برآورده گردید، با خشنودى و رضایت خاطر به استراحت مى پردازد و با آرامش درون، قرار و آرام مى گیرد و تا دوباره نیاز خود را به غذا و عمل جنسى احساس نكند، به فعالیت و كوششى دست نمى زند.

این دو تمایل در نهاد بشر نیز آفریده شده و حفظ حیات فردى و نوعى انسان هم وابسته به ارضاى این دو تمایل است.

انسان، هم مانند حیوانات، براى دست یافتن به غذا و برآوردن خواهش ‍ جنسى تلاش و كوشش مى كند، ولى در آدمى تمایلات دیگرى نهفته است كه بسیارى از آن ها اساسا در حیوانات وجود ندارد و بعضى كه وجود دارد، به اندازه تمایل انسان دامنه وسیع و گسترده ندارد.

## تمایلات اختصاصى انسان

حب جاه و محبوبیت، فرمانروایى و ریاست، جلب توجه و شهرت، نیرومندى و قدرت، جمع مال و ثروت، تخریب و تهاجم، و دیگر تمنیاتى نظایر این ها، خواهش هاى نیرومندى هستند كه در ضمیر انسان ها وجود دارد. بشر، موقعى كه شكمش سیر شد و خواهش جنسى اش برآورده گردید، براى دست یافتن به آن تمایلات، فعالیت خود را آغاز مى كند و در راه برآوردن آن خواهشها به تلاش و كوشش دست مى زند.

## تمنیات نامحدود

راسل مى گوید:

میان انسان و حیوانات اختلافات گوناگونى وجود دارد كه برخى از آن ها مربوط به قواى عقلانى و بعضى دیگر مربوط به قوى احساسى است. یكى از مهم ترین تفاوت هاى اساسى بین انسان و حیوان این است كه تمایلات بشرى، بر خلاف تمنیات حیوانى، اصالتا نامحدود بوده و اقناع كامل آن ها میسر نیست.

مار بوآ كه هضم غذا را فقط به وسیله انقباض عضلات داخلى خود انجام مى دهد، پس از خوردن غذا به خواب مى رود و تا زمانى كه بار دیگر اشتهایش زنده نشود، از خواب گران بر نمى خیزد. اگر سایر حیوانات مانند این مار زندگى نمى كنند. بدان علت است كه چگونگى تغذیه آن ها فرق دارد و یا از دشمنان خود بیم دارند. به طور كلى، فعالیت حیوانات از احتیاجات اولیه ادامه حیات و تولیدمثل الهام مى گیرد و این تلاش ها هیچ گاه از حدود لازم براى مرتفع ساختن نیازمندى هاشان تجاوز نمى كند. در مورد انسان ها مسئله كاملا متفاوت است. محرك خشایار شاه، هنگامى كه با كشتى هایش عازم جنگ با یونانى ها گردید، فقدان خوراك و پوشاك و یا احتیاجات جنسى نبوده است.

در رؤ یاهاى بیدارى براى پیروزى هاى خیالى حدى نیست. رؤ یاى خیال محركى است بشر را، با وجود ارضاى تمایلات اولیه اش، باز هم به فعالیت افراطآمیز بیشترى وادار مى كند.

## نقطه آغاز آرزوها

طغیان آدمیان و آرزوهاى بشر آن چنان وسیع و نامحدود است كه شاید انسان در مرز بى نهایت ابدیت، آرامش و سكون حاصل نماید. آن جا كه حیوانات فقط به زیستن و تولیدمثل قناعت نموده اند تازه نقطه آغاز آرزوهاى بشر است. (175)

## سد راه آرزوها

آیا بشر مى تواند در ارضاى تمنیات نامحدود و خواهش هاى بى حساب خود آزاد باشد؟ آیا انسان قادر است همه تمایلات خویش را آن طور كه مى خواهد ارضا نماید و به تمام آمال نفسانى خود جامه عمل بپوشاند؟ قطعا جواب این سئوال منفى است. هرگز ممكن نیست آدمى تمام آرزوهاى خود را برآورده سازد، زیرا دو مانع بزرگ و غیرقابل اجتناب بر سر راه بشر وجود دارد كه از وى سلب آزادى مى كند و سد راه پیشرفتش مى گردد. مانع اول قوانین طبیعت است، و مانع دوم نظامات اجتماعى است.

## لزوم تزكیه نفس

قوانین طبیعت: مبارزه تاءثرآورى بین آزادى انسان و قوانین طبیعى درگرفته است. مبارزه اى كه انسان امروزى قربانى آن است، زیرا انسان خواهان خودمختارى مطلق است و مع هذا نمى تواند از آزادى خود، بدون خطر در خارج از مناطق ممنوع استفاده كند. آزادى چون دینامیك، یك وسیله مؤثر، ولى خطرناكى است. بایستى طرز به كاربردنش را آموخت. خوش بختانه كسى مى تواند آن را به كار برد كه صاحب عقل و اراده باشد. قوانین طبیعى صامت اند. مرز بین صواب و خطا، چنان كه مى دانیم، نامریى است. براى آن كه در صحراى بى كران سرگردان نشویم، باید جاده را ترك نكنیم، جاده اى كه تنگ و دشوار و ناصاف است. بنابراین، پیروى از قوانین طبیعى مستلزم محدودیت ارادى آزادى است و بدون نظم درونى موفقیت زندگى ممكن نیست. تضادى كه بین آزادى انسان و الزامات طبیعى وجود دارد، تزكیه نفس را ایجاب مى كند. براى آن كه خود و بازماندگان را از خطر حوادث برهانیم، باید در مقابل بسیارى از تمنیات و امیال و آرزوها مقاومت كنیم. (176)

## تكامل در پرتو تمدن

نظام اجتماعى: به گفته دانشمندان، آدمى طبعا اجتماعى است و براى دست یافتن به كمال لایق خود باید همجیت و توحش را ترك گوید، به اخلاق اجتماعى متخلق گردد و شهرنشین و متمدن شود. باید با افراد نوع خود انس بگیرد و با آنان زندگى كند و در پرتو همفكرى و همكارى، قابلیت هاى دورنى خویش را آشكار سازد و استعدادهاى باطنى خود را به فعلیت بیاورد و در نتیجه به كمالى كه شایسته مقام انسان است، نایل گردد.

براى آن كه اساس تمدن باقى و پایدار بماند و جامعه دچار بى نظمى و هرج و مرج نشود و تمام مردم از نعمت امنیت و آسایش برخوردار باشند، باید به وسیله مقررات قانونى و اخلاقى، آزادى مردم محدود شود و مرزهاى روا و ناروا مشخص گردد.

باید غرایز كور و بى شعور مهار شوند و ارضاى آن ها در حدود مصلحت اجتماع صورت گیرد. این محدودیت در حفظ اجتماعى و تأمین سعادت بشر، یك ضرورت قطعى و غیرقابل اجتناب است.

زندگانى و مخصوصا زندگى اجتماعى انسان ایجاب مى كند كه نیروى نخستین غرایز از ابتدا هدایت شود و به طرف هدف هاى اجتماعى معطوف گردد. تمدن باید با ابراز آزادنه غرایز مخالف نماید. به زبان دیگر، همان طور كه جلوى جریان آب را براى چرخاندن توربین سد مى كنند، تمدن باید غرایز را به منظور ترقى و تكامل انسان تحت فرمان بگیرد و از تظاهر بى بند و بار آن ها جلوگیرى نماید. (177)

## اختلاف بزرگسال و جوان

قسمت اعظم اختلافات و ناسازگارى هاى جوانان و بزرگسالان و همچنین زنان و شوهران، ناشى از زیاده روى در ارضاى غرایز و تندروى در اعمال شهوات خویش بى قید و آزاد باشند و خواهش هاى غیرمشروع خود را برآورده سازند، با مخالفت والدین خویش مواجه مى شوند و بر اثر آن، تضاد و پرخاشگرى آغاز مى گردد. پدران و مادران خودخواه و جاه طلب، كه مى خواهد به تمنیات نارواى خویش دست یابند، به فرزندان جوان خود زور مى گویند، به آنان اهانت مى كنند. باعث اختلاف و تشاجر مى شوند و آرامش خانواده را مختل مى سازند. مردان لاابالى و شهوت پرست، كه مى خواهند در اعمال افراطى خویش لجام گسیخته باشند، همسران خود را ناراحت و خشمگین مى كنند و باعث پرخاش و ستیز مى گردند. زنان هوس باز و آلوده دامن كه مى خواهند در رفتار زشت و ناپسند خویش آزاد باشند، شوهران خود را تحقیر مى كنند و موجبات ناسازگارى و اختلاف را فراهم مى آورند. مهم آن كه گاهى تضاد و تشاجر از حدود الفاظ و كلمات مى گذرد، باعث تحریك شدید احساسات مى شود، و سرانجام كار اختلاف و نزاع به وقوع جرم و جنایت منتهى مى گردد.

## مرگ آدمى در جنایات

به دست آوردن ثروت و مال و میل به انتقام، از توهینى كه به عزت نفس و شرافت كسى وارد شده، باعث قتل مى گردد. عمل منافى عفت به عنف و سوءقصد نسبت به شرافت یك زن، كه در حقیقت از احساسات جاه طلبانه سرچشمه مى گیرد، باعث جنایت مى شود. منشاء حریق عمدى غالبا از حس انتقام است. دزدى اكثرا از احساسات آزمندانه ناشى مى شود. خلاصه، جاه طلبى، غرور، میل به قدرت نمایى و حرص تملك، احساسات مختلفى هستند كه محرك آدمى در ارتكاب جنایات مى شوند. اما این احساسات ناگهانى به خودى خود در اشخاص ایجاد نمى شود. غالبا تمایلات طبیعى و گاهى اكتسابى، محرك اولیه مى باشند. (178)

راه جلوگیرى از این قبیل ناسازگارى ها و اختلافات، محدود كردن آزادى بشر است. باید غرایز سركش و خودسر در وجود آدمى مهار گردند و تمایلات طبیعى و اكتسابى با معیارهاى اخلاقى و قانونى اندازه گیرى شوند و ارضاى آن ها در حدود مصلحت فرد و اجتماع باشد.

## آزادى زمینه تكامل

خداوند حكیم بشر را آفریده و با اعطاى آزادى، زمینه تكامل تعالى و تكاملش را مهیا نموده است. ولى براى آن كه آزادى مایه تیره روزى و بدبختى انسان نشود و باعث تباهى و سقوطش نگردد، او را به سرمایه هاى گران قدر وجدان اخلاقى و عقل مجهز نموده تا به وسیله این دو نیروى فطرى، آزادى خود را محدود كند و غرایز و تمایلات خویش را در حدودى اعمال نماید كه به سعادتش آسیب نرسد.

وجدان اخلاقى یكى از ودایع پرارج الهى است كه به قضاى حكیمانه خداوند در نهاد آدمى آفریده شده و با وجود بشر آمیخته است. وجدان اخلاقى راهنماى پاك و منزهى است كه ما را به مسیر سعادت و خوشبختى رهبرى مى كند و از اخلاق خوب و بد آگاهمان مى سازد.

(و نفس و ما سویها. فالهمها فجورها و تقویها.) (179)

قسم به جان بشر و قسم به خداوندى كه آن را كامل و موزون آفرید و نیك و بدش را به وى الهام كرد.

## وجدان اخلاقى و تعدیل غرایز

وجدان اخلاقى غرایز ما را تعدیل مى كند و از افراط و زیاده روى هاى مضر و خطرناك باز مى دارد. وجدان اخلاقى زندگى انسان را از زندگى حیوان جدا مى كند و به آن پاكى و فضیلت مى بخشد و موجبات تعالى و تكامل بشر را فراهم مى آورد.

## ملامت هاى وجدان

وجدان اخلاقى نه تنها ما را از اخلاق خوب و بد آگاه مى كند، بلكه به انجام خوبى ها و اجتناب از بدى ها وادارمان مى نماید. جایى كه عملا با وجدان اخلاقى مخالفت كنیم و از فرمان سرپیچى نماییم، با ملامت هاى طاقت فرساى خود ما را كیفر مى دهد و شكنجه هاى جانكاهش زندگى را بر ما تلخ و غیرقابل تحمل مى سازد.

هانرى باروك مى گوید:

وجدان اخلاقى یك واكنش ساختگى نیست، بله عمیق ترین عامل طبیعیت بشرى مى باشد، و اشخاص، با وجود تظاهرات گوناگون، نمى توانند این وجدان را خاموش و نابود كنند. از آن گذشته، ثبات و پایدارى خارق العاده وجدان اخلاقى، حتى در بیمارى هاى شدید و در جریان جنون و تنزل روحى و بقاى وى، پس از افسردگى پرتو خرد و هوش، بر اهمیت فراوان و مقام ارجمند آن در روح بشر گواهى مى دهد. (180)

یكى از اختلافات اساسى میان انسان و حیوان وجود دارد این است كه حیوان وحشى به آرامى شكار خود را مى درد و مى خورد، سپس از این كار خشنود و آسوده مى گردد، در صورتى كه انسان همنوعش را از میان بر دارد، دچار بیمناكى و رنج مى شود و چون نمى تواند این بیم و رنج را از خود براند، براى اثبات حقانیت عمل خود، با اتهاماتى دروغ، قربانى خویش را خوار و فرومایه مى گرداند. (181)

## وجدان و نظم غرایز

وجدان اخلاقى نمى خواهد غرایز را یكسره و خاموش كند، بلكه مى خواهد آن ها را تحت نظم درآورده، به هدفى عالى تر و پسندیده تر توجه دهد. این كار براى غریزه، از آزادى كلى وى، چنان كه فروید در نظر دارد، بهتر است، زیرا آزادى بى قید و شرط سرانجام فرسودگى و تباهى به بار مى آورد. (182)

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آدمى زاده طرفه معجونى است |  | كز فرشته سرشته و حیوان |
| گر رود این شود كم از این |  | ور كند میل آن شود به از آن |

## كشش هاى فطرى اخلاقى

كسانى كه طرفدار آزادى بى قید و شرط انسان اند و عقیده دارند كه تمایلات طبیعى بهتر از تمام معیارهاى قانونى و اخلاقى است، باید به این نكته متوجه باشند كه اگر بر فرض، روزى به تمام مقررات اخلاقى و قانونى پشت پا بزنیم و خود را از كلیه قیود و حدود آزاد سازیم و تصمیم بگیریم كه پیرو قوانین طبیعت باشیم، باز هم نمى توانیم مانند حیوان زیست كنیم و نمى شود غرایز خود را بى قید و شرط ارضا نماییم، زیرا تمایلات طبیعى ما منحصر به شئون حیوانى نیست، بلكه كشش هاى اخلاقى نیز در وجودمان ریشه فطرى و طبیعى دارد. پیروى از قوانین طبیعت ایجاب مى كند كه دوباره به مسائل اخلاقى توجه نماییم و سجایاى انسانى را بپذیریم و این خود یكى از تفاوت هاى اساسى حیوان و انسان است.

## مغز و منطقه سكوت

كنت واكر مى گوید:

مدت ها بود كه علما و دانشمندان نمى دانستند عمل قسمت قدامى نیمكره هاى دماغى چیست، زیرا با وجود آسیب دیدن و یا از بین رفتن آن در انسان، ناتوانى و یا عدم قابلیت مخصوصى تولید نمى شد. به همین جهت، آن محل را منطقه سكوت مى نامیدند. تا این كه در قرن اخیر موردى پیدا شد كه تا اندازه اى روشن كرد كار این منطقه چیست.

كارگرى را به مریضخانه آوردند كه قسمت اعظم مغز قدامى او به وسیله میله اى كه از حدقه چشمش وارد شده بود از میان رفته بود. مصدوم پس از چندى معالجه شد و هیچ گونه فلج و یا ناتوانى بدنى در او مشاهده نگشت، اما در عوض، خلق و خوى او به كلى تغییر یافت. او كه قبلا مردى شریف و فعال بود، حال شخصى كذاب، مهمل، ولگرد و كلاه بردار شده است. مشاهدات دیگرى در موارد دیگر، تجربه فوق را تاءیید و ثابت كرد كه ناحیه قدامى مغز و یا منطقه سكوت، مركز صفات و خصایلى است كه مابه الامتیاز انسان از حیوان است. (183)

## ركن اساسى سعادت

مكارم اخلاقى و سجایاى انسانى یكى از اركان اساسى سعادت و پیروزى انسان ها در زندگى اجتماعى است. به همین جهت، اولیاى گرامى اسلام تخلق به اخلاق كریمه را براى رستگارى جوامع بشرى، صرف نظر از شاءن مذهبى و ایمان به پاداش و كیفر الهى، ضرورى و لازم شناخته اند.

(عن امیرالمؤمنین عليه‌السلام انه قال: لو كنا لا نرجوا جنة و لا تخشى نارا و لا ثوابا عقابا لكان لنا ان نطلب مكارم الاخلاق فانها مما تدل على سبیل النجاح). (184)

على عليه‌السلام فرموده است: اگر بر فرض ما امیدى به بهشت و ترسى از عذاب الهى نمى داشتیم و به ثواب و عقاب خداوند پابند نمى بودیم، باز هم سزاوار بود خواهان مكارم اخلاقى باشیم، زیرا اخلاق كریمه است كه راه رستگارى را ارائه مى كند و موجبات خوشبختى و سعادت ما را فراهم مى آورد.

## اطاعت از فرمان وجدان

خلاصه، وجدان اخلاقى، یكى از عطایاى الهى است كه در وجود آدمى نهفته و با سرشت بشر آمیخته است. اگر بخواهیم در زندگى پیرو كشش هاى طبیعى و تمایلات فطرى خود باشیم، باید از فرمان وجدان اطاعت كنیم، آزادى خویش را با معیارهاى اخلاق اندازه گیرى نماییم، و خواهش هاى غریزى خود را با توجه به نداى وجدان اخلاقى برآورده سازیم.

## اندازه گیرى آزادى

عقل نیز مانند وجدان اخلاقى از سرمایه هاى اختصاصى بشر است و حیوانات از آن بى بهره هستند. عقل مشعل فروزانى است كه مسیر زندگى انسان را روشن مى كند و راه را از بیراهه تمیز مى دهد. عقل با محاسبه صحیح، تمایلات نامحدود بشر را با قوانین طبیعى و نظامات اجتماعى مى سنجد و موارد ناسازگارى و تضاد آن ها را تعیین مى كند. عقل آزادى بشر را اندازه مى گیرد و موارد صلاح و فساد آن را ارائه مى نماید. خلاصه، عقل قاضى واقع بین و مآل اندیشى است كه حدود ارضاى غرایز و تمایلات را مشخص مى كند و مرزهاى روا و ناروا را تمیز مى دهد و آزادى بشر را محدود مى سازد و این خود معنى قانون است.

(قال على عليه‌السلام: النفوس طلقه لكن ایدى العقول تمسك اعنتها عن النحوس). (185)

على عليه‌السلام فرموده: نفس سركش آدمى، رها و خودسر است، ولى دست نیرومند عقل به شدت زمامش را مى كشد و از اعمالى كه مایه نحوست و بدبختى است بازش مى دارد.

## به كار بستن عقل

به كار بستن دستور عقل، بشر را با حیات انسانى زنده نگاه مى دارد و به آدمى آزادگى و عز و شرف اجتماعى مى بخشد.

برعكس، بى اعتنایى به نداى عقل و پیروى بى قید و شرط از هواى نفس، ارزش انسانى را ایمال مى كند، آدمى را به راه حیوانیت سوق مى دهد و او را بنده تمنیات نفسانى اش قرار مى دهد.

(قال على عليه‌السلام: فضل العقل على الهوى لان العقل یملكك الزمان و الهوى یستعبدك للزمان). (186)

على عليه‌السلام فرمود: عقل را بر هواى نفس برترى و فضیلت ده. چه آن كه عقل، تو را مالك و فرمانرواى زمان مى سازد و هواى نفس، تو را بنده و برده روزگار مى كند.

## پیروى از فطرت

عقل راهنمایى است كه به فرمان الهى در نهاد ما مستقر شده و با سرشتمان آمیخته است. اطاعت از فرمان عقل، پیروى از قانون خلقت و فطرت است، و سرپیچى از دستور عقل، تخلف از آیین آفرینش و نداى طبیعت است. به كار بستن مقررات عقلى مایه خوش بختى و سعادت و مخالفت با قوانین آن موجب بدبختى و ندامت است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: استرشدوا العقل ترشدوا و لا تعصوه فتندموا). (187)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: از عقل هدایت و راهنمایى بخواهید تا به رشد و كمال خویش نایل گردید، و از فرمانش سرپیچى ننماید كه نادم و پشیمان خواهید شد.

(قال على عليه‌السلام: العقل یهدى و ینجى و الجهل یغوى و یردى). (188)

على عليه‌السلام فرموده است: به كار بستن عقل، مایه هدایت و نجات انسان هاست، و سركوب كردن عقل، باعث گمراهى و سقوط آدمیان است.

## بى اعتنایى به نداى عقل

بى اعتنایى به نداى عقل و وجدان اخلاقى، بى اعتنایى به آیین فطرت و تخلف از نظام آفرینش است. كسانى كه از سرمایه هاى انسانى خود چشم مى پوشند و از اطاعت وجدان و خود سرباز مى زنند، ناچار باید مانند حیوان، بنده هواى نفس خود باشند.

غرایز سركش و لجام گسیخته در وجود اینان بى قید و شرط حكومت مى كند و آن ها را به راه خودپرستى، جاه طلبى، انتقامجویى، كینه توزى، ستمگرى، تخریب و تهاجم، و دیگر سیئات اخلاقى و اغمال ضدانسانى سوق مى دهد.

بسیارى از ناسازگارى ها و اختلافاتى كه در خانواده و اجتماع بروز مى كند و باعث جنگ و ستیز مى شود، و در پاره اى از مواقع منجر به جرم و جنایت مى گردد، بر اثر این است كه بزرگسالان یا جوانان، یا هر دو گروه، مطیع تمایلات غریزى و خواهش هاى نفسانى خود شده و نخواسته اند از فرمان عقل و وجدان اخلاقى پیروى نمایند.

تا به امروز، در چین، تعداد زنانى كه از دست مادرشوهر اقدام به خودكشى مى كنند كم نیست و آن چه هنوز در چین به چشم مى خورد، بقایاى نظامى است كه این اواخر در نواحى متمدن اروپا و آسیا شایع بود. (189)

پلیس هند گزارش داد كه روابط نامساعد میان دامادها و مادرزن ها یكى از علل خودكشى است. در سال گذشته سى و هفت نفر به دنبال اختلاف و مشاجره با مادرزن خود، به زندگى خویش پایان داده اند. (190)

در ساله گذشته، نزدیك به 500 دختر و پسر جوان، به خاطر اختلاف خانوادگى خود را مسموم كرده اند و علل ناهنجارى هاى خانوادگى را در وجود ناپدرى، نامادرى، جنگ و انزاع والدین، تبعیض و سختگیرى هاى بى مورد ذكر كرده اند. این حرف هاى جوان شانزده ساله اى است كه در بیمارستان مسمومین تهران بسترى است: پدرم سخت بین و من و دو خواهر و برادرم تبعیض قائل مى شود. جلو همه مرا به باد كتك مى گیرد و آبرویم را مى برد. پدرم مى گوید: تو اصلا بچه بدقدمى هستى. از وقتى متولد شدى، من از هستى ساقط شده ام. (191)

## نارسایى عقل

ناگفته نماند كه عقل، گر چه راهنماى بشر و چراغ هدایت انسان هاست، ولى از دو جهت نارسا و كوتاه است: اول آن كه عوامل مختلفى از قبیل شهوت و غضب، دوستى و دشمنى، آداب و رسوم، عادات تقلید، آموزش ‍ و پرورش، و عواملى نظایر این مى توانند عقل را تیره كنند و در شناخت خوب و بد، از واقع بینى اش باز دارند و بر اثر آن كه عقل قادر نیست به تمام حقایق غیب و شهود احاطه پیدا كند و نمى تواند به هر پرسشى پاسخ بگوید و تمام نیازمندى هاى مادى و معنوى، دنیوى و اخروى و ظاهرى و باطنى بشر را برآورده سازد، ناچار از راهنمایى همه جانبه عاجز و ناتوان است.

وجدان اخلاقى نیز از طرفى قضاوتش محدود است و تنها درباره امهات فضایل و امهات رذایل حكم مى كند و از شناخت تمام خلقیات خوب و بد عاجز است، و از طرف دیگر، بر اثر تكراز گناه تیره و تار مى شود و رفته رفته نسبت به كارهاى ضد وجدان بى تفاوت مى گردد و از ملامت و شكنجه گناهكار باز مى ایستد.

## وحى و تقویت عقل

براى آن كه بشر بر اثر نارسایى عقل نظرى و عقل عملى وجدان اخلاقى از مسیر سعادت منحرف نشود و در بى راهه قدم نگذارد، خداوند پیامبران خود را بین مردم فرستاد تا نیروى خرد با نور وحى تقویت شود و بدین وسیله كمبود عقل نظرى و عقل عملى جبران گردد و در نتیجه، مردم با راهنمایى این دو حجت الهى از هدایت كامل و جامع برخوردار شوند و به سعادت واقعى و كمال حقیقى خویش دست یابند.

(عن موسى بن جعفر عليه‌السلام انه قال: یا هشام ان لله على الناس ‍ حجتین ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة و اما الباطنة فالعقول). (192)

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام به هشام بن حكم فرمود: خداوند را در بین مردم دو حجت است، یكى ظاهرى و آن دیگرى باطنى. حجت ظاهرى خداوند، رسولان و انبیاء و ائمه هستند و حجت باطنى عقل هاى مردم است.

(قال على عليه‌السلام: العقل رسول الحق.)(193)

على عليه‌السلام در این حدیث كلمه رسول را درباره خرد به كار برده و فرموده است: عقل، رسول حضرت حق است.

عقل، پیغمبر داخلى مردم و پیغمبر، عقل خارجى مردم است. این هر دو به فرمان الهى مأموریت دارند با هم و در معیت هم راه خطا و صواب را به انسان ها ارائه نمایند و اعمال روا و ناروا را براى آنان بیان كنند و بدین وسیله مردم را به راه تعالى و تكامل سوق دهند و موجبات خوشبختى و سعادت فرد و اجتماع را فراهم آورند.

## حفظ تمدن

از مجموع بحث این نتیجه بدست آمد كه تعدیل تمایلات و تحدید آزادى، شرط اساسى حفظ تمدن و حسن سازگارى نسل هاى مختلف در خانواده و اجتماع است. خداوند از طرفى به بشر آزادى عطا كرده و او را مختار آفریده است، و از طرف دیگر، وجدان اخلاقى و عقل را در نهادش مستقر ساخته و با سرشتش آمیخته است تا با الهام هدایت این راهنماى باطنى و استمداد از وحى الهى، آزادى خود را اندازه گیرى كند و امیال غریزى و خواهش هاى نفسانى خویش را در حدود مصلحت فردى و اجتماعى برآورده سازد.

بعضى تصور كرده اند كه موازین قانونى و اخلاقى سد راه آزادى است و مى گویند بشر باید خود را از این قیود رها سازد و مانند حیوان، مطیع قوانین طبیعت باشند تا با خشنودى و رضایت خاطر زندگى كند و به كمال لایق خویش نایل گردد. آنان از این نكته غافل اند كه اگر بر فرض روزى تمام مقررات اخلاقى و قانونى را ترك گوییم و مصمم شویم تنها پیرو طبیعت خود باشیم، باز هم نمى توانیم مانند حیوان زیست كنیم و ناچار مى شویم دوباره از پى اخلاق و قانون برویم، زیرا وجدان اخلاق و عقل جزء ساختمان طبیعى ماست و پیروى از این نیروى طبیعى فطرى، ما را وا مى دارد كه اصول اخلاقى را بپذیریم و به محدودیت هاى عقلانى تن در دهیم و این خود معنى لزوم اطاعت از موازین اخلاقى و مقررات قانونى در زندگى انسان هاست.

6 - اندازه گیرى غریزه جنسى

(من تسرع الى شهوات تسرع الیه الافات)

امام على عليه‌السلام

## دو غریزه تنومند

به شرحى كه در فصل گذشته توضیح داده شد، تا اندازه اى ضرورت تعدیل غرایز در استقرار تمدن و حسن سازش اعضاى خانواده و اجتماع واضح گردید. نظر به این كه تمایل جنسى و همچنین خواهش قدرت، دو غریزه نیرومندى هستند كه تعدیل آن ها نقش مؤثرى در تأمین سعادت بشر و سازگارى جوانان و بزرگسالان دارد و زیاده روى در اعمال آن دو، مفاسد بسیارى به بار مى آورد، در این فصل پیرامون غریزه جنسى و در فصل بعد درباره قدرت طلبى و برترى جویى بحث و گفت و گو مى شود.

غریزه جنسى از عوامل بسیار مهم لذت و كامیابى در زندگى بشر است. این غریزه، با جاذبه قوى و كشش نیرومند خود، زن و مرد را به شدت تهییج مى كند و آتش شور و شوق را در تمام وجودشان مشتعل مى سازد و با عشق و علاقه مى كوشند تا به فصل یكدیگر برسند و این تمایل سوزان را با شادكامى اقناع نمایند.

مسئله زناشویى و به طور كلى روابط جنسى، در تمام ازمنه و اعصار مورد گفت و گو و بحث محافل دینى و علمى بوده و درباره آن نظریه هاى افراطى و تفریطى و معتدلى عرضه شده و هر یك از این سه نظریه، طرفداران بسیارى داشته كه بر طبق آن عمل مى كردند و خوش بختى و سعادت خویش را در آن جست و جو مى نمودند.

## كلیسا و روابط جنسى

پیروان كلیسا و پاره اى از مذاهب و همچنین بعضى از فلاسفه و علماى اخلاق، آمیزش جنسى را عمل حیوانى دانسته و آن را بد و پلید خوانده اند. اینان نسبت به غرایز راه تفریط در پیش گرفته و با سختگیرى هاى شدید، آن را سركوب نموده اند. چه بسیارى از زنان و مردان جوانى كه بر اثر اعتقاد به این نظریه، خود را از زندگى عادى و لذایذ طبیعى محروم نمودند و بعضى از آن ها به امید دست یافتن به كمال روح و تعالى معنوى، به ریاضت هاى طاقت فرسا تن داده و خویشتن را با شكنجه و عذاب در فشار گذارند.

## نظریه افراطى

طرفداران آزادى در غرایز، كه از متاءخرین، فروید و پیروانش در شمار آنان اند، درباره تمایل جنسى به تندروى و افراط گراییده و محدودیت هاى قانونى و اخلاقى را سخت به باد انتقاد گرفته اند.

بین آنان فروید، در آزادى غریزه جنسى به قدرى مبالغه كرده كه سعادت انسان را به طرز مصرف لیبدوى (194) فردى و خشنودى خاطرى كه از آن به دست مى آید، مربوط نموده است. این نظریه نادرست، كه بر پایه اصالت لذت استوار شده، مفاسد بى شمارى به بار آورده است و بسیارى از جوانان غرب و شرق را گمراه نموده و آنان را به راه فساد و تباهى سوق داده است.

## دو نظریه مطرود

مكتب آسمانى اسلام این هر دو روش را مطرود و محكوم مى داند. چه پایه گذاران و پیروان این دو نظریه از درك حقیقت عاجز مانده و نتوانسته اند غریزه جنسى را با واقع بینى اندازه گیرى كنند و مرزهاى روا و نارواى آن را تمیز دهند. به همین جهت، گروهى راه افراط در پیش گرفته و گروهى به تفریط گراییده اند.

به فرموده حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام، منشاء افراط و تفریط چیزى جز جهل و نادانى نیست.

(قال على عليه‌السلام: لا یرى الجاهل الا مفرطا او مفرطا). (195)

اعتدال به میانه روى در مورد غریزه جنسى روشى است كه مرضى خداوند خالق و منطبق با سنن آفرینش است. در این روش، نه غریزه جنسى خودسر و آزاد گذارده مى شود و نه سركوب و مطرود مى گردد، بلكه این تمایل طبیعى با اندازه گیرى صحیح، از حمایت قانون و اخلاق برخوردار است و در حدود مصلحت فردى و اجتماع، موجبات ارضایش فراهم مى آید.

## روش پیامبران

پایه گذاران روش اعتدال، در درجه اول پیامبران خدا بودند.

اینان به امر الهى در طول اعصار و قرون متمادى، از طرفى مردم را به زناشوى تشویق كرده اند و از طرف دیگر، با هر قسم لاابالى گرى و انحراف هاى جنسى مبارزه نموده و جوامع بشرى را از آن ها بر حذر داشته اند.

در این فصل، هر سه روش مورد بحث قرار مى گیرد. در آغاز به تشویق زناشویى در اسلام و سپس به سخت گیرى هاى كلیسا در امر ازدواج اشاره مى شود. در پایان پیرامون آزادى غرایز و نظریه افراطى فروید و مفاسد ناشى از آن در خانواده و اجتماع گفت و گو خواهد شد.

## اسلام و زناشویى

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، در تعالیم اسلامى، غریزه جنسى را مورد كمال توجه قرار داده است. از طرفى پیروان خود را به زناشویى، كه راه طبیعى ارضاى این تمایل است، ترغیب نموده و از طرف دیگر، آنان را از عزوبت و ترك ازدواج بر حذر داشته است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من احب فطرتى فلیستن بسنتى و من سنتى النكاح). (196)

پیامبر اسلام فرموده است: كسى كه به فطرت من علاقه دارد، البته باید از سنت من پیروى كند و در راه من قدم بر دارد و یكى از سنن من ازدواج و آمیزش با زنان است.

(و عنه صلى‌الله‌عليه‌وآله: خیار امتى المتاءهلون و شرار امتى العزاب). (197)

## اندازه گیرى غریزه جنسى

اسلام، بر اساس مصلحت هاى مادى و معنوى، اعمال غریزه جنسى را بر وفق آیین خلقت اندازه گیرى كرده و مقرر داشته است كه زنان، به مردان، و مردان، به زنان، قانع باشند و هر یك از دو جنس، با مراعات حدود قانونى، تمایل خود را با جنس دیگر ارضا نماید و استفاده از سایر طرق را، كه انحراف از سنت آفرینش است، ممنوع نموده و منحرفین جنسى را متجاوز و متعدى شناخته است.

(فمن ابتغى وراء ذلك فاولئك هم العادون.) (198)

## راه طبیعى التذاذ

وقتى در مرحله بلوغ، غریزه التذاذ بیدار مى شود و به طرف دنیاى خارج متوجه مى گردد، مترصد است كه به چیزى تثبیت شود تا نیروى درونى اش ‍ را به مصرف برساند. در این لحظه معین و مهم، حیات شناس طبیعى، راهى را به داوطلب حیران نشان مى دهد كه همان راه طبیعى تولد و تناسل است. علائم راهنمایى طبیعت این است كه در اعضاى تناسلى مرد و زن بالغ تغییرات محسوسى به وجود مى آید. طبیعت با این علائم و مشخصات مى خواهد به طرفین بفهماند كه راه طبیعى كه باید سیر كنند، همانا راه تولید است.

## هم آهنگى دوسره

اگر اشخاص این دستور را درك نمودند و از آن اطاعت كردند، یعنى به مرد و زن نزدیك شد و زن به سوى مرد آمد، تا به حكم طبیعت به عمل طبیعى و مولد مبادرت كنند و از انحاى دیگر و سایر اشكال التذاذ بر كنار ماندند، آن وقت است كه مى توان گفت نمو شهوى در راه مستقیم و منظم سیر نموده و قدرت غریزى در طریق طبیعى و عادى به مصرف رسیده است. میلیون ها اشخاص، این خط منظم و طبیعى را، كه فروید هم آهنگى دوسره نامیده است، طى نموده اند. (199)

جالب آن كه در قرآن شریف و روایات اسلامى، پیوند زناشویى و رابطه قانونى زنان و مردان، از دیدگاه هاى مختلف مورد توجه قرار گرفته و براى هر كدام یك تا چند آیه و حدیث آمده است. در این جا به طور اختصار، به پاره اى از آن ها اشاره مى شود:

## ازدواج و بقاى نسل

زناشویى و توالد: آمیزش زن و مرد، وسیله طبیعى تولید نسل است. با پیوند ازدواج و تشكیل خانواده، فرزندان پاك و قانونى تولید مى شوند و خلئى كه بر اثر مرگ نسل سابق به وجود مى آید، به وسیله نسل جدید پر مى شود و نوع بشر از خطر نابودى و انقراض مصون مى ماند.

(نسائكم حرث لكم فاتوا حرثكم انى شئتم.)(200)

(و الله جعل لكم من انفسكم ازواجا و جعل لكم من ازواجكم بنین و حفدة). (201)

در این دو آیه، مسئله ازدواج از دیدگاه تولید نسل مورد توجه واقع شده است. آیه اول، نطفه مرد را به بذر قابل پرورش و رحم زن را به زمین بذرپرور تشبیه كرده است. آیه دوم، با اشاره به جعل تكوینى خداوند، فرزند آوردن را نتیجه پیوند زنان و مردان خوانده است.

## زناشویى و محبت

زناشویى و محبت: گرچه با آمیزش زن و مرد غریزه جنسى ارضا مى شود و نیاز طبیعى برطرف مى گردد و شور و هیجان تسكین مى یابد، ولى اگر این رابطه توأم با احساس مهر و محبت آمیخته به عشق و حرارت باشد، به زندگى گرمى بسیار مطبوعى مى بخشد و پیوند زناشویى به مراتب شیرین تر و شورانگیزتر خواهد بود. در قرآن شریف موضوع دوستى و محبت زنان و مردان مورد توجه مخصوص قرار گرفته و صریحا خاطرنشان شده است:

(و من ایاته خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا الیها و جعل بینكم مودة و رحمة). (202)

از جمله آیات الهى این است كه خداوند براى شما از جنس خودتان جفت و همسر آفریده تا به هیجان هاى طبیعى خویش تسكین بخشید. به علاوه، در نهادتان زمینه دوستى و علاقه را فراهم آورده تا زندگى زناشویى شما توأم باو داد و محبت باشد.

## زناشویى و عفت

زناشویى و عفت: با پایان یافتن دوران بلوغ، تمایل جنسى به طور كامل شكفته مى شود و دختران و پسران در فشار جاذبه نیرومند آن قرار مى گیرند. غریزه كور و بى شعور، به هر صورت و با هر كیفیت، ارضاى خود را طلب مى كند و ممكن است جوانان در معرض ناپاكى و بى عفتى واقع شوند. ازدواج دائم یا موقت، بهترین وسیله طبیعى و قانونى است كه مى تواند خواهش آنان را برآورده سازد و از تباهى و فسادشان مصون دارد. بدین منظور، اولیاى گرامى اسلام، پیروان خود را به ازدواج و انجام این سنت مقدس تشویق و ترغیب نموده اند.

## مصنویت از گناه

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: یا معشر الشباب من استطاع منكم الباه فلیتزوج اغض للبصر و احصن للفرج). (203)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: اى گروه جوانان، هر یك از شما كه قدرت ازدواج دارد حتما اقدام نماید. چه، این خود بهترین وسیله است كه چشم را از نگاه هاى آلوده و خیانت آمیز و عورت را از بى عفتى و گناه محافظت نماید.

به روایت امام صادق عليه‌السلام، روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به منبر رفت و پس از حمد و ثناى الهى فرمود:

## تسریع در ازدواج

(ایهاالناس ان جبرئیل اتانى عن اللطیف الخبیر فقال: ان الابكار بمنزلة الثمر على الشجر اذا ادرك ثمره فلم یجتنى افسدته الشمس و نثرته الریاح و كذلك الابكار اذا ادركمن ما یدرك النساء فلیس لهن دواء الا البعولة و الا لم یؤ من علیهن الفساد لانهن بشر). (204)

اى مردم، جبرئیل از پیشگاه الهى نزد من آمد و گفت دختران بكر مانند میوه درخت اند. موقعى كه مى رسد، اگر چیده نشود، اشعه آفتاب فاسدش ‍ مى كند و وزش باد آن را پراكنده مى سازد. همچنین، دختران وقتى به حد بلوغ رسیدند و مانند زنان در خویشتن تمایل جنسى احساس نمودند، دارویى جز شوهر ندارند و اگر همسر نگیرند، از فساد ایمن نیستند. چه آن كه بشرند و بشر از خطا و لغزش مصون نیست.

قرآن شریف زناشویى را از جهت عفت زن و مرد مورد توجه قرار داده و فرموده است هر یك از آن دو براى دیگرى به منزله لباس است.

(هن لباس لكم و انتم لباس لهن.)(205)

لباس، قبایح را مى پوشاند و عورت را ستر مى كند. لباس، آدمى را از بسیارى از ناملایمات و عوارض محافظت مى نماید.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من احب ان یلقى الله طاهرا و مطهرا فلیتعفف بزوجه). (206)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كسى كه دوست دارد پاك و طاهر به لقاى الهى نایل گردد، باید انتخاب همسر قانونى موجبات عفت و پاكى خود را فراهم آورد.

خلاصه آن كه پیشواى اسلام، از طرفى پیروان خود را از زنا و هر قسم انحراف جنسى بر حذر داشته و از طرف دیگر، با حداكثر تأکید آنان را به ازدواج تشویق و ترغیب فرموده، تا جایى كه زناشویى را محبوب ترین سنت الهى در آیین اسلام خوانده است.

(قال رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله: ما بنى فى الاسلام بناء احب الى الله عز و جل و اعز من التزویج). (207)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: هیچ بنایى در اسلام پایه گذارى نشده است كه در پیشگاه خداوند محبوب تر و عزیزتر از امر ازدواج باشد.

## زناشویى در اسلام و كلیسا

روشى را كه كلیسا در امر زناشویى اتخاذ نمود، درست در جهت مخالف تعالیم اسلام قرار دارد. اولیاى گرامى اسلام ازدواج را امر راجح دینى معرفى نموده و تجرد را مذموم شناخته اند.

برعكس، اولیاى كلیسا ازدواج را از نظر مذهبى مرجوح و نامطلوب خوانده و تجرد را امرى پسندیده و ممدوح دانسته اند. اولیاى اسلام ازدواج را وسیله صیانت دین و نشانه مقدس تقدس و تقوا مى دانند و اولیاى كلیسا تقویت دین و مقدس روحانى را در عزوبت و ترك ازدواج مى شناسند. اولیاى اسلام ازدواج را از سنن مؤكد اسلامى خوانده و پیروان خود را به انجام این پیوند مقدس تشویق نموده اند. اولیاى كلیسا ازدواج را منافى با تعالى روحانى دانسته و خوددارى از آن را به پیروان خویش توصیه كرده اند.

براى آن كه روش اسلام و روش كلیسا در مورد ازدواج بهتر شناخته شود و تفاوت آن دو هر چه بیشتر واضح گردد، در این جا به پاره اى از سخنان اولیاى كلیسا اشاره مى شود.

## روش اسلام

روش اسلام: مردى به نام عكاف شرفیاب رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شد. حضرت از او سئوال كرد: همسردارى؟

عرض كرد: نه رسول الله.

فرمود: آیا از سلامت بدن و تمكن مالى برخوردارى؟

گفت: آرى.

حضرت با عبارات گوناگونى، كه در چند حدیث آمده، او را به امر ازدواج تشویق نمود و از ترك آن تحذیرش كرد.

(قال ویحك یا عكاف تزوج فانك من الخاطئین، تروج و الا فانت من المذنبین، تزوج و الا فانت من رهبان النصارى، تزوج و الا فانت من اخوان الشیاطین.) (208)

فرمود: واى بر تو اى عكاف. ازدواج كن، كه تو اكنون از خطاكارانى. ازدواج كن و گرنه در صف گناهكاران قرار مى گیرى. ازدواج كن و گرنه از راهبان نصارا به حساب مى آیى. ازدواج كن و گرنه از برادران شیاطین خواهى بود.

عن الرضا عليه‌السلام: ان امراة ساءلت اباجعفر عليه‌السلام فقالت اصلحك الله انى متبتله فقال لها و ما التبتل عندك قالت لا ارید التزویج ابدا قال و لم؟ قالت التمس فى ذلك الفضل، فقال انصر فى فلو كان فى ذلك فصل لكانت فاطمة عليها‌السلام به منك انه لیس احد یسبقها الى الفضل. (209)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: زنى در مقام سئوال به امام باقر عليه‌السلام عرض ‍ كرد: من متبتله هستم.

حضرت فرمود: مقصودت از تبتل چیست؟

جواب داد: تصمیم دارم هرگز ازدواج نكنم.

فرمود: براى چه؟

گفت: براى نیل به فضیلت و كمال.

حضرت فرمود: از این تصمیم منصرف شو. اگر خوددارى از ازدواج فضیلتى در بر مى داشت، حضرت زهرا عليه‌السلام به درك این فضیلت از تو شایسته تر بود.

چنین نیست كه احدى در فضیلت بر وى پیشى گیرد.

## روش كلیسا

روش كلیسا: سن ژرم كه آخر سلسله اولیاءالله بود، همیشه با لحنى مؤ كد مى گفت: درخت ازدواج را با تجرد از بن بر كنیم. (210)

روش اسلام: چند نفر از صحابه رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، به منظور تركیه نفس و تعالى روان جلب رضوان الهى، آمیزش با زنان و افطار روز و خواب شب را بر خود حرام نمودند. ام سلمه از تصمیم آنان آگاه شد و مطلب را به اطلاع پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله رساند.

(فخرج الى اصحابه فقال اترغبون عن النساء انى اتى النساء و آكل بالنهار و انام باللیل فمن رغب عن سنتى فلیس منى). (211)

حضرت رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله نزد آنان رفت و فرمود: آیا زنان خود را ترك گفته اید و از آنان اعراض كرده اید؟ من كه پیغمبر شما هستم، نزد زنان مى روم. روز غذا مى خورم، و شب را مى خوابم و هر كس از سنت من روى گرداند، از من نیست.

## اسلام و كناره گیرى از زن

این حدیث صراحت دارد كه آمیزش با زنان از سنن اسلامى است. پیشواى اسلام خود نزد زنان مى رود و از مسلمین مى خواهد كه از او پیروى كنند و مانند وى باشند. پیغمبر اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله عمل چند نفر از صحابه را كه زنان خویش كناره گیرى كرده بودند، نادرست خواند و خاطرنشان ساخت هر كس از سنت من و روش من اعراض كند، با من بستگى ندارد.

روش كلیسا: پولس، كه خود از شخصیت هاى روحانى و از اولیاى كلیساست، رفتار و گفتارش در امر زناشویى بر خلاف تعالیم اسلام است. او در زندگى ازدواج نكرده و با زنى پیوند همسرى برقرار نموده است و این موفقیت را از مواهب الهى مى داند. به علاوه، زنان و مردان را نیز تشویق مى كنند كه مانند وى باشند و از انتخاب همسر خوددارى نمایند.

## رساله پولس

در رساله اول پولس خطاب به قرنتیان چنین آمده است: اما درباره آن چه من نوشته بودید، مرد را نیكو آن است كه زن را لمس نكند، لكن به منظور اجتناب از زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را، و شوهر حق زن را ادا نماید و زن حق شوهر را، زن بر بدن خود مختار نیست، بلكه شوهرش، و مرد نیز اختیار بدن خود را ندارد بلكه زنش.

لیكن من این را به طریق اجازه مى گویم، نه بر سبیل حكم. زیرا آرزو مى كنم كه همه مردان مثل خودم بودند، لكن هر كس موهبتى خاص از خدا دارد، یكى چنین و دیگرى چنان.

لذا به مجردین و بیوه زنان مى گویم كه ایشان را نیكوست كه مانند من بمانند، اما اگر خویشتن دارى نتوانند، نكاح كنند، زیرا بهتر است نكاح كرد تا به آتش ‍ جهنم سوخت.

راسل پس از نقل سخنان پولس مى گوید:

همان طور كه مى بینید، پولس در این قطعه كمترین اشاره اى به اطفال نمى كند، ظاهرا منظور و هدف بیولوژیكى ازدواج در نظر او عارى از اهمیت است. (212)

سپس مى گوید:

سخنان پولس مبتنى بر این عقیده است كه ایجاد هر نوع رابطه جنسى، حتى در محدوده زندگى و زناشویى، چیز بد و تاءسف آورى است. شك نیست كه اشخاص سالم چنین نظرى را كه مخالف حقایق بیولوژیكى است، جز به تراوشات یك مغز علیل به چیز دیگر تعبیر نمى توانند كرد. (213)

## ازدواج و تقدس دینى

روش اسلام: در مكتب قرآن شریف، نه تنها بین زناشویى و تقدس ایمانى ناسازگارى و تضادى وجودى ندارد، بلكه برعكس، اولیاى گرامى اسلام دست یافتن به همسر پاك و شایسته را در حساب سعادت مردم گذارده اند و آنان را یكى از وسایل حفظ دین افراد متدین خوانده و خاطرنشان نموده اند كه در پیشگاه الهى، عبادت زنان و مردانى كه همسر دارند، به مراتب ارزنده تر از عبادت اشخاصى كه ازدواج نكرده اند.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من سعادة المرء الزوجة الصالحة). (214)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: از خوش بختى و سعادت مرد این است كه زن با فضیلت و شایسته اى نصیبش گردد.

## ازدواج و حفظ دیانت

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من تزوج احرز نصف دینه). (215)

امام صادق عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله حدیث كرده كه فرموده است: افراد با ایمانى كه ازدواج مى كنند، با این عمل نصف دین خود را از خطر مصون مى دارند.

(قال ابو عبدالله عليه‌السلام: ركعتان یصلیهما المتزوج افضل من سبعین ركعة یصلیها اعزب). (216)

حضرت صادق عليه‌السلام فرمود: دو ركعت نماز كسى كه ازدواج كرده و همسر دارد، بر هفتاد ركعت نماز آن كس كه داراى همسر نیست و با عزوبت به سر مى برد، برترى و فضیلت دارد.

روش كلیسا: بر خلاف آن چه در تعالیم اسلام آمده است، اولیاى كلیسا پاكى و تقدس را در عزوبت و تجرد مى دانند و پیروان واقعى آنان عمل جنسى را پلید و ازدواج را باعث سقوط معنوى و انحطاط شئون روحانى مى شناسند.

## كلیسا و نظریه پولس

كلیساى اولیه در مورد نظریات پولس راه افراط را در پیش گرفت، آن قدر كه تجرد، مفهوم تقدس پیدا كرد. مردها سر به بیابان نهادند تا با شیطان در آویزند. حال آن كه همین شیطان، ذهن و فكرشان را با توهمات شهوانى از خود مى انباشت. (217)

اشخاص شریف قرون وسطى این غریزه را نتیجه و حاصل گناه نخستین مى دانستند و چون چنین بود، از جسم و امیال جسمانى نفرت داشتند و شادى محض و پاك و بى غش را فقط در تفكرات خلسه آمیز و فارغ از هرگونه شائبه جنسى مى جستند. (218)

جاى تعجب نیست كه روحانیان همین كه پیمان تجرد را مى شكستند. و به زندگى اى كه آن را معصیت آمیز مى پنداشتند. روى مى آوردند، به سطحى به مراتب پایین تر و پست تر از سطح عوام الناس سقوط مى كردند. (219)

وستر مارك، درباره ناپاكى و عصیان بارى زناشویى و روابط جنسى، موارد بسیارى را ذكر مى كند. او مى گوید: در نقاطى هم كه از تأثیر و نفوذ مذاهب بودا و مسیح بركنار بودند، همیشه كاهنانى وجود داشتند كه عهد مى كردند گرد ازدواج نگردند. همچنان كه در میان یهود، فرقه حسیدیم كلیه روابط جنسى را زشت و پلید مى دانست. (220)

## اشتباه فلاسفه

بدبختانه، نه تنها از نظر مذهبى پیروان كلیسا و معتقدین به بعضى از ادیان، زناشویى و ارضاى غریزه جنسى را بد و پلید شناخته اند، بلكه در گذشته نیز بسیارى از حكما و فلاسفه دچار اشتباه شده و به عنوان یك نظریه علمى، غرایز را محكوم نموده و آن ها را سد راه تعالى و تكامل بشر دانسته اند.

ادگارپش استاد فلسفه و روان شناسى مى گوید:

قبل از فروید، اكثر فلاسفه و علماى اخلاق، غریزه ها را محكوم كرده بودند. یعنى صریحا یا ضمنا آن ها را عواملى مى دانستند كه انسان را به خصایص حیوانى مرتبط مى سازند و موكدا عقیده داشتند كه دسترسى به هر شكل از تمدن، فقط به وسیله مبارزه لاینقطع با غرایز، كه آن ها را ارواح حیوانى واقعى مى نامیدند، میسر است.

به عبارت دیگر، این متفكرین مى گفتند غریزه ها مانع تكامل بشریت مى شوند و چنان چه وجود نمى دانستند، ایجاد یك زندگى اجتماعى مناسب و هم آهنگ مقدور بود. (221)

## روش افراط و تفریط

طرفداران آزادى غرایز، عموما، و فروید و پیروانش، خصوصا، نیز درباره غریزه جنسى راه خطا پیموده و مانند اولیاى كلیسا و گروهى از فلاسفه غرب، از واقع بینى باز مانده اند. با این تفاوت كه رهبران كلیسا و همفكران از آن ها نسبت به روابط جنسى روش تفریط در پیش گرفته اند و با سختگیرى هاى شدید و محدودیت هاى نابه جا، غریزه را سركوب كرده و بر خلاف مصلحت، پیروان خود را از كامیابى هاى طبیعى و مشروع بازداشته اند. اما طرفداران آزادى غرایز، قیود اخلاقى و قانونى را در زندگى بشر زاید شناخته و روابط جنسى را آزاد گذارده اند. بر اثر این زیاده روى و افراط، از مرز مصلحت تجاوز نموده و به مناطق ممنوعه وارد شده اند و در نتیجه طرفداران خود را به انحراف و پلیدى آلوده نموده و به راه تباهى و فسادشان سوق داده اند.

## عكس العمل سخت گیرى ها

با توجه به این كه بیشتر مردم اروپا و آمریكا پیرو آیین كلیسا بوده و قرن ها از محدودیت و محرومیت روابط جنسى رنج مى برده اند، شاید بتوان گفت افراط و تفریط در شهوترانى و آزادى نامحدود روابط جنسى، كه چندى است در جهان غرب معمول شده، عكس العمل سختگیرى ها و ناكامى هاى روزگار گذشته است.

اشتفن تسویك، این احتمال را درباره نظریه افراطى فروید مورد توجه قرار داده و درباره زیاده روى هایى كه وى درباره غریزه جنسى نموده است، چنین مى گوید: ممكن است كه فروید، به طور كلى براى غریزه جنسى و تمایل تمتع، بیش از حدى كه واقعا ارزش دارد، اهمیت قائل شده و در تسلط این غریزه، در تمام شئون زندگانى روحى بشر، راه افراط پیموده باشد، اما نباید فراموش كرد كه فروید در عصرى تعالیم خویش را آغاز نمود كه به طور كلى غریزه جنسى را غیرمهم مى گرفتند و نسبت به ارزش آن با نظر تردید نگاه مى كردند. پس از افراطكارى فروید در حقیقت عكس العملى است نسبت به معتقدات زمان خودش و اگر در این زمینه افراط كرده است، براى این بوده كه بدین وسیله سد عظیمیم را بشكند. (222)

نظر به این كه فروید و پیروانش از گروه طرفداران آزادى غرایزند، در این جا، به منظور شناخت نظریه افراطى این گروه، پیرامون چند قسمت از سخنان فروید گفت و گو مى شود. ضمنا به بعضى از انتقادهاى دانشمندان نسبت به پاره اى از افكار وى نیز اشاره خواهد شد.

غرایز، نیروهاى محركى هستند كه به قضاى حكیمانه الهى بر اساس ‍ احتیاجات گوناگون زندگى در نهاد بشر آفریده شده اند و به اقتضاى شرایط حیات تدریجا بروز مى كنند و از قوه به فعلیت مى آیند. به نظر دانشمندان، تعداد آن ها زیاد است و هر یك در جاى خود نقش مستقلى دارد، ولى فروید از نظر زیستى، غریزه حب ذات و غریزه جنسى را دو غریزه اصلى و اساسى شناخته و سایر غرایز را مرتبط به یكى از آن ها دانسته و از شاخ و بال هاى آن دو فرض كرده است.

## دو غریزه اصلى

غرایز مختلف كدام اند؟ به این سئوال فقط با فرض مى توان پاسخ گفت: فروید فرض هاى ذایل را پیشنهاد مى كند.

بدوا، غریزه بقا، كه موجب حفظ نفس و سپس غریزه جنسى، كه از نقطه نظر زیست شناسى (بیولوژى)، عهده دار بقاى نوع است. (223)

طبقه بندى غرایز و تعداد آن ها، از نظر مؤلفین تفاوت دارد و هر كس طبق نظریه و سلیقه خود به این كار مبادرت ورزیده است. فروید با تعمق در این مسئله نتیجه گرفت كه فقط باید غرایز ابتدایى وابسته به یك عمل بیولوژیك را مورد ملاحظه قرار داد. تجزیه و تقسیم بیشتر از آن غیرممكن است. بدین ترتیب، او غرایز ابتدایى را به طور كلى به دو دسته تقسیم كرد: 1 - غرایز مربوط به صیانت ذات، 2 - غرایز جنسى. (224)

فروید در سخنان خود شعاع فعالیت غریزه جنسى را گسترش داده و مسئله جنسیت را، كه پایه اساسى مكتب اوست، به معنى وسیعى تفسیر و تبیین نموده است. و در نتیجه، بسیارى از فطریات و غرایز مستقل انسانى را از مشتقات غریزه جنسى به حساب آورده است. مهم تر آن كه فروید این غریزه را پایه اصلى تمدن و فرهنگ بشر مى داند.

## پایه اصلى تمدن

فروید مسئله جنسیت را بر بسیارى از عواطف و احساسات بشر مشتمل مى سازد و اغلب فعالیت هایى را كه سابقا غیرجنسى مى دانستند، ناشى از جنسیت مى داند. عشق مادرى، و محبت فرزندى و برادرى و رفاقت و دوستى، به عقیده فروید از جنسیت مشتق هستند. روابط مادر با فرزند، معلم با شاگردان، و به طور كلى تمام ارتباطهاى اجتماعى بین اشخاص، یا طبعا خصیصه جنسى دارند یا داراى اصل و ریشه جنسى هستند.

همچنین نمودهاى مربوط به زیبایى و زیبایى شناسى، ابداع هاى هنرى و شاهكارهاى شعرى و ادبى، یا داراى عوامل جنسى بوده و یا از عوامل ناشى از جنسیت ایجاد شده اند. (225)

فروید و پیروانش با تعمیم مسئله جنسیت، غریزه جنسى بشر را پایه تمدن و فرهنگ و همه افكار انسانى و تغییرات اجتماعى دانسته و كوشیده اند مسائل مختلف جامعه شناسى و تاریخى را از این راه حل كنند. (226)

## انتقاد از نظریه فروید

بسیارى از دانشمندان محقق، سخنان فروید را درباره غریزه جنسى نادرست و غیرواقعى خوانده و فرضیه او را از نظر روان شناسى و جامعه شناسى مورد انتقاد شدید قرار داده اند.

مخالفین فروید نظریه او را در قضیه جنسیت مخالف با حقیقت مى دانند و مى گویند از نظر روان شناسى نباید در اهمیت غریزه جنسى این قدر غلو نماید و كلیه تظاهرات روحى ما را دست نشانده غریزه بهائم بداند. (227)

یكى از دانشمندان بزرگ در مورد عدم اولویت غریزه جنسى در كتاب خود مى نویسد: مطالعه عارى از تعصب، به طور قانع كننده اى مدلل مى سازد كه این غریزه جنسى نیست كه واقعا همه تحریكات اخلاق و رفتار بشر را فراهم مى سازد، بلكه شخصیت انسان به وسیله شرایط تاریخى به وجود آمده و قرارگاه اجتماعى است كه به اشكال تظاهرات غریزى را معین مى كند. (228)

## كودك و غریزه التذاذ

به نظر فروید، لذت طلبى و كامجویى كه از جنسیت سرچشمه مى گیرد، مخصوص افراد بالغ نیست، بلكه غریزه التذاذ در تمام ادوار زندگى وجود دارد و كودكان خردسال نیز به همان انگیزه پستان مادر را مى مكند و انگشت خود یا پارچه و چوب را به دهان مى گیرند و لذت مى برند.

اطفال در آغاز زندگى از هر چیزى كه خوششان بیاید آزادانه ملتذذ مى شوند و خود را كامیاب مى سازند، زیرا در آن موقع نه پابند مقررات طبیعى هستند و نه به قیود اخلاقى و اجتماعى مقیدند، اما طولى نمى كشد كه دوره آزادى آنان سپرى مى گردد.

قیود تعلیم و تربیت و تذكرات پى در پى مادر و پدر، آن ها را محدود مى كند، و هر چه بزرگ تر مى شوند، محدودتر مى گردند، زیرا قوانین طبیعى، اصول اخلاقى، مقررات اجتماعى، تعالیم مذهبى، و آداب و رسوم عمومى به آنان اجازه نمى دهد كه در كامیابى و لذت جویى خودسر و آزاد باشند، بلكه تنها مى توانند از لذایذ منطبق با موازین طبیعى و قانونى بهره مند گردند.

## پیروى از مقررات

كسانى كه خود را با مقررات خلقت و موازین اجتماعى تطبیق مى دهند و نیروى جنسى خویش را در مجارى طبیعى و قانونى به كار مى برند، وجدانى آرام و ضمیرى مطمئن دارند. اینان مى توانند ایام عمر خود را به خوبى طى كنند و از سلامت روح و آرامش خاطر برخوردار باشند. برعكس، اشخاصى كه از نظر جنسى دچار انحراف طبیعى مى شوند، یا تمایلشان به روش هاى غیرقانونى و اخلاقى معطوف مى گردد و شرایط اجتماعى اجازه نمى دهد كه شهوات خود را آزادانه و آن طور كه مى خواهند اعمال نمایند، به ناراحتى هاى روحى و كشمكش هاى درونى مبتلا مى شوند و ناكامى ها و تمایلات پس رانده در ضمیرشان متراكم مى گردد و رفته رفته دچار بیمارى هاى روحى و عصبى مى شوند.

غریزه مخزن انرژى هاى حیاتى و روحى انسان هستند. در بین آن ها، لیبیدو از لحاظ نیرو و قدرت جاى مهمى را اشغال كرده است. ابراز آزادانه اغلب این غرایز با شرایط و اوضاع و احوال زندگى اجتماعى سازگار نیست. به طور كلى، همه تمدن ها در درجات مختلف، تاءسیسات و تشكیلات خانوادگى و اجتماعى خود را در جهت پس راندن غریزه ها از ابتداى زندگانى فرد به كار برده اند. (229)

## امیال پس رانده

این سئوال پیش مى آید كه وضع امیال پس رانده چیست؟ آیا معدوم مى شوند؟ یا متوقف مى گردند؟ یا به طور ساده در یك گوشه وجدان باطن قرار مى گیرند؟

## شعور باطن

مى توانیم به طور صریح و قاطع بگوییم كه آن ها از بین نمى روند و كلیه امیال سركوفته در شعور باطن به زندگى و شعور خود ادامه مى دهند. این عوامل، كه قیود و رسوم اجتماعى و اخلاقى از بروز آن ها جلوگیرى كرده است، در حیات انسان نفوذ و تأثیر دارند و موجب بعضى از تعارض هاى روحى مى شوند كه شعور آدمى بیش و كم از آن ها بى خبر است.

در بسیارى از موارد، این تعارض ها آن قدر شدید هستند كه توازن و تعادل شخصیت را زایل مى سازند. به عبارت دیگر، تمایلات ممنوع كه علت اصلى امیال پس رانده شده هستند، تغییرشكل داده و به صورت عوارض ‍ بیمارى در مى آیند. ما این عوارض را امراض عصبى مى نامیم. (230)

تمایلات واپس زده شده، پایگاه اساسى بحث هاى روان كاوى و روان پزشكى فروید است. او عقیده دارد وقتى تمایلات جنسى بر اثر محدودیت هاى اجتماعى یا عوامل دیگر سركوب مى گردند و به عقب رانده مى شوند، در ضمیر باطن جاى مى گیرند و با فشارهاى شدید خود، اختلالات درونى بار مى آورند و آدمى را به بیمارى هاى روحى و عصبى مبتلا مى كنند.

## سركوبى غریزه خوددوستى

مثلا، دختر جوانى كه بر اثر انفجار چراغ گاز در یك لحظه بینایى و زیبایى خود را از دست مى دهد و با این رویداد غریزه حب ذاتش سركوب مى گردد، ممكن است از شدت نگرانى و ناراحتى هاى درونى به عارضه روانى دچار شود. یا پسر جوانى كه دستش زیر دنده هاى ماشین قطع مى شود و با این پیش آمد، غریزه صیانت ذاتش درهم مى شكند، ممكن است پریشان فكرى و بى قرارى، خواب و آرام را از وى سلب كند و سرانجام كارش به دیوانگى بكشد.

واضح است كه نابینا شدن چشم دختر و قطع دست پسر، باعث اختلالات روحى آن دو شده است و به هیچ وجه با غریزه جنسى آنان ارتباط ندارد، ولى با آن چه فروید گفته است كه:

هر گاه پزشكى مواجه شد و با هر اختلال روحى، ولو جزیى، مى تواند به طور حتم و یقین بگوید كه واقعه غریب و غیرطبیعى در دستگاه غریزه جنسى و تمایلات شهوانى طرفش رخ داده است.

پزشك معالج موظف است بیمارى روانى آن ها را از غریزه جنسى بداند و باید از راه روان كاوى و شناخت تمایل شهوى پس رانده درمانشان نماید.

یكى از مطالب غیرواقعى در فرضیه فروید این است كه وى غریزه جنسى و تمایلات عقب رانده آن را منشاء تمام بیمارى هاى روحى مى داند. این سخن از نظر روان پزشكى و روان شناسى مطرود و نادرست شناخته شده و دانشمندان بسیارى، از همین جهت، فرضیه فروید را مورد انتقاد قرار داده اند.

مخالفین فروید از نظر پزشكى مى گویند: چرا علت العمل همه انحرافات روحى را در اختلال غریزه شهوانى تشخیص داده و براى معالجه اش از این مبداء شروع كرده است. (231)

## اشتباه فروید

اشتباه عظیم فروید این است كه وى اختلالات روحى و عصبى را ناشى از تحولات غیرمتعارف غریزه جنسى مى داند و در نتیجه به عوامل مادى، اقتصادى و اجتماعى محیط هر شخص، كه هر یك در شرایط زمانى - مكانى خاص مى تواند موجد عوارض روانى باشد، توجه نمى كند.

مثلا كارگرى كه بر اثر بیكارى، فقر و گرسنگى زن و بچه به ناراحتى هاى روحى دچار مى شود، اولا عارضه روانى اش منشاء جنسى نداشته، ثانیا عارضه اى است مربوط به حال و گذشته نزدیك، نه گذشته دور كودكى، ثالثا صرف اطلاع او از علت ناراحتى خویش نمى تواند و سلامت و اعتدال روانى اش را به وى بازگرداند. بدیهى است كه پیدا كردن و درآمد كافى بیش ‍ از هر چیز در رفع ناراحتى اش مؤثر خواهد بود. (232)

فروید، بیش از حد غریزه جنسى را مهم شناخته و مكتب خویش را بر پایه اصالت لذت و آزادى جنسیت بنیان گذارى نموده است. او در كلمات خود، نیروى محرك جنسى را به اسم لیبیدو (233) نامگذارى كرده و آن را در زندگى بشر بزرگ ترین عامل كمیابى و لذت روحى شناخته است.

## سعادت در نظر فروید

در نظر فروید، سعادت و خوشبختى هر انسانى وابسته به كیفیت مصرف لیبدوى فردى و خشنودى و لذتى است كه از آن راه به دست مى آورد. جالب آن كه فروید، درباره كامیابى و مصرف نیروى جنسى لیبدو، آن چنان دچار اشتباه شده و از مبالغه پیموده است كه حتى در مورد استعمال مواد مخدر و لذت جویى هاى مضر و ضدمصلحت نیز كلمه سعادت را به كار برده است.

به عقیده فروید، غریزه شهوانى اولین جوهر زندگى و عمیق ترین و شدیدترین غریزه روحى و شخصیت انسانى است. همان طور كه جسم، تمایل غریزى به تغذیه دارد، روح هم طالب تنعم شهوانى است و همین تنعم شهوانى و غریزه اصلى (لیبدو) است كه به منزله عطش سیراب نشدنى روح است. (234)

## چگونگى مصرف نیروى جنسى

فروید پس از تحلیل روش هاى اساسى، كه مردم به منظور نیل به سعادت عملى مى سازند، نظریات خود را چنین بیان مى كند:

سعادت مربوط به یك مسئله و آن طرز مصرف لیبیدوى فردى است.

در این جا هیچ توصیه اى براى همه ارزش ندارد و هر كس باید طریقه اى را كه به وسیله آن مى تواند خوش بخت شود، جست و جو كند. سعادت مربوط به میزان رضایت خاطرى است كه هر كس از جهان خارجى توقع دارد. (235)

به گفته فروید، عمل مواد تخدیركننده براى تأمین سعادت و دورساختن ناكامى چنان مقامى دارد، حتى ملت ها، جهت آن مواد، جاى مهمى را در مصرف لیبیدوى خود اختصاص داده اند. (236)

فروید كه سعادت هر فردى را در مصرف آزادانه نیروى جنسى اش مى داند، ضمن سخنان خود، به مقررات دینى و قوانین مدنى تاخته و آن ها را مورد انتقاد قرار داده است. او مى گوید: مذهب و تمدن سد راه آزادى غریزه جنسى و لذت طلبى شده و این محدودیت از ارزش زندگى كاسته و به سعادت بشر لطمه زده است.

## انتقاد فروید از مذهب

ادگارپش، استاد فرانسوى مى گوید:

انتقاد شدیدى كه فروید به عمل مى آورد، نسبت به مذهب است، زیرا به نظر او مذهب قدر آزادى را نمى داند و در این باره چنین مى نویسد.

مذهب، به موضوع به سعادت و دورى جستن از رنج، به همه مردم راه هاى یكسانى را ارائه مى دهد. فن یا تكنیك مذهب، تقلیل دادن ارزش زندگانى است. (237)

## انتقاد از تمدن

استاد فرانسوى، درباره انتقادى كخه فروید از تمدن نموده، چنین مى گوید: فروید نه تنها معتقد است كه تمدن اصولا غرایز را سركوبى مى نماید، بلكه عقیده دارد كه در این كار افراط مى شود. به همین جهت، تمدن را شدیدا متهم مى كند كه از غریزه هاى جنسى با روشى خشن و نادرست جلوگیرى مى نماید و در این كار بیش از حد لزوم، سختگیرى به عمل مى آورد. انتخاب یك موضوع توسط فردى كه به حد بلوغ رسیده باشد، منحصر به جنس مخالف است و اغلب رضایت خاطره هاى جنسى كه در خارج از كادر توالد و تناسل حاصل مى گردند، به عنوان فساد و تباهى منع مى شوند.

تنها چیزى كه تا كنون آزاد و از ممانعت مصون مانده است، عشق به جنس ‍ مخالف و عمل توالد است، كه تازه آن هم زیر ضربت محدودیت قرار دارد. زیرا اولا رابطه با جنس مخالف باید مشروع باشد، ثانیا هر كس باید به یك نفر از جنس مخالف اكتفا كند. (238)

بشر، به كشش غریزى، شیفته آزادى جنسى و عاشق لذت و كامیابى است، ولى حفظ زندگى اجتماعى و نیل به تكامل معنوى ایجاب مى كند كه غرایز انسان محدود گردد و ارضاى آن ها در حدود مصلحت فردى و اجتماعى انجام پذیرد.

## دو مطلب نادرست

به شرحى كه توضیح داده شد، فروید دو مطلب نادرست و غیرواقعى را ضمن نظریه خود عرضه كرد: اول آن كه گفت سعادت هر فردى در كامیابى و طرز مصرف آزادانه نیروى جنسى اوست، دیگر آن كه ارضاى آزاد خواهش جنسى را شرط اساسى سلامت روان دانست و تصریح نمود همه افرادى كه به بیمارى روحى دچار مى شوند، بر اثر سركوب شدن غریزه لذت و واپس رفتن امیال جنسى آن هاست.

## زیان هاى نظریه فروید

فروید در نظریه خود به شهوت رانى و آزادى جنسى رنگ علمى و پزشكى داد. تئورى او كه موفق طبع حیوانى و هم آهنگ لذت طلبى و شهوات مردم بود، در جهان غرب سر و صدایى به راه انداخت. در افكار عمومى اثر مى گذارد. در نسل جوان طرفداران بسیارى پیدا كرد، و بر اثر آن، از طرفى به عفت اخلاقى و تعالیم دینى لطمه وارد شد و از طرف دیگر، ارزش هاى قانونى در نظر مردم متزلزل گردید و رفته رفته حكومت ها به موجب مقررات جدید، آزادى بیش از مصلحت به مردم دادند.

نظریه فروید، در واقع به منزله نهال سمى زهرآگینى بود كه در افكار مردم نشانده شد و در طول ده ها سال، با قلم و بیان طرفداران آن نظریه آبیارى گردید و اینك در بعضى از نقاط، بیش و كم به ثمر رسیده، ولى بدبختانه میوه تلخ و كشنده به بار آورده است.

## جوانان بدبخت شده

در چند سال اخیر، عده اى از جوانان آمریكا و اروپا به تئورى فروید جامه تحقق پوشاندند و فرضیه وى را عملا پیاده كردند و طبق نظریه او كلیه موانع را از سر راه تمایل جنسى خود برداشتند. به كلیه مقررات دینى و قانونى و اخلاقى پشت پا زدند، و همه آداب و رسوم اجتماعى را ترك گفتند. براى جلب انواع لذایذ و ارضاى آزاد غریزه جنسى، قید و بندها را گسستند و از مرزهاى ممنوعه عبور نمودند و تمام خواهش هاى نفسانى خویش را، آن طور كه مى خواستند، برآورده ساختند. ولى بر خلاف نظریه فروید، اینان نه تنها به سعادت و خوشبختى نایل نیامدند، بلكه سمبل بدبختى و سیه روزى شدند و در منجلاب فساد و تباهى سقوط كردند.

## شعار آزادى عشق

گروهى كه بر روى پرچم آزادى عشق را نوشته بودند، تبدیل به موجوداتى با ارزش هاى سردرگم مى گردند. در میان آنان، انواع و اقسام اعمال جنسى از قبیل رابطه مرد با مرد، زن با زن و حتى اعمال جنسى دسته جمعى به چشم مى خورد. روابط جنسى در همه جا جایز است. روز روشن، در پارك ها، زیر درختان و یا هر جاى دیگر كه باشند.

براى آن ها اهمیتى ندارد كه در آن هنگام در معرض دید سایرین قرار گیرند.

مجله Neuerevue در شماره 12 نوامبر 1967 خود مى نویسد: براى دختران، بهشت آزادى خیلى زود به دوزخ تبدیل مى یابد، زیرا براى ادامه حیات و به خصوص جهت كسب مواد مخدر مورد نیاز مجبور به فاحشگى مى گردند. در آن صورت، دیگر نمى توانند آن طور كه از ایده آزادى عشق انتظار داشته اند، شخص مورد علاقه خویش را بیابند، بلكه ناگزیرند به آن چه پیش مى آید، تن در دهند و براى تحمل نمودن چنین وضعى، نیاز شدیدتر به استعمال مواد مخدر یافته و براى به دست آوردن آن احتیاج به مردان جدیدى نیز دارند.

## امراض مقاربتى

امراض مقاربتى میان این گروه در برنامه روزانه قرار دارد. سیفیلیس و سوزاك به وضع وحشتناكى گسترش یافته و بسیارى از آنان به قدرى بى تفاوت هستند كه براى معالجه حتى به بیمارستان مراجعه نمى كنند زیرا به خیال خودشان براى امروز زنده اند و آنان را با فردا كارى نیست. در مراكز این گروه هر روز طفلى متولد مى شوند كه با مرض مقاربتى پا به دنیا نهاده اند.

در سانفرانسیسكو، مركز اصلى نهضت این گروه، امراض مقاربتى و در دو سال اخیر به شش برابر افزایش یافته است. در لوس آنجلس، در بین آنان امراض مقاربتى شش برابر بیش از سایر اهالى شهر وجود دارد.

بنا به اظهار روبین لوگار، مشاوره اداره بهدارى لوس آنجلس، شانس هر یك از این گروه، كه آزادى عشق را اشعار خود قرار داده، براى ابتلا به بیمارى سوزاك یا سیفیلیس و یا حتى هر دو با هم صددرصد مى باشد. (239)

## وحشتناك ترین جنایت

شاید شما از تراژدى اندوهبار دوشیزه 18 ساله، لیندا پاتریك، مطلع شده باشید كه در نوامبر 1967، در یك پارتى مواد مخدر، در زیرزمین محلى واقع در نیویورك چهار بار مورد تجاوز قرار گرفته و سپس به وضع فجیعى به قتل رسیده است. كارمند كمیسیون جنایت در نیویورك اظهار داشت این وحشتناك ترین قتلى بود كه تا به حال دیده بودیم. (240)

(قال على عليه‌السلام: من تسرع الى االشهوات تسرع الیه الافات). (241)

على عليه‌السلام فرموده است: آن كس كه در شهوات تندروى كند، آفات و بلایا نیز با سرعت به سوى او مى شتابد.

(و عنه عليه‌السلام: ولوع النفس باللذات یغوى و یردى). (242)

و نیز فرموده است: حرص شدید به لذایذ و مشتهیات نفسانى، آدمى را گمراه مى كند و از راه سعادت و رستگارى منحرف مى سازد و سرانجام باعث هلاكت و نابودى او مى شود.

انسان بى بندوبار هرگز به عقابى كه در فضاى بى كران آسمان در جولان باشد، شبیه نیست، بلكه بیشتر به سگى مى ماند كه از مسكن خود فرارى است و تصادف او را در میان هیاهوى اتومبیل ها به هر طرف مى كشاند.

بلاشك او نیز مانند سگ مى تواند به هواى دل خود رفتار كند و به هر جا كه مى خواهد برود، ولى هر چه مى رود، گم گشته تر است، زیرا نمى داند به كجا برود و چگونه خود را از خطراتى كه در پیرامون دارد حفظ كند. (243)

## بزرگ ترین عامل بدبختى

هوى پرستى و پیروى بى قید و شرط از شهوات و تمایلات نفسانى، بزرگ ترین عامل سیه روزى و بدبختى بشر است. اولیاى گرامى اسلام این مطلب اساسى را ضمن روایات بسیارى خاطرنشان نموده و پیروان خود را از آن برحذر داشته اند.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: ان اخوف ما اخاف على امتى الهوى و طول الامل). (244)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: براى امت خود از دو چیز بیش از هر چیز خائف و ترسانم، اول هواى نفس و دوم آرزوى دراز.

## اطاعت از هواى نفس

(قال الجواد عليه‌السلام: من اطاع هواه اعطى عدوه مناه). (245)

امام جواد عليه‌السلام فرموده است: كسى كه از هواى نفس خود اطاعت نماید، با این عمل تمنیات دشمن خود را برآورده ساخته است.

(قال على عليه‌السلام: طوبى لمن غلب نفسه و لم تغلبه و ملك هواه و لم تملكه). (246)

على عليه‌السلام فرموده است: سعادتمند كسى است كه همواره بر نفس ‍ خود غالب باشد و نفسش بر او مسلط نگردد. او مالك هوى و تمایلات خود باشد و هواى نفس بر وى حكومت نكند.

## پیامبران و رهبران مردم

پیامبران الهى در طول قرون و اعصار مجاهده كردند و تا آن جا كه قدرت داشتند، مردم را به راه خداپرستى و وظیفه شناسى هدایت نمودند و راه تزكیه نفسى را به آنان آموختند. تربیت یافتگان مكتب انبیا موفق شدند با نیروى ایمان و اخلاق بر هواى خود غلبه كنند عنان غرایز سركش و متجاوز را در دست گیرند، خواهش هاى نفسانى خویش را در حدود مصلحت برآورده سازند و انسان واقعى باشند. ولى دنیاى امروز مرتكب خطاى بزرگى شد و به اسم آزادى، مرزهاى مصلحت را در هم شكست و زمینه خودسرى و طغیان غرایز را آماده نمود و بشر را از اوج فضایل انسانى، به حضیض شهوات حیوانى تنزل داد.

## آزادى بى تناسب

دكتر كارل مى گوید:

همه كس در پى زندگى، بر وفق تفنن خویش است. این میل در انسان فطرى است، ولى در ملل دموكراتیك این تمایل بى تناسب شدت یافته و به حد زیان بخشى رسیده است. فلاسفه قرون روشنایى بودند كه در اروپا و آمریكا نهال چنین آزادى بى بندوبارى را كشتند و به نام منطق، سنن و اصول را مسخره گرفتند و هر نوع الزامى را نامعقول و نكوهیده تلقى كردند و از این جا آخرین مرحله نبرد علیه اصولى كه نیاكان ما در زندگى از آن پیروى مى كردند و به مدد مذهبى پاى بند آن بودند، آغاز گردید. (247)

افراط در لذت خواهى و شهوت رانى، نه تنها به اساس انسانیت لطمه مى زند و آدمى را از تعالى روانى و تكامل معنوى باز مى دارد، بلكه زندگى مادى را نیز دچار بى نظمى و اختلال مى كند و خانواده و اجتماع را با ناسازگارى و تشاجر مواجه مى سازد و مصائب سنگین و غیرقابل جبرانى به بار مى آورد.

## لذت جویى زیان بخش

آزادى غریزه جنسى و لذت جویى بى قید و شرط، كه هدف مكتب فروید است، دنیاى اروپا و آمریكا را به مشكلات عظیمى گرفتار كرده و خانواده ها را سخت نگران ساخته است. بى قیدى در ارضاى شهوات و جلب لذایذ، نه فقط جوانان غرب را در معرض سقوط و تباهى قرار داده، بلكه نوجوانان خردسال نیز از عوارض شوم آن بركنار نمانده اند.

نیوزویك: در آمریكا رواج آمیزش جنسى بین خردسالان، خانواده ها را به وحشت انداخته است. این مسئله، كه یكى از حادترین مشكلات داخلى آمریكا پس از افرونى استعمال مواد مخدر و تبعیضات نژادى درآمده است، موجب نگرانى شدید والدین و مسئولین مدارس و مقامات دولتى شده است.

به طورى كه آمار نشان مى دهد، در هر ماه تعداد زیادى از دختران كمتر از 15 سال حامله مى شوند و چون پزشكان به علت صغر سن از سقط جنین آن ها خوددارى مى نمایند، ناچار صاحب فرزند مى شوند. در هفته پیش یك دختر 12 ساله، كه از یك پسر 14 ساله حامله شده بود، بر اثر خوددارى اطبا از سقط جنین او خودكشى كرد. اطبا سقط جنین را براى خردسالان خطرناك دانسته و معتقدند كه زیان هاى فراوانى در آینده براى آن ها ایجاد مى كند و ممكن است براى همیشه نازا شوند. از طرف دیگر، بى بندوبارى و آزادى معاشرت، اختلاط پسر و دختر در دبستان ها و دبیرستان ها، هر روز بر تعداد خردسالان حامله مى افزاید. تنها در یك ماه گذشته، 150 دختر كمتر از 15 سال در سراسر آمریكا براى سقط جنین به كلینیك ها مراجعه كرده اند. انتشار این آمار، وحشت بزرگسالان را دو برابر كرده است. (248)

## طفل پنج ساله و بیمارى سوزاك

لندن: یك پسر پنج ساله براى معالجه سوزاك تحت درمان قرار گرفت. یك دختر 9 ساله او را آلوده كرده است. این حادثه یكى از علائم توسعه سریع و وحشت آور سوزاك در میان جوانان كشورهاى غربى است كه اكنون به كودكان هم رسیده است. (249)

لذت طلبى و كامجویى از مواد مخدر، كه فروید در نظریه خود كلمه سعادت را در مورد آن ها نیز به كار برده، یكى دیگر از مصیبت هاى بزرگ دنیاى امروز است. این بلاى خانمان سوز، كه دشمن خوش بختى و سعادت بشر است، مانند یك بیمارى خطرناك در جهان غرب نفوذ كرده و پیوسته پیشروى مى كند و جهان شرق نیز كم و بیش به آن مبتلا شده است.

## جنایت براى هروئین

پارى ماچ: بیش از نیمى از ششصد هزار معتاد آمریكایى در نیویورك به سر مى برند. وجود همین معتادان است كه نیویورك را به صورت ناامن ترین و خطرناك ترین شهرهاى جهان درآورده، به قسمى كه هیچ كس جراءت ندارد از غروب به بعد در خیابان هاى خلوت شهر قدم بزند. مواد مخدر در آمریكا، نه فقط خواستاران آن را به دیار نیستى مى فرستد، بلكه مردم بى گناه و كسانى را هم كه هنگام حمله، كم ترین حركت دفاعى از خود نشان دهند، به قتل مى رساند. نیمى از جنایاتى كه در نیویورك صورت مى گیرد، به خاطر هروئین است. معتادان براى تهیه پنجاه دلار پول هروئین، به مردم حمله مسلحانه مى كنند. (250)

## مرگ بر اثر مواد مخدر

یك جوان 19 ساله نیویوركى، دیروز بر اثر استعمال بیش از حد مواد مخدر درگذشت. او چهارمین جوانى است كه در هفته اخیر به علت استعمال مواد مخدر در نیویورك فوت مى كند. از ابتداى سال جارى تا كنون سى و دو نفر دیگر نیز به همین ترتیب در نیویورك درگذشته اند، تعداد قربانیان جوان مواد مخدر در دو ماه اخیر، بیش از كل تعداد آن ها در سال قبل بوده است.

دكتر جولین، مدیر مجمع اودیسه به طور تخمین گفت: تا به حال در سال جارى، 130 نیویوركى از جمله 33 جوان كمتر از 20 سال، بر اثر استعمال زیاد مواد مخدر درگذشته اند. او گفت: اگر این ملت نابود شود، علت آن یك بمب نخواهد بود، بلكه نابودى وى با مواد مخدر صورت خواهد گرفت. (251)

دو جوان 19 و 21 ساله، در هلند، به علت استعمال بیش از اندازه مواد مخدر مردند. پلیس، جسد این جوان ها را در آپارتمان آن ها در آمستردام پیدا كرد. پلیس پس از بازرسى اطاق هاى آپارتمان، ده ها جعبه حاوى سرنگ، آمپول هاى مرفین، قرص هاى كوكائین و ال. اس. دى و همچنین مقداى حشیش به دست آورد.

## دزدى براى كامرانى

به موجب اخبار جراید، دیرزمانى است كه در دنیاى غرب بعضى از جوانان خام و بى تجربههه، دوز از چشم پدران و مادران خود با افراد پلید و آلوده طرح رفاقت مى ریزند و بر اساس آزادى غریزه جنسى، براى كامرانى و نیل به لذت هاى زیان بخش به انحراف مى گرایند و احیانا در راه دزدى و اعمال خلاف عفت قدم مى گذارند و با زشتكارى و رفتار ناپسند، آبروى اجتماعى خود و شرف خانوادگى خویش را یك جا بر باد مى دهند.

بدبختانه، این لذت طلبى هاى افراطى و مضر، اخیرا از جهان غرب به محیط شرق نفوذ كرده و بعضى از جوانان ما نیز بیش و كم به آن روش هاى خلاف مصلحت گراییده اند. در این جا به طور نمونه، به چند خبر كوتاه اشاره مى شود.

## رستوران به جاى مدرسه

اخیرا مأموران پلیس اطلاع حاصل كرده اند كه یكى از كافه رستوران ها پاتوق عده اى از دختران و پسران دبیرستانى شده و این افراد به جاى رفتن به مدرسه و شركت در كلاس درس، به این كافه رستوران رفته و در آن جا به رقص و تفریح مى پردازند.

ساعت 3 بعدازظهر مأمورین كلانترى براى كشف چگونگى امر، وارد كافه رستوران شدند و دیدند گروهى از دختران دبیرستانى كیف و كتاب خود را روى میز گذارده و به اتفاق گروهى از پسران مشغول رقص و پایكوبى هستند.

مأموران به منظور پیشگیرى از این وقایع، در آینده، كه مستقیما اعتبار و حیثیت خانواده ها را تهدید مى كند، این دختران را كه تعدادشان 15 نفر بود، به كلانترى بردند. آن ها در كلانترى اعتراف كردند كه به وسیله پسران اغفال شده و به بهانه رفتن به مدرسه، به كافه رستوران رفته و مشغول رقص ‍ شده اند. (252)

## سرقت اتومبیل

افزایش میزان بزهكارى بین نوجوانان و كشیده شدن آنان به راه هاى ناصواب، پلیس را واداشت پیرامون این موضوع تحقیق كند. این تحقیقات نشان داد اكثر این بزهكاران، كه متاءسفانه در سنین پایین 18 سالگى هستند، از آزادى بیش از حدى برخوردارند. این آزادى آن ها را به اماكن نامطلوب سوق مى دهد و چون ورود به این اماكن مستلزم پول خرج كردن است، لذا آن ها را به راه هاى ناصواب، من جمله سرقت و خاصه سرقت اتومبیل یا سرقت وسایل یدیكى وسایل نقلیه كشانده مى شوند و عده اى سودجو نیز راه را براى انحراف بیشتر این جوانان هموار مى كنند.

## سخنان یك پدر

پدر یك دختر و پسر دبیرستانى مى گوید: من هم مثل هر پدر خوش خیال دیگر، خاطرجمع بودم كه فرزندانم در ساعاتى كه خانه نیستند پشت میز دبیرستان نشسته اند. اما وقتى در روزنامه خواندم كه بچه ها به علت سهل انگارى مى توانند در ساعات درس به دانسینگ و كافه تریا بروند و احیانا، طبق اعلام پلیس، براى جبران كسرى مخارج رفتن به این اماكن و همچنین حشیش و امثال آن دست به دزدى اتومبیل و سرقت لوازم یدكى مى زنند، پشتم لرزید. (253)

## مستى دو دختر محصل

دو دختر كه صبح امروز پس از صرف مشروب در سربند شمیران به تظاهرات مستانه پرداخته بودند توسط مأموران پلیس به بیمارستان مسمومین تهران انتقال یافتند. این دو دختر 18 ساله دانش آموز كلاس ششم طبیعى یكى از دبیرستانهاى تهران هستند. آن ها همراه دو جوان، در ساعات درس به سربند شمیران رفته و در یكى از كافه ها به مشروب خوارى پرداخته بودند و پس از نوشیدن ودكا از حال طبیعى خارج شدند و وضع كافه رستوران را به هم زدند. پلیس هر دو دختر را كه دچار مسمومیت شدید الكل شده بودند، به بیمارستان رضا پهلوى منتقل كرد و از آن جا، آن ها را براى معالجه كامل به بیمارستان مسمومین به تهران انتقال داد. (254)

## نمونه هاى انحراف

این وقایع ناگوار و تاءثربار، روشنگر این حقیقت است كه بعضى از پسران و دختران جوان، هم مانند جوانان منحرف غرب در ارضاى غریزه التذاذ و آزادى شهوت به راه افراط گرائیده و در معرض بدبختى و سقوط قرار گرفته اند. بدون تردید، یك قسمت از ناسازگارى ها و اختلافاتى كه هم اكنون در بعضى از خانواده ها وجود دارد، ناشى از زیاده روى این قبیل جوانان در كامجویى و لذت یابى است.

## والدین و فرزندان منحرف

پدران و مادران از رفتار نادرست و زیان بخش اینان سخت ناراضى و خشمگین اند. فریاد مى زنند، و تندى مى كنند، و بد مى گویند، زیرا از یك طرف مى بینند فرزندان جوانشان، كه میوه زندگى و محصول عمر آن ها هستند، از دست مى روند و بر اثر فساد اخلاق و آلودگى به شهوات مضر، دچار سیه روزى و بدبختى شده و راه سقوط و تباهى در پیش گرفته اند، و از طرف دیگر مشاهده مى كنند كه این فرزندان نادان به شرف اجتماعى آنان آسیب رسانده و دامن پاكشان را لكه دار نموده اند و با رفتار زشت نادرست خویش، براى خانواده و فامیل خود رسوایى و بدنامى به بار آورده اند.

این قبیل جوانان منحرف و آلوده دامن، همواره در معرض مشاجره و اختلاف اند. خانواده و اجتماع براى آنان محیط تنفر و انزجار و میدان جنگ و ستیز است. نه پدران و مادران به آن ها روى سازگارى و حسن تفاهم نشان مى دهند و نه افراد جامعه با آنان به گرمى و احترام برخورد مى كنند.

## كامجویى هاى بى حساب

افراط در كامجویى و ارضاى بى حساب غریزه التذاذ، از عوامل فساد و تباهى بشر است. جوانانى كه براى دست یافتن به لذایذ هر چه بیشتر، به مقررات اخلاقى و قانونى پشت پا مى زنند و مصلحت هاى مادى و معنوى را نادیده مى گیرند، خیلى زود به اشتباه خود پى مى برند و از كارهاى ضدعقلانى خویش پشیمان مى شوند، ولى اغلب موقعى متوجه مى گردند كه راه برگشت ندارند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، ضمن سخنان خود، این قبیل جوانان لاابالى و گناهكار را دیوانه خوانده است:

## سرپیچى از اوامر الهى

(مر برسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله رجل و هو فى اصحابه فقال بعض القوم مجنون، فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: بل هذا رجل مصاب، انما المجنون عبد او امة ابلیا شبابهما فى طاعة الله). (255)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با جمعى از اصحاب خود بود كه مردى از كنار آن ها عبور كرد. بعضى او را مى شناختند گفتند دیوانه است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: این مرد به بلیه اى مبتلا است. دیوانه آن زن و مردى است كه جوانى خود را در غیر اطاعت الهى صرف كرده باشند.

لذت طلبى هاى بى حساب و شهوت رانى هاى جنون آمیز، در دنیاى كنونى، منشاء مشكلات عظیمى شده و در خانواده ها و جوامع بشرى بین جوانان و بزرگسالان، زنان و شوهران، والدین و فرزندان و دیگر افراد، ناسازگارى و اختلاف، تندى و پرخاش، مجادله و خشونت، زد و خورد، و احیانا جرم و جنایت به وجود آورده است.

## زنان و شوهران لاابالى

گاهى شوهران لاابالى و شهوت پرست، زنان پاكدامن و كودكان خردسال خویش را ترك مى گویند و به منظور كامیابى و لذت جویى، تمام موازین دینى و قانونى و اخلاقى را پایمال مى كنند.

گاهى زنان پلید و آلوده دامن، در غیاب شوهر، بچه هاى كوچك خود را در خانه رها مى كنند و براى ارضاى نامحدود غریزه التذاذ خود، به جوان ناپاكى مانند خویش مى پیوندند و تمام وظایف ایمانى و انسانى را نادیده مى گیرند.

## والدین و فرزندان گناهكار

گاهى پدران و مادران متجرى و گناهكار، براى لذت بیشتر و كامجویى زیادتر، به اعمال ننگین و شرم آورى دست مى زنند.

فرزندان جوان كه شخصیت و آبروى خود را در معرض خطر مى بینند، تهییج مى شوند، در برابر آنان مى ایستند، با خشونت و پرخاش سخن مى گویند، و محیط خانه به صحنه جنگ مبدل مى گردد.

گاهى دختران و پسران جوان در راه جلب لذایذ نامشروع، مرتكب اعمال كثیفى مى شوند. پدران و مادران ناراحت و خشمگین مى گردند. به فرزندان، با شدت تعرض مى كنند. كار به مجادله و ستیز مى كشد و گاهى منجر به جدایى جوانان از والدین مى گردد.

گاهى شهوت پرستان افراطى به منظور كامرانى و ارضاى التذاذ، تجاوزكارى هاى خود را متوجه جامعه مى كنند و با زناى به عنف، دزدى، حمله مسلحانه، آدم كشى و جنایت، باعث تضاد و تشاجر مى شوند و در اجتماع اختلال و بى نظمى به وجود مى آورند.

## هروئین و بزهكارى

پارى ماچ: تا دیروز هالم و برونكس مركز مواد مخدر بود، ولى امروز به سایر محلات نیویورك هم رخنه كرده است. مواد مخدر مدارس را تهدید مى كند و در هر هشت دقیقه یك نفر را به سوى مرگ مى فرستد.

از سیصد هزار معتاد به مواد مخدر، كه در نیویورك به سر مى برند، 125 هزار نفرشان به هروئین اعتیاد دارند و این عده جهت تأمین هروئین مصرفى خود، روزامه به بین پنجاه تا صد دلار پول نیازمندند.

قسمت اعظم جنایاتى كه در نیویورك صورت مى گیرد، لخت كردن رانندگان تاكسى، حمله تاكسى، حمله مسلحانه به افراد عادى، كیف زنى، حمله به خانه هاى خلوت و نظایر این ها زیر سر همین معتادان به هروئین است.

آمار جنایى در نیویورك نشان مى دهد كه در ده ماهه اول 1972، بالغ بر 368 هزار فقره جنایت بزرگ، از قبیل آدم كشى، تجاوز، حمله مسلحانه و غیره صورت گرفته است. (256)

## تعدیل غریزه جنسى

از مجموع بحث، این نتیجه به دست آمد كه اندازه گیرى غریزه جنسى و تعدیل تمایلات بشرى، یك ضرورت قطعى در زندگى فردى و اجتماعى بشر از عوامل مهم سازگارى در خانواده و اجتماع است. عقل و علم، دین و تقوا، اخلاق و فضیلت، و خوش بختى و سعادت، ما را ملزم مى كند كه از لذت طلبى هاى افراطى و آزادى نامحدود غریزه جنسى چشم پوشى كنیم. به مقررات قانونى و اخلاقى تن در دهیم، و خواهش غریزه التذاذ را در حدود موازین و معیارهاى مصلحت برآورده سازیم.

به شرحى كه توضیح داده شد، اولیاى كلیسا و بعضى از فلاسفه غرب در مورد تمایل جنسى راه تفریط در پیش گرفته و واپس زدن امیال غریزى را عملى مستحسن و راجح شمرده اند.

فروید و پیروان او به راه افراط گراییده و مصرف آزادى نیروى جنسى را معیار خوشبختى و سعادت بشر دانسته اند. این هر دو نظریه در مكتب آسمانى قرآن شریف مطرود و محكوم شناخته شده است.

## روش عادلانه اسلام

اولیاى گرامى اسلام، از طرفى عزوبت را، كه واپس زدن امیال جنسى است، مذموم خوانده و آن را تقبیح كرده اند و از طرف دیگر، آزادى بى قید و شرط غریزه را، كه مستلزم بى عفتى و شهوات زیان بخش است، نیز ممنوع نموده و پیروان خود را از آن برحذر داشته اند و بین این دو روش ناصحیح و غیرمعتدل، امر ازدواج و كامیابى هاى مشروع را كه وسیله صحیح ارضاى غریزه جنسى است. مورد حمایت قانونى و اخلاقى قرار داده و مسلمین را به انجام آن سنت مقدس ترغیب نموده اند.

## مصونیت از افراط و تفریط

این روش صحیح و عادلانه، كه هم آهنگ آیین خلقت و موافق مصلحت هاى فردى و اجتماعى است، مى تواند مردم را در مورد غریزه جنسى از هر گونه افراط و تفریط باز دارد و موجبات خوش بختى و سعادت آنان را فراهم آورد.

7 - برترى طلبى و ناسازگارى

(تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فى الارض و لا فساد).

قرآن كریم

## تجاوز به حقوق دیگران

همان طور كه تكریم شخصیت افراد، سبب جلب محبت و دوستى و مایه سازگارى بزرگسالان و جوانان است، اهانت و تحقیر شخصیت آنان نیز منشاء دشمنى و عداوت و باعث ناسازگارى و تضاد خانوادگى و اجتماعى است.

همان طور كه احترام به حقوق طبیعى و اجتماعى مردم، موجب همكارى و حسن تفاهم است و اعضاى خانواده و اجتماع را با هم مرتبط مى كند، تجاوز به حقوق و حدود آنان نیز موجب اختلاف و پراكندگى است و در محیط خانواده و در اجتماع جنگ و ستیز به بار مى آورد.

علل و عوامل متعددى مى تواند در انسان ها اثر بگذارد و بر خلاف حق و فضیلت آنان را وادارد كه به شخصیت دگران بى احترامى و اهانت كنند. به حقوق و حدودشان تجاوز نمایند، و باعث بى نظمى و اختلال گردند. یكى از آن عوامل كه بدون مبالغه مى شود و گفت از علل مهم این موضوع است، قدرت طلبى و ریاست خواهى است.

## برترى جویى خودخواهان

قسمتى از مشاجرات و ناسازگارى هاى كه در خانواده و اجتماع بروز مى كند و گاهى مفاسد سنگین به بار مى آورد، از برترى جویى و تفوق طلبى افراد خودخواه سرچشمه مى گیرد. براى توضیح مطلب، در این پیرامون آن بحث و گفتگو مى شود.

غریزه قدرت طلبى و برترى جویى، یكى از غرایز نیرومندى است كه در نهاد آدمیان آفریده شده است. به نظر بعضى از دانشمندان، این غریزه بزرگ ترین محرك بشر در فعالیت هاى اجتماعى است و قدرتش از سایر غرایز انسان بیشتر است. غریزه قدرت طلبى، از دوران كودكى فعالیت خود را آغاز مى كند و تا روزگار پیرى و پایان عمر همچنان در ضمیر آدمى فرزندان و مشتعل باقى مى ماند.

بنا نظر آدلر، تجربه و مشاهده كودك در مقایسه خود با جهان غیر از خود، احساس زبونى، ناتوانى، و برخورد با موانع است.

كودك ملاحظه مى كند كه افرادى مستقل و نیرومند در اطراف وى رفت و آمد مى كنند. آن ها قادرند به میل خود همه كارى را انجام دهند و برعكس، او قادر نیست حتى خود را سرپا نگاه دارد و حركات خویش را در اختیار گیرد.

## تنها آرزوى كودك

تنها كوشش و آرزوى وى این است كه مانند دیگران بتواند سر پاى خود بایستد و گریبان خویشتن را از چنگ قدرت دگران و ناتوانى بى انتهاى خویش برهاند. به عبارت دیگر، در نظر او قدرت و توانایى نخستین خیر و ضعف و زبونى تنها شر مزاحم است. بدین ترتیب، كوشش طبیعى و اصلى فرد در زندگى چیزى جز تلاش براى رهایى از ضعف و دسترسى به قدرت نیست. (257)

## علاقه به قدرت

راسل مى گوید:

كودك چون قدرت چندانى ندارد، همواره در آرزو و در پى تحصیل آن است. عشق و علاقه به كسب قدرت است كه طفل را بر آن مى دارد كه عضلات خویش را پرورش دهد و به درس بچسبد. به گمان من، كنجكاوى و میل به كسب دانش را باید از متفرعات عشق به تحصیل قدرت محسوب داشت. اگر توانایى، توانایى است، در این صورت عشق به كسب دانش، علاقه به كسب قدرت نیز هست. (258)

مردم از نظر كشش روحى و تمایلات نفسانى با یكدیگر متفاوت اند. به همین جهت، هر فردى به طبع ابتدایى خود مایل است غریزه قدرت طلبى خویش را از راهى كه بیشتر با خواهش هاى درونى اش سازش دارد، ارضا نماید. بعضى دوستدار ثروت اند و غریزه قدرت خود را در جمع مال اقناع مى نمایند بعضى عاشق علم اند و به وسیله فراگرفتن دانش، خود نیرومند مى كنند. بعضى خواستار محبوبیت اجتماعى و نفوذ در افكار مردم اند و از راه جاه طلبى به قدرت دست مى یابند، و بعضى با ورزش و نیل به مقام قهرمانى، به خواهش قدرت خود جامه تحقق مى پوشند. بعضى شیفته ریاست و فرمانروایى هستند و غریزه قدرت طلبى خویش را در حكومت كردن بر این و آن پیاده مى كنند. موضوع بحث ما در این فصل، ریاست طلبى و ارضاى غریزه قدرت، از راه حكومت بر دگران است.

## ریاست طلبى

گر چه قدرت زمامداران و صاحبان مقام در خانواده ها و جوامع بشرى یكسان نیست و قلمرو حكومت و فرمانروایى آنان از نظر كمیت و كیفیت با یكدیگر متفاوت است، ولى در تمام موارد، معیار اساسى ریاست و حكمرانى، در هر درجه و مقامى كه باشد، یك چیز است آن ارضاى غریزه قدرت طلبى و برترى جویى است.

## فرونشاندن عطش قدرت

بزرگسال یا جوانى كه مى خواهد در محیط خانواده حكومت كند، كدخدایى كه فكر ریاست یك روستا را در سر مى پرورد، مدیرى كه علاقه دارد در كارخانه رئیس كارگران و كارمندان باشد، كسى كه مایل است به فرمانروایى یك محله یا یك شهر دست یابد، و خلاصه هر كس كه به هر مرتبه اى از مراتب ریاست و فرمانروایى ابراز علاقه مى كند، براى این است كه عطش ‍ قدرت خود را فرو نشاند و خواهش غریزه قدرت طلبى خویش را برآورده سازد.

نكته قابل ملاحظه آن كه بعضى از افراد در خانواده و اجتماع واجد شرایط فرمانروایى هستند. اینان روى لیاقت و شایستگى، یا بر اثر اوضاع و احوالى كه به نفعشان پیش مى آید، مستقیما قدرت را در دست مى گیرند و غریزه خویش را ارضا مى نمایند. بعضى كه خود را واجد شرایط لازم نمى دانند، به صاحبان قدرت مى پیوندند و با وابستگى به آنان، خود را نیرومند مى كنند و بدین وسیله خواهش تفوق طلبى خویش را برآورده مى سازند.

## جلب توجه صاحبان قدرت

گاهى در محیط خانه، نوجوانان و كودكان، براى كسب قدرت، مى كوشند كه نیرومندترین افراد خانواده را به خود متوجه سازند و با اطاعت از دستورهاى وى، رضایت خاطرش را جلب كنند تا با پشتیبانى او قدرتى به دست آورند و غریزه تفوق طلبى خود را ارضا نمایند.

گاهى در محیط اجتماع، بعضى از افراد، براى كسب قدرت محلى یا سلطه صنفى یا پیروزى هاى اجتماعى و دیگر امورى نظایر این ها به پناه صاحبان قدرت مى روند و به اطاعتشان تن مى دهند تا در پرتو آنان قدرتمند شوند و بدین وسیله تمایلات غریزى خویش را اقناع كنند.

## رهبران و پیروان

انگیزه قدرت به دو صورت متمایز نمودار مى گردد. یا به حالت باز و صریح در رهبران جلوه مى كند و یا به شكل بسته و ضمنى در پیروان مشهود است. وقتى كه گروهى با رضایت خاطر از پیشوایى تبعیت مى كنند، به آن دلیل است كه آن دسته تحت رهبرى او قدرتى را كه به آن چشم دوخته اند، به دست آورند. یعنى در حقیقت، منافع مادى یا تمایلات روحى آن ها در پیروى از پیشوا تأمین مى شود.

بسیارى از افراد در خود شایستگى لازم را جهت رهبرى گروهى از همنوعان خویش سراغ ندارند. بدین علت، همواره در جست و جوى پیشوایى هستند كه تدبیر و شهامت لازم را براى نیل به تفوق واجد باشد. (259)

## عشق به قدرت

خلاصه، بشر به قدرت و نیرومندى علاقه دارد و از ضعف و ناتوانى متنفر است. غریزه قدرت طلبى بر همه انسان ها حكومت مى كند و تمام افراد، آگاهانه یا ناآگاهانه براى اقناع آن در تلاش و كوشش اند.

غریزه قدرت طلبى، مانند سایر غرایز، كور و بى شعور است.

عدل و انصاف نمى فهمد. فضیلت و اخلاق را درك نمى كند. تنها ارضاى خود را مى طلبد و در راه رسیدن به هدف، حد و مرز نمى شناسد. اگر این غریزه نیرومند آزاد باشد و آدمیان، بى قید و شرط از فرمانش اطاعت نمایند، جامعه به هرج و مرج كشیده مى شود. اقویا به ضعفا زور مى گویند و قدرتمندان بزرگ، قدرت هاى كوچك را به ناحق درهم مى شكنند و مردم در معرض تجاوز و تعدى و جرم و جنایت قرار مى گیرند. در چنین شرایطى، زندگى براى انسان ها طاقت فرسا و جان كاه مى شود و جوامع بشرى به انواع مصائب بزرگ و آلام غیرقابل جبران دچار مى گردند.

براى آن كه جامعه از بى نظمى و اختلال مصون بماند و ضعفا و اقویا بتوانند با ایمنى و آرامش خاطر در كنار هم زندگى كنند، ملل و اقوام بشرى ناگزیر گردیدند:

اولا، با وضع مقررات قانونى و اخلاقى، حدود و حقوق تمام افراد را معین كنند و مرزهاى روا و ناروا را ممتاز سازند،

## پایه گذارى حكومت

ثانیا، براى آن كه قدرت طلبان خودپرست به محدودیتهاى قانونى و اخلاقى تن در دهند و از تجاوزكارى و افراط باز ایستند، ناگزیر شدند قدرت بزرگى را به نام حكومت پایه گذارى كنند كه ناظر حسن اجراى قوانین باشد، تا افراد جامعه، در پناه آن قدرت بزرگ، از شر قدرت هاى كوچك محفوظ بمانند و به حقوق و منافع مشروع خود دست یابند.

وجود حكومت، یعنى یك قدرت بزرگ، به منظور تنظیم روابط اجتماعى، تأمین حقوق مردم، جلوگیرى از تعدى خودخواهان متجاوز، و خلاصه براى اجراى قانون از ضروریات جوامع بشرى است. این مطلب، در گذشته، ضمن روایات اسلامى، خاطرنشان شده و امروز نیز دانشمندان جامعه شناس به آن تصریح نموده و در كتاب هاى خود آورده اند.

## حكومت و پایدارى ملت

(انا لا نجد من الفرق و لا ملة منالملل بقوا و عاشوا الا بقیم و رئیس لما لابد لهم منه فى امر الدین و الدنیا). (260)

فضل بن شاذان از حضرت رضا عليه‌السلام شنیده است كه فرمود: هیچ طایفه و ملتى را نمى یابیم كه به زندگى ادامه داده و پایدار مانده باشند، مگر به وجود رئیس و سرپرستى كه ضروریات مادى و معنوى آنان از ناحیه او تأمین شده باشد.

نظم یكى از ضروریات هر جامعه است، زیرا هیچ اجتماعى بدون نظم قابل دوام نخواهد بود. كلیه جوامع انسانى داراى یك نوع حكومتى هستند كه به وسیله آن، روابط بین افراد تنظیم و منافع جامعه تأمین مى گردد. البته نوع حكومت، بر حسب این كه جامعه اى ضعیف و عقب مانده باشد یا متشكل و مترقى، فرق مى كند.

وظایف اساسى دولت عبارت از تأمین نظم و آرامش در یك جامعه و تطبیق فعالیت هاى افراد آن جامعه است. بدون وجود یك چنین دستگاه تطبیقى، همكارى لازم بین افراد آن جامعه وجود نخواهد یافت. (261)

## اسلام و تحدید غریزه قدرت

پیشواى عالى قدر اسلام، با وضع قانونى و اخلاقى، غریزه قدرت طلبى مردم را محدود و محصور نمود و از زیاده روى و طغیانش كه منشاء تجاوز و تعدى و باعث در هم ریختن نظم اجتماعى است، جلوگیرى كرد. ولى از این جهت كه اسلام آیین الهى است و تعالیمش بر اساس ایمان به خدا و قیامت استوار است، براى حسن اجراى قوانین آن، از دو نیرو استفاده كرد. یكى نیروى ایمان و دیگرى نیروى حكومت.

## برترى طلبى و حرمان از فیض الهى

نیروى ایمان: رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، در تعالیم آسمانى خود به پیروان خویش ‍ فهماند كه تفوق طلبى و برترى جویى بى حساب، نه تنها ضرر دنیوى دارد و خانواده و اجتماع را دچار بى نظمى و هرج و مرج مى كند و مفاسد گوناگونى به بار مى آورد، بلكه این خلق ناپسند، از نظر ایمانى و معنوى سبب محرومیت از فیض ابدى الهى در عالم قیامت است.

(تلك الدار الاخرة للذین لا یریدون علو فى الارض و لا فساد و العاقبة للمتقین). (262)

این خانه سعادت و بهشت آخرت را به كسانى اختصاص مى دهیم كه نمى خواهند در زمین سركشى و بلندپروازى كنند و تفوق خود را به ناروا بر دگران تحمیل نمایند و باعث فساد و تباهى شوند، كه رستگارى و حسن عاقبت مخصوص پرهیزكاران است.

نیروى ایمان، بزرگ ترین ضامن اجراى مقررات دینى است.

در آیین اسلام هتك، حرمت و اهانت، ظلم و تعدى، و تهدید و تخویف مسلمین از گناهان كبیره است. پیروان واقعى اسلام همواره مراقبت دارند كه عملا از مرزهاى قانونى و اخلاقى اسلام قدمى فراتر نگذارند و دامن خویش ‍ را به گناه آلوده نكنند. یك فرد باایمان، نه تنها به انگیزه قدرت طلبى و برترى جویى به حقوق دگران تجاوز نمى كند، بلكه به خود اجازه نمى دهد كه با نگاه تند و رعب آور، قدرت خویش را به رخ مردم بكشد و موجبات تخویف و ایذاى آنان را فراهم آورد. چه، طبق تعالیم اسلامى عقیده دارد كه نگاه تند نیز در قیامت مورد محاسبه قرار مى گیرد و باعث كیفر الهى مى شود.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: من نظر الى مؤمن نظرة لیخیفه بها اخافه الله یوم لا ظل ظله). (263)

امام صادق عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله حدیث كرده كه فرموده است: هر كس مسلمانى را به منظور ترساندن با نگاه تند بنگرد، خداوند در روزى كه جز سایه لطف او سایه اى نیست، وى را مى ترساند و بدین وسیله مجازاتش مى كند.

## حكومت و اجراى قوانین

نیروى حكومت: در آیین اسلام براى حسن اجراى قوانین از نیروى حكومت نیز استفاده شده است. براى آن كه قدرت الهى به درستى اجرا شود و افراد گناهكار از موازین قانونى سرپیچى ننمایند و به حقوق و حدود دگران تجاوز نكنند، خداوند اساس حكومت اسلامى را تشریع نموده و مسلمین را به اطاعت از حكومت مكلف ساخته است.

فضل بن شاذان، كه خود از تربیت یافتگان مكتب حضرت على بن موسى الرضا عليه‌السلام است، در مواقع مختلف مطالب بسیارى در علل مقررات دینى و فرایض اسلامى از آن حضرت فرا گرفته و سپس براى استفاده عموم، آن ها را به صورت پرسش و پاسخ تنظیم نموده و در دسترس همگان قرار داده است. از آن جمله، درباره لزوم حكومت اسلامى چنین مى گوید.

(فان قال قائل فلم جعل اولى الامر وامر بطاعتهم؟ قیل لعلل كثیرة منها ان الخلق لما وقفوا على حد محدود و امروا ان لا یتعدوا ذلك الحد امافیه من فسادهم لم یكن یثبت ذلك و لا یقوم الابان یجعل علیهم امینا یمنعهم من لا تعدى و الدخول فیما خطر علیهم لانه لو لم یكن ذلك لكان احد لا یترك لذته و منفهته لفساد غیره فجعل علیهم قیما یمنعهم من الفساد و یقیم فیهم الحدود و الاحكام). (264)

اگر كسى سئوال كند كه چرا خداوند براى مسلمین حكومت شرعى قرار داده و اطاعت اولى الامر را بر مردم واجب نموده است؟ در جواب گفته مى شود این كار علل متعدى دارد. از آن جمله این كه وقتى در شرع مقدس ‍ حدود قانونى معین شد و مردم مأموریت یافتند كه از موازین مقرر تجاوز نكنند و باعث فساد نشوند، حسن اجراى قوانین و اقامه حدود، ایجاب مى كرد كه خداوند امینى را مردم بگمارد كه مانع تعدى آنان شود. چه آن كه افراد به طور طبیعى حاضر نیستند از لذت و منفعت خود، كه براى دیگرى ضرر دارد، چشم پوشى نمایند. باید فرمانروا و سرپرستى بر مردم حاكم باشد تا آنان را از فساد و تجاوز باز دارد و قانون را به درستى اجرا نماید.

## حمایت از حق و عدالت

به شرحى كه اشاره شد، هدف اساسى از تشكیل حكومت ها این بود كه در جوامع بشرى قدرت هاى بزرگى به وجود آیند كه حامى حق و عدالت و ناظر بر حسن اجراى قوانین و مقررات باشند تا افراد خودسر و قدرت طلب نتوانند به مردمان ضعیف زور بگویند و به حقوق آنان تجاوز نمایند. بدبختانه، در دنیاى كنونى، صاحبان قدرت هاى بزرگ، خود به بیمارى تفوق طلبى و دچار شده و به ملل ضعیف جهان زور مى گویند و از این رهگذر زمینه تیره روزى و بدبختى انسان ها در روى كره زمین فراهم آمده است.

## ضعف مبادى ایمانى

در عصر ما، از طرفى مبادى ایمانى و اخلاقى، كه عامل معنوى تعدیل غریزه قدرت است، به ضعف و سستى گراییده و فضیلت و تقوا عملا به دست فراموشى سپرده شده است و از طرف دیگر، با پیشرفت صنعت و ماشین، ابزارهاى تخریبى بسیار مدرن و نیرومند در اختیار قدرت طلبان بزرگ قرار گرفته و روز به روز خطر ویرانى جهان افزایش مى یابد و موجبات نابود شدن انسان ها فراهم تر مى گردد. به نظر دانشمندان، اگر این اوضاع و احوال در جهان پایدار بماند و این شرط نومید كننده همچنان ادامه پیدا كند، به قیمت سقوط تمدن و نیستى بشر تمام خواهد شد.

راسل مى گوید:

رئیس حكومتى كه قدرت ماشینى عظیمى در اختیار دارد، چنان چه بدون مانع و ترمز به حال خود واگذشته شود، خود را چون خدایى احساس ‍ خواهد نمود، البته نه خداى محبت، بلكه خداى شقاوت. (265)

در جنگ جهانى دوم، هر چند صاعقه خدایان بر رم و برلن فرود آمد و لندن و پاریس از آن در امان ماندند، ولى واقعا بعد از چنین فجایعى بشر مى تواند در حالت اعتدال زندگى كند؟ آیا افرادى كه در ابتدا احساس ‍ بشردوستانه و انسانى داشته اند، بعلت تزاید فشارهاى روحى دیوانه تر از كسانى كه اصولا فاقد این نوع احساس بوده اند، نخواهند گردید؟

## قدرت هاى جادویى ماشین

در قرن پیشین، بشر خود را تسلیم شیطان مى كرد تا اقتدار ساحرانه اى به دست آورد، ولى در دنیاى امروز قدرت هاى جادویى را مى توان از علم و ماشین كسب نمود و در نتیجه، احساس شیطان بودن در نهاد بشر به سرعت نشو و نما مى كند.

## تعدیل قدرت در جهان

در هر حال به سرانجام بشریت نمى توان امیدوارى داشت، مگر آن كه مسئله قدرت در جهان كنونى حل شود. قدرت هاى موجود تعدیل و توزیع گردند و اهلى شوند و به صورت قدرت معتدل، نه فقط در اختیار دسته جات و طبقات خاص اجتماعى یا رهبران مستبد و پیشوایان متعصب، بلكه در خدمت تمام بشریت در آیند. زیرا پیشرفت شگفت انگیز علوم و فنون در عصر حاضر، این شرایط را كه باید همزیستى كامل برقرار باشد و یا همه با هم رهسپار دیار عدم گردند. ، اجتناب كرده است. (266)

در اواخر قرن 19، مردى به نام نیچه، كه اسمش در ردیف حكماى غرب ثبت شده و شهرت جهانى دارد، نظریه خطرناكى را درباره قدرت طلبى به جهانیان عرضه كرد و به صورت یك تئورى فلسفى، انواع جرایم و جنایات را براى نیل به تفوق و برترى مجاز دانست و صاحبان قدرت را در تجاوزكارى و درنده خویى مورد حمایت و تشویق قرار داد. شاید هم اكنون عده زیادى از صاحبان قدرت، به طور آگاه یا ناآگاه، تحت تأثیر سخنان نیچه هستند و عملا از نظریه او پیروى مى كنند و براى دست یابى به قدرت زیادتر، توانایى بیشتر، و مقام بالاتر، بى پروا هر جنایتى را مرتكب مى شوند و كمترین نگرانى و تأثیرى از اعمال ضدانسانى خویش احساس ‍ نمى كنند.

## مكتب نیچه و اصل قدرت

نیچه مكتب فلسفى خویش را بر مبناى اصالت قدرت كرد و ضمن پایه گذارى كرد و ضمن تشریح افكار خود، تمام صفات ناپسند و ضدانسانى را كه در راه رسیدن به قدرت، مفید و مؤثر باشد، خوب و مستحسن شمرد و همه سجایاى انسانى و فضایل آدمى را كه سد راه نیرومندى و تفوق گردد، بد و نادرست شناخت.

## فلسفه نیچه و خودپرستى

همه دانشمندان دنیا، خودپرستى را مذموم و دگردوستى و شفقت را مستحسن شمرده اند. نیچه بر خلاف همه، خودپرستى را حق دانسته و شفقت را ضعف نفس و عیب پنداشته است.

بنیاد فكر نیچه این است كه شخص باید هر چه بیشتر توانا شود و زندگانى اش پرحدت و خوش تر و من، یعنى نفسش، شكسته تر و نیرومندتر و از تمایلات تقاضاهاى نفس خود برخورداتر باشد. پس آن چه براى حصول این مقصود مساعد است، اگر چه قساوت و بى رحمى، مكر و فریب، و جنگ و جدل باشد، خوب است و آن چه مزاحم و مخالف این غرض است، اگر چه راستى و مهربانى و فضیلت و تقوا باشد، بد است. بنابراین، نیچه كمالات و محسنات را به كلى برخلاف آن چه دگران انگاشته اند، مى پندارد و نگارش هایش یك نیمه براى خراب كردن بناى اخلاقى پیشینان است، و یك نیمه براى پیشنهاد كردن آن چه باید مطلوب باشد و مستحسن شمرده شود.

نیچه مى گوید: خود را باید خواست و خود را باید پرستید و ضعیف و ناتوان را باید رها كرد تا از میان برود و رنج و درد كاسته شود و ناتوان بر دوش توانا بار نباشد و سنگ راهش نشود.

## مرد برتر در نظر نیچه

مرد برتر آن است كه نیرومند باشد و به نیرومندى زندگى كند و هوى و تمایلات خویش را برآورده سازد، خوش باشد و خود را خواجه و خداوند بداند و هر مانعى كه براى جلوگیرى در پیش بیاید، از میان بردارد و از خطر نهراسد و از جنگ و جدال نترسد. (267)

## نیچه و فضایل اخلاقى

به طورى كه صریحا از سخنان نیچه استفاده مى شود، تئورى او بر اساس ‍ خودپرستى و ارضاى بى قید و شرط غریزه قدرت طلبى استوار است. در نظر این فیلسوف اروپایى، عدل و انصاف، حق و فضیلت، پاكى و تقوا، و اخلاق و انسانیت، در زمینه برترى جویى، چیزى جز ضعف و انحطاط نیست. او عقیده دارد كه توانایى و نیرومندى پایگاه ارضاى شهوات صاحبان قدرت است. مردان برتر باید از این رهگذر حداكثر استفاده را بنمایند و هر چه بیشتر از لذایذ زندگى برخوردار گردند و به مشتهیات نفسانى خویش جامه عمل بپوشانند.

مكتب نیچه انسان را مانند حیوان مى سازد. خودخواهى را در ضمیر آدمى تقویت مى كند و دگردوستى را سركوب مى نماید.

به اصل تعاون و حمایت ناتوان پشت پا مى زند. ضعفا را مایه درد و رنج مى داند و مى گوید آنان را باید ترك گفت تا از میان بروند.

## نظریه ضدانسانى

واضح است كه این نظریه ضدانسانى تا چه حد درنده خویى و سبعیت را در نهاد آدمى بیدار مى كند و تا چه پایه باعث و تباهى مى شود، و چگونه این طرز تفكر، بذر اختلاف و ناسازگارى را در ضمیر انسان مى افشاند. در خانواده ها و جوامع بشرى جنگ و ستیز به بار مى آورد، و دنیا را به راه بدبختى و سیه روزى سوق مى دهد.

روشى كه در مكتب آسمانى اسلام در مورد قدرت و پیروزى هاى ناشى از آن اتخاذ شده و اولیاى دین، قولا و عملا، آن را به پیروان خود آموخته اند، درست در قطب مخالف این فلسفه غیرانسانى قرار دارد.

مكتب نیچه بر اساس خودپرستى و هواى نفس پایه گذارى شده است. در این مكتب اصالت و اولویت براى قدرت و پیروزمندى است. عدل و انصاف، حق و فضیلت، مكارم اخلاقى و سجایاى معنوى، بشردوستى و تعاون، و خلاصه هر قسم صفات انسانى و شرافت روحانى، كه سد راه قدرت یابى شود، به نظر نیچه بد و مردود شناخته شده و آدمى براى دست یافتن به توانایى و قدرت، حق دارد همه آن ها را پایمال نماید.

## اسلام و اصالت حق

مكتب آسمانى اسلام، بر اساس خداپرستى و اطاعت از اوامر الهى پایه گذارى شده است. در این مكتب، اصالت براى حق و حقیقت و اولویت براى عدل و فضیلت است. كسى كه براى كسب قدرت و غلبه برگردان حق و عدالت را سركوب مى كند و به ظلم و بیدادگرى دست مى زند، در نظر اولیاى گرامى اسلام، خودش گناهكار و عملش نادرست و مطرود شناخته شده و برترى و غلبه اى كه از این راه نصیبش مى گردد، در واقع شكست و مغلوبیت است.

## اولویت فضیلت

به عبارت كوتاه تر، در مواردى كه دست یابى به قدرت مستلزم پا زدن به عدل و اخلاق باشد، پیروان مكتب نیچه اولویت را به قدرت یابى مى دهند و فضایل اخلاقى و مكارم انسانى را فداى آن مى كنند، ولى پیروان مكتب قرآن شریف، حق و فضیلت را اولى و ارجح مى دانند و مكلف اند از قدرتى كه با ظلم و ستم به دست مى آید، چشم پوشى كنند و دامن انسانى خود را به تعدى و تجاوز آلوده ننمایند. در این باره روایات بسیارى رسیده است.

(قال على عليه‌السلام: اختر ان تكون مغلوبا و انت منصف و لا تختر ان تكون غالبا و انت ظالم). (268)

على عليه‌السلام فرموده: به شكست و مغلوبیتى كه بر وفق انصاف و عدالت است، تن در ده و آن را براى خود برگزین و از پیروزى و غلبه اى كه دامنت را به ظلم و ستم لكه دار مى كند، اجتناب كن و خواهان آن مباش.

## پیروزى از مجراى گناه

(و عنه عليه‌السلام: ماظفر من ظفر بالاثم و الغالب بالشر مغلوب). (269)

و نیز فرموده است: پیروزى نیافته آن كس كه با گناه و تجاوز پیروز شده است و كسى كه با شر و بدكارى قدرت به دست مى آورد و غلبه مى كند در حقیقت مغلوب است.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال لرجلین تخاصما بحضرته: اما انه لم یظفر بخیر من ظفر بالظلم). (270)

دو نفر به مخاصمه، شرفیاب محضر امام صادق عليه‌السلام شدند و هر یك براى غلبه بر دیگرى تلاش مى كرد. امام عليه‌السلام فرمود: آن كس كه با ظلم و ستم بر خصم خود غلبه مى كند، باید بداند كه پیروزى خوب و شرافتمندانه اى به دست نیاورده است.

(قال رجل لجعفر بن محمد عليه‌السلام: انه وقع بینى و بین قوم منازعة فى امور و انى ارید ان اتركه فیقال لى ان تركك له ذل فقال جعفر بن محمد عليه‌السلام: ان الذلیل هو الظالم). (271)

مردى به امام صادق عليه‌السلام عرض كرد: بین من و كسانى، در پاره اى از امور، كشمكش و نزاع در گرفته است. من مى خواهم از آن منازعه دست بردارم، ولى اشخاصى از این كار منعم مى كنند و مى گویند ترك منازعه براى تو باعث خوارى و ذلت خواهد شد.

## ستمكارى و ذلت

حضرت فرمود: ذلیل آن كسى است كه ستم مى كند. یعنى اگر ترك نزاع بر وفق حق و عدالت است، اقدام كن و به گفته آنان كه مانع این كارند، ترتیب اثر مده.

امام صادق عليه‌السلام در جمله آخر حدیث به یك فصل مهم روانى اشاره فرمود و آن این كه ستمگرى و ظلم، نشانه عجز و ظالم و حاكى از حقارت و ذلت درونى اوست. این نكته ضمن دعاى روز عید قربان و جمعه سجاد عليه‌السلام نیز آمده است.

(و قد علمت انه لیس فى حكمك ظلم و لا فى نقمتك عجلة و انما یعجل من یخاف الفوت و انما یحتاج الظلم الضعیف، و قد تعالیت یا الهى عن ذلك علوا كبیرا). (272)

بارالها، مى دانم كه داورى ات به ظلم و ستم آمیخته نیست و در كیفر گناهكاران شتاب نمى كنى، چه آن كس در كار خود عجله مى كند كه بترسد، فرصت از دستش مى رود، و كسى به ستم احتیاج دارد كه ضعیف و ناتوان باشد.

پروردگارا مقام مقدس تو منزه از خوف و مبرى از عجز است.

## مكتب اسلام و نظریات نیچه

از این روایات، تفاوت مكتب اسلام و نظریات نیچه در مورد قدرت یابى به خوبى آشكار مى شود. مكتب اسلام توانایى و قدرتى را كه از راه ظلم و بیدادگرى به دست آید، مردود و مطرود مى خواند و ستمكارى را نشانه ضعف درونى و عجز باطنى ستمكار مى داند و پیروان خود را موظف نموده كه از آن برحذر باشند. ولى مكتب نیچه، كسب قدرت را به هر صورت و در هر شرایطى كه باشد، ارجح و اولى مى داند و پیروان او مجازند كه در راه رسیدن به آن، هر عمل ناروایى را مرتكب شوند و به تمام سجایاى اخلاقى و صفات انسانى پشت پا بزنند.

## نیچه و اصل قدرت

بنیاد فكر و نیچه این است كه شخص باید هر چه بیشتر توانا باشد و از تمایلات نفسانى خود برخوردارتر باشد. پس هر عملى كه به نیل به این هدف كمك مى كند و بر قدرت آدمى مى افزاید، خوب است، اگر چه قساوت و بى رحمى، مكر و فریب، و جنگ و جدل باشد.

بنیاد تعالیم اسلامى این است كه شخص مسلمان باید هر چه بیشتر درستكار و متقى باشد و از هر ناپاكى و گناهى پرهیز نماید، اگر چه آن گناه باعث تقویت و تشدید قدرت او شود و به توانایى اش فزونى بخشد.

على عليه‌السلام، طبق وظیفه دینى و بر اساس عدل و انصاف، اموال بیت المال را بین تمام مردم به طور متساوى تقسیم مى كرد. كسانى در لباس ‍ دوستى و خیرخواهى به آن حضرت گفتند كه براى تحكیم پایه هاى حكومت و كسب قدرت بیشتر، افراد مؤثر را مورد توجه مخصوص قرار دهد و آنان را از عطایاى زیادترى برخوردار سازد. در جواب آنان فرمود:

## اسلام و اصل عدالت

(اتاءمرونى ان اطلب بالجور فیما ولیت علیه). (273)

آیا به من مى گویید نسبت به مردم كه بر آنان حكومت مى كنم، ستم روا دارم و بر خلاف حق، اموال آن ها را به صاحبان زور و زر بدهم و بدین وسیله از آنان براى حفظ حكومت و ازدیاد قدرت خود یارى بخواهم؟ هرگز چنین نخواهم كرد.

## نیچه و رها كردن ضعیفان

در مكتب نیچه، هدف اساسى براى صاحبان قدرت، ارضاى هر چه بیشتر خواهش هاى نفسانى و تمایلات شهوانى است. به نظر وى، مرد برتر كسى است كه با نیرومندى زندگى كند، هوى و تمایلات خود را برآورده سازد، و خوش باشد. او در فرضیه خود، نه تنها به ضعیف و مظلوم توجهى نمى كند و از افتادگان حمایت نمى نماید، بلكه بر عكس مى گوید: ضعیف و ناتوان را باید رها كرد تا از میان برود.

در مكتب اسلام، عالى ترین هدف براى قدرت و توانایى، اقامه حق و عدالت و حمایت از مظلوم و ضعیف است. یك فرد مسلمان از نظر دینى وظیفه دارد در حدود قدرت خود مظلوم را یارى كند. با ظلم و بیدادگرى مبارزه نماید. در حل مشكل ضعفا و ناتوان بكوشد. از گرفتارى آنان بكاهد، و بدین وسیله نعمت قدرت را شكرگزارى نماید.

على عليه‌السلام، موقعى كه در اوج قدرت و نیرومندى بود، با لشكر سلحشورش به جنگ بصره مى رفت. عبدالله بن عباس مى گوید: در منزل ذى قار به محضر امیرالمؤمنین عليه‌السلام شرفیاب شدم، در حالى كه آن حضرت كفش پاره خود را مى دوخت.

## اسلام و حمایت مظلومان

(فقال لى: ما قیمة هذا النعل؟ فقلت لا قیمة لها. فقال عليه‌السلام: والله لهى احب الى من امرتكم الا ان اقیم حقا او ادفع باطلا). (274)

حضرت فرمود: به خدا قسم این كفش كهنه در نظر من از فرمانروایى و حكومت بر شما محبوب تر است، مگر آن كه از این پایگاه حقى را اقامه كنم یا از باطلى جلوگیرى نمایم.

## ارزیابى قدرت از جهت اقامه حق

روزى كه على عليه‌السلام با عبدالله بن عباس سخن مى گفت، زمامدار كشور پهناور اسلام بود و بزرگ ترین قدرت را در اختیار داشت، ولى هرگز آن را از جهت كامیابى و ارضاى تمایلات خویش ارزیابى نمى كرد، بلكه قدرت حكومت در نظر آن حضرت، تنها از جهت اقامه حق و امحاى باطل ارزش ‍ داشت. او مى خواست از آن سنگر به نفع عدل و فضیلت استفاده كند.

مظلومى را حمایت نماید، و دست ظالم را از دامن وى كوتاه سازد.

## انتقاد نیچه از برادرى و برابرى

نیچه مى گوید: در آغاز امر، دنیا بر وفق خواهش مردمان نیرومند مى گذشت و ناتوانان، زیردست و بنده ایشان بودند و لكن نیرومندان اندك اند و ناتوان بسیار. پس این بسیارى را وسیله پیشرفت خود ساختند و به حیله و تدبیر، اصول راءفت و شفقت، فروتنى و غیرخواهى، مهربانى، و عدالت و كرامت را در اذهان به صورت نیكى و درستى و زیبایى جلوه دادند، تا توانایى نیرومندان را تعدیل كنند و از خود بندگى آنان رهایى یابند و این مقصود را بیشتر به وسیله ادیان پیش بردند و نام خدا و حق را حصار آن ها قرار دادند. سقراط و بودا آموزگاران بزرگ این تعلیمات اند و از همه بزرگ تر، به عقیده نیچه از همه بدتر. عیسى مسیح است كه این همه در برادرى و برابرى مردم زحمت كشید و در لزوم دستگیرى و رعایت ناتوانان و بینوایان تأکید كرد. اخلاق مسیحى، اخلاق بندگى است و اخلاق خواجگى را تباه كرده است و گفت و گوى این سخنان، كه امروز در دنیا شایع شده، از آن منشاء است. باید این اصول را خراب كرد و اصول زندگى خواجگى را اختیار نمود. (275)

## انتقاد نیچه از مذهب

نیچه در این قسمت از سخنان خود به مذهب مى تازد و از رهبران ادیان انتقاد مى كند و مى گوید: آنان با دعوت به راءفت و شفقت، مهربانى و غیرخواهى، عدالت و كرامت، برادرى و برابرى و مراعات حقوق دگران، به حمایت ضعفا و ناتوان برخاسته و آن ها را از بردگى و بندگى اقویا و اربابان زور و زر آزاد بودند و در نتیجه، اخلاق خواجگى تباه شده است. به همین جهت، در پایان مقاله خود اظهارنظر مى كند كه باید اصول اخلاقى ادیان را ویران ساخت و زندگى خواجگى و اشرافى را اختیار كرد.

## انتقاد كمونیست ها از مذهب

كمونیست ها نیز در كتاب هاى خود شدیدا به ادیان مى تازند و از رهبران مذاهب انتقاد مى كنند، ولى اینان، بر خلاف نیچه، از این جهت با تعالیم دینى مخالف اند كه مى گویند مذهب به حمایت اقویا و كارفرمایان برخاسته و طبقه زحمتكش و ضعیف را در سخنى و محرومیت نگاه داشته است.

لنین مى گوید: مذهب یكى از فرم هاى فشار روحى به طبقه رنجبرى است كه دائما براى دیگرى زحمت مى كشد و محرومیت مى برد. مذهب به كمك طبقه كارفرما آمده و كارگر را به زحمت و رنج كشیدن براى دگران تشویق مى كند. (276)

مذهب و هیئت هاى حاكمه فاسد، همیشه توأما بر ضد توده مردم دست اندر كارند. روحانى و ثروتمند دو قطب، لازم و ملزوم براى استثمار طبقات رنجبر است. (277)

## تضاد این دو نظریه

ملاحظه مى كنید كه نظریه نیچه، درباره مذهب با نظریه كمونیست ها تضاد صریح و آشكار دارد. نیچه مى گوید مذهب با تعالیم اخلاقى خود، به حمایت اكثریت ضعیف و زیردست برخاسته و آنان را از بردگى اشراف رهایى بخشیده و زندگى خواجگى را بر هم زده است. كمونیست ها مى گویند مذاهب به كمك كارفرمایان قوى و ثروتمند آمده و رنجبران زحمتكش را در مضیقه و محرومیت قرار داده است.

نیچه، مكتب خود را بر پایه اصالت قدرت بنا كرده است. مكتب كمونیستى بر اصالت اقتصاد پایه گذارى شده است، و به طورى كه در فصل قبل اشاره شد، مكتب فروید، متكى به اصالت لذت است.

## آزاد فكرى و واقع بینى

پیروان این مكاتب، خویشتن را در محصوره هاى قدرت و اقتصاد و لذت زندانى كرده و از افكار خود سلب آزادى نموده اند.

هر یك از آنان مى خواهند تمام حقایق را از پشت عینك اختصاصى خود ببینند و همه چیز را بر اساس مكتب خویش تجزیه و تحلیل كنند، غافل از آن كه محدود كردن فكر، سد راه واقع بینى است. به همین جهت، طرفداران این مكاتب، در بسیارى از موارد، از آن جمله درباره ادیان الهى، از درك حقایق عاجز مانده و چون حقیقت را ندیدند، ره افسانه زدند و مطالب نادرست و غیرواقعى فراوان گفتند.

## تقارن زمانى نیچه و فروید

نیچه، در سال 1844 مسیحى به دنیا آمد و در سال 1900 درگذشت. فروید در سال 1856 متولد شد و در سال 1939 از جهان رخت بربست. این دو نفر تقریبا در یك زمان نظرات علمى خود را در مباحث مختلف به مردم عرضه كردند و رفته رفته شهرت جهانى یافتند، ولى آنان در خلال نظریه هاى خود، راه هاى خطرناكى را به بشر نشان دادند و مفاسد بسیارى به بار آوردند.

فروید در مورد آزادى غریزه جنسى سخت پافشارى كرد و از محدودیت هاى دینى و قانونى انتقاد شدید نمود. او سعادت بشر را در این دانست كه هر فردى بتواند نیروى جنسى خود را آزادانه و طبق دلخواه خویش مصرف كند و كامیاب گردد. این نظریه به اساس عفت و اخلاق عمومى ضربه مؤثر زد. لذت طلبى هاى زیان بخش و شهوت رانى هاى خلاف مصلحت را گسترش داد و به شرحى كه در فصل گذشته توضیح داده شد، عده زیادى از جوانان غرب در راه ارضاى غریزه التذاذ، روش فروید را در پیش گرفتند.

به تمام مقررات دینى و اخلاقى و قانونى پشت پا زدند، اما سرانجام نه تنها به خوش بختى و سعادت نایل نیامدند، بلكه در منجلاب فساد و تباهى سقوط كردند.

## مكتب نیچه و اجازه بیدادگرى

نیچه، در فرضیه خود از غریزه قدرت طلبى به شدت حمایت كرده و آن را پایه خوش بختى و مایه كامیابى بشر دانسته است. او به پیروان خود اجازه مى دهد كه در راه كسب قدرت، به كارهاى ضدانسانى دست بزنند. عدالت و انصاف را نادیده انگارند. مقررات قانونى و اخلاقى را پایمال كنند. جنگ و ستیز، مكر و فریب، ظلم و ستم، خشونت و بى رحمى و دیگر اعمال خلاف اخلاق و قانون، اكثریت ضعیف و ناتوان را سركوب نمایند و خود را بر كرسى خواجگى و اقتدار مستقر سازند و زندگى را با كامرانى و لذت بگذرانند.

در جنگ جهانى دوم و پاره اى از جنگ هاى منطقه اى، وقایع بسیارى اتفاق افتاده كه از خلال آن ها خشونت هاى ظالمانه و اعمال خودپرستانه قدرت طلبان به خوبى مشهود است. آنان براى تفوق یابى، به مردم بدبخت و بى پناه حمله مى بردند. خون مى ریختند. آدم مى كشتند. آتش مى زدند. ویران مى ساختند. به صغیر و كبیر، به زن و مرد و انسان و حیوان، ترحم نمى نمودند و از اعمال وحشیانه خویش ابراز خشنودى و مسرت مى كردند.

براى آن كه جوانان از نظر نادرست نیچه آگاهى بیشترى پیدا كنند و طرز تفكر او را در اعمال ضدانسانى، به منظور ارضاى غریزه قدرت طلبى و دست یافتن به تفوق و برترى بهتر بشناسند، در این جا به یك مورد، كه نمونه اى از بدآموزى هاى مكتب نیچه است، اشاره مى شود.

## نمونه اى از بدآموزى هاى نیچه

موسولینى درباره جنگ حبشه چنین گفت:

... ما تپه هایى را كه از جنگل هاى سرسبز پوشیده بود، به آتش كشیدیم.

مزارع و دهكده ها به هنگام سوختن، در عین حال كه گمراه كننده بود، ما را بسیار سرگرم مى كرد. بمب ها به مجرد اصابت به زمین منفجر شده، دود سفید و شعله هاى عظیمى از آن ها بلند مى شد. به یاد مى آورم كه چهارپایان با چه شتاب و هراسى فرار مى كردند. وقتى كه مخازن بمب خالى شد، خوش حالى من از آن جهت بود كه مجبور شدم با دست هاى خود تیراندازى كنم. مى دانید، خیلى خوشاءیند بود وقتى توانستم سقف پوشالى كلبه اى از بومیان را كه با انبوه درختان تنومند و بلند احاطه شده بود و به سهولت هدف گیرى نمى شد، هدف قرار دهم. ساكنین كلبه، بعد از مشاهده عمل قهرمانى من، مانند دیوانگان فرار را بر قرار ترجیح دادند.

پنج هزار نفر حبشى در حالتى كه به وسیله دایره اى از آتش محاصره شده بودند، اجبارا به انتهاى خط آتش رانده شدند. آن جایى كه جهنم سوزانى بود. (278)

## برترى طلبى و گناهكارى

اگر نظریه زیان بار نیچه در جوامع بشرى پیاده شود و افراد خویشتن پرست و ریاست طلب، مجاز باشند كه براى ارضاى غریزه قدرت خود، مرتكب كارهاى غیرانسانى شوند و هر عمل ناروا و ظالمانه اى را انجام دهند، امنیت و آسایش از جهان رخت بر مى بندد و خانه و خانواده، كوى و برزن، قصبه و روستا، شهر و استان، و خلاصه تمام محیطهاى كوچك و بزرگ و بزرگ تر، گرفتار انواع بدبختى و سیه روزى مى شوند و آتش فتنه و فساد، جنگ و ستیز، و جرم و جنایت همه جا را فرا مى گیرد.

قدرت طلبى و حب ریاست از تمایلات نیرومند و خطرناكى است كه اگر مهار نشود و آزادى اش با معیار قانون و اخلاق محدود نگردد، مى تواند فروغ عقل را تیره كند، شعله وجدان اخلاقى را خاموش نماید، ایمان را از صفحه دل بزداید، صفات انسانى را به دست فراموشى بسپارد، و آدمى را به انواع گناهان آلوده سازد.

كسانى كه شیفته ریاست و عاشق فرمانروایى هستند و براى نیل به معشوق خود به اعمال نادرست و غیرمشروع دست مى زنند، همواره در معرض ‍ سقوط دینى و اخلاقى قرار دارند. به همین جهت، اولیاى گرامى اسلام، ضمن تعالیم خود، این خطر بزرگ را خاطرنشان نموده و پیروان خویش را از آن برحذر داشته اند.

## ریاست طلبى و هلاكت

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: من طلب الرئاسه هلك). (279)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: كسى كه ریاست و فرمانروایى طلب مى كند، سرانجام به پرتگاه هلاكت و تباهى كشیده خواهد شد.

## ضرورت ریاست براى دین

(عن معمر بن خلاد عن ابى الحسن عليه‌السلام انه ذكر رجلا فقال انه یحب الرئاسة فقال عليه‌السلام: ماذئبان ضاربان فى غنم قد تفرق رعاؤ ها باضر فى دین المسلم من الرئاسة). (280)

معمر بن خلاد مى گوید: در محضر حضرت رضا عليه‌السلام نام مردى به میان آمد كه سخت دوستدار ریاست بود. حضرت فرمود: ضرر و زیان دو گرگ درنده اى كه به گله بى نگهبانى هجوم برده باشند، پس از ضروریات براى دین یك مسلمان نیست.

عبدالملك مروان قبل از آن كه به مقام خلافت برسد، اغلب اوقات در مسجد سرگرم عبادت بود تا جایى كه مردم او را كبوتر مسجد مى خواندند. موقعى كه خبر مرگ پدرش به وى رسید، مشغول تلاوت كتاب مجید، بود. از شنیدن این خبر و این كه نوبت ریاست و فرمانروایى به او رسیده است، سخت به هیجان آمد. به قرآن اسلام تودیع داد و آن را بر هم گذارد و گفت اكنون زمان جدایى من از تو رسیده است.

حب ریاست و عشق به مقام آن چنان در وى اثر گذارد و روحیه و اخلاقش ‍ را دگرگون ساخت كه خودش مى گفت: من قبل از خلافت آن قدر عطوفت و مهربان بودم كه از كشتن مورى مضایقه مى كردم و اكنون چنان شده ام كه حجاج بن یوسف نوشته است در مكه جمع كثیرى را كشته ام و در من كوچك ترین اثرى نگذارده است.

## عبدالملك و خون مردم

زهرى، از اشخاص معروف زمان عبدالملك است. او روزى نزد خلیفه آمد و به وى گفت: شنیده ام شراب مى نوشى؟ عبدالملك در كمال خونسردى و صراحت جواب داد: بلى. به خدا قسم علاوه بر شراب خون مردم را نیز مى نوشم. (281)

## علم و ریاست طلبى

با آن كه اولیاى گرامى اسلام، ضمن روایات بسیارى تحصیل علم را به مسلمین توصیه كرده اند و افراد عالم را مورد كمال تكریم و احترام قرار داده اند، ولى به كسانى كه علم را به منظور ریاست طلبى و درهم شكستن شخصیت دگران فرا مى گیرند، اعلام خطر نموده اند.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال: من طلب العلم لیباهى به العلماء او یمارى به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الى نفسه و یقول انا رئیسكم فلیتبوء مقعده من النار). (282)

امام صادق عليه‌السلام فرموده است: كسى كه تحصیل علم مى كند، براى آن كه به مردان عالم فخرفروشى نماید، یا به جنگ بى سوادان برود و آنان را شكست دهد، یا آن كه به وسیله علم، مردم را به خود متوجه كند و بگوید من رئیس شما هستم، جایگاه چنین انسانى از آتش خواهد بود.

## خودخواهى برترى طلبان

برترى طلبان و شیفتگان ریاست، از نظر روانى، خلق و خوى مخصوصى دارند. اینان بیش از حد، خودخواه و خویشتن پرست اند.

تنها به خودشان متوجه اند. دگران را نمى بینند و به كسى اعتنا ندارند، مگر به آن هایى كه مى توانند به تمایلاتشان كمك كنند و به آمالشان جامه عمل بپوشانند و در تحكیم اساس قدرت و مقامشان نقشى ایفا نمایند و در واقع باید گفت در این غیردوستى نیز خود را دوست دارند.

برترى طلب آدمى است خشن، جسور و مبارز، هر گونه احساسات را مسخره مى كند و آن ها را نشانه ضعف شخصیت مى داند. از خصوصیات برترى طلب آن است كه بى علاقگى خاصى نسبت به انسان ها پیدا مى كند. مى گوید: به من چه مربوط است كه در فكر دگران باشم؟ تنها به خودش فكر مى كند، حالت و طرز تفكرش مانند كسى است كه با یك نفر دیگر در یك كشتى شكسته و در وسط دریا آذوقه شان تمام مى شود و هر یك از این دو نفر، فقط به این مى اندیشد كه باید براى زنده ماندن خود، آن دیگرى را به هلاكت رساند تا از گوشتش تغذیه كند. به نظر شخص ‍ برترى طلب، از این دو نفر آن یك زنده خواهد ماند كه كمتر احمق باشد و در قتل دیگرى پیشدستى كند. (283)

## تعدیل غریزه قدرت طلبى

براى جلوگیرى از مفاسد و اختلالات ناشى از خویشتن پرستى و برترى طلبى لازم است تمام زنان و مردان، بزرگسالان و جوانان، و خلاصه كلیه افراد، در هر مرتبه و مقامى كه هستند، غریزه قدرت طلبى خویش را با معیار عقل و شرع تعدیل نمایند. از خودپسندى و بلندپروازى هاى نابه جا بپرهیزند، به محدودیت هاى قانونى و اخلاقى تن در دهند، و خواهش ‍ تفوق جویى خود را در حدود مصلحت هاى فردى و اجتماعى برآورده سازند.

در این صورت است كه جامعه از خطرات برترى طلبى جنگ و ستیز ناشى از آن مصون مى ماند و اعضاى خانواده و اجتماع مى توانند در كنار هم به زندگى خویش ادامه دهند و از نعمت ایمنى و سازگارى برخوردار باشند.

## حكومت و دادخواهى

اگر كسانى به وظیفه عقلى و دینى خود عمل نكردند و براى دست یافتن به تفوق و برترى، راه تعدى و ستم در پیش گرفتند و بر خلاف حق و عدالت، به ضعفا زور گفتند و به حقوق آنان تجاوز نمودند تا بدین وسیله قدرت را در دست گیرند و برترى خویش را اثبات نمایند، در چنین مواقعى، مرجع و ملجاء، حكومت است.

ستمدیدگان باید به حكومت شكایت برند. از قدرت بزرگ اجتماع استمداد كنند، و بدین وسیله خویشتن را از شر ظالم رهایى بخشند.

حكومت نیز موظف است به دادخواهى مظلوم توجه عاجل نماید و هر چه زودتر به یارى اش برخیزد. برترى طلب متجاوز را در جاى خود بنشاند. قدرت ظالمانه اش را در هم بشكند، و ستمدیده را از نعمت ایمنى و آسایش ‍ برخوردار سازد.

در این صورت نیز ناسازگارى و اختلاف از میان مى رود و مفاسد ناشى از تفوق طلبى و خودخواهى پایان مى پذیرد و اعضاى خانواده و اجتماع مى توانند با هم زندگى كنند و از ستیزه جویى و پرخاشگرى بركنار باشند.

روزى على عليه‌السلام، در شدت گرماى بعدازظهر، به طرف منزل آمد. زنى را دید كه بر در خانه ایستاده است. به حضرت عرض كرد: شوهرم به من ستم مى كند. تهدیدم مى نماید و قسم یاد كرده است مرا بزند.

حضرت فرمود: صبر كن تا شدت گرما تخفیف پیدا كند، به خواست خداوند با تو مى آیم و به كارت رسیدگى خواهم كرد.

زن با نگرانى و اضطراب عرض كرد: با طول غیبت من از منزل، خشم شوهرم تشدید مى شود و كار سخت تر مى گردد.

## دادخواهى بدون تاءمل

حضرت با شنیدن این سخن سر فرو افكند و چند لحظه فكر كرد. سپس سر برداشت و فرمود: نه، به خدا قسم بدون كمترین تأخیر باید حق مظلوم گرفته شود. این سخن را گفت و پرسید منزلت كجاست؟ در معیت زن حركت كرد تا در خانه اش رسید.

## تهدید به سوزاندن

(فوقف فقال السلام علیكم فخرج شاب غلى عليه‌السلام: یا عبدالله اتق الله فانك قد اخفتها و اخرجتها، فقال الفتى و ما انت و ذاك والله لاحرقنها لكلامك). (284)

على عليه‌السلام در خانه ایستاد و از بیرون منزل، به صداى بلند، سلام كرد.

جوانى از خانه در آمد. حضرت به وى فرمود:

از خدا بترس، تو زنت را ترسانده اى و او را از منزلت بیرون كرده اى.

جوان، با خشونت و بى ادبى عرض كرد: كار همسر من به تو چه ربطى دارد؟ به خدا قسم براى گفته تو زنم را آتش خواهم زد.

على عليه‌السلام از شنیدن سخنان جوان، كه از خودسرى و قانون شكنى او حكایت مى كرد، سخت برآشفت. شمشیر از نیام كشید و فرمود: من تو را به معروف و نهى از منكر مى كنم و فرمان الهى را ابلاغ مى نمایم. تو با من از گناه سخن مى گویى و از امر حق سرپیچى مى كنى؟

در این فاصله كه بین آن حضرت و جوان سخن رد و بدل مى شد، كسانى كه از آن كوچه عبور مى كردند، گرد على عليه‌السلام جمع شدند و به عنوان امیرالمؤمنین به آن حضرت سلام مى كردند. جوان كه حضرت را نشناخته بود، از سلام مردم متوجه شد كه با شخص اول مملكت سخن مى گوید. تكان خورد و به خود آمد و با شرمندگى سر را به طرف دست على عليه‌السلام فرود آورد و گفت:

## جوان و اطاعت از قانون

یا امیرالمؤمنین از لغزش من در گذر. به خدا قسم امرت را اطاعت مى كنم و حداكثر تواضع را نسبت به همسرم معمول خواهم داشت. حضرت شمشیر خود را در غلاف فرو برد و به زن پیر توصیه كرد كه با شوهرت طورى رفتار كن كه در چنین كارهاى خشنى وارد نشود.

از این روایت استفاده مى شود كه مردى تفوق طلب، براى آن كه برترى خود را اثبات نماید و حكمران خانواده باشد، به همسر خویش اهانت مى كند و با تندى و خشونت، عزت نفس و شخصیتش را درهم مى شكند. او را به زدن و سوزاندن تهدید مى نماید و زندگى را بر وى طاقت فرسا و غیرقابل تحمل مى سازد.

## تحلیلعمل زن

زن، از مشاهده اعمال نارواى شوهر برترى طلب، سخت نگران و ناراحت مى شود. براى چاره جویى و دفاع از شرافت و شخصیت خود، به پناه قانون مى رود و از رئیس حكومت استمداد مى كند تا بدین وسیله از خطر ناامنى و اسارت رهایى یابد.

خوش بختانه، زمامدار كشور، مرد حق و عدالت بود و در اولین فرصت و بدون تشریفات و اتلاف وقت به دادخواهى زن ستمدیده قیام نمود و شخصا با شوهر برترى طلب و خودخواهش سخن گفت و سرانجام او را به اطاعت از قانون و احترام همسر خود وادار ساخت و در نتیجه آن صحنه وحشت زا و خطرناك پایان پذیرفت و محیط خانه از نعمت امنیت و آسایش ‍ برخوردار گردید.

## چگونگى جبران شكست

اگر آن زن به حكومت دسترسى پیدا نمى كرد، یا آن كه حكومت از او دادخواهى نمى نمود، یا حكومت از او دادخواهى نمى نمود، یا حكومت ضعیف بود و قدرت دادخواهى نمى داشت، یا آن كه شوهر، خود یكى از اعضاى هیئت حاكمه بود و مانع اجراى قانون مى شد، و خلاصه، اگر زن ستمدیده نمى توانست از قانون و حكومت استفاده كند، در مقابل فشارهاى طاقت فرسا و جانكاه شوهر برترى طلب خود چه مى كند؟ و چگونه شكست خویش را جبران مى نمود؟

این سئوال در مورد آن زن و درباره تمام مردم ضعیفى كه مورد تعدى طلبان قرار مى گیرند و قدرت دفاع ندارند، قابل طرح است. ولى نمى توان به این پرسش، پاسخ صریح و قطعى داد.

زیرا اولا، در این موارد اوضاع و احوال و شرایط زمان و مكان یكسان نیست، ثانیا، روحیه و طرز تفكر افراد با یكدیگر متفاوت است، بنابراین در جواب باید گفت: مردم در شرایط مختلف با داشتن افكار متفاوت عكس العمل هاى گوناگونى از خود نشان مى دهند.

ممكن است بعضى از افراد با آن وضع رقت بار بسازند و خود را با شرایط زبونى و پستى منطبق كنند. به تعدى برترى طلب، تن دردهند و تمام عمر را با سیه روزى و بدبختى بگذرانند و از خود عكس العملى نشان ندهند. ولى بیشتر افراد از زورگویى برترى طلب ناراحت و خشمگین مى شوند، كینه او را به دل مى گیرند و با دیده بغض به وى مى نگرند. در انتظار فرصت به سر مى برند تا با انتقام جویى، عقده درونى خود را بگشایند و خویشتن را از ظلم او رهایى بخشند.

## نقش غریزه تخریب و تهاجم

در این قبیل موارد، غریزه و تهاجم نقش بسیار مؤثرى ایفا مى كند. این غریزه نیرومند، در ضمیر برترى طلبان متجاوز و همچنین در نهاد ضعفایى كه مورد تعدى و تحقیر قرار مى گیرند، بیدار مى شود و هر یك از دو گروه را به خرابكارى و حمله به گروه دیگر تحریك مى كند و ممكن است خطرات بزرگ و زیان هاى غیرقابل جبرانى به بار آید. براى روشن شدن مطلب، لازم است پیرامون آن توضیحى داده شود.

یكى از غرایز بشر، غریزه تخریب و تهاجم است. این غریزه، از دوران كودكى تا پایان عمر در نهاد آدمى وجود دارد.

كودكان كه در سنین اول زندگى به قیود تربیتى و اخلاقى پابند نشده و آزادى عمل دارند، ضمن رفتار خود، به كارهاى ویران كننده مخرب دسته مى زنند و از این راه خواهش غریزى خود را برآورده مى سازند.

## كودكان و غریزه تخریب

هر گاه كودكان یك یا دو ساله را با هم در یك اطاق بازى قرار دهیم، مشاهده مى كنیم كه موهاى سر یكدیگر را مى كشند و بدون توجه به واكنش ‍ و ناراحتى سایر كودكان، بازیچه هاى آنان را مى ربایند. این كودكان در مرحله هستند كه در آن، غریزه تخریب و تهاجم نقش بزرگى بازى مى كند. هر گاه درست به كودكان خردسال هنگام بازى دقیق شویم، مشاهده مى كنیم كه بازیچه هاى خود را خراب مى كنند، دست و پاى عروسك ها و یا سربازهاى خود را مى كنند، توپ هاى خویش را سوزن مى زنند، هر چیز شكستنى را خرد مى كنند، هر قدر آزادى و استقلال بیشتر و نیروى زیادترى كسب مى كنند، ضروریات مراقبت آنان براى جلوگیرى از وارد كردن زیان هاى فاحش و آسیب رساندن به یكدیگر، مخصوصا كتك زدن ناتوان ترین خودشان، افزون مى گردد.

## مادر و تربیت طفل

ما غالبا مى گوییم كه در اطاق بازى كودكان همواره جنگ و جدال برقرار است. منظورمان این است كه در این دوره زندگى، غریزه تخریب و تهاجم چنان در كودكان شدید است كه نظیر آن ها را تنها در بزرگسالان، هنگام اشتغال به جنگ حقیقى مى توان یافت. (285)

مادر یا مربى به منظور تربیت طفل، پیوسته كودك را از آزار و اذیت سایر بچه ها نهى مى كند و مانع اعمال تخریبى اش مى شود.

رفته رفته تذكرات مداوم و پى گیر در روان طفل اثر مى گذارد و پس از چندى از ایذاى كودكان همبازى خود دست مى كشد، ولى غریزه تخریب و تهاجم همچنان در نهادش زنده و فعال است و ارضاى خود را طلب مى كند.

## كودك و ایذاى حشرات

طفل بزرگ تر مى شود. از اطاق به صحن خانه و محیط باغ مى رود. تمایل تخریب خود را متوجه گیاهان و حیوانات مى كند.

شاخه درخت ها را مى شكند. گل ها را پرپر مى كند. آب در لانه مورچگان مى ریزد و از تماشاى آشفتگى و اختلال زندگى آن ها خشنود مى گردد. آشیانه گنجشك ها را ویران مى كند. توله سگ هاى ضعیف و بچه گربه هاى ناتوان را مى زند و خلاصه با این قبیل اعمال، غریزه تخریب و تهاجم خود را ارضا مى نماید.

كودك در این كارها، نیز با تذكرات تند و ملامت آمیز بزرگسالان مواجه مى گردد، پدر و مادر، مربى و پرستار، باغبان و آبیار، نوكر و كلفت و دیگر افراد، او را سرزنش مى كنند و از تكرار این اعمال زشت و خلاف تربیت و اخلاق مى نمایند.

تذكرات خشن و توبیخ هاى مكرر بزرگسالان، كودك را تحت تأثیر قرار مى دهد. تدریجا به قبح اعمال خود مى برد و پس از چندى مى فهمد كه نمى تواند با این قبیل كارهاى تخریبى، تمایل خود را ارضا نماید و خواهش ‍ نفسانى خویش را برآورده مى سازد.

ناچار آن ها را نیز ترك مى گوید، ولى غریزه تخریب و تهاجم همچنان در ضمیرش فعال و بیدار است و هجوم و خرابكارى تحریكش مى كند.

## جوان و غریزه تهاجم

طفل بزرگ تر مى شود. به دوران بلوغ و جوانى مى رسد و در جامعه قدم مى گذارد. غریزه تخریب و تهاجم در وجود جوان شكفته تر مى گردد و براى زد و خورد، نزاع و تشاجر، اخلال و ویرانى و دیگر اعمال تهاجمى آمادگى بیشترى پیدا مى كند. ولى حتى المقدور پیرامون ها كارهاى مخرب نمى گردد، زیرا مى داند اكنون یك فرد بالغ و مسئول اجتماع است و اگر به تخریب و تهاجم دست بزند، سر و كارش با محاكم قضایى و مقررات كیفرى و مجازات هاى قانونى خواهد بود، ناچار از اعمال تمایل غریزى خود چشم پوشى مى كند.

## فشار تربیت و سركوبى غریزه

در طول سالیان دراز، بر اثر فشارهاى تربیت خانوادگى و نظارت اجتماعى و مقررات اجتماعى و مقررات قانونى، غریزه تخریب و تهاجم سركوب مى گردد و از ضمیر آشكار رانده مى شود. این بدان معنى نیست كه غریزه نابود گردیده و از میان رفته است، بلكه تغییر مكان داده و در ضمیر باطن پنهان شده است. در انتظار فرصت به سر مى برد تا هر جا زمینه مساعد و شرایط موافق بیابد، فعالیت خود را از سر بگیرد و تحریكات تخریبى خود را دوباره آغاز نماید.

كسى كه عاشق ریاست است و مى خواهد عطش قدرت را با حكمرانى بر دگران فرو نشاند، براى نیل به مقصود خود فعالیت مى كند. اگر در راه رسیدن به هدف، با مانعى مواجه نشود، به پیشروى ادامه مى دهد و خواهش خود را برآورده مى سازد. اگر كسانى یا چیزهایى سد راهش شوند و مانع پیشرفتش گردند، ناراحت مى شود. خشمگین مى گردد. به مبارزه برمى خیزد. با تمام قدرت مى كوشد و به همه وسایل دست مى زند تا به مقصود برسد و بر كرسى ریاست تكیه بزند.

## بروز غریزه تخریب

هیجان روحى و خشم درونى ریاست طلب، براى غریزه تخریب و تهاجم، فرصت بسیار مناسبى است كه از ضمیر پنهان خارج شود و به غریزه قدرت طلبى وى بپیوندد و تحریكات تخریبى خود را آغاز نماید. در این موقع است كه برترى طلب وضع عادى خود را از دست مى دهد و در معرض قانون شكنى و انحراف هاى اخلاقى قرار مى گیرد و ممكن است مرتكب گناهان بزرگ شود و زیان هاى غیرقابل جبرانى به بار بیاورد.

## دفاع از استقلال

كسانى كه مورد تعدى ریاست طلب خودخواهى واقع مى شوند، براى دفاع از آزادى و استقلال خویش، به مقابله بر مى خیزند. در مرحله اول، از راه تذكرات عادى و سپس استمداد از قدرت حكومت اقدام مى كنند تا مگر او را از توقعات خودپرستانه و اعمال ظالمانه اش باز دارند. اگر تذكراتشان مفید نیفتاد و حكومت از آنان حمایت ننمود و برترى طلب همچنان با سرسختى به كارهاى نارواى خویش ادامه داد، آتش خشم در نهادشان به شدت مشتعل مى گردد و براى انتقامجویى و در هم شكستن قدرت برترى طلب، مهیاى هر عمل تند و خشنى مى شوند.

در این فرصت مناسب، غریزه تخریب و تهاجم به ضمیر آشكار منتقل مى گردد و به غریزه حب ذاتشان مى پیوندد و تحریكات ویران كننده و تهاجمى شروع مى شود. معلوم نیست این جنگ و ستیز، چگونه پایان مى یابد و باعث چه مفاسد بزرگى در خانواده و اجتماع مى گردد.

## برترى طلبى و ناسازگارى

از مجموع بحث این نتیجه به دست مى آید كه برترى طلبى و تفوق جویى، یكى از عوامل مهم ناسازگارى و اختلاف بزرگسالان و جوانان است. قدرت طلبان خودپسند، براى آن كه برترى خویش را بر دگران تحمیل نمایند و به تمایل خود جامه عمل بپوشانند، شخصیت و استقلال دگران را نادیده مى گیرند و با كارهاى نارواى خود، آنان را تحقیر مى كنند و به حقوقشان تجاوز مى نمایند. واضح است كه چنین روشى كینه و دشمنى به بار مى آورد و افراد مورد اهانت را ناراحت و خشمگین مى كند و آنان را مهیاى آسیب رسانى و انتقامجویى مى نماید و در نتیجه خانواده و اجتماع، كانون اختلاف و تضاد و صحنه جنگ و ستیز خواهد شد.

## اندزه گیرى امیال

باید دختران و پسران جوان، پدران و مادران میانسال، پدربزرگ ها و مادربزرگ هاى كهنسال، زنان و شوهران، خواهران و برادران، و خلاصه تمام اعضاى خانواده ها، امیال خود را با معیارهاى قانون و اخلاق اندازه گیرى كنند، خودپرستى را ترك گویند، از برترى طلبى و بلندپروازى بپرهیزند تا محیط خانه از سازگارى و حسن تفاهم برخوردار گردد.

باید كارفرمایان و كارگران، مدیران و كارمندان، رؤ سا و اعضا و خلاصه همه طبقات اجتماع حد خود را با میزان عقل و شرع تعیین كنند. از تفوق طلبى چشم پوشى نمایند و حقوق تمام اعضاى جامعه را محترم شمارند تا محیط اجتماع از ناسازگارى جنگ و ستیز مصون بماند.

8 - نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع

(و انه لحب الخیر لشدید)

قرآن كریم

## نقش اقتصاد در زندگى بشر

مسئله اقتصاد یكى از اركان اساسى در حیات فردى و اجتماعى بشر است. اقتصاد در شئون علمى و اخلاقى، فرهنگى و تربیتى، اجتماعى و سیاسى، و دیگر امور مربوط به چگونگى زندگى مردم، نقش بزرگى را ایفا مى كند. اقتصاد در خوش بختى و بدبختى، ترقى و انحطاط، پیروزى و شكست، و عزت و ذلت انسان ها اثر عمیق دارد. یك قسم مهم از ناسازگارى ها و اختلافات، تضاد و تشاجر، جنگ و ستیز، و جرم و جنایت كه در خانواده ها و جوامع بشرى به وقوع مى پیوندد و گاهى مفاسد عظیم و غیرقابل جبرانى به بار مى آورد، از مسائل اقتصادى سرچشمه مى گیرد.

بر اثر امور مالى، چه بسیار زنان از شوهران جدا مى شوند.

فرزندان، والدین را ترك مى گویند، برادران و خواهران از یكدیگر قطع رابطه مى كنند. خانواده ها بهم مى ریزند و كودكان بى سرپرست مى شوند. خلاصه، یكى از علل اختلاف و تضاد در خانواده ها مسائل اقتصادى است.

## اقتصاد و جنگ

در جامعه نیز یك قسمت قابل ملاحظه از كشمكش ها و اختلاف كه بین افراد یا گروه ها اتفاق مى افتد، یا ملل و اقوام بشرى را رو در روى یكدیگر قرار مى دهد و آتش جنگ را مشتعل مى سازد، منشاء اقتصادى دارد.

اگر سئوال شود كه در جامعه چه چیز سبب جنگ مى گردد، پاسخ قطعى دادن كار آسانى نیست. اعتقاد به این كه عامل اقتصادى سهم به سزایى در ایجاد جنگ دارد و دلایل عینى فراوانى نیز آن را تاءیید مى كند، روز به روز بیشتر مى شود. (286)

جامعه شناسان و پایه گذاران مكاتب فلسفى پیرامون مسائل اقتصادى بحث و گفت و گوى بسیار نموده و نقش آن را در جوامع بشرى و اداره امور زندگى توضیح داده اند. بعضى از آنان، در شناخت ارزش هاى اقتصادى، از واقع بینى بازمانده و به راه مبالغه و افراط گراییده اند.

## مكتب كمونیسم و نظریه افراطى

مكتب كمونیسم امر اقتصاد را بیش از حد واقعى اش مهم شمرده و درباره تأثیر آن در مظاهر مختلف زندگى زیاده روى كرده است. پیروان این مكتب تصور نموده اند كه اقتصاد، یگانه عامل اساسى تطورات اجتماعى و منشاء تمام دگرگونى هاى مادى و معنوى در جوامع بشرى است. اینان عقیده دارند كه چگونگى روبناهاى اجتماعى، از قبیل مذهب، حكومت، قانون، اخلاق، عقاید و افكار، و نظایر این ها ناشى از چگونگى تولید است و عامل دیگرى در آن ها نقش اساسى ندارد.

## اقتصاد و روبناهاى اجتماعى

عامل تعیین كننده هر عصرى، چگونگى تولید همان عصر است.

تاءسیسات اجتماعى هر زمان بر پایه اقتصادى همان زمان بنا شده است. به زبان علمى تر، روبناهاى هر دوره، مولود مناسبات اقتصادى و بالاخره چگونگى تولید همان دوره مى باشد.

مذهب، سیاست، حقوق، هنر، آداب، و امثال آن ها، همه محصول وضع اقتصادى و چگونگى تولید است و اگر در طى قرون، آداب و سیاست و هنر و قوانین تغییر مى یابد و رو به تكامل مى رود، جز این نیست كه قواى تولیدى و روابط اقتصادى، طى زمان، رو به تغییر و در حال تكامل است. (287)

## رابطه تكامل و اجتماعى و تكامل تولید

مكتب كمونیسم، بر پایه اصالت اقتصاد بنیان گذارى شده است. طرفداران این مكتب تمام توجه خود را به مسئله اقتصاد معطوف داشته و از سایر ذخایر فطرى و سرمایه هاى طبیعى انسان، كه منشاء بسیارى از فعالیت هاى فردى و اجتماعى است، غافل مانده اند. در این مكتب، اقتصاد زیربناى تمام امور اجتماعى و عامل تعیین كننده شئون بشرى در همه مظاهر زندگى شناخته شده است. طبق این نظریه، تكامل اجتماعى از تمام جهات و جوانب تابع تكامل تكامل تولید است و حاكم مطلق در زندگى انسان ها اقتصاد است. بر این اساس، تمام افكار اجتماعى، سجایاى انسانى، مكارم اخلاقى، عقاید مذهبى و مقررات قانونى در همه جوامع بشرى به اوضاع و احوال اقتصادى و چگونگى تولیدشان بستگى دارد.

حقیقت این است كه اقتصاد در زندگى انسان ها نقش بسیار مهمى را ایفا مى كند و بسیارى از امور اجتماعى وابسته به شاءن اقتصادى است. ولى این بدان معنى نیست كه تمام سایر تحولات اجتماعى را معلول چگونگى هاى تولید بدانیم و سایر عوامل را بى اثر پنداشته و به دست فراموشى بسپاریم.

## اشتباه مكتب كمونیسم

اشتباه بزرگى كه پایه گذاران مكتب كمونیسم مرتكب شده اند این است كه در بیان ارزش هاى اقتصادى از واقع گویى بازمانده اند. اینان در نظریه خود نسبت به تأثیر اقتصاد در شئون مختلف زندگى بشر مبالغه كرده و آن را یگانه عامل سازنده تمام مظاهر اجتماعى تصور كرده اند. به همین جهت، بسیارى از دانشمندان محقق، این نظریه را نادرست خوانده و از جهات متعدد آن را مورد انتقاد قرار داده اند.

دكتر كارل مى گوید:

كسانى براى ماده اولویت قائل شدند و امور معنوى را در برابر امور اقتصادى قربانى كردند. انسان فقط براى ایجاد و مصرف ساخته نشده، بلكه از آغاز تكاملش به عشق جمال و حس مذهبى و كنجكاوى فكرى و تصور خلاقه و حس فداكارى و زندگى قهرمانى اقبال كرده است. اگر انسان را فقط به فعالیت اقتصادى اش منحصر كنند، مانند آن است كه قسمت بزرگى را از وى بریده باشند. بنابراین، لیبرالیسم و ماركسیسم، هر دو، تمایلات اصلى و طبیعى را پایمال مى كنند. (288)

## راسل و اقتصاد بودن

راسل مى گوید:

اقتصادیون مرتكب اشتباه گردیده و تصور نموده اند كه محرك اصلى در جامعه شناسى مسئله اقتصاد است. هنگامى كه آسایش با درجه معتدلى تأمین مى گردد، فرد و جامعه، به جاى گردآورى ثروت و انباشتن سرمایه به دنبال قدرت رهسپار مى شوند. حتى اغلب، تمول، به عنوان وسیله اى جهت كسب قدرت به كار مى رود. همچنین اتفاق مى افتد كه در راه تحصیل قدرت از جمع آورى مال صرف نظر مى شود. در تمام امور ملاحظه مى كنیم كه محرك اساسى، مسائل اقتصادى نبوده و عوامل روانى، نظیر قدرت طلبى، انگیزه اصلى را تشكیل مى دهند. (289)

## نظریه ماركس و جامعه شناسان

ساموئل كینگ مى گوید:

نظریه ماركس، مبنى بر این كه قواى اقتصادى كلیه جنبه هاى دیگر زندگى را تحت الشعاع قرار مى دهد، مبتنى بر حقیقت كامل نیست.

حقایق بى شمارى كه جامعه شناسان و مردم شناسان و بسیارى از دانشمندان درباره سازمان جوامع اولیه و همچنین اجتماعات متمدن به دست آورده اند، این نظر را كه فعالیت اقتصادى هر گونه فعالیت دیگرى را در جامعه تحت الشاع قرار مى دهد، نفى و یا دست كم به طور محسوس ‍ تعدیل مى كند.

این نكته كه فعالیت اقتصادى در هر جامعه نقش بزرگى بازى مى كند، قابل انكار نیست. نیز این ادعا كه اقتصاد، كم و بیش كلیه جنبه هاى دیگر زندگى را تحت نفوذ قرار مى دهد، قابل قبول است، لكن باید همواره به خاطر داشت كه فعالیت هاى اقتصادى، چنان كه به ثبوت رسیده است، خود نیز تحت نفوذ عوامل غیراقتصادى دیگر جامعه قرار دارند، به طور كه گاهى غیرممكن است تشخیص داد علت چیست و معلول كدام است.

## محیط طبیعى و فعالیت هاى اقتصادى

در حقیقت، هیچ گونه تردیدى نیست كه محیط طبیعى یك جامعه در فعالیت هاى اقتصادى آن مؤثر است. همچنین میزان پیشرفت فنون و علوم یك جامعه در فعالیت هاى اقتصادى آن جامعه اثر فراوان دارد.

گذشته از این، تاءسیسات مذهبى و سیاسى و به طور كلى سازمان اجتماعى در نوع اقتصاد یك جامعه اثر زیاد مى كند. (290)

نظریه هاى افراطى یا تفریحى در هر مورد ناشى از نارسایى فكر صاحب نظر است. زیرا در این جهان حساب شده و منظم، هر موجودى داراى اندازه مخصوص و حد معینى است. كسى كه به ارزش حقیقى موجودى پى برده و حد واقعى آن را درك كرده است، هرگز درباره آن دچار افراط یا تفریط نمى شود.

(قال الصادق عليه‌السلام: ما من شى ء الا وله حد). (291)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: هیچ موجودى نیست مگر این كه براى آن حد مخصوصى مقرر است.

## اسلام و مسائل اقتصادى

در مكتب آسمانى اسلام، مسائل اقتصادى، به عناوین مختلف، مورد توجه قرار گرفته و حدود واقعى هر قسمتى بر اساس مصالح مادى و معنوى و تأمین سعادت فردى و اجتماعى معین شده است.

در مقررات اسلامى، نارسایى یا زیاده روى وجود ندارد، زیرا قانون گزار، در شرع مقدس، خداوند خالق است. خداوندى كه جهان را آفریده و از تمام حقایق آن آگاه و باخبر است.

همان طور كه قوانین تكوینى در نظام آفرینش منزه از افراط و تفریط است و خداوند حد واقعى هر موجودى را آن طور كه هست، معین كرده و آن را در جاى خودش قرار داده است، همچنین در قوانین تشریعى نیز افراط و تفریط وجود ندارد و حد واقعى هر چیزى در شرع مقدس با واقع بینى معین شده است.

## مقررات منزه از افراط و تفریط

قوانین تكوینى خداوند به جبر اجرا مى شود و بر اثر آن، كاخ با عظمت خلقت با نظم حكیمانه خود پابرجا و استوار است.

ولى اجراى، قوانین تشریعى پروردگار در اختیار بشر است. اگر مردم مقررات اقتصادى و سایر تعالیم الهى را درست به كار بندند، فرد و جامعه در كمال خوش بختى و سعادت راه خود را مى پیماید و به كمال لایق خویش ‍ مى رسد و اگر از آن مقررات سرپیچى و تخلف نمایند، سعادت فرد و اجتماع به همان نسبت آسیب مى بیند و سازش و هم آهنگى خانواده و اجتماع متزلزل مى گردد.

مسائل اقتصادى در اسلام بسیار وسیع و پردامنه است و از جهات متعدد ممكن است مورد بحث قرار گیرد. ولى در این فصل به مناسبت موضوع كتاب، پیرامون بعضى از قسمت هایى گفت و گو مى شود كه چگونگى آن ها در سازگارى یا ناسازگارى خانواده و اجتماع نقش مؤثر دارد.

## نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع

مى دانیم اقتصاد سالم و متوازن به نوبه خود مى تواند در كشور كوچك خانواده و در خانواده بزرگ كشور اثر بگذارد و آن دو محیط را از نعمت امنیت و آسایش برخوردار سازد. اقتصاد ناسالم و غیرمتعادل نیز مى تواند اعضاى خانواده و اجتماع را رو در روى یكدیگر قرار دهد و محیط سازش و صفا را به میدان جنگ و ستیز مبدل سازد.

مجموع مطالب این فصل، تحت سه عنوان خلاصه مى شود:

اول، حب مال.

دوم، كسب مال.

سوم، صرف مال.

ضمن هر عنوان، از طرفى روش معتدل اسلام درباره هر یك از آن ها توضیح داده مى شود و از طرف دیگر، آثار نامطلوب افراط یا تفریط در مورد آن ها آشكار مى گردد.

## بشر و حب مال

حب مال: تمام مردم، بیش و كم، به مال علاقه دارند، ولى این موضوع مورد بحث قرار گرفته است كه آیا علاقه به مال و انگیزه تملك، فطرى و طبیعى است یا عارضى و اكتسابى است. بعضى عقیده دارند كه مسئله تملك یك عمل غریزى است و در نهاد آدمیان ریشه طبیعى و زیستى دارد. اینان مى گویند نه تنها بشر، بلكه حیوانات نیز به كشش غریزى داراى رفتار تملكى هستند و بعضى از چیزها را گردآورى مى كنند و آن ها را ملك اختصاصى خود تلقى مى نمایند.

## وسیله ارضا غرایز

به نظر دانشمندان محقق، علاقه به مال و انگیزه تملك، خود مستقلا یك كشش طبیعى نیست و در وجود انسان ریشه فطرى ندارد، بلكه وسیله اى براى ارضاى غرایز و نیل به تمایلات طبیعى خواهش هاى نفسانى است.

بشر، با تملك ثروت قادر است نیازمندى هاى زندگى و ضروریات حیاتى از قبیل غذا، لباس، مسكن، و دیگر شرایط رفاه خود را با شایستگى تأمین نماید و از این راه غریزه صیانت ذات و حب حیات خویش را اقناع كند و در كمال آسایش به زندگى ادامه دهد.

آدمى با به دست آوردن مال مى تواند تمناى التذاذ خویش را آن طور كه مى خواهد عملى كند. به كامیابى و خشنودى خاطر دست یابد، و از این رهگذر غریزه جنسى خود را به شایستگى ارضا نماید.

بشر مى تواند از راه تملك و گردآورى مال، وسایل نگاهدارى فرزند خویش ‍ را فراهم آورد و موجبات پرورش او را طبق خواسته خود آماده نماید و خواهش طبیعى حب فرزند را برآورده سازد. خلاصه، ثروت قادر است بسیارى از خواهش هاى فطرى و تمایلات غریزى ما را عملى كند و به آن ها جامه تحقق بپوشاند.

## رفتار تملكى در حشرات

رفتار تملكى در ساختمان حشرات و حیوانات نیز ریشه مستقل زیستى و فطرى ندارد و بر اساس كشش غریزى نیست، بلكه انگیزه تملك در آن ها هم مانند انسان وسیله اى براى ارضاى غرایز طبیعى است.

## تملك بر اساس احتیاج

بیگل هول، كار خود را با بررسى دلایل تملك در انواع جانوران و حشرات آغاز كرد و سرانجام به این نتیجه كلى رسید كه هر چند رفتار تملكى در آن ها بسیار فراوان است، اما نمى توان آن را غرض مستقلى شمرد و به تبیین آن پرداخت، بلكه به عنوان وسیله ارضاى عمده ترین احتیاج بدن است كه مى تواند تبیین شود.

جانوران، اشیایى را كه براى هدف هاى معینى به آن ها احیتاج دارند، به تملك خود در مى آورند. صور عمده عمل تملك، مربوط به غذا و همدم و آشیانه و وطن است. میل به تملك در جانوران غالبا مربوط به عمل كشش هاى نیرومندتر گرسنگى و میل تناسلى و مواظبت از نوزاد خویش ‍ است. (292)

گذشته از غرایز و تمایلاتى كه مشترك بین انسان و حیوان است و به وسیله تملك اشیا و اموال ارضا مى شوند، در آدمى پاره اى از خواهش ها و كشش هاى اختصاصى وجود دارد كه آن ها نیز از راه تملك ثروت برآورده مى شوند.

بشر داراى غریزه قدرت طلبى است و مى تواند با جمع ثروت، خود را قوى و نیرومند كند، بر افراد عادى جامعه برترى یابد و بدین وسیله تمایل تفوق جویى خویش را اقناع نماید و به غریزه قدرت طلبى خود جواب مثبت بدهد.

آدمى به زیبایى و محبوبیت و كسب افتخار علاقه شدید دارد و ثروت به مقدار قابل ملاحظه اى مى تواند این خواهش ها را برآروده سازد.

## ثروت و سربلندى

در نظر بسیارى از مردم، ثروت مایه زیبایى و جمال اجتماعى است و به صاحبش شخصیت و عظمت مى بخشد.

ثروتمندان افزایش مال را باعث افتخار و سربلندى خویش مى دانند و نقصان آن را براى خویشتن شكست و حقارت مى پندارند.

## مالكیت و گسترش شخصیت

ویلیام جیمز مالكیت را در جامعه به منزله گسترش شخصیت یا نوعى افزایش حجم روانى تلقى مى كرد. او مى گفت: من هر كس، به وسیع ترین معنى آن، مجموعه چیزهایى است كه او مى تواند آن ها را مال خود بداند. این چیزها تنها شامل تن و نیروى روانى نیست.

لباس ها و خانه و زمین ملكى و مركب و حساب او در بانك را نیز شامل مى شود و تمام این چیزها، عواطف واحدى را در وى ایجاد مى كنند و اگر رو به وفور گذارند، شخص خود را پیروزمند حس مى كند و اگر رو به كاهش ‍ روند و بابود شوند، او خود را سرافكنده و كوچك مى پندارد.

با این همه، باید این نكته را نیز یادآور شد كه رابطه میان شخص و دارایى اش، تنها آدام و رسوم گروه است و اگر مردم حس مى كند كه شخصیت آنان همراه با مالشان كم و بیش مى شود، براى این است كه جامعه براى مالكیت اهمیت قائل است. (293)

## مال و محبوبیت

گر چه محبوبیت و مقبولیت مال، فطرى و غریزى نیست، ولى از این جهت كه عامل مؤثرى در اداره زندگى و ارضاى غرایز و كسب قدرت است و مى تواند بسیارى از تمنیات انسان را برآورده سازد و به شخصیت آدمى توسعه و تحكیم بخشد، رفته رفته در نظر مردم محبوبیت یافته و خود اصالتا مورد علاقه شدید انسان ها واقع شده است. قرآن شریف در این باره مى گوید:

(و انه لحب الخیر لشدید.) (294)

پیوند باطنى و علاقه درونى انسان به مال بسیار محكم و شدید است.

## علاقه به مال و تحرك اجتماعى

علاقه به مال، منشاء تحرك اجتماعى و گرداننده چرخ هاى اقتصادى است. علاقه به مال آدمى را به تلاش معاش و تأمین زندگى و حفظ شرف انسانى، كه از وظایف مقدس دینى و عقلى است، وادار مى كند. اگر این علاقه معتدل و به اندازه صحیح باشد و از حدود مصلحت فردى و اجتماعى تجاوز ننماید، در نظر اولیاى گرامى اسلام پسندیده و ممدوح است.

(عن عمرو بن جمیع قال سمعت ابا عبدالله عليه‌السلام یقول: لا خیر فیمن لا یحب جمع المال من حلال یكف به وجهه و یقضى به دینه و یصل به رحمه). (295)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: خیر و خوبى در آن كس نیست كه علاقه ندارد از راه حلال جمع مال نماید، تا بدان وسیله، آبروى خود را محافظت كند، دین خود را بپردازد، وصله رحم نماید.

## علاقه افراطى یا تمایل عصبى

اگر علاقه به مال از حد مصلحت تجاوز نماید و به صورت تمایل عصبى در آید و مانند عشق سوزانى در نهاد آدمى مستقر شود و شخص را دلباخته و مجذوب خود سازد، در نظر اولیاى گرامى اسلام، ناپسند و مذموم است. چنین علاقه اى مى تواند عقل را تیره كند. دیده دل را نابینا و گوش دل را ناشنوا سازد، و آدمى را به پرتگاه سقوط و تباهى بكشاند.

(قال على عليه‌السلام: حب الدنیا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحكمة). (296)

على عليه‌السلام فرموده است: محبت دنیا عقل را فاسد مى كند و گوش دل را از شنیدن مطالب حكیمانه ناشنوا مى سازد.

## معیار برترى

علاقه شدید به مال، حجاب عقل مى شود. آدمى را از واقع بینى و درك حقایق باز مى دارد. عاشقان ثروت، به مكارم اخلاقى و فضایل انسانى توجهى نمى كنند و آن ها را میزان شخصیت و بزرگوارى نمى دانند. در نظر آنان، مال، تنها معیار برترى و عظمت و یگانه مقیاس ارزش و احترام اجتماعى است. هر كه ثروت بیشتر و درآمد زیادتر دارد، او را بزرگ تر و محترم تر مى پندارند.

بدبختانه، عاشقان ثروت، این بیمارى روحى را به فرزندان خویش نیز منتقل مى كنند و مى كوشند آنان را مانند خود بار بیاورند و تمام توجهشان را به درآمدهاى مالى و جمع ثروت معطوف دارند و از سایر سرمایه هاى انسانى غافل و بى نصیب بمانند.

(روى عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: انه نظر الى بعض الاطفال فقال: ویل لاولاد آخر الزمان من آبائهم. فقیل یا رسول الله من آبائهم المشركین؟ فقال لا، من آبائهم المؤمنین لا یعلمونهم شیئا من الفرائض و اذا تعلموا اولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسیر من الدنیا فانا منهم برى و هم منى برآء). (297)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به بعضى از كودكان نظر كرد و فرمود: واى بر فرزندان آخر زمان از روش پدرانشان. عرض شد: یا رسول الله از پدران مشرك آن ها؟

فرمود: نه، از پدران مسلمانشان كه چیزى از فرایض دینى را به آن ها یاد نمى دهند، و اگر فرزندان، خود از پى فراگیرى بروند، منعشان مى كنند و تنها از این خشنودند كه آن ها در آمد مالى داشته باشند، هر چند ناچیز باشد. سپس فرمود: من از این پدران برى و بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.

## حب مال و خطرات اخلاقى

عاشقان ثروت، اگر تسلیم حب مال شوند و بى قید و شرط از بى هواى دل بروند، در معرض بزرگ ترین خطرات اخلاقى و انسانى قرار مى گیرند.

اینان براى آن كه به معشوق خویش دست یابند و هر چه بیشتر ثروت گرد آورند، باید به عدل و انصاف و حق و فضیلت پشت پا بزنند، بشر دوستى و تعاون را نادیده انگارند، و عواطف انسانى را از صفحه خاطر بزدایند.

(كلا بل لا تكرمون الیتیم. و لا تحاضون على طعام المسكین. و تاءكلون التراث اكلا لما. و تحبون المال حبا جما). (298)

یتیمان را اكرام و نوازش نكنند، و فقرا را با رغبا كنار سفره خود ننشانند.

تمام مال ارث را مى خورند و به حقوق وراث ضعیف اعتنا نمى كنند.

اینان سخت فریفته و عاشق مال اند.

گاهى علاقه شدید به مال آن چنان در آدمى اثر مى گذارد كه بى پروا به هر گناه و ناپاكى دست مى زند. از ارتكاب هیچ جرم و جنایتى ابا نمى كند.

## مال دوستى و جنایت

ناروایى ها را روا مى بیند، و زشتى ها را زیبا مى پندارد. در طول تاریخ بشر، بسیار اتفاق افتاده است كه پول پرستان، براى آن كه به مال برسند، آدم ها كشته اند. خون ها ریخته اند. پرده ها دریده اند.

آبروها برده اند، و زیان هاى غیرقابل جبرانى به بار آورده اند.

بدبختانه، این قبیل افراد بر اثر حرص و علاقه آتشینى كه به مال دارند، نه تنها هرگز سیر نمى شوند، بلكه هر قدر ثروتشان افزایش مى یابد، بیشتر احساس فقر و كمبود مى كنند. آرزو و آمالشان زیادتر مى شود و در نتیجه گرسنه تر و حریص تر مى گردند.

یك عمر در گرداب بدبختى دست و پا مى زنند، و سرانجام زندگى نكبت بارشان با ناكامى پایان مى پذیرد.

## ثروتمندان فقیر

(قال على عليه‌السلام: الحریص فقیر و لو ملك الدنیا بحذافیرها). (299)

على عليه‌السلام فرموده: انسان حریص همواره فقیر و نیازمند است، اگر چه مالك تمام ثروت هاى جهان گردد.

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال: من تعلق قلبه بالدنیا قلبه بثلاث خصال: هم لا ینفى و امل لا یدرك و رجاء لا ینال). (300)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: كسى كه به دنیا دل بسته و در بند علاقه اش ‍ اسیر است، همواره گرفتار سه حالت روحى است. غصه و اندوهى كه هرگز از صفحه دلش زدوده نمى شود، آرزویى كه هرگز برآورده نمى گردد، و امیدى كه هرگز به آن دست نمى یابد.

## یك نوع بیمارى روانى

عاشقان ثروت، به یك بیمارى روانى و تمایل عصبى گرفتارند.

آنان در این عشق و علاقه از خود اراده اى ندارند، بلكه بى اختیار مجذوب كشش روحى خود هستند و این تمایل به جبر در نهادشان فعالیت مى كند.

ولى براى آن كه عملا از خطرات آن مصون بمانند، به حقوق دگران تجاوز نكنند و از مسیر حق و عدالت منحرف نشوند، لازم است همواره خدا را به خاطر داشته باشند و این خواهش سركش را با نیروى ایمان مهار كنند و تمایل خود را با مقیاس قانون و اخلاق اندازه گیرى نمایند و مراقب باشند كه در راه به دست آوردن مال، از مرزهاى روا قدمى فراتر نگذارند، خود را به گناه و خیانت آلوده نكنند و موجبات بدبختى و سقوط خویش را فراهم نیاوردند. قرآن شریف در این باره به پیروان اسلام توصیه نموده است:

(یا ایها الذین امنوا لا تهلكم اموالكم و لا اولادكم عن ذكر الله و من یفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون). (301)

اى اهل ایمان، مبادا شدت علاقه به مال و اولاد، شما را از یاد خدا غافل و بى خبر نماید. آنان كه عملا چنین كنند و در زمینه مال و اولاد، خداوند را نادیده گیرند، زیانكاران واقعى هستند.

## مال دوستى معتدل

نتیجه آن كه حب مال، اگر معتدل و به اندازه باشد، در مكتب اسلام پسندیده و ممدوح است. اعتدال در مال دوستى از طرفى آدمى را به تحرك صحیح اقتصادى و تلاش معاش وا مى دارد و از تنبلى و بیكارگى مى رهاند و از طرف دیگر، باعث افراط كارى و لاابالى گرى نمى شود و شخص را دچار حرص و پلیدى هاى ناشى از آن نمى نماید و این هر دو، زمینه سازگارى و حسن تفاهم خانوادگى و اجتماعى را فراهم مى آورد.

مال دوستى شدید، در نظر اولیاى گرامى اسلام، ناپسندیده و مذموم است. عشق سوزان به مال، از طرفى ایجاد بخل و امساك مى كند و آدمى را نسبت به عائله خود سختگیر مى نماید و از طرف دیگر، باعث ولع و حرص ‍ مى شود و شخص را در معرض تجاوز به حقوق دگران قرار مى دهد. و این هر دو، مایه ناسازگارى و اختلاف در خانواده و اجتماع است.

## كسب مال

كسب مال: فعالیت هاى اقتصادى و كار و كوشش براى به بدست آوردن مال، اگر در حد معتدل و به منظور امرار معاش و تأمین زندگى باشد، پسندیده و ممدوح است و اولیاى گرامى اسلام، انجام این وظیفه را به پیروان خود تأکید كرده و بشارت داده اند كه اجر تلاش معاش، در پیشگاه الهى، هم پایه اجر جهاد در راه خداوندى است. برعكس، اگر سعى و كوشش براى كسب مال ناشى از حرص و ولع و به منظور ازدیاد ثروت و فخرفروشى باشد، مذموم و ناپسند است و پیشوایان دینى پیروان خود را از آن برحذر داشته اند.

(كان صلى‌الله‌عليه‌وآله جالسا مع اصحابه ذات یوم فنظر الى شاب ذى جلد و قوة و قد بكر یسعى. فقالوا ویح هذا لو كان شبابه و جلده فى سبیل الله فقال صلى‌الله‌عليه‌وآله: لا تقولوا هذا فانه ان كان یسعى على نفسه لیكفها عن المسئلة و یغنیها عن الناس فهو فى سبیل الله و ان كان یسعى على ابوین ضعیفین او ذریة ضعاف لیغنیهم و یكفیهم فهو فى سبیل الله و ان كان یسعى تفاخرا و تكاثرا فهو فى سبیل الشیطان). (302)

روزى رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله با جمعى از صحابه خود نشسته بود. جوان نیرومند و چابكى را دید كه از اول صبح، مشغول سعى و عمل است. اطرافیان آن حضرت از كار او اظهار تاءسف كردند و گفتند: كاش این مرد، نیرومندى و جوانى خود را در راه خدا به كار مى انداخت.

## تفاوت تلاش ها

پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود: این سخن را نگویند. چه اگر او براى تأمین زندگى خود كوشش مى كند تا خویشتن را از ذلت سئوال نگاه دارد و از مردم بى نیاز باشد، با این عمل به راه خدا مى رود. اگر سعى و كوشش براى والدین ضعیف و كودكان ناتوان است، كه زندگى آنان را اداره كند و بى نیازشان نماید، باز هم در راه خدا قدم بر مى دارد، ولى اگر كار مى كند تا مال بیشترى جمع كند و به مردم بى بضاعت فخر و مباهات نماید، فكرش ناپاك و پلید است و راه شیطان را مى پیماید.

## پرهیز از افراط و تفریط

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام انه قال: ایاك و الضجر و الكسل انهما مفتاح كل سوء من كسل لم یؤ د حقا و من ضجر لم یصبر على حق). (303)

امام صادق عليه‌السلام فرموده: از افراط در كار و تلاش بیش از حد بپرهیز و همچنین از سستى و مسامحه كارى اجتناب نما، كه این هر دو، كلید تمام بدى ها و بدبختى هاست. زیرا افراد مسامحه كار انجام وظیفه نمى كنند و حق كار را آن طور كه باید ادا نمى نمایند، و افراد زیاده رو در مرز حق، توقف نمى نمایند و از حدود مصلحت تجاوز مى كنند.

## حریصان فرومایه

(و عنه عليه‌السلام: لیكن طلبك المعیشة فوق كسب المضیع و دون طلب الحریص الراضى بدنیاه المطمئن الیها). (304)

و نیز فرموده است: تلاش تو در راه كسب معاش باید فوق عمل مسامحه گرى باشد كه بر اثر سستى حق كار را ضایع كرده است و دون كار حریصى باشد كه به زیاده روى و افراط گراییده است. حریص و فرومایه اى كه به جاى تمام فضایل انسانى و تعالى معنوى، تنها به دنیاى خویش دلگرم و مسرور است و با وجود آن خود را مطمئن و آرام احساس مى نماید.

از این روایات به خوبى استفاده مى شود كه فعالیت هاى اقتصادى و كسب مال اندازه گیرى شده و در حدود اعتدال، در مكتب اسلام، مورد امضا و تشویق قرار گرفته است. اولیاى گرامى اسلام، از طرفى بیكارگى و سربار دگران بودن را مذموم شناخته و با آن سختى مخالفت كرده اند، و از طرف دیگر، زیاده روى و حرص و ولع را نیز طرد نموده و پیروان خود را از آن حذر داشته اند، و بین این دو روش تفریطى و افراطى، میانه روى عادلانه و عاقلانه را ممدوح شناخته و مردم را به انجام آن موظف نموده اند.

## كار و زندگى شرافتمندانه

زندگى شرافتمندانه ایجاب مى كند كه آدمى در جامعه شغلى را به عهده بگیرد و از سعى و عمل خود امرار معاش نماید. كسى كه مالى در اختیار ندارد و مى خواهد بدون كار و فعالیت، زندگى خود و عائله خویش را تأمین نماید، یا باید از راه دزدى و چپاول و دیگر اعمال غیرمشروع، اموال دگران را برباید، یا با گدایى و تن دادن به ذل سئوال، از دسترنج دگران ارتزاق نماید و این هر دو، منافى با مقررات اسلامى و شرف انسانى است.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: ملعون من القى كله على الناس). (305)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كسى كه بار زندگى خود را بر دوش مردم مى افكند و از دسترنج مردم امرار معاش مى كند، رانده و مطرود درگاه الهى است.

## ترك كار براى عبادت

كسب و كار براى امرار معاش، به اندازه اى در نظر ائمه طاهرین عليهم‌السلام ارزنده و مهم بود كه اجازه نمى دادند افراد متدین براى عبادت بیشتر، شغل خود را ترك گویند و ساعات كسب را در بندگى و خلوت با خداوند بگذرانند.

(روى على بن عبدالعزیز عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال، قال لى: ما فعل عمر بن مسلم؟ قلت جعلت فداك اقبل على العبادة و ترك التجارة فقال و یحه اما علم ان تارك الطلب لایستجاب له دعوات)؟ (306)

على بن عبدالعزیز مى گوید: امام صادق عليه‌السلام به من فرمود: عمر بن مسلم چه كرد؟

عرض كردم: او به عبادت خدا روى آورده و تجارت را ترك گفته است.

حضرت از عمل او اظهار تاءسف كرد و فرمود: مگر نمى داند كه هر كس كار خود را در طلب معاش ترك نماید، دعاى مستجابى در پیشگاه الهى نخواهد داشت؟

## اسلام و تلاش معاش

كسى كه با علاقه و جدیت كار مى كند و هدفش این است كه عضو مفید جامعه باشد، مالى از راه مشروع به دست آورد، زندگى خود و عائله خویش ‍ را با شرافت و بى نیازى از مردم تأمین نماید، و سر بلند و مباهى، به حیات خود ادامه دهد، در مكتب آسمانى اسلام، مورد كمال و تكریم و احترام است.

## كسب مال و حفظ آبرو

(عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله انه قال: من طلبا لدنیا حلالا، استعفافا عن المسئلة و سعیا على عیاله و تعطفا على جاره لقى الله و وجهه كالقمر لیلة البدر). (307)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: كسى كه از پى مال مشروع برود براى آن كه آبروى خود را از ذلت سئوال مصون دارد، عائله خویش را اداره كند، و به همسایه خود كمك نماید، در پیشگاه الهى سربلند و روسفید است و صورتش مانند ماه تمام مى درخشد.

اسلام دین شرف و فضیلت و آیین عزت نفس و حریت است.

كسى كه مى خواهد مسلمان واقعى باشد و به طور كامل از تعالیم اسلام پیروى كند، باید از هر قسم پستى و حقارت بپرهیزد و آزادگى خود را با هیچ چیز معامله نكند.

## امیرالمؤمنین و عزت نفس

(روى ان امیرالمؤمنین عليه‌السلام اجتاز بقصاب و عنده لحم سمین فقال: یا امیرالمؤمنین هذا الحم سمین اشتر منه فقال عليه‌السلام: لیس الثمن حاضرا، فقال انا اصبر یا امیرالمؤمنین فقال له: انا اصبر عن اللحم). (308)

على عليه‌السلام از مقابل دكان قصابى عبور مى كرد. مرد قصاب كه گوشت فربهى داشت، به حضرت عرض كرد: از این گوشت پروار بخرید.

فرمود: فعلا پول ندارم.

قصاب گفت: نسیه نمى دهم و براى دریافت قیمت آن صبر مى كنم.

امام عليه‌السلام فرمود: به جاى صبر تو، من از خوردن گوشت صبر مى نمایم.

## آزادگان و استقلال

گر چه معامله نسیه از نظر مقررات تجارى اسلام بلامانع است، ولى یك انسان آزاده، جز در موارد ضرورى، به این كار تن نمى دهد، زیرا مدیون تا زمانى كه بدهى خود را نپرداخته و ذمه خویش را برى نكرده است، همواره در خود یك نوع فشار و محدودیت احساس مى كند. و براى آزادگان سنگین است كه حتى به مقدار قیمت متاع ناچیزى زیر بار دگران بروند و به عز و استقلال خویش آسیب برسانند.

بدبختانه، در روزگار ما افراد بسیارى هستند كه بر اثر حرص و طمع در تجارت، یا علاقه به تجمل و خودنمایى در خانواده، اشیایى را نسیه و به طور اقساط خریدارى مى كنند و تعهدات سنگینى را به دوش مى گیرند. افكار خود را پریشان مى سازند. از خویشتن سلب آزادى و آسایش مى كنند، و احیانا در موقع مقرر، از پرداخت بدهى خود عاجز مى مانند. آبروى خویش را در خطر مى بینند. براى تمدید مدت به داین التماس مى كنند و خود را در معرض ذلت و خوارى قرار مى دهند.

جایى كه على عليه‌السلام براى غذاى روزانه، از خرید گوشت نسیه ابا مى كند و زیر بار تعهد كوچكى نمى رود، واضح است كه تا چه حد ناراحت مى شود اگر ببیند انسان توانایى از كار كردن شانه خالى كرده و براى معاش ‍ روزانه خود به ذلت سئوال تن داده است.

## كار در شرایط سخت

اولیاى گرامى اسلام، براى آن كه پیروان خود را از پستى و ذلت سئوال مصون نگاه دارند و آنان را شریف النفس و با عزت بار بیاورند، توصیه مى كردند كه حتى در سخت ترین شرایط، با كار و فعالیت امرار معاش كنند و بدین وسیله خویشتن را از مردم بى نیاز سازند.

## خوددارى از ذل سئوال

مردى شرفیاب محضر امام صادق عليه‌السلام شد. عرض كرد: نه دست سالمى دارم كه با آن به خوبى كار كنم، نه سرمایه اى دارم كه تجارب نمایم و از نظر مالى سخت در مضیقه هستم.

گویى مى خواست در این شرایط از امام استجازه كند كه براى زندگى خود، از مردم كمك بگیرد. حضرت كه مى دید سرسالمى سالمى دارد و مى تواند طبق رسوم محلى، با آن بردبارى كند، اجازه نداد عرت و شرافت خود را با ذلت سئوال درهم بشكند. به او فرمود:

اعمل و احمل راءسك و استغن عن النفس. (309)

كار كن و با سرعت بار ببر و بدین وسیله خویشتن را از كمك مردم بى نیاز نما.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: لئن یحتطب الرجل على ظهره یبیعه و یستغنى به و یتصدق بفضله خیر من ان یساءل رجلا آتاه الله من فضله فیعطیه اویمنعه). (310)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: اگر مردى براى خاركنى به بیابان برود، هیزم جمع كند، با دوش خود حمل نماید، آن را بفروشد، از قیمتش خویشتن را بى نیاز كند، و مازادش را صدقه بدهد، بهتر از آن است كه از ثروتمندى درخواست كمك نماید، خواه مرد متمكن به او چیزى بدهد یا محرومش ‍ سازد.

## به كار واداشتن بیكاران

یكى از اعمال بسیار پسندیده، به كار واداشتن كسانى است كه مى خواهند كار كنند و از راه مشروع امرار معاش نمایند. آنان كه تمكن مالى دارند، اگر با سرمایه خود مؤ سساتى به وجود آورند و براى افراد نیرومند ایجاد كار نمایند، از نظر اسلام به توفیق بزرگى نایل آمده و بهترین زندگى نصیبشان شده است.

## بهترین معیشت

(قال على بن شعیب دخلت على ابى الحسن الرضا عليه‌السلام فقال لى: یا على من احسن الناس معاشا؟ قلت انت یا سیدى اعلم یه منى. فقال عليه‌السلام: یا على من حسن معاش غیره فى معاشه). (311)

على بن شعیب مى گوید: به محضر رضا عليه‌السلام شرفیاب شدم. به من فرمود: چه كسى از تمام مردم، معاش بهتر و زندگى نیكوترى دارد؟ عرض ‍ كردم: شما داناترید. فرمود: كسى كه دگران در معاش او به خوبى معیشت نمایند و در پرتو زندگى او مرفه زندگى كنند.

كار فعالیت اقتصادى باعث اعتماد به نفس و تحكیم شخصیت است و به انسان عز و شرف مى بخشد. سعى و كوشش براى امرار معاش، نشانه وظیفه شناسى اجتماعى است و آدمى را از دگران بى نیاز مى كند. اشتغال به كار و مجاهده در راه تأمین زندگى شرافتمندانه مایه سربلندى و افتخار و از عوامل سازگارى خانوادگى و اجتماعى است. كسى كه زحمت مى كشد و با دسترنج خویش معاش خود و زن و فرزند را اداره مى كند، در پیشگاه الهى ماءجور است و در نظر مردم و عائله خود نیز مورد تكریم و احترام است.

## بیكارى و حقارت

كسانى كه از كار و كوشش شانه خالى مى كنند و در زندگى بار دوش ‍ دگران اند، همواره با سرافكندگى و حقارت به سر مى برند. این فرومایگان، در نظر عائله خود و جامعه اى كه در آن زندگى مى كنند، فاقد ارزش ‍ شخصیت اند و مردم آنان را با دیده پستى و ذلت مى نگرند.

## ارتزاق از راه گدایى

این گروه، اگر از راه گدایى ارتزاق نمایند و براى تأمین معاش خود به ذلت سئوال تن دردهند، اغلب در محیط خانه با ناسازگارى و اختلاف مواجه هستند. زیرا زنان و فرزندان جوانشان از رفتار ذلت بار آن ها خجلت زده و شرمسارند و در خود احساس پستى و حقارت مى كنند. زشتكارى آنان را به رخشان مى كشند و در این عمل ناپسند به شدت مورد ملامت و انتقادشان قرار مى دهند.

اگر از راه دزدى و راهزنى، جرم و جنایت، و دیگر اعمال غیرمشروع، امرار معاش نمایند، كار اختلاف و تشاجر به مراتب سخت تر خواهد بود، زیرا از طرفى اعضاى خانواده از این زندگى شرم آور و ننگین شكایت مى كنند، با خشونت و تندى مراتب نگرانى و نارضایى خود را به زبان مى آورند، و آنان را مورد اعتراض قرار مى دهند و از طرف دیگر، مردم نیز به مخالفتشان بر مى خیزند و به سبب تجاوزكارى و ایجاد ناامنى، آن ها را تسلیم مقامات قضایى مى كنند تا به مجازات هاى قانونى برسند.

## سربار جامعه بودن

خلاصه، بیكار گشتن و در زندگى سربار جامعه بودن، به منزله كشتن شخصیت و پایمال كردن شرف انسانى است. كسى كه نیرومند و تواناست و مى تواند از راه شغل مشروع، امرار معاش نماید، ولى از قبول مسئولیت و انجام كار سرباز مى زند، با این عمل ارزش اجتماعى خود را نابود مى كند و موجبات پستى و سقوط خویش را فراهم مى آورد.

## بیكارى و سقوط شخصیت

(كان رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله اذا نظر الى الرجل فاعجبه قال: هل له من حرفة؟ فان قالوا لا، قال: سقط من عینى). (312)

وقتى رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله مردى را مى دید كه اعضا و عضلات نیرومندش باعث شگفتى آن حضرت مى شد، سئوال مى كرد: آیا حرفه و شغلى دارد؟ اگر منفى جواب مى دادند و مى گفتند نه، مى فرمود: از چشم من افتاد.

لازم است این نكته خاطرنشان شود كه پدران، نه تنها خودشان باید داراى شغلى باشند و از راه كار مشروع، زندگى عائله خویش را تأمین نمایند، بلكه موظف اند براى به كار واداشتن فرزندان جوانشان نیز كوشش كنند و با آنان در انتخاب شغل، اشتراك مساعى نمایند و این خود از شرایط سازگارى و حسن تفاهم در محیط خانواده است.

## جوان و استقلال اقتصادى

ایام جوانى، دوره تكوین شخصیت و تحكیم اعتقاد به نفس و یكى از عوامل احراز شخصیت و استقلال اقتصادى است. جوان به نسل هاى قبل از خود فشار مى آورد تا براى خود جایى باز كند.

به كارى اشتغال یابد و راهى را براى فعالیت هاى اقتصادى و درآمد مالى در پیش گیرد و تا زمانى كه به هدف نرسیده و شغلى به دست نیاورده، یا رشته تحصیلش براى به دست آوردن شغلى در آینده معین نشده است، اعتماد به نفس ندارد. از آینده خویش نگران است. شخصیت خود را متزلزل مى بیند. بى قرار و ناآرام است.

هر قدر این وضع بلاتكلیفى بیشتر ادامه پیدا كند، ناراحتى هاى درونى اش ‍ افزایش مى یابد. در این موقع، جوان، تندخو و ناسازگار مى شود و در محیط خانه و اجتماع، به بهانه هاى كوچكى عكس العمل هاى تند از خود نشان مى دهد.

## اشتغال به كار و مسرت

روزى كه شغلى به دست مى آورد و درآمد مستقلى پیدا مى كند، غرق شادى و مسرت مى گردد. خود را با شخصیت و متكى به نفس احساس ‍ مى كند، نگرانى اش پایان مى پذیرد و ضمیرش آرام مى شود. با سربلندى و افتخار بین مردم راه مى رود و میل دارد همه بدانند كه این پیروزى و موفقیت نصیبش شده اكنون یك عضو فعال اجتماع است.

شغل و انتخاب آن یك نقش سیستم در اثبات شخصیت جوان دارد.

زیرا این موضوع نشانه آزادى جوان است و از این پس مى تواند از وسایل شخصى براى ادامه زندگانى استفاده نماید. به همین دلیل است كه به دست آوردن اولین پول، این قدر لذیذ و مطبوع است، در نتیجه اعتماد به شخص ‍ خود پیدا مى كند و تا سمت الراءس صعود مى نماید.

جوان دانشجویى كه هنوز پول به دست نمى آورد و حتى احتیاج به كمك مالى دارد، غالبا یك نوع خفت و خوارى مبهمى را حس مى نماید. وى لااقل به این خوش حالى و لذت راضى است كه پول جیب خود را مطابق میل خود مصرف نماید. (313)

## جوان و انتخاب شغل

مسئله انتخاب شغل در زندگى جوانان یكى از مسائل مهم و مشكل است، زیرا از طرفى شغل باید مورد تمایل و رغبت جوان باشد و خود با علاقه آن را انتخاب نماید، نه آن كه به وى تحمیل شود، و از طرف دیگر اغلب جوانان بر اثر خامى و نارسایى، به خود اطمینان ندارند و جراءت نمى كنند كه در انتخاب شغل، شخصا تصمیم بگیرند و به تنهایى راه خود را انتخاب نمایند.

## شغل و استعداد جوان

به عبارت دیگر، پذیرفتن شغل، به معنى قبول مسئولیت اجتماعى است. جوان میل دارد خود مستقلا روى شغل هاى مختلف مطالعه كند. جهات آن ها را بسنجد، و شغلى را كه موافق میل و مطابق استعداد خود تشخیص ‍ مى دهد، انتخاب نماید.

مسئولیت آن را به عهده بگیرد و با دلگرمى و اراده جدى، وظایف خود را انجام دهد. درآمدى پیدا كند و بدین وسیله شخصیت خویش را اثبات نماید. ولى بیشتر جوانان از این كار مى ترسند، زیرا در صلاحیت و شایستگى خود تردید دارند. از قبول مسئولیت خائف اند. دورنماى زندگى را با دلهره و اضطراب مى نگرند. نسبت به آینده خویش بى قرار و ناراحت اند. از شكست و عدم موفقیت خود بیم دارند، و نگران اند از این كه مبادا نتوانند در آتیه، خویشتن را به شایستگى با جامعه منطبق كنند و از مزایاى اجتماعى برخوردار گردند.

براى آن كه جوانان به بیراهه نروند و با تصمیم هاى نادرست به خوشبختى و سعادت خود آسیب نرسانند، باید خودسرى و غرور را ترك گویند. از افكار بزرگسالان دانا و خیرخواه استفاده كنند. با مشورت آنان خط مشى خود را تعیین نمایند، و موجبات پیروزى و موفقیت خویش را فراهم آورند.

## به كارگماردن فرزندان

پیشواى عالى قدر اسلام، پدران را موظف نموده است كه یارى فرزندان خویش را در انتخاب شغل، حمایت و یارى نمایند و آنان را به كار خوب و شایسته اى بگمارند، و این وظیفه مقدس را در ردیف حقوق فرزندان به حساب آورده است.

## حقوق فرزند به پدر

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله یا على حق الوالد على والده ان یحسن اسمه و ادبه و یضعه موضعا صالحا). (314)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرمود: حق فرزند به پدرش این است كه براى او اسم خوب انتخاب كند. خوب تربیتش نماید، و در كار شایسته اى مستقرش سازد.

(عن ابى الحسن موسى عليه‌السلام قال: جاء رجل الى النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله فقال یا رسول الله ما حق ابنى هذا قال: تحسن اسمه و ادبه و ضعه موضعا حسنا). (315)

حضرت موسى بن جعفر عليه‌السلام فرمود: مردى شرفیاب محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شد، عرض كرد: بچه ام به من حقى دارد؟ در جواب فرمود: او را به رسم خوبى نام گذارى كن، سپس به درستى و خوبى تربیتش نما و سرانجام او را به كار خوبى بگمار.

در این روایت، به كار گماشتن فرزندان از جمله حقوق آنان بر عهده پدران شناخته شده است. با این تفاوت كه در حدیث اول، شغل شایسته ذكر شده موضعا صالحا در حدیث دوم شغل خوب قید شده است و موضعا حسنا. خوبى و شایستگى شغل كه در این دو حدیث آمده، به چند بیان قابل توضیح است.

## كسب هاى خوب و بد

اول: بعضى از اسم ها خوب است و بعضى بد. پاره اى از تربیت ها صحیح و خوب است و برخى بد. بعضى از كسب ها نیز از نظر موازین شرعى و مصالح اجتماعى خوب است و بعضى بد.

## كارهاى شایسته

همان طور كه قسمت اول و دوم حدیث، پدران را موظف نموده است كه براى فرزندان، اسم خوب انتخاب كنند و آنان را با ادب شایسته، و صحیح تربیت نمایند، همچنین قسمت سوم حدیث، آنان را مكلف ساخته است كه فرزندان را به كارهاى شایسته وادارند و براى آنان كسب خوب و مباح برگزینند، نه آن كه به طمع درآمد مالى، جوانان را به شغل هاى بد و كسب هاى حرام بگمارند و این خود معنى تعدیل تمایل ثروت است. یعنى پدران مراقبت نمایند كه نه فرزندانشان بیكاره و كل بر جامعه بار آیند و نه براى گردآورى مال، به مشاغل گناه و كارهاى آلوده دست بزنند. به این بیان، مراد از شغل خوب، آن كسب پاك و منزهى است كه منطبق با مقررات تجارى اسلام باشد.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: طوبى لعبد طاب كسبه). (316)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: خوش بخت كسى كه كسبش خوب و منزه از پلیدى و ناپاكى باشد.

## تفاوت استعدادها

دوم: مردم از نظر ساختمان طبیعى و صفاتى موروثى با یكدیگر متساوى نیستند. همان طور كه قیافه و شكل، آهنگ و چشم و دیگر صفات ظاهرى افراد با هم فرق دارد، همچنین استعدادهاى معنوى و قابلیت هاى روحى آنان نیز با هم متفاوت است.

برخى مى توانند از عهده انجام كارهایى برآیند كه دگران كم هوش تر یا جاهل تر یا بى دست و پاتر ضعیف تر از آن اند كه به انجامشان قادر باشند. بعضى براى فكر و برخى براى عمل ساخته شده اند و بالاخره دسته اى از موهبت فطرى فرماندهى برخوردارند، در صورتى كه اغلب از اداره خود نیز عاجزند. (317)

## كار بر وفق لیاقت

بر این اساس، شغل خوب و شایسته براى هر فرد، آن شغلى است كه با ساختمان طبیعى او هم آهنگ و متناسب باشد. اگر آدمى به كارى اشتغال یابد كه منطبق با لیاقت و استعداد فطرى او باشد، مى تواند آن را به خوبى و شایستگى انجام دهد و به آسانى از پیروزى و موفقیت درخشان برخوردار گردد.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: اعملوا فكل میسر لما خلق له). (318)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده است: همه كار و كوشش نمایید، ولى آگاه باشید كه افراد، كارى را به آسانى انجام مى دهند كه براى آن آفریده شده اند.

در دنیاى كنونى، مسئله شناخت استعدادها در انتخاب مشاغل، كه یكى از مهم ترین عوامل پیروزى در زندگى بشر است، مورد توجه قرار گرفته و كارشناسان آزموده در مؤ سسات مخصوصى آماده مشاوره و راهنمایى هستند. اینان از تمایلات جوان پرسش مى كنند. استعدادهاى او را مى آزمایند و پس از مطالعه و بررسى دقیق، شغل هایى را كه در خور استعداد اوست معین مى كنند.

## مشورت با آزمودگان

افراد هنگامى كه به سنین شباب مى رسند، یا كارى براى آموزش حرفه اى كه در پیش دارند، آغاز كرده اند، یا تحصیل خود را در زمینه نقشه اى كه براى آینده دارند تنظیم نموده اند، و به این ترتیب آن ها مى دانند از چه راهى خواهند رفت. اما با این وجود لازم است تمایلات شخصى خودشان را در این باره تحت رهبرى هاى آزموده و هشیارانه اشخاص واقف و خبره قرار دهند.

## اظهارنظر كارشناسان

امروز براى این منظور، در خیلى از كشورهاى جهان، كانون هایى گشایش ‍ یافته است كه در آن، كارشناسان با تجربه، افرادى را كه براى مشورت و راهنمایى به آن ها مراجعه مى كنند، مورد مطالعه قرار مى دهند و پس از دریافتن تمایلات و استعدادهاى ذاتى آنان، درباره انتخاب حرفه و پیشه اى كه به سود و صلاح آن هاست، اظهارنظر مى كنند و یاریشان مى دهند.

این كارشناسان از مطالعات دقیق خود پى مى برند كه هر كس در چه نوع پشه اى امید موفقیت و پیشرفت هاى فراوان دارد. مى توانید پى ببرید كه به این ترتیب، مراجعه و مشورت با این گونه اشخاص، تا چه حد براى نوجوانان سودمند خواهد بود.

آیا مى توان انكار كرد كه بسیارى از زندگى ها بر اثر انتخاب راه دور از صلاح، و محرومیت از راهنمایى هاى هشیارانه، تباه شده اند و جز شكست، چیزى براى صاحبان خود بار نیاورده اند. (319)

مى دانیم همه پدرها قادر نیستند صلاحیت طبیعى فرزندان خود را به درستى تشخیص دهند، ولى تا حدى كه مى توانند، باید این نكته را مراعات نمایند و جوانان را به كسبى وادارند كه متناسب با ساختمان طبیعى و استعداد فطرى آنان باشد.

## كار و شرایط زمان و مكان

سوم: خوبى و شایستگى مشاغل، وابسته به شرایط زمان و مكان و تابع چگونگى تولید است. بسیارى از حرف و مشاغل، در گذشته خوب و شایسته بوده و مردم در اوضاع و احوال روزگار خود، بدان ها محتاج بوده اند، ولى در دنیاى كنونى، با پیشرفت صنعت و ماشین، آن كارها از ردیف مشاغل اجتماعى خارج شده و مردم كمترین نیازى به آن ها ندارند.

پدرانى كه مى خواهند به وظیفه پدرى عمل كنند و براى فرزندان خود شغل خوب و شایسته اى برگزینند، باید مقتضیات زمان را در نظر بگیرند و آنان را به كارهایى وادارند كه مفید و مورد احتیاج مردم باشد، نه آن كه شغلى براى آن ها انتخاب نمایند كه باعث ناكامى و محرومیتشان شود و سرانجام، ندامت و پشیمانى به بار بیاورد.

## آگاهى از مقتضیات زمان

(عن ابى عبدالله عليه‌السلام قال: العالم بزمانه لا تهجم علیه اللوابس). (320)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: كسى كه از مقتضیات زمان خود آگاه است، مورد هجوم اشتباهات واقع نمى شود.

اشتغال به كار، صرف نظر از فعالیت اقتصادى و درآمد مالى، روى اخلاق اجتماعى جوانان اثر مى گذارد. به گفتار و رفتارشان نظم و ترتیب مى بخشد، و موجبات سازگارى آنان را با خانواده و اجتماع فراهم مى آورد.

جوانان، تا زمانى كه شاغل شغلى نشده اند و احساس مسئولیتى نكرده اند، اغلب در نیك و بدهاى اجتماعى بى تفاوت اند. به موازین قانونى اعتنا نمى كنند.

اخلاق و ادب اجتماعى را به باد مسخره مى گیرند. گاهى در خانواده با اعمال زشت خود، باعث ناراحتى والدین و سایر افراد مى شوند و نظم داخلى منزل را بر هم مى زنند. گاهى در اجتماع به مردم اهانت مى كنند و با گفتار و رفتار ناپسند خویش، موجبات هتك حرمت و تحقیر آنان را فراهم مى آورند. ولى با اشتغال به كار و مسئولیت، وضعشان تغییر مى كند. خلیق و مؤ دب مى شوند.

## جوانان و اثبات لیاقت

براى آن كه مراتب لیاقت و شایستگى خود را اثبات نمایند، روش هاى ناپسند را ترك مى گویند. حقوق و حدود مردم را محترم مى شمرند و متوجه مى شوند كه اخلاق خوب و حسن سازگارى با مردم، رمز كامیابى و شرط اساسى پیروزى و موفقیت اجتماعى است.

## كار و اصلاح اخلاق جوان

خانواده جرى تصور مى كردند كه یك مدرسه خوب مى تواند مشكلى را كه آن ها معما مى دانستند، حل كند. جرى حاضر نبود درس بخواند، او سردسته یك عده پسر بود كه دزدى مى كردند و مزاحم دگران مى شدند. رفتارش بسیار بد و زننده بود. والدینش سه بار مدرسه او را عوض ‍ مى كردند، ولى نتیجه نگرفتند. او با تمام پسرهاى دسته خود براى یك مسافرت دسته جمعى مطالعه مى كردند. والدین جرى، كه از این فكر خطرناك آگاه شدند، با كمال بى میلى با ترك تحصیل او موافقت كردند. ناچار به او اجازه دادند كه براى خود كارى پیدا كند. با این كه از تحصیل پسرشان در 16 سالگى ناراحت بودند، ولى هنگامى كه به گفتند: برو كار كن، پول به دست بیاور، زندگى خود را اداره كن.

جرى به كلى عوض شد، به طورى كه هیچ كس باور نمى كرد. او چون از درآمد خود خرج مى نمود، بیشتر دقت مى كرد. از كارهاى ناپسند سابق دست برداشت. معاشرتش را با پسرهاى شرور قطع كرد و كم كم متوجه شد كه براى انجام كار بهتر، احتیاج به تحصیل دارد. (321)

## شكایت پدر از فرزند

(كان داود بن شكاابنه الى ابى الحسن عليه‌السلام فیما افسد له فقال: استصلحه فماماءته الف فیما انعم الله علیك). (322)

داود بن زربى حضور حضرت رضا عليه‌السلام شرفیاب شد و از فرزند خود شكایت كرد كه به قسمتى از اموالم تجاوز نموده و آن را نابود كرده است. حضرت فرمود: در مقابل تمام نعمت هایى كه خداوند به تو عنایت كرده است، صدهزار چه اهمیتى دارد؟ وظیفه تو اكنون این است كه در فكر كار فرزندت باشى و موجبات اصلاح او را فراهم آورى.

## اصلاح كار فرزند

باید به این نكته توجه داشت كه در آیین اسلام، تلاش عاقلانه و معتدل افراد براى تأمین معاش خود و زن و فرزند خویش، با فعالیت هاى افراطى اشخاص حریص براى ثروت اندوزى و جمع مال زیادتر تفاوت بسیار دارد. گروه اول، مال را براى خود مى خواهند و گروه دوم خود را براى مال. گروه اول آبرو و شرف انسانى خویش را به وسیله مال حفظ مى كنند و گروه دوم عز و حیثیت انسانى خود را فداى مال مى كنند. گروه اول آزادگانى هستند كه با تلاش معاش، خویشتن را از ذلت و خوارى سئوال مصون مى دارند و گروه دوم ثروت پرستانى هستند كه با حرص و طمع، موجبات ذلت و خوارى خود را فراهم مى آورند.

(قال على عليه‌السلام: الحرص ذل و مهانة لمن یستشعره). (323)

على عليه‌السلام فرمود: در نظر افراد آگاه و دراك، خوى ناپسند حرص، مایه پستى و ذلت است.

## نشانه هاى رذیلت و فضیلت

كار و كوشش زحمت كشان كه مى خواهند از دسترنج خود ارتزاق نمایند، دلیل خوبى و فضیلت آن هاست، و سعى و تلاش عاشقان ثروت، كه مى خواهند با گردآورى مال بیشتر، حرص و آز خود را اقناع نمایند، دلیل بدى و رذیلت آنان است.

(عن على عليه‌السلام انه قال: یستدل على شر الرجل بكثرة شرهه و شدة طمعه). (324)

على عليه‌السلام فرموده است: حرص فراوان و طمع شدید یك انسان را مى توان دلیل بدى او گرفت و به آن استشهاد كرد.

## خطرات پول پرستى

پول پرستى و حرص مال ممكن است بشر را آنچنان تحت تأثیر درآورد كه خود را فراموش نماید، ارزش خویش را از یاد ببرد، و جز به گردآورى مال به چیزى فكر نكند. فزون طلبى و عشق به ثروت مى تواند آدمى را از خدا و حقیقت غافل سازد، از تعالى روانى و تكامل معنوى باز دارد، و مكارم اخلاقى و صفات انسانى را از صفحه خاطرش محو نماید.

بعضى، آن چنان به اسارت حب مال در مى آیند و در اندیشه ثروت غرق مى شوند كه حتى به زن و فرزندان خویش نمى رسند.

محبت زناشویى و مهر پدرى را از یاد مى برند، و كانون گرم خانواده را به محیط سرد مبدل مى سازند.

راسل مى گوید:

در دنیاى جدید، عشق، دشمنى خطرناك دارد و آن اصل كار و كسب و موفقیت اقتصادى است. خصوصا در آمریكا كه مردم معتقدند نباید آدمى اجازه دهد عشق، مانع موفقیت هاى او در زندگى گردد و اگر چنین كند، آدم احمق و بى شعورى است.

## روش احمقانه

با آن كه در این هم مانند چیزهاى دیگر تعادلى لازم است و این احمقانه است كه آدمى كار و موقعیتش را یك سر فداى عشق كند، ولى این هم احمقانه است كه شخص بخواهد عشق را به كلى فداى كسب و كار نماید. مع ذلك، این امر درجامعه اى كه اساس آن تقلا و تلاش همه جانبه در راه تحصیل پول باشد پیش مى آید و وقوع آن اجتناب ناپذیر است.

## یك بازرگان آمریكایى

زندگى یك بازرگان امروزى را، خاصه در ایالات متحده آمریكا، در نظر بگیرید: از لحظه اى كه خود را مى شناسند و به مردى مى رسد، تمام سعى و همتش را مصروف پول درآوردن مى كند. در نظر او سایر چیزها تفریح پیش پا افتاده اى بیش نیست. در جوانى با فحشا رفع احتیاج مى نماید. پس ‍ از آن ازدواج مى كند، اما علایق و امیالش با علایق و تمایلات زنش فرق دارد و لذا هرگز صمیمیت و نزدیكى لازم بین آن دو پیدا نمى شود. دیر هنگام، خسته و فرسوده به خانه مى آید. صبح ها قبل از آن كه زنش از خواب بیدار شود، بستر را ترك مى گوید. علایق زنش در نظر او زنانه اند و مایل نیست در آن سهیم گردد. با این كیفیت، بعید نیست زنش از نظر جنسى در قبال او سردى نشان دهد، زیرا طرف او هیچ گاه وقتى نداشته است كه به وى ابراز عشق و علاقه نماید. (325)

مردى كه بیشتر اوقات شبانه روز خود را در خارج منزل مى گذراند و تمام نیروى خویش را براى كسب مال بیشتر به كار مى اندازد، موقعى كه به خانه باز مى گردد، آن قدر خسته و بى نشاط است كه نمى تواند به همسر خود برسد، به وى علاقه و ابراز علاقه كند، عواطف او را محترم شمارد، و خواهش هاى طبیعى اش را برآورده سازد.

## دلسردى زن از شوهر

واضح است كه زن در چنین شرایطى افسرده خاطر و متاءثر مى گردد و روز به روز تاءثرش افزایش مى یابد. ناكامى ها و محرومیت هاى پى در پى، زن را نسبت به شوهر دل سرد و بى علاقه مى كند. از زندگى زناشویى ماءیوس ‍ مى شود. طولى نمى كشد كه مراتب شكایت و نارضایى خود را همسرى او به زبان مى آورد و نگرانى هاى درونى خویش را آشكار مى سازد.

## ناسازگارى خانوادگى

اگر این وضع نامطلوب، زن را به بى عفتى و ناپاكى وادار و رسوایى به بار نیاورد، اگر دامنه گله مندى و شكایت توسعه نیابد و كار به جدایى و طلاق نكشد، حداقل این است كه عشق و امید و گرمى محبت از محیط زناشویى رخت مى بندد و جاى خود را به ناامیدى و دل سردى مى دهد و سرانجام خانواده گرفتار ناسازگارى و اختلاف و احیانا پرخاشگرى و ستیزه جویى مى گردد.

ثروت پرستان حریص، با روش ناپسند خویش، نه تنها به گرمى و حسن سازش خانواده آسیب مى رسانند، بلكه در شعاع فعالیت هاى افراطى خود، به اجتماع نیز ضربه مى زنند. اینان براى آن كه پول بیشترى گرد آورند و طبع فزون طلب خویش را قانع نمایند، ناچار باید عهده دار كارهاى متعددى شوند، یا كارى را كه در دست دارند بیش از حد، توسعه دهند تا جوابگوى تمنیاتشان باشد و در هر دو صورت میدان فعالیت دگران را تنگ مى كنند و باعث محرومیت یكى از علل ستیزه جویى و تضاد است.

## مبارزه جوان براى اشتغال

جوانان، با دلى لبریز از امید وارد جامعه مى شوند و مى خواهند شغلى به دست آورند. وقتى مشاهده مى كنند تمام كارها در قبضه نسل كهن است، ناراحت مى شوند. به رقابت بر مى خیزند تا مگر براى خود جایى باز كنند. ولى موقعى كه متوجه مى شوند كه ثروت پرستان حریص، مشاغل متعددى را در اختیار گرفته و آنان بى كار و سرگردان اند بیشتر ناراحت و نگران مى گردند. كار به مبارزه و كشاكش مى رسد، و اختلاف و ناسازگارى با شدت زیادترى در جامعه بروز مى كند.

## اسلام و فعالیت هاى افراطى

خلاصه در آیین مقدس اسلام، فعالیت هاى افراطى و حرص در جمع آورى مال، مانند بیكار گشتن و از دسترنج دگران ارتزاق كردن، ناپسند و مذموم است. همان طور كه بیكارگى و سربار جامعه بودن، آدمى را ذلیل و خوار مى كند و در محیط خانواده و اجتماع تضاد و تشاجر به بار مى آورد، حرص ‍ و طمع نیز باعث پستى و حقارت و مایه ناسازگارى و اختلاف خانوادگى و اجتماعى است.

صرف مال: میانه روى در مصارف مالى نیز مانند اعتدال در حب مال و كسب مال، از عوامل سازگارى در خانواده و اجتماع است. اولیاى گرامى اسلام به پیروان خود توصیه كرده اند كه در مخارج زندگى، از افراط و تفریط بپرهیزند و روش متوسطى را كه دور از امساك یا اسراف باشد، در پیش ‍ گیرند.

## اعتدال در مصارف مالى

(فقه الرضا عليه‌السلام: ولیكن نفقتك على نفسك و عیالك قصدا). (326)

حضرت رضا عليه‌السلام فرمود: نسبت به مصارف مالى درباره خود و عائله خودت، معتدل و میانه رو باش.

بعضى از پدران تمكن مالى دارند و به خوبى مى توانند موجبات رفاه و آسایش عائله خود را فراهم آورند، ولى بر اثر عشق به ثروت و حرص مال دچار بخل شده اند، بر زن و فرزند خود سخت مى گیرند، آنان را در مضیقه مى گذراند، ناراحت و خشمگینشان مى كنند، زندگى را بر آن ها تلخ و غیرقابل تحمل مى سازند، و با این روش ناپسند، در محیط خانه، ناسازگارى و اختلاف به وجود آورند.

## افراط در مصارف

بعضى از پدران به زندگى عائله خود بیش از حد توسعه مى دهند و به عنوان ابراز راءفت و شفقت به زن و فرزند، راه افراط در پیش مى گیرند. روش این گروه نیز ناپسندیده و مذموم است.

اینان، علاوه بر این كه فاصله طبقاتى به وجود مى آورند و باعث اختلاف و ناهم آهنگى جامعه مى شوند، ممكن است در بعضى از مواقع براى ادامه آن زندگى وسیع و گسترده، به حقوق دگران تجاوز نمایند و اموال غیرمشروع آلوده شوند.

(یابن مسعود لاتحملن الشفقة على اهلك و ولدك على الدخول فى المعاصى و الحرام). (327)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به ابن مسعود توصیه فرموده است: مبادا مهر و محبت نسبت به زن و فرزند، تو را وادارد كه در محیط گناه قدم بگذارى و دامن خویش را به حرام بیالایى.

## بدبخت كردن دگران

افرادى كه در مصارف زندگى و مخارج روزانه خود زیاده روى مى كنند، با این عمل، نه تنها زمینه گناهكارى خود را مهیا مى سازند و خویشتن را در معرض تجاوز به حقوق دگران قرار مى دهند، بلكه در پاره اى از مواقع ممكن است باعث بدبختى بستگان و دوستان خود شوند تمكن مالى به بسط و توسعه زندگى وادار نماید و در نتیجه آنان را نیز به راه گناه و ناپاكى بكشاند.

بدبختانه، این روش نادرست، در زمان ما، كم و بیش در بعضى از خانواده ها وجود دارد و كسانى براى آن كه خود را از ملامت زن و فرزند خویش رهایى بخشند یا روى رقابت و همچشمى خود را ثروتمند و متمكن جلوه دهند، براى خرید لباس هاى فاخر و جواهرات گران قیمت و ماشین آخرین سیستم، به خیانت و ناپاكى دست مى زنند و سرانجام با رسوایى و بدنامى راه زندان در پیش مى گیرند.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، این وضع خطرناك و شرم آور را ضمن حدیثى براى امت خود پیش بینى كرده و فرموده است:

(یعیرونه لضیق المعیشة و یكلفونه ما لا یطیق حتى یرودونه موارد الهلكة). (328)

زمانى فرا مى رسد كه مرد را كسان و بستگانش به تنگى معاش سرزنش ‍ مى كنند و او را به تهیه مالى، كه قدرت آن را ندارد، وادار مى نمایند تا وى را به محیط بدبختى و هلاكت وارد سازند.

از مجموع بحث، این نتیجه به دست آمد كه چگونگى امور مالى، در سازگارى خانوادگى و اجتماعى نقش مؤثرى دارد. اگر افراد در مورد حب مال، كسب مال، و صرف مال روش معتدلى در پیش گیرند و از افراط و تفریط اجتناب نمایند، مى توانند در محیط خانه و اجتماع از سازگارى و حسن تفاهم برخوردار باشند.

9 - تمدن صنعتى و اخلاق نسبى

(یا على ان الله عز و جل احب الكذب فى الصلاح و ابغض الصدق فى الفساد).

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله

## پیشرفت صنعت و تحول زندگى

در روزگار گذشته، اخلاق و آداب عمومى تقریبا داراى وضع پایدار و ثابتى بوده و دگرگونى آن به كندى و در طول حیات چند نسل صورت مى گرفت، ولى در دنیاى كنونى، با پیشرفت روزافزون صنعت و ماشین، زندگى مردم به سرعت تحول مى یابد و به موازات تغییر شرایط زندگى، اخلاق عمومى و آداب اجتماعى نیز تغییر مى یابد، تا جاى كه گاهى بعضى از آداب و رسوم، در طول زندگى یك نسل، چند بار عوض مى شود.

## تغییر قانون و اخلاق

در روزگار گذشته، قوانین و مقررات، اخلاق و سنن، و آداب و رسوم، مانند ساختمان هاى محكمى بودند كه مى توانستند سالیان دراز در جامعه استوار و مستقر بمانند تا بر اثر گذشت زمان تدریجا فرسوده شوند و خود به خود ویران گردند، ولى پیشرفت صنعت و ماشین، جوامع بشرى را به صورت مناطق زلزله خیز درآورده، بناهاى نوبنیاد قانونى و اخلاقى در مقابل چشم هاى حیرت زده مردم، یكى پس از دیگرى، فرو مى ریزند و جاى خود را به مقررات تازه اى مى دهند و دیرى نمى پاید كه تحولات صنعتى، آن مقررات جدید را نیز متزلزل مى كند و به سرعت از میان مى برد.

بر اثر انقلاب صنعتى، كره زمین به صورت یك خانه بزرگ درآمده و جوامع بشرى از اوضاع و احوال یكدیگر آگاه شده اند.

رادیو و تلویزیون، جراید و مجلات، فیلم هاى سینمایى و دیگر وسایل ارتباطات جمعى، اخلاق و آداب هر یك از ملل و اقوام بشرى را در معرض ‍ دید و شنید سایر مردم جهان قرار مى دهد و از این راه پاره اى از خلقیات خوب و بد و عادات پسندیده و ناپسند بعضى از ملت ها مورد تقلید و اقتباس مردم دیگر قرار مى گیرد.

## برخورد آمدن قدیم و جدید

مطالعات مردم شناسى نشان مى دهد كه افراد در جوامعى كه در حال رشدند هنگامى دستخوش اختلال و ناراحتى و بى نظمى مى گردند كه فرهنگشان با مدنیت باختر تماس حاصل مى كند و ناگهان اصول زندگى و سنن و آدابشان از هم متلاشى مى گردد، و در این هنگام است كه به قول ساپیر: فرد از آغوش گرم و مطبوع فرهنگ خویش بیرون مى جهد و در فضاى سرد زندگى ناجورى سرگردان مى گردد. (329)

تقلیدها و اقتباس ها، اگر متكى به محاسبه عقلى و اندازه گیرى صحیح و عالمانه باشد، خوب و پسندیده و براى جامعه مفید و سودبخش است. ولى در تقلیدهاى كوركورانه و حساب نشده، اغلب خوب و بد مخلوط مى شوند و زشت و زیبا به هم مى آمیزند. در این قبیل مواقع، بعضى از افراد آن قدر از واقع بینى و درك حقیقت باز مى دانند كه پاره اى از خوبى ها در نظرشان بد و مطرود مى گردد و قسمتى از بدى ها خوب و مطلوب جلوه مى كند.

## بزرگسالان و ثبات نسبى

مى دانیم كه بزرگسالان تا اندازه اى محتاط و محافظه كارند و با گذشت عمر و تجربه هایى در مدرسه زندگى آموخته و داراى ثبات نسبى هستند و دیرتر به تقلیدها و اقتباس ها ناسنجیده تن مى دهند، ولى نسل جوان و كم تجربه، كه طبعى نوع طلب دارد و در مقابل پدیده هاى تازه زندگى آسیب پذیر است، خیلى زود تحت تأثیر روش هاى جدید قرار مى گیرد و به سرعت، اخلاق و اعمال خویش را به آن ها منطبق مى كند. به خصوصى اگر آن روشهاى نو با تمایلات شهوى و كشش هاى احساسى جوان موافق و هم آهنگ باشد.

## اختلاف بزرگسال و جوان

در این مواقع است كه بین دختران و مادران، پسران و پدران و خلاصه جوانان و بزرگسالان، اختلاف و ناسازگارى آغاز مى شود، و محیط خانه و اجتماع به صحنه تشاجر و كشمكش مبدل مى گردد. بزرگسالان قسمتى از اعمال تقلیدى نسل جوان را گناه و ناپاكى مى خوانند و آن را بد و مایه فساد تلقى مى كنند و روى علاقه و دلسوزى، مى خواهند جوانان را از آن حذر دارند.

برعكس، جوانان آن كارها را نمونه اى از پیشرفت هاى اجتماعى و نشانه اى از زندگى نوین مى دانند. به بزرگسالان مى گویند شماها نماینده تمدن دیروز هستید و بر همان اساس فكر مى كنید و خوب بدها را با آن مقیاس ‍ مى سنجید و بر همان اساس فكر مى كنید و خوب و بدها را با آن مقیاس ‍ مى سنجید. ولى ما پیرو تمدن جدید هستیم و با پیشرفت جهان پیش ‍ مى رویم. نیك و بدها را با بینش نو و از دیدگاه دنیاى امروزى مى بینیم.

## خوب و بد نسبى

اگر چیزى در زمان شما بد بوده، لازم نیست در زمان ما نیز بد باشد، خوبى و بدى یك امر نسبى است و با تغییر شرایط زمان و مكان و دگرگون شدن اوضاع و احوال تغییر مى كند. ممكن است چیزى در شرایط مخصوصى خوب و روا باشد و همان چیز در شرایط دیگرى بد و ناروا گردد. شما از مقتضیات دنیاى امروز بى خبرید و از طرز تفكر ما آگاه نیستید و اساسا ما را درك نمى كنید.

چگونه مى توان به این كشاكش و اختلاف پایان داد؟ آیا حق با بزرگسالان است و باید گفته آنان را بپذیریم؟ یا جوانان درست مى گویند و باید منطق منطق آن ها را صحیح بدانیم؟ یا آن كه بگوییم درستى یا نادرستى سخنان آن دو گروه نیز نسبى است و در بعضى موارد گفته بزرگسالان صحیح است و در پاره اى از مواقع سخن جوانان؟ پاسخ این پرسش تا اندازه اى در این فصل روشن مى شود و قسمت هایى از سخنان بزرگسالان و جوانان مورد بررسى قرار مى گیرد.

## انقلاب صنعتى و دگرگونى اخلاق

خلاصه، انقلاب صنعتى، افكار و اعمال مردم را، عموما، و نسل جوان را، خصوصا دگرگون ساخته و در اخلاق اجتماعى اثر عمیق گذارده است.

بر اثر آن، بعضى از خوبى ها بد تلقى شده و از پاره اى از ناروایى ها، روا گردیده است. این امر بین جوانان و بزرگسالان ایجاد اختلاف كرده و آنان را رو در روى یكدیگر قرار داده است و در نتیجه خانواده ها و جوامع بشرى با تضاد و ناسازگارى مواجه شده اند.

براى آن كه جوانان و بزرگسالان به این موضوع مهم بیشتر توجه كنند و به وظایف دینى و علمى خود بهتر واقف كردند، تا بتوانند از اختلاف و پراكندگى خویش بكاهند، در آغاز این فصل، پیرامون تأثیر انقلاب صنعتى در اخلاق عمومى توضیح مختصرى داده مى شود و سپس درباره اخلاق نسبى از نظر دنیاى امروز و تفاوت آن با اخلاق نسبى اسلام بحث و گفت وگو خواهد شد. در خلال بحث، قسمت هایى از خط مشى صحیح بزرگسالان و جوانان واضح مى گردد.

## منشاء تغییر اخلاق

این امر مسلم است كه اصول اخلاقى مى تواند تغییر كند، اما آن چه موجب این تغییر مى باشد چیست؟ و چرا اعمالى كه در عصرى و سرزمینى مطلوب است، ممكن است در عصر و سرزمین دیگرى نامطلوب باشد؟ چنین گمان مى رود كه تغییر مبانى اقتصادى زندگى، موجب تغییر اصول اخلاقى مى گردند. در تاریخ زندگى بشر از این قبیل تغییرات عمیق دوبار اتفاق افتاده است: یكى از انتقال زندگى صیادى به زندگى كشاورزى و دیگرى از زندگى كشاورزى به دوره صنعتى. تمام حوادث و وقایع اساسى زندگى ناشى از این دو تغییر مهم در تاریخ زندگى بشرى است. در هر یك از این دوره ها، اصول اخلاقى كه در دوره سابق براى سلامت نوع، مفید محسوب مى شد، در دوره نو مصر شناخته شد، و با آشفتگى رو به تغییر نهاد.

## تبدیل صیادى به كشاورزى

هنوز نمى دانیم كه انسان كى و چگونه از صیادى به كشاورزى منتقل شد، ولى نمى دانیم كه در نتیجه این انتقال بزرگ، به فضایل جدیدى نیاز افتاد و در زندگى آرام و پایدار كشاورزى، بسیارى از فضایل كهن به نقایص بدل شدند. به كار و كوشش بیش بیش از شجاعت نیاز افتاد و میانه روى مطلوب تر از شدت عمل گشت و صلح مفیدتر از جنگ شد. (330)

## ماشین و افزایش تولید

زندگى كشاورزى به حیات صنعتى تبدیل گرید. تحولات همه جانبه اى در جوامع بشرى پدید آمد و تدریجا تمام شرایط و اوضاع اجتماعى تغییر كرد. فعالیت هاى اقتصادى شكل تازه اى به خود گرفت. صنایع دستى را از اعتبار انداخت. ماشین هاى كشاورزى به مزارع راه یافت و جاى نیروى انسانى و حیوانى را گرفت و كمیت و كیفیت را بالا برد.

روستاییان براى به دست آوردن شغل، به شهرها هجوم آوردند و در محیط بسته و محدود كارخانه ها مشغول كار شدند.

اقتصادى، اخلاق و عادات عمومى را دگرگون كرد.

قبح بعضى از رذایل و گناهان از میان رفت و جامعه نسبت به آن ها بى تفاوت گردید. و پاره اى از فضایل، ارزش و اهمیت خود را از دست داد و مردم نسبت به آن ها بى اعتنا شدند. خلاصه، بر اثر انقلاب صنعتى، اعمال و اخلاق مردم به كلى تحول یافت و در نظر آنان بسیارى از خوبى ها، بد و بسیارى از بدى ها، خوب به حساب آمدند.

در زندگى صنعتى، نه تنها سازمان اقتصادى قدیم و دگرگون مى شوند و سازمان هاى اقتصادى جدیدى، مانند كارخانه و شركت و بانك به وجود مى آیند، بلكه سایر سازمان هاى اجتماعى هم تحول مى پذیرند و سازمان هاى اجتماعى بى سابقه اى نیز ایجاد مى شوند.

## تمركز مردم در شهرها

از یك سو، به جاى دو طبقه زمین دار و دهقان، كه در اعصار كشاورزى عامل اصلى تولید جامعه بودند، دو طبقه سرمایه دار و كارگر صنعتى قد علم مى كنند و به ستیزه دامنه دارى كه در دوره هاى پیشین، میسر نبود، مى پردازند. از سوى دیگر، بسط صنعت موجب توسعه كارخانه ها و تمركز مردم در شهرها مى شود و شهر و شهرنشینى گسترش مى یابد و بدین شیوه، كانون اقتصاد كشورهاى صنعتى از روستاها به شهرها انتقال مى یابند و شهرهاى عظیم صنعتى و تجارى سر بر مى آورند.

## واحد اجتماع در كشاورزى و صنعت

در دوره كشتكارى، فرد، واحد و اجتماع نبود، بلكه جزیى از خانواده بود، و خانواده واحد سازنده اجتماع شمرده مى شد، اما در دوره سرمایه دارى، فرد، واحد اجتماع است و بستگى هاى خونى و خانوادگى، هم مانند دوره پیش، در زندگى فرد كارگر نمى افتد.

در دوره تولید دستى یا خانگى، هر واحد تولید مركب از چند خویشاوند یا دوست بوده كه در محیط دلپذیر خانه یا كارگاهى كوچك همان كارخانه است و كارخانه محیط وسیع و ناآشنایى است آكنده از هیاهوى ماشین هاى پرپیچ و تاب، و جوش و خروش انسان هاى ناآشنا، كه روابط كارگران با یكدیگر و مناسبات آنان با كارفرمایان، صورت خصوصى و خودمانى ندارند. (331)

ناگهان، كارخانه ها ظاهر شدند و مردان و زنان و فرزندان، خانه و خانواده را ترك گفتند تا در ساختمان هاى غم انگیزى كه نه براى پناه دادن انسان ها، بلكه براى حمایت ماشین ها ساخته شده بود، به نحو فردى، نه خانوادگى، كار كنند و مزد خود را به نحو فردى دریابند. شهرها بزرگ تر شدند و مردان به جاى بذرافشانى و جمع خرمن در مزارع، در امكنه كثیف و تاریك با تسمه ها و قرقره ها و تیغه ها و اره ها و هزاران چرخ و منگنه و دنده آهنى و بازوى پولادى به نبرد مرگ و زندگى پرداختند. ظهور ماشین هاى نو، عمل زندگى و درك آن را سال به سال مشكل تر ساخت. (332)

## همكارى خانواده در كشاورزى

در دوران كشاورزى، معمولا روستازادگان قبل از فرا رسیدن بلوغ، به منظور همكارى با پدران و مادران خود به مزارع مى رفتند و در حدود توانایى خویش به كارهاى كشاورزى مى پرداختند و از كودكى با راه و رسم فلاحت آشنا مى شدند. اینان در سنین جوانى ورزیده و كارآزموده بودند و از شخم زنى، بذرافشانى، آبیارى، جمع آورى خرمن، و دیگر فنون كشاورزى آگاهى كامل داشتند و در بیست سالگى مانند دهقان هاى سى و پنج ساله و چهل ساله مى توانستند مسئولیت مزرعه را به عهده بگیرند و كار كشاورزى را به خوبى انجام دهند.

در آن دوران، سایر كارها از قبیل كسب و تجارت و صنایع دستى و ساده بوده و نیازى به تحصیلات عالى نداشت.

فرزندان كسبه و تجار و دیگر طبقات نیز از كودكى به مركز كسب پدران مى رفتند و طرز كار آنان را تدریجا فرا مى گرفتند و در سنین جوانى براى قبول مسئولیت آن كار آمادگى داشتند، در نتیجه، كشاورززادگان و فرزندان كسبه و تجار، در سنین جوانى، به موازات بلوغ جنسى، از بلوغ اقتصادى نیز برخوردار مى شدند و بر اثر درآمد شخصى و استقلال مالى، خیلى زود ازدواج مى كردند و در بحبوحه جوانى و شدت هیجان هاى جنسى، داراى همسر قانونى بودند و از خطرات بى عفتى و فساد اخلاق مصونیت داشتند.

## لزوم تخصص در زندگى صنعتى

با انقلاب صنعتى وضع زندگى بشر دگرگون گردیده و فعالیت هاى اقتصادى شكل دیگرى به خود گرفته است. كار كردن در محیط صنعتى و دست یافتن به استقلال مالى مستلزم تخصص است، و فراگرفتن معلومات تخصصى، چند سال صرف وقت لازم دارد.

جوانانى كه مى خواهند در یكى از رشته ها كارشناس و متخصص شوند، باید از پى تحصیلات عالى بروند و سال ها در دانشگاه درس بخوانند تا بتوانند عهده دار كار آبرومندى شوند و درآمد شایسته اى پیدا كنند. جوانانى كه مى خواهند كمك مهندس یا كارگر فنى باشند و در محیط صنعتى، مسئولیتى را قبول كنند، باید مدتى كلاس هاى اختصاصى ببینند و با كارآموزى و تمرین هاى لازم، اطلاعات كافى به دست آورند تا بتوانند با ماشین هاى دقیق كار كنند و به درآمد مناسبى نایل آیند. در هر دو صورت، استقلال مالى چند سال پس از بلوغ جنسى به دست مى آید.

جوانان در این فاصله با وضع مخصوصى مواجه اند. از طرفى در فشار غریزه جنسى هستند و مایل اند هر چه زودتر ازدواج كنند و التهاب طبیعى خویش ‍ را فرو نشانند، و از طرف دیگر، به علت نداشتن درآمد مالى، به همسر قانونى دسترسى ندارند و ناچار باید ازدواجشان به بعد موكول گردد.

تأخیر امر ازدواج، كه یكى از عوارض خطرناك زندگى صنعتى است. نتایج شومى دربردارد و مى تواند جوانان را در معرض بى عفتى و سقوط اخلاق قرار دهد. دامن پاكشان را به پلیدى هاى گوناگون آلوده نماید، و مصائب غیرقابل جبرانى را به بار بیاورد.

## تأخیر ازدواج در جامعه صنعتى

ویل دورانت مى گوید:

رشد جنسى مانند سابق زود دست مى دهد، ولى رشد اقتصادى دیرتر مى رسد. تحدید شهوات، كه در زندگى روستایى امرى معقول و عملى به نظر مى رسید، در جامعه صنعتى، كه ازدواج را تا سى سالگى به تأخیر مى اندازد، امرى دشوار و غیرطبیعى مى نماید. شهوت ناگزیر سربرمى آورد و كف نفس مشكل مى گردد. عفت كه وقتى جزو فضایل بوده، مردود مى شود و حجب و حیا كه بر شدت عشق و محبت مى افزود، از میان مى رود. مردان به كثرت گناهان افتخار مى كنند و زنان مى خواهند در لجام گسیختگى با مردان همقدم شوند. عشق بازى امرى عادى مى شود. فحشاى رسمى، نه براى اثر مراقبت پلیس، بلكه به علت رقابت فحشاى غیررسمى از كوچه و بازار برچیده مى شود. اصول اخلاقى جامعه كشاورزى از هم مى پاشد و جامعه شهرى دیگر آن را به حساب نمى آورد. (333)

## زندگى شهرى و جوانان درمانده

زندگى شهرى، میلیون ها جوان درمانده را طعمه دلالان محبت ساخته است. زنان جوان، دلبرى هاى نهان خود را چنان آزادانه در معرض نهاده اند كه كنجكاوى دیگر مایه زناشویى نمى شود. ادبیات امروز، مانند دین باستانى یونانى در وصف آلات توالد و تناسل است. ازدواج، كه سابقا هر كس ناگزیر از آن بوده و در دوره جوانى بر زندگى و رفتار انسان ثبات و استقامت مى بخشید، از رواج افتاده است و مردان خیال مى كنند كه مى توانند ازدواج ناكرده، از منافع آن بهره مند شوند و از زیان هاى آن در امان باشند. خانواده، كه روزگارى مهد گرامى اخلاق و پایه نظم اجتماعى بود، تسلیم اصالت فرد زندگانى صنعتى شهر مى گردد و پیش از یك نسل دوام نمى یابد. خانه هایى كه به رنج و زحمت براى پناه دادن به دختران و پسران و بنا مى شود، خالى و ساكت مى ماند و فرزندان براى كسب نان، هر گوشه اى پراكنده مى شوند. پدران و مادران در خانه هاى حزن انگیز خود، تنها مى نشینند و به صندلى هاى خالى و در و دیوار عارى كه از صداى خانوادگى مى نگرند. (334)

## تأخیر ازدواج و بروز مفاسد

ما نمى دانیم كه چه مقدار از مفاسد اجتماعى معلول تأخیر ازدواج است، ولى ظاهرا بیشتر از تأخیر امر بركت ازدواج ناشى مى شود و حتى فساد پس ‍ از ازدواج نیز بیشتر محصول عادات پیش از ازدواج است. (335)

انقلاب صنعتى، علت اساسى تغییر اخلاق و آداب است و كلیه تغییرات خوب و بد دنیاى ما از آن متاءثر است. توسعه كارخانه ها، اضطراب و نگرانى افراد را زیاد كرده و به همین جهت، ازدواج آنان را به تأخیر انداخته است. تأخیر ناشایست ازدواج، فحشا را توسعه داده و میلیون ها مردم را در تماس هاى محرك شهوت شهرهاى جدید به هم آمیخته است. كثرت جمعیت سبب شده است كه كسى از شهره شدن به بدنامى نترسد. انقلاب صنعتى موجب آزادى زنان و صنعتى شدن آنان گردیده است و این امر با روابط پیش از ازدواج و نتایج فرعى آن توأم شده است. در نتیجه، نفوذ اخلاقى خانواده ها سست شده و تقوا به عیش و نوش و بى بندى و بارى بدل گشته است. (336)

## سستى مبانى اخلاق و تقوا

مسئله تأخیر ازدواج و شیوع فحشا و بى عفتى، اكنون به صورت یك مشكل بزرگ و اخلاقى و اجتماعى درآمده است.

سقط جنین، افزایش فرزندان غیرقانونى، فساد اخلاق، تبهكارى، زناى به عنف، شیوع بیمارى هاى آمیزشى، و اختلافات عمیق خانوادگى، از جمله مفاسدى است كه از این رهگذر دامنگیر دنیاى غرب شده و با بسط و توسعه روزافزون صنایع ماشینى پیوسته افزایش مى یابد.

## ازدواج موقت و حل مشكل

بعضى از دانشمندان اروپا و آمریكا، براى چاره جویى و حل این مشكل و به منظور جلوگیرى یا لااقل تقلیل فساد و بى عفتى طرح ازدواج موقت را پیشنهاد كرده اند و عقیده دارند كه اگر این طرح قانونى شود و جوانان بتوانند از ازدواج موقت با شرایط سهل و ساده آن استفاده نمایند، بسیارى از مشكلات كنونى حل خواهد شد و نسل جوان از این آلودگى و وضع ننگین و رقت بار، رهایى خواهد یافت.

لیندس، كه سالیان دراز در راءس محكمه رسیدگى به جرایم زنان دنور (337) بود و در آن سمت، در زمینه تحقیق درباره حقایق امر از موقعیتى ممتاز برخوردار بوده، نوع جدیدى از زندگى زناشویى را پیشنهاد كرد كه خود، آن را زناشویى رفاقتى مى نامند.

لیندس بدوا این حقیقت مسلم اشاره مى كند كه آن چه مانع زناشویى جوانان مى گردد، بى پولى است و نیاز به پول در زندگى زناشویى، قسمتى به خاطر نگهدارى اطفال و قسمتى هم به این سبب است كه رسم نیست كه زن كار كند و معاش خود را شخصا تأمین نماید.

## زناشویى در شرایط آسان

لیندس معتقد است جوانان باید امكان اقدام به نوع دیگرى از زناشویى را داشته باشند كه سه خصیصه متمایز، آن را زناشویى معمولى ممتاز مى كند: اول آن كه در بدو امر قصد بچه دار شدن در بین نباشد و براى تأمین این منظور، بهترین روش هاى جلوگیرى از باردارى در اختیار زوج جوان گذارده شود. دوم، مادامى كه بچه اى به دنیا نیامده و زن باردار نیست، زن و شوهر با توافق هم به سهولت بتوانند متاركه كنند. سوم، در صورت جدایى، نفقه اى به زن تعلق نگیرد.

## دانشجویان و ازدواج موقت

راسل در تاءیید این نظریه چنین مى گوید: لیندس به حق فكر مى كند كه خصوصا دانشجویان دانشگاه ها، زندگى مشترك و نسبتا استوارى را كه عارى از این روابط جنسى رقت بار باشد، آغاز مى كنند. لیندس شواهدى را ارائه مى دهد تا نشان دهد كه دانشجویان متاءهل بهتر از دانشجویان مجرد كار مى كنند. در حقیقت همین طور هم هست، زیرا كار را مى توان با سهولت بیشترى با روابط جنسى مرتب و استوار درآمیخت و تلفیق كرد تا وضعى كه آدمى مدام در همهمه شب نشینى ها و در پنجه هیجانات جنسى و تحریكات الكل باشد. دلیلى در دست نیست كه هزینه مشترك یك دختر و پسر بیش از زمانى باشد كه جدا از هم زندگى مى كنند. با این اوصاف، علل اقتصادى كه در حال حاضر موجب تعویق زناشویى است، اهمیت و تأثیر خود را از دست مى دهد.

من ذره اى تردید ندارم كه چنان چه پیشنهاد این قاضى در قانون تبلور مى یافت، نتایج فوق العاده مفیدى به بار مى آورد و این نتایج آن چنان مى بود كه همه قبول كنند كه از نظر اخلاقى به سود جامعه است. (338)

## اسلام و ازدواج موقت

در آیین مقدس اسلام، مسئله ازدواج موقت با شرایط بسیار سهل و ساده آن، یك قسم زناشویى قانونى شناخته شده و پیشواى گرامى اسلام، با جهان بینى خود، در چهارده قرن قبل، مشروعیت آن را اعلام كرده است. در ازدواج موقت، خوراك و پوشاك و مسكن زن به عهده شوهر نیست. به علاوه مرد مى تواند از باردارى زن جلوگیرى نماید. همچنین، در ازدواج موقت، مقررات ارث بین زن و شوهر برقرار نمى شود و با مرگ یكى از زوجین، دیگرى از اموال متوفى ارث نمى برد.

## ارضاى غریزه در كادر قانونى

به طورى كه از روایات اسلامى استفاده مى شود، هدف اساسى قانون گزار از تشریع ازدواج موقت، جلوگیرى از بى عفتى و فحشاست. در مواردى كه زنان و مردان واجد وسایل و شرایط ازدواج دائم نیستند، مى توانند از ازدواج موقت استفاده كنند و غریزه جنسى خود را در چهارچوبه قانون و مقررات راضا نمایند و دامن خویش را از پلیدى گناه و ناپاكى مصون نگاه دارند.

## بى نیازان از ازدواج موقت

(عن على بن یقطین قال سئلت اباالحسن عليه‌السلام عن المتعة قال: ما انت و ذاك قد اغناك الله عنها). (339)

على بن یقطین به محضر حضرت رضا عليه‌السلام شرفیاب شد و از ازدواج موقت سئوال كرد. حضرت در جواب فرمود: تو را با آن چه كار است؟ با آن كه داراى همسر دائمى هستى و خداوند تو را از ازدواج موقت بى نیاز ساخته است.

(عن الفتح بن یزید قال: سئلت اباالحسن عليه‌السلام عن المتعة فقال هى حلال مباح مطلق لمن لم یغنه الله بالتزویج فلیستعفف بالمتعة). (340)

فتح بن یزید مى گوید: از حضرت اباالحسن عليه‌السلام درباره ازدواج موقت سئوال كردم. فرمود: این ازدواج حلال مطلق است براى كسى كه ازدوج دائم نكرده است. البته چنین شخصى باید عفت خود را از راه ازدواج موقت محافظت نماید.

## تعویق ازدواج و شیوع فحشا

خلاصه، بر اثر انقلاب صنعتى و تأخیر امر ازدواج، مفاسد عظیمى در جوامع پیشرفته به بار آمد. فحشا و بى عفتى شایع شد.

بسیارى از دختران و پسران بیش و كم به انحراف اخلاقى گراییدند

و موجبات سیه روزى خود را فراهم آوردند. اینان با رفتار زشت و اعمال ناپسند خویش، باعث اختلافات خانوادگى و اجتماعى شدند، خود را بدبخت و كسان و بستگان خویش را بدنام كردند.

نورما كه این روزها نامش به خاطر رسوایى سكسى لندن بر سر زبان هاست، 26 سال دارد. والدین و بستگان نورما از وقایعى كه روى داده، سخت متاءسف هستند. مادرش، خانم كاتریل راسل، گفته است این دختر زندگى ما را خراب كرده است. ما یك خانواده وابسته به طبقه كارگر هستیم و امیدوار بودیم كه نورما براى خودش زندگى شرافتمندانه اى داشته باشد، اما نشد. عموى نورما گفته نورما همیشه براى فامیل ما مایه ننگ بوده است. ما یك فامیل كارگر و مذهبى هستیم. مردم حالا ما را با انگشت به هم نشان مى دهند. این حادثه، به خصوص براى خواهرم، كه یك راهبه است و براى برادرم كه یك راهب است، تكان دهنده بود. (341)

## فیلم هاى سكسى و جنایى

یكى دیگر از نتایج انقلاب صنعتى، فیلم هاى سكسى و جنایى است كه در انحراف اخلاق جوانان نقش مؤثرى ایفا كرده است. در كشورهاى صنعتى، مؤ سسات بزرگى با سرمایه هاى سنگینى براى تهیه فیلم هاى سینمایى تشكیل شده است. این مؤ سسات با همكارى عده زیادى از زنان و مردان براى دنیا فیلم تهیه مى كنند. صاحبان این مؤ سسات هدف اقتصادى دارند.

مى خواهند از سرمایه خود حداكثر استفاده را بنمایند. سود بیشترى ببرند و درآمد زیادترى عایدشان گردد. براى رسیدن به این منظور، باید فیلم ها را آن چنان جالب و مهیج بسازند كه مورد استقبال جوانان واقع شود و با رغبت و علاقه به تماشاى آن ها بروند.

## غریزه جنسى و تهاجم

كشش غریزه جنسى و غریزه تخریب و تهاجم در وجود جوانان بسیار قوى و نیرومند است. فیلمسازان با راهنمایى روان شناسان، از این دو غریزه بیش ‍ از سایر تمایلات غریزى استفاده كردند و قسمت اعظم فیلم ها را سكسى یا جنایى ساختند تا جوابگوى تمایلات آتشین جوانان باشد و آنان را به سوى خود جذب كند، و براى آن كه بازار سرد نشود و نسل جوان از تماشا باز نایستد، هر سال فیلم هاى سكسى را وقیح تر و فیلم هاى جنایى را پرحادثه تر ساختند.

## نقش فیلم هاى مضر در انحراف افكار

چه بسیار نوجوان و جوان با تماشاى فیلم هاى جنایى، افكار انحرافى پیدا كردند و مرتكب جنایت شدند. چه بسیار دختران و پسران جوان تحت تأثیر فیلم هاى سكسى قرار گرفتند و به راه بى عفتى و ناپاكى كشانده شدند و سرانجام در فساد و تباهى سقوط كردند.

مردان، در سال هاى پیش از ازدواج، براى ارضاى شهوات خود با مؤ سسه عالمگیرى روبه رو هستند كه با آخرین وسایل و تشكیلات علمى مجهز است. گویى دنیا براى تحریك و ارضاى میل آنان هر گونه روش متصور را به هم چیده و جور كرده است.

ما باید بكوشیم كه عوارض اجتماعى و حیاتى پیشرفت صنعتى را درك كنیم و نتایج آن را، كه به دست خود انسان پیدا شده است، ناگزیر، گردن نهیم. اما این امر شرم آور است كه نیم میلیون دختر آمریكایى قربانى شهوت رانى بشوند و ادبیات تئاتر ما باولع پلید خود، شهوت پرستى مردان و زنانى را كه در نتیجه آشفتگى اجتماعى صنعتى از سلامت و راحت ازدواج محروم شده اند، به پول تبدیل كند. (342)

## جنگ و اخلاق عمومى

جنگ، یكى دیگر از امورى است كه بر اثر انقلاب صنعتى دگرگون شده و روى اخلاق عمومى اثر عمیق گذارده است. جنگ در تمام ادوار زندگى بشر بیش و كم وجود داشته و عوارض شومى به بار آورده است، ولى انقلاب صنعتى و پیدایش ماشین هاى نیرومند و بمب افكن هاى سریع السیر و سلاح هاى ویران كننده وضع جنگ را آن چنان تغییر داده كه قابل قیاس با جنگ هاى گذشته نیست. با توجه به این كه صنایع ماشینى پیوسته رو به تكامل است، سلاح هاى جنگى نیز همه سال مدرن تر و زیان بارتر مى شود و خطرات ناشى از آن افزایش مى یابد. به همین جهت، خساراتى كه از جنگ جهانى دوم دامن گیر مردم روى كره زمین شد، به مراتب سنگین تر و وحشتناك تر از جنگ جهانى اول بوده، و اگر جنگ سومى روى دهد، مصیبت آن قدر بزرگ است كه قابل تصور نیست و شاید جنگ سوم به قیمت محو تمام آثار تمدن و نابودى اكثریت مردم روى زمین تمام شود.

در عصر حاضر، بر اثر ترقى صنعتى عظیم، سلاح هاى ویرانگرى به دست آمده اند كه براى نابودى تمام جامعه متمدن كافى هستند. اختراع بمب هاى اتمى اورانیم و هیدروژن و كبالت و دیوترى یوم، قدرت انهدامى جنگ را به پایه اى باورنكردنى بالا برده است.

از سده پانزدهم به این سو، به همان نسبت كه بر قدرت سلاح هاى تخریبى افزوده شده، شماره تلفات جنگ ها نیز فزونى یافته است. آمار تلفات جنگ جهانى دوم سرسام آور است و مسلما اگر جنگ دیگرى درگیرد، تلفاتى به مراتب بیشتر از تلفات جنگ جهانى دوم وارد خواهد شد، زیرا وسایل جنگ كنونى، موشك و ماهواره و هواپیماهاى بسیار تندرو و بمب هاى اتمى، قدرت مخرب موحشى به وجود آورده اند.

## قدرت تخریب بمب هسته اى

اگر یك بمب اتمى هیدروژنى معمولى، نه فوق العاده اى، در شهر بزرگ پرجمعیتى مانند نیویورك فرود آید، در لحظه انفجار 250 میل مربع را ویران مى سازد و هفت میلیون و نیم را به هلاكت مى رساند. سپس امواج رادیواكتیو و غبارهاى مرگ آور آن شروع به شكنجه و كشتار جانداران مى كنند و برخى از ذرات آن، حتى در مغز استخوان حیوانات راه مى یابند و سال ها دوام مى آورند و ارگانیسم را فاقد مى سازند. (343)

## جنگ و فساد اخلاق

جنگ منشاء بسیارى از بدبختى هاى خانوادگى و اجتماعى است: قتل و غارت، ویرانى و نابودى، وحشت و اضطراب، ناامنى و نگرانى، بیمارى و نقص عضوى، فقر و گرسنگى، و ده ها مصائب دیگر، از نتایج شوم جنگ است. به موازات همه بدبختى ها، بر اثر جنگ، روحیه مردم نیز تغییر مى كند و فساد اخلاق شایع گردد.

فضایل و ملكات پسندیده جاى خود را به رذایل مى دهد و بر مشكلات مى افزاید.

ویل دورانت مى گوید:

در جنگ جهانى اول، عادت به همكارى و مسالمت، كه با صنعت و تجارت رشد یافته بود، از میان رفت. جنگ مردان را به خشونت و فحشا معتاد ساخت و هزاران نفر كه پس از پایان جنگ به خانه برگشتند، وطن خود را به مركز سرایت این گونه امراض اجتماعى قرار دادند. در نتیجه كشتار كوركورانه، قیمت حیات كاهش یافت و امراض روحى و جنایى و دسته هاى راهزنى پیدا شد. میلیون ها مردم عقیده به عنایت الهى را از دست دادند و اتكاى عقاید دینى از ضمایر رخت بربست. پس از پایان جنگ و دوره ایده آلیسم، نسلى پیدا شد كه به بى عفتى و بداخلاقى گستاخانه و اصالت خود گراییده است. مردان از مسئولیت ازدواج شانه خالى كرده و زنان تن به بردگى نابودكننده اى داده اند و یا طفیلیان فاسدى گشته اند. انقلاب صنعتى آن ها را در چنگال خود گرفته و رفتار و كار و لباس و دینشان را عوض كرده است. اخلاق و ضداخلاق هر دو دچار طوفان شده است. طناب هاى كهن براى نجات آن ها از هم گسسته و طناب هاى نوین هنوز پیدا نشده است. هنوز كسى نمى داند كه در دنیاى فردا، این كلمات چه معانى پیدا خواهد كرد و براى فهم رفتار انسانى، در عصر صنعتى و شهرنشینى چه تعریفى از آن ها خواهد شد. (344)

## تظاهر به اعمال زشت

نتیجه آن كه انقلاب صنعتى روى اخلاق و آداب مردم اثر عمیق گذارده و جوانان بیش از بزرگسالان تحت تأثیر آن قرار گرفته اند. بسیارى از صفات بد و اعمال زشت، قبح خود را از دست داده و افراد، بى پروا به آن صفات تظاهر مى كنند و آشكارا اعمال زشت را مرتكب مى شوند و همین امر یكى از علل اساسى اختلاف بزرگسالان و جوانان در خانواده و اجتماع است.

## اشتباه در تشخیص

نكته قابل ملاحظه اى كه در این موضوع از نظر دینى و علمى شایان توجه است و باید مورد بررسى قرار گیرد آن است كه بعضى از افراد، نه تنها داراى اخلاق بد و اعمال زشت هستند، بلكه در شناخت خوب و بد نیز دچار اشتباه شده اند و به عنوان این كه خوب و بد یك امر نسبى و تابع شرایط و زمان و مكان است، اخلاق بد خود را خوب تصور مى كنند و رفتار ناپسند خویش را پسندیده مى پندارند. اینان با طرز تفكرى كه دارند، بعید به نظر مى رسد كه روزى براى نجات خود فكرى كنند و در اصلاح اخلاق و اعمال خویش قدمى بردارند.

به عبارت دیگر، بعضى گناه مى كنند و مى دانند كه مرتكب گناه مى شوند و در باطن از اعمال زشت خود رنج مى برند. اینان ممكن است روزى از راه غلطى كه در پیش گرفته اند، برگردند و خویشتن را اصلاح نمایند، ولى بعضى گناه مى كنند و به گمان خود كار خوب و پسندیده اى انجام مى دهند و در باطن از اعمال خویش راضى و خشنودند. این گروه با اندیشه نادرستى كه نسبت به اعمال زشت خود دارند، همواره در گمراهى به سر مى برند و ایام عمرشان با گناه و آلودگى طى مى شود. واضح است كه وضع این گروه از گناهكاران، به مراتب بدتر از گروه اول است. قرآن شریف درباره اینان فرموده است:

## زیانكارترین مردم

(قل هل ننبئكم بالاخسرین اعمالا. الذین ضل سعیهم فى الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا). (345)

اى رسول معظم، به مردم بگو آیا مى خواهید شما را به زیانكارترین مردم آگاه سازم؟ زیانكارترین مردم كسانى هستند كه در زندگى خود تحرك گمراهانه دارند و فعالیت خویش را در راه بد به كار مى اندازند و تصور مى كنند و عمل خوبى انجام مى دهند.

موقعى كه گناهى بین مردم شایع مى گردد و افراد بى پروا و علنى آن را مرتكب مى شوند، بر اثر تكرار، تدریجا قبحش از میان مى رود. مردم به آن گناه انس مى گیرند و در افكار عمومى مورد قبول واقع مى شود. طولى نمى كشد كه افراد جامعه، آن عمل بد را خوب و پسندیده تلقى مى كنند و از انجامش ابراز خشنودى و مسرت مى نمایند. پیشواى عالى قدر اسلام، ضمن سخنان خود، این وضع گمراه كننده و خطرناك را براى مسلمین پیش بینى فرموده است:

## پیشگویى رسول اكرم

(قال النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله: كیف بكم اذا فسدت نساؤ كم و فسق شبابكم و لم تامروا بالمعروف و لم تنهوا عن المنكر؟ فقیل له و یكون ذلك یا رسول الله؟ قال: نعم و شر من ذلك، فكیف بكم اذا امرتم بالمنكر و نهیتم عن المعروف؟ فقیل یا رسول الله و یكون ذلك؟ قال نعم و شر من ذلك، كیف بكم اذا رایتم المعروف منكرا و المنكر معروفا؟)ع. (346)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله جمعى از مسلمین را مخاطب ساخت و فرمود: چگونه خواهید بود روزگارى كه زنانتان فاسد شوند و جوانانتان گناهكار و فاسق گردند، امر به معروف نكنید و نهى از منكر ننمایید؟ عرض شد یا رسول الله آیا چنین روزگارى پیش مى آید؟ فرمود: بلى و بدتر از آن، چگونه خواهید بود در روزگارى كه به منكر و گناه امر كنید و از خوبى و معروف نهى نمائید؟ گفته شد یا رسول الله آیا چنین مى شود؟ فرمود: بلى و بدتر از آن، چگونه خواهید بود روزگارى كه در نظرتان خوبى و بد و منكر شود و بدى خوب و معروف گردد؟

## میزان خوب و بد

اكنون این پرسش قابل طرح است كه اگر جامعه اى چیزى را قبول كرد و آن را خوب دانست، مى توان گفت خوب است؟ و برعكس اگر جامعه اى چیزى را رد كرد آن را بد دانست، مى توان گفت بد است؟ به عبارت كوتاه تر، آیا قبول یا رد جامعه مى تواند معیار شناسایى خوب و بد اعمال و اخلاق باشد؟

بدبختانه، دنیاى امروز به این سئوال تقریبا جواب مثبت مى دهد و در اكثر موارد، قبول و رد مردم را میزان شناخت خوب و بدهاى اخلاقى و اجتماعى مى داند و این خود یكى از خطرناك ترین نقاط انحرافى جهان كنونى است.

## تزلزلاصول اخلاقى

این فكر نادرست، كه بر اساس اخلاق نسبى پایه گذارى شده، بسیارى از صفات پسندیده و سجایاى انسانى را كه ریشه سعادت فردى و اجتماعى است، بى ارزش ساخته و اصول فضایل اخلاق را متزلزل كرده است. این تصور باطل، لاابالى گرى و شهوت پرستى را، كه مایه تیره روزى و بدبختى بشر و منشاء فساد و تباهى نسل جوان است، شایع نموده و قبح سیئات اخلاقى را از میان برده است.

## مقصود از اخلاق نسبى

روزگار گذشته مسئله خیر و شر و شناخت اخلاق خوب و بد، بین فلاسفه و متكلمین و دیگر دانشمندان مورد بحث بوده و همچنان در كتاب هاى علمى پیرامون آن گفت وگو مى شود ولى بر اثر انقلاب صنعتى و دگرگون شدن اخلاق اجتماعى، مسئله نسبیت اخلاق، بیشتر مورد توجه قرار گرفته و در كتاب هاى تربیتى، اخلاقى، جامعه شناسى، و روان شناسى اجتماعى، درباره آن بحث بسیار شده است. مقصود از اخلاق نسبى این است كه خوبى و بدى در مورد اخلاق، یك امر مطلق و ثابت نیست، بلكه با اختلاف شرایط محیط و تفاوت زمان و مكان، نیك و بدهاى اخلاقى تغییر مى كند.

## ساموئل كنیگ مى گوید:

افكار ما راجع به درست و نادرست و صواب و ناصواب بستگى كامل به آداب و رسوم و سنن متداول دارد.

بنا به اظهار سمنر، آداب و رسوم اجتماعى، هر ناصوابى را ممكن است صواب جلوه دهد و آن چه روزى مطلوب بود، ممكن است روزى نامطلوب شناخته شود و بالعكس. همچنین، آن چه در جامعه اى صواب مى نماید، در جامعه دیگر ممكن است خطا به نظر آید. براى درك این حقیقت كافى است لباس هاى شناى امروزى را كه تنها قسمت كوچكى از بدن را مى پوشاند، با لباس هاى شناى چند سال قبل مقایسه كنیم كه قسمت اعظم بدن زن و مرد را از انظار، مستور مى داشت.

## اخلاق و مقتضیات زمان

بنابراین درمى یابیم كه كلیه اصول و افكار اخلاقى و فضایل ما بستگى تام به مقتضیات زمان و مكان دارد و یك مقیاس بین المللى مطلق، براى تعیین ارزش اصول اخلاقى، وجود ندارد.

ادوارد وستمارك نیز در كتاب خود به نام اخلاق نسبى به همین نتیجه رسیده است. وى با ذكر شواهد بى شمارى، از مبانى و اصول اخلاقى جوامع بشرى مختلف اثبات مى كند كه اخلاقیات جنبه نسبى دارند و نسبت دارند و نسبت به جامعه هاى مختلف با هم متفاوت مى باشند. این اختلاف ناشى از تفاوت تجربه بین گروه ها و جوامع مختلف و همچنین میزان اطلاعات و دانش گذشته آنان است. (347)

## گناه و آراى عمومى

یكى از بزرگ ترین معیارهاى خوبى و بدى اخلاق و اعمال در دنیاى امروز، قضاوت هاى اجتماعى و قبول یا رد مردم است.

عده زیادى از دختران و پسران جوان و زنان و مردان میانسال، مرتكب پاره اى از گناهان بزرگ مى شوند و بى پروا به اعمال پلیدى تن مى دهند و اگر مورد اعتراض والدین و بستگان خیراندیش خود قرار گیرند، براى تصحیح اعمال خویش، به آراى عمومى و روش هاى علمى مردم تكیه مى كنند و بر اساس نظریه اخلاق بر اساس نظریه اخلاق نسبى، جماعتى از این قبیل مى گویند: این مسائل در دنیاى كنونى حل شده است، افكار عمومى جهان این كارها را پذیرفته است، دوره سخنان كهنه سپرى شده است، این اعمال مورد قبول جهان امروز است، و این كارها را یك روزى مردم بد مى دانستند، ولى امروز در نظر مردم خوب است.

## تغییر آداب و رسوم

این طرز تفكر، در مورد آداب و رسوم اجتماعى، كه تأثیرى در خوش بختى آدمى ندارند، مى تواند مورد قبول باشد. مثل این كه روزى كلاه به سر داشتن در حضور دگران علامت احترام بود و جامعه ما آن را خوب مى دانست و امروز این رسم تغییر كرده و برداشتن كلاه را خوب و نشانه احترام تلقى مى كنند. ولى در مورد مسائل اخلاقى، كه اركان سعادت فرد و اجتماع است، افكار عمومى نمى تواند میزان خوبى و بدى آن ها باشد و رد و قبول مردم قادر نیست واقعیت آن ها را از میان ببرد، ولى قادر است به عنوان خوب و بد نسبى، ارزش هاى اخلاقى را در نظر مردم متزلزل كند و آنان را در انجام وظایف انسانى، دودل و مردد نماید و سد راه تعالى و تكاملشان گردد.

لكنت دونویى مى گوید:

ایده مجرد خوب و بد مطلق هیچ وقت بیان نشده است، ولى در آغاز، وجدان انسان وجود داشته است.

فلاسفه به تشریح این دو ایده پرداخته و گفتند كه ارزش این ایده ها كاملا نسبى است. خوب و بد مطلق وجود ندارد. آن چه در یك كشور خوب است، در كشور دیگر ممكن است بد باشد، ولى این كه بگذاریم فكر نسبى بودن خوب و بد در میان مردم منتشر شود، بسیارى خطرناك و مایه تاءسف است.

## مراعات قواعد اخلاقى

عده زیادى، كه بسیارى از آن ها هوشمند هستند، رفتارشان طبق قواعد اخلاقى است، زیرا این رفتار را مادامى كه در جامعه زندگى مى كنند، لازم مى دانند. اینان با آن كه به خوب و بد مطلق اعتقاد ندارند، شخصا بى ضرر هستند، ولى توجه ندارند كه عده بسیار بیشترى از بشر، داراى این خوددرى نیستند. اغلب مردم به سدهاى احساساتى روحانى یا عقلانى احتیاج دارند. دیوان هاى دادگسترى پر از اطفال و اشخاص مسنى است كه فاقد تربیت متناسب اخلاقى هستند.

## نوشته هاى مضر

بعضى از نویسندگان خود را بالاتر از این مى دانند كه محتاج به اطاعت از مقررات مذهبى و اخلاقى باشند، چه خود را از این مسائل بى نیاز دانسته و ارزش مطلق آن عقیده ندارند. نفوذ این قبیل اشخاص و نوشته هاى آن ها ممكن است خانه برانداز باشد، ولى اغلب خود آن ها متوجه نكته نیستند. (348)

براى آن كه بحث اخلاق نسبى تا اندازه اى واضح گردد و بزرگسالان و جوانان در این باره اطلاعات بیشترى به دست آورند، قبلا پیرامون خوبى و بدى و سخنانى كه دانشمندان در این باره گفته اند، به اختصار گفت وگو مى شود.

یكى از مسائل مشكل علمى در جهان دیروز و امروز تعریف خیر و شر و شناخت خوب و بد است. از قرن هاى گذشته تاكنون، حكما و دانشمندان بشر در این باره فراوان بحث كرده و سخن بسیار گفته اند، ولى معیار جامع و كامل خوب و بد، همچنان ناشناخته و مجهول است.

## تعریف خوبى و بدى

افلاطون مى گوید:

خیر در نظر عبارت از درك خوشى هاست و در نظر خواص عبارت در نظر خواص عبارت از معرفت. (349)

سوفسطاییان یونان مى گفتند:

میزان نیكى و بدى، شخص انسان است. هر چه نفس انسان مى پسندد و خواهان آن است، خوب است و خلافش بد است. (350)

لكنت دونویى مى گوید:

خوبى آن است كه به سیر صعودى تكامل كمك كند و ما را از حیوانات به سوى آزادى هدایت نماید، و بدى آن است كه با تكامل مخالف باشد و به طور انحطاط، ما را به طرف حیوانیت ببرد و از تكامل رو بر گرداند. (351)

## اختلاف دانشمندان

دكتر كارل مى گوید:

در هیچ عصرى و هیچ كشورى، علماى اخلاق در تعریف نیك و بد متفق الكلام نبوده اند. برخى خوبى را مرادف با مفید و درست و سودمند و مطبوع دانسته اند و بعضى به آن چه متوافق با طبیعت یا اراده خداوندى باشد. بدى نیز مترادف با رنج و بیداد و نادانى و تلقینات شیطانى در نظر آمده است. بنابراین، تعریف خوبى و بدى همیشه مختلف و غیرقطعى بوده است. (352)

درباره شناخت خوب و بد، از این قبیل سخنان در كلمات قدما و متاءخرین فراوان دیده مى شود و از مجموع همه آن ها یك نتیجه بدست مى آید و آن این كه بشر تاكنون به میزان واقعى خیر و شر پى نبرده و نمى داند كه خوب و چیست و بد كدام است.

## نارسایى عقل بشر

حیوانات، به هدایت تكوینى خداوند، از خوب و بدهاى زندگى خویش ‍ آگاهى دارند و با نیروى غرایز، خیر و شر خود را تمیز مى دهند و از این رهگذر به كمالى كه لایق آن هستند، مى رسند. ولى انسان عاقل، كه در محصوره غرایز زندانى نیست و آزادى عمل دارد، نمى تواند همه جا و در تمام موارد، خیر و شر خود را تشخیص دهد و به خوب و بدهاى زندگى خویش پى ببرد.

فلاسفه و دانشمندان بشر پس از قرن ها بحث و بررسى، هنوز نتوانسته اند معیار جامع و كاملى براى شناخت خوب و بد به دست آورند و با واقع بینى خیر و شر خود را بشناسد.

## پیامبران و تمیز حق و باطل

براى جبران این نارسایى، خداوند بشر را از نعمت هدایت تشریعى برخوردار ساخت و پیامبران را مبعوث فرموده تا حق و باطل را تمیز دهند و مردم را از خیر و شرشان آگاه سازند و به راه سعادت و كمالشان سوق دهند.

(لو كان الحق على حده و الباطل على حده كل واحد منهما قانم بشاءنه ما احتاج الناس الى نبى ولا وصى ولكن خلطهما وجعل یفرهما الانبیا و الائمة عليهم‌السلام من عباده). (353)

امام صادق عليه‌السلام به مرد شامى فرمود: اگر حق و باطل در حدود خود قرار مى داشتند و مرزهاى هر یك از آن دو واضح و آشكار مى بود، مردم به پیامبران و اوصیاى آنان محتاج نمى شدند. خداوند حق و باطل را به هم آمیخت و مقرر داشت كه پیامبران و ائمه، آن ها را از یكدیگر جدا كنند.

## سعادت و شناخت خیر و شر

بشر، اگر بخواهد به سعادت واقعى و كمال حقیقى، كه لایق مقام انسان است، نایل گردد، از خیر و شر خود در تمام شئون مادى و معنوى، جسمى و روحى، ظاهرى و باطنى، فردى و اجتماعى، دنیوى و اخروى آگاه باشد تا بتواند از بدى ها اجتناب نماید و به خوبى ها بگراید و در نتیجه به تعالى و تكامل همه جانبه دست یابد.

هیچ انسانى، هر قدر هم تحصیل كرده و عالم باشد، نمى تواند با اندیشه و فكر خود به همه خوبى ها و بدى ها احاطه پیدا كند و به تمام حق و باطل ها در جمیع شئون بشرى واقف گردد. چنین شناسایى وسیع و دامنه دار، تنها با هدایت تشریعى خداوند و راهنمایى پیامبران الهى امكان پذیر است.

## خوبى هاى دنیوى و اخروى

پیشواى عالى قدر اسلام، این هدف عالى و جامع را در مجلسى كه به منظور دعوت بستگان خود تشكیل داده بود، ضمن جمله كوتاهى اعلام داشت و فرمود: من براى شما آیینى آورده ام كه حاوى تمام خوبى هاى دنیا و آخرت است.

انى قد جئتكم بخیر الدنیا و الاخرة. (354)

مسئله اخلاق یكى از اركان اساسى سعادت بشر است.

كسى كه خواستار تعالى و تكامل است، باید اخلاق خوب و بد را به خوبى بشناسد و فضایل و رذایل آن را به درستى تمیز دهد.

به اخلاق پسندیده متخلق گردد، و از خلقیات ناپسند خود را بركنار نگاه دارد. یك قسمت مهم از تعالیم اسلام، ناظر به مسائل اخلاقى و شناساندن صفات حمیده و رذیله است. رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله مبعوث گردید كه مكارم اخلاق و محاسن اخلاق را به مردم بیاموزد، صفات ممدوح و مذموم را براى آنان توضیح دهد، و جامعه را به خلق و خوى پسندیده متخلق سازد.

## مكارم و محاسن اخلاق

(عن على عليه‌السلام قال: سمعت النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله قال: بعثت بمكارم الاخلاق و محاسنها). (355)

على عليه‌السلام از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیده است كه فرمود: من براى خلقیات كریمه و صفات پسندیده مبعوث شده ام.

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: بعثت لاتمم مكارم الاخلاق). (356)

و نیز فرموده است: مبعوث شده ام تا برنامه هاى مكارم اخلاقى را تتمیم و تكمیل نمایم.

مكارم اخلاق و محاسن اخلاق، روى تمام جهات مادى و معنوى مردم مؤثر است. بعضى از صفات، مایه تحكیم روابط اجتماعى و باعث بهزیستى است. بعضى از صفات، در تعالى معنوى و تكامل روحانى نقش ‍ مؤثر دارد، و پاره اى از خلقیات، از جهات دیگر مفید و سودبخش است.

## تكامل مادى و معنوى

من حیث المجموع، هدف اساسى اسلام در مكارم و محاسن اخلاق این است كه مردم به تعالى و تكامل مادى و معنوى نایل آیند و صلاح و سعادت فردى و اجتماعى تأمین گردد.

## اسلام و اخلاق نسبى

در روایات اسلامى به مردم دستور داده شده است كه در موارد مخصوص و شرایط معینى، روش صحیح اخلاقى خویش را تغییر دهند و بر اساس ‍ مصلحت فرد و اجتماع، نسبت به اشخاص معین و مواقع خاص از انجام پاره اى از مكارم و محاسن اخلاق خوددارى نمایند. در واقع، اولیاى گرامى اسلام، با این دستورى كه به مردم داده اند، مكارم و محاسن اخلاق را نسبى معرفى كرده و به مردم آموخته اند كه بعضى از اخلاق حمیده و صفات پسندیده اى كه به طور عموم در شرع مقدس نامطلوب است، در موارد معینى مرجوع و نامطلوب شناخته شده است. به طور نمونه، در این جا به چند مورد اشاره مى شود.

## دروغ مصلحت آمیز

(قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: یا على ان الله عز و جل احب الكذب فى الصلاح و ابغض الصدق فى الفساد). (357)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله به على عليه‌السلام فرمود: خداوند دروغى را كه موجب صلاح باشد، دوست دارد و راستى را كه باعث فساد گردد، دشمن دارد.

(قال على عليه‌السلام: الوفا لاهل الغدر غدر عندالله سبحانه و الغدر لاهل وفاء عندالله سبحانه). (358)

على عليه‌السلام فرموده: وفا در مورد فریبكاران، نزد خداوند مكر است، و مكر كردن با فریبكاران، در پیشگاه الهى وفاست.

(قال على بن الحسین عليه‌السلام: و حق من سائك ان نعفو عنه و ان علمت ان العفو یضر انتصرت). (359)

حضرت سجاد عليه‌السلام فرموده: حق اخلاقى آن كس كه به تو به بد كرده این است كه او را عفو نمایى و اگر بدانى عفو تو مضر است و او را به تجرى و تجاوز وامى دارد، براى كیفر او، از قانون و مردم نصرت مى طلبى.

## تكبر با افراد متكبر

(قال على عليه‌السلام: التكبر على المتكبرین هو التواضع بعینه). (360)

على عليه‌السلام فرموده: تكبر كردن با افراد متكبر، خود عین تواضع است.

## گمان خوب و بد

امام هادى عليه‌السلام فرموده: زمانى كه عدل و داد، در جامعه، بیش از ظلم و ستم باشد، در آن موقع حرام است آدمى به كسى گمان بد ببرد، مگر وقتى كه آن بدى از وى معلوم و مشهود گردد، و زمانى كه ظلم و بیدادگرى بر عدل و داد غلبه داشته باشد، سزاوار نیست احدى گمان خوب به كسى ببرد، مگر وقتى كه آن خوبى از او معلوم شود.

## اخلاق نسبى بر اساس مصلحت

نسبیت اخلاق به معناى صحیح و سعادت بخش خود، كه در اسلام آمده و حاوى مصلحت فرد و اجتماع است، از این روایات به خوبى استفاده مى شود، راستگویى از صفات حمیده و محبوب خداوند است، ولى نه همه جا و به هر صورت، زیرا در مواردى كه باعث فساد باشد، در پیشگاه الهى مطرود و مبغوض است. وفادارى از خلقیات پسندیده و صفات حمیده است، ولى به طور مطلق. چه در مورد حیله گران، ترك وفا خوب و به مصلحت است، عفو و اغماض، از مكارم اخلاق است، ولى در جایى كه چشم پوشى و بخشش باعث تجرى گناهكار مى شود و زیان به بار مى آورد، مجازات وى پسندیده و ممدوح است. تكبر از صفات ذمیمه است، نه در تمام موارد افراد متكبر، تكبر، خود ارزش تواضع دارد و ممكن است متكبر را از خوى ناپسندش بگرداند. گمان بد از صفات مذموم است، ولى در محیطى كه ظلم و فساد بر عدل غلبه دارد، این صفت، شایسته و ممدوح است.

قرآن شریف، اخلاق نسبى پیروان رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله را با یك عبارت كوتاه بیان فرموده است:

(محمد رسول الله والذین معه اشدا على الكفار رحما بینهم). (361)

حضرت محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله فرستاده خداوند است و یاران این رهبر بزرگ، نسبت به كفار و مخالفین مكتب توحید، شدید و سختگیرند و با برادران مسلمان خود، مشفق و مهربان اند.

## اسلام و معیار خوب و بد

نكته جلب توجهى كه اخلاق نسبى اسلام را از اخلاق نسبى دنیاى امروز ممتاز مى سازد آن است كه معیار خوب و بد اخلاق در اسلام، صلاح و فساد فردى و اجتماعى و تعالى و انحطاط بشر است، ولى دنیاى كنونى، خوب و بد اخلاق را با قبول و رد مردم مى سنجد و توجهى به صلاح و فساد و خیر و شر فردى و اجتماعى ندارد.

## روش دنیاى امروز

به عبارت دیگر، در اسلام هر صفتى كه به مصلحت واقعى انسان باشد و به سعادت آدمى كمك كند، خوب است و هر صفتى كه خلاف مصلحت انسان باشد و فساد و بدبختى به بار بیاورد، بد است. از این روى راستگویى با این كه از صفات پسندیده است، اگر باعث فساد شود مبغوض خداوند است، و دروغ گفتن، كه از صفات ذمیمه است، اگر باعث صلاح گردد، محبوب پروردگار عالم است. ولى در دنیاى امروز هر صفتى كه مورد قبول جامعه باشد و مردم عملا آن را بپذیرند، خوب است و اگر مقبول جامعه واقع نشود و مردم آن را رد كنند بد است. به همین جهت، تمام مثال هایى كه براى اخلاق نسبى در كتاب هاى امروزى آمده، بر اساس سنجش افكار عمومى و قبول و رد مردم در گذشته و حال است.

## مثال هایى براى اخلاق نسبى

ویل دورانت مى گوید:

اكنون چند مثال براى نسبیت اخلاق بیاوریم... سمنر مى گوید: در جزیره بریتانیا، گوشت انسان را در دكان ها مى فروختند، همچنان كه قصابان ما، گوشت خوك را مى فروشند. دست كم در بعضى از جزایر سلیمان، مردم بومى و به خصوص زنان را مانند خوكان فربه مى كنند و براى مهمانى هاى بزرگ آماده مى سازند. مى توان به آسانى مثال هاى بسیارى براى نمایاندن این كه امور زشت و ناپسند زمان و مكان ما در زمان و مكان دیگرى خوب و پسندیده هستند ذكر كرد. (362)

در جزایر مورى تنگه تورس پسندیده مى دانستند كه عده دختر و پسر در یك خانواده یكسان باشد و اگر عده دختران یا پسران از این حد مى گذشت، آن هایى را كه اضافه بودند، مى كشتند. در هبرید جدید، زنان كار بسیار داشتند و نمى توانستند به بیش از دو یا سه كودك برسند، بنابراین بقیه را، به محض این كه به دنیا مى آمدند، زنده زنده به گور مى كردند. (363)

## به كار بردن كلمه خوب

دنیاى امروز، بر اثر این كه خوب و بد اخلاق و اعمال را تابع قبول و رد مردم مى داند، كلمه خوب را به عنوان اخلاق نسبى در مورد فروختن گوشت انسان و كشتن بچه ها به كار مى برد، ولى اسلام، كه اخلاق نسبى را بر معیار مصلحت و سعادت مردم مى سنجد، كلمه خوب را هرگز درباره اعمال بد و پلید به كار نمى برد، اگر چه آن كارها مقبول یك گروه یا یك ملت یا فرضا تمام مردم روى زمین باشد.

همان طور كه مردم دیروز پاره اى از اعمال زشت را خوب دانسته و با حسن قبول تلقى مى كردند و دنیاى پیشرفته امروز آن را با دیده تنفر و انزجار مى نگرد، همچنین، در جهان كنونى قبایح بسیارى از قبیل فحشا و بى عفتى، میگسارى و قماربازى و دیگر گناهانى نظایر این ها وجود دارد كه مورد قبول مردم امروز است و جهان تكامل یافته فردا، آن ها را بد و قبیح تلقى خواهد كرد.

## ورزش بوكس

در عصر ماشین، كه فعالیت طبیعى و تحرك جسمانى مردم كم شده است، ورزش براى سلامت بدن و نیرومندى اندام كارى بسیارى مفید و لازم است. در نظر مردم امروز بازى بوكس، به حساب ورزش آمده و مورد قبول دنیاى غرب و شرق قرار گرفته است. ده ها هزار نفر انسان سالم به جان هم مى افتند و یكدیگر را هدف مشت هاى پولادین خود مى سازند موقعى كه یكى، چشم دیگرى را با مشت مى كوبد، استخوان پیشانى یا فك او را مى شكند و غرق خونش مى سازد، تماشاچیان به وجد مى آیند. كف مى زنند. پاى مى كوبند.

عربده مى كشند. مشت زن فاتح را روى دست بلند مى كنند.

گل به گردنش مى افكنند، و سرانجام مبلغ گزافى به او جایزه مى دهند و عمل وى را خوب و پسندیده مى دانند.

براى مردم امروز مایه تعجب است كه چه طور در فلان جزیره، زن ها را مانند خوك فربه مى كردند تا در مهمانى ها از گوشتشان استفاده نمایند.

تصور مى رفت عمل مشت زنى امروز، براى مردم پنجاه سال بعد، بیشتر مایه تعجب باشد و از خود سئوال كنند كه چه طور این كار خشن و خطرناك مورد قبول مردم عصر فضا قرار گرفته بود و آن را خوب تلقى مى كردند؟ چرا روى آن مطالعه نشد و عمل بوكس را از ستون ورزش هاى مجاز حذف ننموده اند؟

## قضاوت اجتماع

خلاصه، ممكن است قضاوت هاى اجتماع، در پاره اى از مواقع مطابق با واقع و حقیقت باشد، ولى نمى توان همه جا و در تمام موارد، قبول و رد جامعه را معیار شناخت خوب و بد و میزان تشخیص خیر و شر قرار داد. زیرا بشر، اغلب تحت تأثیر هوى و تمایلات خویشتن است و نیك و بدها را از دیدگاه خواهش هاى نفسانى خود مى بیند و كمتر به مصالح و مفاسد واقعى توجه مى كند.

دیر زمانى است كه در دنیاى غرب پیروى از خواسته هاى مورد قبول واقع شده و حسن و قبح مسائل اخلاقى با موافقت و مخالفت جامعه سنجیده مى شود و بر اثر آن، پاره اى از رذایل و ناروایى ها، تحت عنوان اخلاق نسبى، مجاز و روا شناخته شده است. این روش نادرست و خلاف مصلحت، روز به روز گسترش یافته و از دنیاى غرب به جهان شرق سرایت كرده است.

اكنون در نظر عده اى از جوانان و میانسالان، اصول اخلاقى به مقدار قابل ملاحظه اى متزلزل شده و ارزش خود را از دست داده است. همین امر یكى از علل اختلاف در خانواده و اجتماع است.

## اختلاف والدین و فرزندان

والدین، اخلاق نیك و بد را با معیار صلاح و سعادت فرزندان مى سنجند و فرزندان، اخلاق و نیك و بد را با رد و قبول دنیاى امروز اندازه گیرى مى كنند. والدین، خوش بختى فرزندان خویش را در پیروى از فضایل اخلاقى، كه متكى بر اساس مصلحت است، مى دانند و فرزندان، خوش بختى خود را در پیروى از اخلاق نسبى، كه بر پایه اصالت لذت استوار شده مى پندارند.

والدین مسلمان و با ایمان مى خواهند فرزندانشان پیرو اصول ثابت اخلاقى و متوجه جلب رضاى الهى باشند. فرزندان جوان مى خواهند رفتارشان طبق اخلاق نسبى روز و باعث تشویق و تاءیید مردم باشد.

جان دیویى مى گوید:

اظهارنظر درباره عمل یا رفتارى، با توجه به واكنش اجتماع درباره آن، تا اندازه اى مطلوب است، لكن باید تصدیق كرد كه افراط در توجه به مقتضیات اجتماعى در اخلاق موجب آن خواهد شد كه اصول اخلاقى تا اندازه زیاد متزلزل گردد و اخلاق به طور محسوس سست شود. زیرا قضاوتى كه تنها مبتنى بر تشویق یا تقبیح جامعه باشد، بیشتر جنبه عاطفى دارد نه مبنى بر پیش بینى هاى عاقلانه و منطقى نیكى و بدى.

## انعقاد و تشویق جامعه

انتقاد و عیب جویى جامعه آن مى گردد كه شخص مورد انتقاد در خویشتن احساس نارضایتى و تاءثر نماید. و برعكس، تشویق و تصدیق، قضاوت جامعه، مخصوصا اشخاص حساس را در مقابل قضاوت شخص را به ادامه عمل و رفتار خود تحریص مى كند و بدین طریق سایرین، در یك وضع تدافعى قرار مى دهد و آنان را بر آن مى دارد كه به محض مواجه شدن با نكوهش دیگران، خویشتن را سرزنش نمایند و بكوشند رفتار خویش را از هر جهت منطبق با قضاوت جامعه نمایند. حال آن كه قضاوت اجتماعى تنها هنگامى در اصلاح اخلاق فردى اثر مطلوب خواهد داشت كه بى طرفانه باشد.

اشخاص در چنین شرایطى آن قدر گرفتار دفاع از رفتار خویش در مقابل انتقاد حقیقى یا فرضى جامعه مى شوند كه فرصت كافى براى قضاوت عادلانه درباره اقدام و رفتار خودشان نخواهد داشت. (364)

## واقعیت هاى اخلاقى و قضاوت مردم

فضیلت و رذیلت اخلاقى در جان انسان، مانند سلامت و بیمارى در جسم بشر، یك امر واقعى و حقیقى است. همان طور كه گفته هاى مردم، مرض را به سلامت و سلامت را به مرض تبدیل نمى كند، همچنین، تمایلات نفسانى ما و نفى و اثبات هاى مردم نمى تواند واقعیت اخلاقى را تغییر دهد و فضایل را به رذایل و رذایل را به فضایل سازد.

امام باقر عليه‌السلام در این باره به جابر جعفى چنین فرموده است:

(واعلم بانك لا تكون لنا ولیا حتى لواجتمع علیك اهل مصرك و قالوا انك رجل سوء لم یحزنك ذلك و لو قالوا انك رجل صالح لم یسرك ذلك و لكن اعرض نفسك على ما فى كتاب الله فان كنت سالكا سبیله زاهدا فى تزهیده راغبا فى ترغیبه من تخویفه فاثبت وابشر فانه لا یضرك ما قیل فیك و ان كنت مباینا للقرآن فما الذى یغرك من نفسك). (365)

آگاه باش كه زمانى در گروه دوستان ما به حساب مى آیى كه اگر تمام اهل بلدت بگویند كه تو مرد هستى، سخن آنان غمگین و متاءثرت نكند و اگر همه آنان گفتند تو مرد شایسته و خوبى هستى، مسرور و خوشحالت ننماید.

## قرآن و سنجش خوب و بد

بلكه خود را به كتاب خداوند عرضه كن. اگر دیدى در راه قرآن قدم بر مى دارى، منهیاتش را ترك مى گویى و خواسته هاى آن كتاب مقدس را با علاقه و میل انجام مى دهى و از كیفرهایى كه در آن آمده خائف و ترسانى، در روش خود پابرجا و شادمان باش و بدان كه گفته هاى مردم تو زیانى نمى رساند، ولى اگر بر خلاف كتاب خدا قدم بر مى دارى و رفتارت مباین با قرآن شریف است، چه چیز تو را از خودت غافل و بى خبر مى كند؟

10 - تفاوت قوانین الهى و بشرى

(ان هذا القرآن یهدى للتى هى اقوم و یبشر المؤمنین).

قرآن كریم

## اسلام و پاره اى از روش هاى غرب

یكى از مسائلى كه افكار بسیارى از جوانان مسلمان را به خود معطوف داشته و گاهى به صورت پرسش به زبان مى آورند و با بى صبرى انتظار پاسخ دارند این است كه چرا پاره اى از اعمال، در كشورهاى پیشرفته و متمدن غرب جایز و روا شناخته شده و در آن سرزمین متداول و معمول است، ولى مقررات اسلامى آن ها را ممنوع نموده و در نظر خانواده هایى كه پابند به مقررات مذهبى هستند، قبح و مذموم است؟

به عبارت دیگر، مى پرسند چرا جوانان غیرمسلمان یا مسلمانانى كه به انجام وظایف دینى مقید نیستند، آزادى بیشترى دارند و از لذایذ گوناگونى كامیاب و برخوردارند، ولى جوانان مسلمان و متشرع باید از آن آزادى ها محروم و از آن لذایذ بى نصیب باشند؟ آیا اسلام با آزادى مسلمین و كامیابى آنان مخالف است؟ آیا اسلام نمى خواهد پیروانش در زندگى، از آزادى بیشتر و لذایذ فزون تر بهره مند گردند؟

## روابط دختران و پسران

مثلا مى گویند در كشورهاى غرب، دختران و پسران مجازند با یكدیگر رفیق شوند. مدت ها با هم به سر برند. روزها و شب ها با هم باشند. یكدیگر را در آغوش بگیرند و اگر مایل باشند، بدون ازدواج قانونى، با هم بیامیزند و كامیاب گردند و پس از چندى از هم جدا شوند و یا در صورت تمایل ازدواج نمایند.

بعضى از كشورها قدم را از این مرحله هم فراتر گذارده و ارضاى غریزه جنسى را در تمام صورت ها و كیفیت ها كه دلخواه اشخاص باشد، روا و قانونى شناخته اند، خواه به صورت طبیعى و بروفق نظام خلقت باشد و خواه به صورت غیرطبیعى و انحراف از مسیر فطرت باشد.

## محدودیت هاى مذهبى

چرا مقررات اسلامى مراوده و معاشرت دختران و پسران را آزادانه و بدون قید و شرط اجازه نمى دهد؟ چرا بوسیدن و در آغوش گرفتن اجنبیه را ممنوع نموده و آمیزش زن و مرد را، اگر چه با رضایت طرفین باشد، زنا و عمل غیرمشروع مى داند؟ چرا اسلام ارضاى غریزه جنسى را تنها در كادر طبیعى روا مى دارد و روش هاى انحرافى را ممنوع نموده است؟ خلاصه، چرا اسلام كامجویى و لذت یابى جوانان و بزرگسالان را تنها در چهارچوبه قانون اجازه داده و خارج از حدود مقررات را گناه و ناروا مى داند؟

## اسلام و معیار خوب و بد

پاسخ این پرسش ها همان است كه در فصل گذشته به طور اجمال خاطرنشان گردید و آن این كه در دنیاى كنونى غرب، خوب و بد اخلاق و اعمال، یا قبول و رد مردم سنجیده مى شود، و چون افكار عمومى مراوده دختران و پسران و آمیزش زنان و مردان را پذیرفته و آن را با حسن قبول تلقى نموده است، این قبیل اعمال در آن مناطق ممضى و مجاز است. ولى در اسلام، معیار خوب و بد صلاح و فساد واقعى مردم است و روا و ناروا با مصلحت و سعادت جامعه اندازه گیرى مى شود و چون این اعمال بر خلاف مصلحت واقعى و مضر به سعادت و خوش بختى مردم است، در اسلام ناروا و ممنوع شناخته شده است.

روش دنیاى غرب، هم آهنگ با غرایز طبیعى و موافق با تمایلات نفسانى بشر است، ولى به طور قطع مفاسد و زیان هاى بزرگى از پى دارد. روش ‍ اسلام مخالف با آزادى نامحدود غرایز و منافى كامجویى هاى بى حساب آدمى است، ولى به یقین، این محدودیت، انسان را از بسیارى از ضررهاى سنگین فردى و اجتماعى از پاره اى از آزادى ها چشم پوشى نماید و به بعضى از ناكامى ها و محدودیت ها تن دردهد تا دچار مصائب سنگین و عوارض خطرناك ناشى از آن ها شود. به عبارت دیگر، چشم پوشى از آزادى وسیع و بى نصیب ماندن از پاره اى از لذایذ، در نظر ما بد و نامطلوب است، ولى عوارض و خطرات فردى و اجتماعى ناشى از آن ها به مراتب بدتر و زیان بارتر است. انسان عاقل ضرر و زیان كمتر را تحمل مى كند تا از ضرر بزرگ تر و شر سنگین تر بركنار بماند.

(قال على عليه‌السلام: لیس العاقل من یعرف الخیر من الشر و لكن العاقل من یعرف خیر الشرین). (366)

على عليه‌السلام فرموده: عاقل آن كس نیست كه خوب را از بد بشناسد، بلكه عاقل و خردمند آن كسى است كه دو بد را كه با آن ها مواجه است، بسنجد و بدى كه شرش كمتر است، تحمل نماید تا از خطر بد بزرگ تر مصون باشد.

## نفوذ روش هاى غرب در شرق

اكنون، بخواهیم یا نخواهیم، روش هاى دنیاى غرب در مورد مسائل جنسى، بیش و كم به دنیاى شرق سرایت نموده و نسل جوان را تحت تأثیر قرار داده است. همین امر زنان و مردانى را كه دل بسته به مقررات دینى و علاقه مند به آداب و رسوم ملى هستند، به شدت نگران ساخته و مشكلات بزرگى به بار آورده است و در پاره اى از موارد سبب اختلالات خانوادگى شده و روابط والدین و فرزندان را بر هم زده است.

## خواسته هاى جوانان

پدران و مادران مسلمان مى خواهند فرزندان جوانشان پیرو مقررات اسلامى باشند و پیرامون معاشرت هاى غیرمشروع و خلاف عفت نگردند و باعث بدنامى خویش و ننگ خانواده خود نشوند. برعكس، دختران و پسران كه در بحبوحه جوانى به سر مى برند و مجذوب كشش هاى غریزه جنسى هستند، مایل اند مقررات قانونى و اخلاقى اسلام را نادیده انگارند و آداب و رسوم ملى را به دست فراموشى بسپارند و در راه ارضاى غریزه خود، از روش هاى غرب پیروى كنند. دختران با پسران و پسران با دختران طرح دوستى و رفاقت بریزند، آزادانه با یكدیگر معاشرت نمایند، و موجبات كامیابى خویش را فراهم آورند.

## والدین و فرزندان

این تفاوت نظر بین والدین و فرزندان باعث كشمكش و تشاجر گردیده و در خانواده ها ناسازگارى و اختلاف به بار آورده است و به طورى كه گاه به گاه از خلال اخبار جراید استفاده مى شود، در بعضى از موارد، چگونگى لباس ‍ پوشیدن دختران در كوچه و خیابان و رفت و آمد آنان با پسران، آن چنان والدین را ناراحت و خشمگین ساخته كه به شدت فرزندان را مورد تعرض و توبیخ قرار داده اند و گاهى فرزندان از شدت ناراحتى خانه را ترك كرده اند و یا دست به خودكشى زده اند.

براى آن كه جوانان و بزرگسالان منشاء تفاوت قوانین الهى و مقررات بهتر بشناسند و به ارزش هاى واقعى تعالیم آسمانى اسلام بیشتر واقف گردند و در راه خوش بختى و بدبختى خود را به خوبى تشخیص دهند، در این فصل، پیرامون قانونگزارى در اسلام، بر اساس سعادت و مصلحت مردم، قانون گزارى در جوامع بشرى، بر پایه رغبت و خواسته مردم گفت وگو مى شود. به منظور روشن شدن مطلب، موضوع بحت با ذكر مثلى آغاز مى گردد.

## شباهت فرد و اجتماع

جامعه مانند یك انسان است و این دو از جهات متعدد با هم شباهت دارند. از آن جمله این كه گاهى فرد خواهان چیزى است كه به خیر و مصلحت اوست و گاهى به چیزى تمایل دارد كه براى او مضر و زیان بخش است. همچنین، جامعه نیز گاهى به چیزى ابراز علاقه مى كند كه مطابق سعادت و موافق مصلحت اوست و گاهى چیزى را مى خواهد كه خیر و صلاحش در آن نیست.

مثال: یك انسان خسته به طور طبیعى علاقه به خواب و استراحت دارد و اعمال این تمایل به مصلحت او نیز هست، زیرا خواب، سموم ناشى از كار و فعالیتش را دفع مى كند و به وى نشاط و نیرو مى بخشد و براى فعالیت هاى تازه آماده اش مى سازد.

## هم آهنگى خواسته و مصلحت

جامعه نیز تمایل دارد كه محیط زندگى اش امن و آرام باشد تا بتواند در رفاه و آسایش زندگى كند. این تمایل به مصلحت او نیز هست، زیرا اعضاى جامعه، با وجود ایمنى و آرامش قادرند به كار و فعالیت خویش ادامه دهند و موجبات پیشرفت و تعالى خود را فراهم آورند.

یك انسان، به كشش غریزه التذاذ، میل دارد از نشئه هروئین بهره مند شود و در زندگى از لذت بیشترى كامیاب گردد، ولى ارضاى این تمایل به مصلحت او نیست، زیرا این كامیابى و مسرت خاطر به قیمت سرمایه هاى حیاتى و عز و شرفش تمام مى شود و سرانجام باعث فساد و تباهى او مى گردد.

اعضاى جامعه نیز به تمایل طبیعى و كشش فطرى میل دارند از هر جهت آزاد باشند. هر چه مى خواهند بكنند. شهوات خویش را آن طور كه مایل اند اعمال نمایند، و بى قید و شرط به تمنیات خود جامه عمل بپوشانند، ولى ارضاى این تمایل به مصلحت جامعه نیست، زیرا آزادى نامحدود و بى حساب، مفاسد گوناگونى به بار مى آورد و باعث تیره روزى اجتماع مى گردد.

## صلاح و فساد واقعى

قانون گزارى در اجتماع، به معنى تمیز خوب از بد و تعیین مرزهاى روا از نارواست. اگر قانون گزاران خوب و بدها را با معیار صلاح و فساد واقعى مردم اندازه گیرى كنند، آن چه خیر و سعادت جامعه در آن است، به موجب قانون اجازه دهند و آن چه باعث شر و بدبختى است، ممنوع نمایند، آن قانون گزاران مایه سعادت و صلاح مردم است و جامعه را به راه كمال و تعالى سوق مى دهد.

## قبول و رد اجتماع

اگر قانون گزاران خوب و بدها را با قبول و رد جامعه اندازه گیرى كنند و روا و ناروا را با میزان موافقت و مخالفت مردم بسنجند و به صلاح و فساد واقعى آنان توجهى ننمایند، ممكن است آن قوانین در موارد بسیارى باعث زیان و ضرر جامعه گردد و سرانجام براى مردم فساد و بدبختى به بار بیاورد.

قانون گزار، در دین مقدس اسلام، ذات اقدس الهى است.

خداوندى كه آفریننده جهان و خالق انسان است و به تمام حقایق احاطه كامل دارد. پروردگارى كه از مردم و بى نیاز است. نه از اطاعت مردم نفعى عایدش مى گردد و نه معصیت مردم ضررى به ذات مقدسش مى رساند.

(غنیا عن طاعتهم آمنا من معصیتهم لانه لا تضره معصیة من عصاه و لا تنفعه طاعة من اطاعه). (367)

على عليه‌السلام ضمن خطبه همام فرموده: خداوند از اطاعت مردم بى نیاز است و از معصیت مردم ایمنى دارد، زیرا نه معصیت گناهكاران به او ضرر مى زند و نه اطاعت فرمانبرداران به وى نفعى مى رساند.

## قانون گزارى در اسلام

قانون گزار در اسلام خداوندى است كه خیر و شر انسان را مى داند و از صلاح و فساد بشر آگاه است و هیچ حقیقتى بر ذات اقدسش پوشیده و پنهان نیست. او بر اساس صلاح و فساد واقعى، قانون گزارى مى كند. آن چه خیر و سعادت مردم در آن است، آن را به موجب قانون، روا معرفى مى كند و آن چه باعث شر و ضرر مردم است، به حكم قانون، ناروا مى خواند و این خود از بزرگ ترین امتیازات قرآن شریف است.

(ان هذا القرآن یهدى للتى هى اقوم.) (368)

این قرآن شریف مردم را به استوارترین راه سعادت هدایت مى كند.

محمد بن سنان نامه اى براى حضرت رضا عليه‌السلام فرستاد و سئوال كرد كه بعضى از مسلمین تصور مى كنند كه مقررات روا و نارواى اسلام بر پایه مصلحت و مفسده مردم نیست و علتى جز تعبد و اطاعت از بارى تعالى ندارد و درخواست پاسخ داشت.

حضرت در جواب نوشت:

(قد ضل من قال ذلك ضلالا بعیدا.)

كسى كه درباره احكام الهى چنین تصورى داشته باشد، سخت در گمراهى و ضلالت است.

ضمن نامه درباره محرمات اسلام چنین فرمود:

## محرمات اسلامى

و وجدنا المحرم من الاشیاء الاحاجة للعباد الیه و وجدناه مفسدا داعیا الى الفناء و الهلاك . (369)

مى یابیم چیزهایى را كه خداوند بر مردم حرام كرده، نه تنها در زندگى مورد احتیاج مردم نیستند، بلكه مایه فسادند و بشر را به تباهى و هلاكت مى خوانند.

مضل بن عمر مى گوید: از امام صادق عليه‌السلام سئوال كردم چرا خداوند شراب و میته و خون و گوشت خوك را بر مردم حرام كرده است؟

فرمود: تحریم و تحلیل خداوند بر پایه رغبت و زهد نبوده است.

(ولكنه خلق الخلق فعلم ما تقوم به ابدانهم و ما یصلحهم فاحله لهم و اباحه تفضلا منه علیهم لمصلحتهم و علم ما یضرهم فنهاهم عنه و حرمه علیهم). (370)

خداوند بشر را آفریده و مى داند چه چیز مایه قوام بدن و مصلح وجود مردم است، آن را از روى تفضل و مصلحت بر آنان حلال نموده و مباح ساخته است، و چه چیز براى مردم مضر است، آن را نهى فرموده و حرام كرده است.

## روا و ناروا بر معیار صلاح و فساد

از این روایات و احادیث دیگرى كه در این باره از اولیاى گرامى اسلام رسیده است، صریحا استفاده مى شود كه مقررات اسلامى بر اساس صلاح و فساد واقعى استوار است. هر آن چه حاوى خیر و مصلحت مادى و معنوى مردم بوده، اسلام آن را روا اعلام نموده است و هر چه باعث شر و ضرر مردم است، اسلام آن را ممنوع شناخته و جامعه را از آن برحذر داشته است.

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله، براى آن كه ارزش قانون الهى را از نظر سعادت و صلاح واقعى مردم توضیح دهد و حلال و حرام اسلام را، كه بر پایه خیر و شر حقیقى بنیان گذارى شده است، به مردم بفهماند، قانون گزارى خداوند را به دستورهاى عالمانه پزشك تشبیه كرده و فرموده است:

## طیب و مصلحت مریض

(یا عبادالله انتم كالمرضى و رب العالمین كالطبیب، فصلاح المرضى فیما یعلمه الطبیب و تدبیر، به لافیما یشتهیه المریض و یقترحه، الا فسلموا لله امره تكونو من الفائزین). (371)

اى بندگان خدا، شما هم مانند بیمارانید و خداوند طبیب، مصحلت مرضى در دانسته طبیب و مآل اندیشى اوست نه در چیزى كه مریض مى خواهد و نسبت به آن اظهار تمایل مى كند. تسلیم امر الهى شوید و از فرمانش اطاعت نمایید تا به گروه نجات یافتگان بپیوندید و به خیر و سعادت دست یابید.

این تشبیه بهترین مثلى است كه مى تواند خواسته هاى مردم را از مصلحت هاى مردم جدا كند و روش اسلام را از روش هاى جهان غرب تفكیك نماید و منشاء بسیارى از آزادى هاى افراطى و خلاف مصلحت دنیاى امروز را آشكار سازد و به پرسش هاى جوانان پاسخ گوید.

یك بیمار، بر اثر بالا رفتن قند خون، در ضعف عمیق فرو مى رود و بسترى مى شود. او به خواهش طبیعى خود میل دارد از غذاهاى قندى و میوه هاى شیرین تغذیه كند، به این امید كه نیرویى به دست آورد و ضعف خویش را جبران نماید. نوكر مطیع و فرمانبردارش آماده است كه خواهش هاى آقاى خود را برآورده سازد و هر قسم غذا و میوه شیرین را كه میل دارد در اختیارش بگذارد.

## خواسته هاى خلاف مصلحت

طبیب معالج، كه با آزمایش هاى دقیق و معاینات لازم، مرض را شناخته و منشاء ضعف بیمار را تشخیص داده است با اعمال تمایلات مریض جدا مخالفت مى كند و در كمال صراحت به مریض مى گوید كه خواسته هاى شما بر خلاف مصلحت مزاج شماست. خوردن غذا و میوه شیرین، نه تنها به شما نیرو نمى بخشد، بلكه عارضه قند را تشدید مى كند و بر ضعف كنونى مى افزاید و ممكن است به حیات شما خاتمه دهد. مصلحت این است كه از خوردن هر قسم غذاى شیرین و میوه قندى پرهیز نمایى و تنها از غذاهاى مفید و مناسب استفاده كنى تا تدریجا نیرومند شوى و بهبود یابى.

## روش بیمار

مریض، اگر از غذاهاى مضر و لذایذ زیان بخش اجتناب نماید، خواهش ها و تمایلات نارواى خود را واپس زند، و از آزادى هاى خلاف مصلحت چشم پوشى كند، مى تواند سلامت خویش را به دست آورد و از سعادت و خوش بختى برخوردار گردد. برعكس، اگر خواستار لذایذ و كامیابى هاى خلاف مصلحت باشد و از پى غذاهاى مضر و خواسته هاى زیان بار خویش ‍ برود، باید از سلامت و سعادت خود چشم پوشى نماید و خویشتن را در معرض انواع بدبختى و خطر قرار دهد.

قانون گزارى در آیین اسلام بر اساس مصلحت مردم است، و خداوند قانون گزار، مانند طبیب معالج، صلاح و فساد و خیر و شر مردم را به صورت مقررات دینى تعیین مى كند و به وسیله پیامبر خود به آنان ابلاغ مى نماید.

## اطاعت از طبیب

مى دانیم با آن كه معمولا مریض و اطرافیانش علل بسیارى از دستورهاى پزشك را نمى فهمند و از جهات واقعى آن آگاه نیستند، مع ذلك بى چون و چرا از اوامر او اطاعت مى كنند و تمام برنامه هایش را صمیمانه به كار مى بندند، زیرا عقیده دارند كه طبیب به مقتضیات مزاج مریض واقف است و دستورهایى را كه داده، بر اساس مصلحت و به منظور درمان بیمار است.

مردان باایمان نیز با آن كه علل بسیارى از احكام الهى را نمى فهمند و از جهات واقعى آن آگاهى ندارند، با این حال تسلیم فرمان خدا هستند.

اوامرش را بى چون و چرا به كار مى بندند، و از نواهى اش بى قید و شرط اجتناب مى نمایند، زیرا عقیده دارند كه دستورهاى آسمانى اسلام حاوى مصلحت و مایه خوشبختى و سعادت آنان است.

## اطاعت از خدا

(عن الرضا عليه‌السلام انه قال: اعلم ان راءس طاعة الله سبحانه التسلیم لما عقلناه و ما لم نعقله). (372)

حضرت رضا عليه‌السلام فرموده است: بدان كه تسلیم اوامر الهى بودن در راءس اطاعت از حضرت بارى تعالى قرار دارد، خواه سر امر الهى را بفهمیم و به عمق آن پى ببریم، خواه نفهمیم و از درك آن عاجز باشیم.

در دنیاى امروز، روا و ناروا را با موفقیت و مخالفت مردم مى سنجند و خوب و بد را با معیار قبول و رد جامعه اندازه گیرى مى كنند. در كشورهاى پیشرفته، كه با اصول آزادى و حكومت مردم بر مردم اداره مى شود، منشاء قدرت مردم هستند و قانون گزاران، برگزیدگان مردم و یا به قبول غربى ها نوكران مردم اند.

نوكر موظف است مطیع و فرمانبردار آقاى خود باشد و دستور او را بى چون و چرا به كار بندد. اگر نماینده اى از خواسته رأی دهندگان خود سرپیچى و تخلف نماید، در دوره بعد به او رأی نمى دهند و از وى سلب قدرت و اختیار مى نمایند.

بسط خاك و انبوه كشورهاى متحده آمریكا، استقرار حكومتى را به معنى تحت اللفظى حكومت مردم بر مردم غیرممكن مى ساخت. بنابراین شق عملى دیگر را اتخاذ كردند و حكومتى را پى ریختند كه در آن اختیارات و قوا، به نمایندگان ملت تفویض شده بود.

## رضایت مردم

رأی دهندگان، عده اى را كه داوطلب انتخابات هستند، به عنوان نماینده خویش انتخاب مى كنند و اینان نماینده ملت اند و به این نمایندگان منتخب اختیاراتى داده مى شود. مأمورین نامبرده مادامى مى توانند از اختیارات خویش، كه از طرف مردم اعطا شده است استفاده كنند كه مردم از طرز كار ایشان راضى باشند. وسایل گوناگونى در دست مردم است كه با آن قدرت و كنترل خود را بر نمایندگان منتخب اعمال مى كنند و به ایشان یادآور مى سازند كه در عین حالى كه زعما و قائدین قوم اند، نوكر مردم نیز هستند. طرز رسمى ابراز قدرت و كنترل، همانا انتخاب است. كاندیداهاى مشاغل عمومى، معمولا به مردمى كه از ایشان توقع پشتیبانى و دادن رأی دارند، برنامه اى تقدیم مى نمایند و سیاست خویش را شرح دهند. نماینده اى كه مجددا داوطلب مى شود نیز همان كار را مى كند و علاوه بر آن خدمات سابق خود را بیان مى نماید. بنابراین مأمورین نمى توانند از این نكته غفلت ورزند كه در انتخابات آینده با یك نوع یوم الحساب سیاسى مواجه خواهند شد و این امر بر اعمال ایشان تأثیر فراوان دارد. (373)

## تصویب خواسته مردم

در كشورهاى متمدن امروز، قانون گزاران، برگزیدگان مردم و در واقع مجرى منویات مردم اند و ناگزیرند مانند نوكران، خواسته هاى آقایان خود را به صورت قانون درآورند و كار ندارند كه خواسته هاى مردم صحیح و مایه سعادت اجتماع است یا آن كه ناصحیح و به ضرر مردم است. به عبارت دیگر، قانون گزارى در دنیاى غرب، تابع صلاح و فساد حقیقى و خیر و شر واقعى نیست، بلكه طرح هاى قانونى بر اساس مقبولات و خواسته هاى مردم تهیه مى شود و مورد تصویب قرار مى گیرد و اگر در موردى قانون گزاران قبول و رد مردم را نادیده انگارند و بر خلاف تمایل جامعه، یك امر واقعى و ثمربخشى را به صورت قانون تصویب كنند، با عكس العمل اجتماع مواجه مى گردند و سرانجام آن قانون وازده و مطرود مردم خواهد شد.

در جامعه هاى متمدن، سنن و رسوم را در قالب قانون مى ریزند.

بنابراین، براى آن كه قوانین مؤثر واقع شوند، باید به سنن و رسوم و آداب جارى مطابقت داشته باشد، در غیر این صورت محكوم به شكست خواهد بود.

بهترین گواه بر این حقیقت، قانون منع تبعیض نژادى در آمریكاست. این قانون در برخى از ایالات، كه هنوز افكار همگانى براى پذیرفتن این قانون مستعد نبوده، نتیجه معكوس بخشیده است. زیرا قبل از آن كه بتوان فكر تبعیضات نژادى را از ذهن برخى از مردم كوته نظر ریشه كن ساخت، باید زمینه آن را فراهم كرد. با وجود این، وضع قوانین علیه برخى از رسوم ممكن است مؤثر واقع شود، به شرطى كه این مراسم در حال انحطاط باشد و اكثریت مردم، دیگر بدان ها پاى بند نباشند. در این صورت قانون موجب آن مى گردد كه مخالفین تدریجا به راه قانونى، نوین تن دردهند. نمونه یك چنین قانون، تصمیم اخیر دادگاه عالى آمریكا براى منع آموزشگاه هاى سفیدپوستان و سیاه پوستان در آمریكاست. (374)

## جامعه شناسان و حكومت دموكراسى

به نظر جامعه شناسان، حكومت هاى دموكراتیك، با شكل هاى مختلفى كه اكنون در كشورهاى پیشرفته جهان مجرى و معمول به است، بهترین و عالى ترین وضع حكومت در جهان بشر است. زیرا در این نوع حكومت، منشاء قدرت مردم اند، و اختیارات صاحبان قدرت، از اراده و آراى مردم سرچشمه مى گیرد. مردم اند كه نمایندگانى را انتخاب مى كنند و به مجلس ‍ قانون گزارى مى فرستند و برگزیدگان مردم اند كه طبق خواسته مردم براى مردم وضع قانون مى نمایند. در واقع، در حكومت هاى دموكراتیك، این مردم اند كه خودشان بر خودشان حكومت مى كنند.

این نوع حكومت نخست در انگلستان، متعاقب انقلاب سال 1688، ظهور كرد، سپس در مستعمرات آمریكا پرورش یافته و آن گاه در آمریكا، در دوران حكومت اندریوجاكسن، به صورت كامل اجرا گردیده است.

این نوع حكومت، كه بر پایه هاى متین و استوارى در آمریكا و كشورهاى بزرگ باختر اروپا، مانند انگلستان و فرانسه و اسكاندیناوى، برقرار گردیده و سپس در سایر كشورها تدریجا گسترش یافته است، اینك به منزله نوع ایده آل حكومت به شمار مى رود. نوعى كه دنیا به سوى آن مى شتابد و دیر یا زود كلیه ملل جهان آن را اتخاذ خواهند كرد. (375)

## حكومت در روزگار گذشته

بدون تردید، حكومت هاى دموكراسى امروز كه بر مبناى آراى عمومى و خواسته هاى مردم پایه گذارى شده است، با حكومت هاى خودسرانه ستمكاران، كه در ادوار گذشته رایج و معمول بوده، قابل مقایسه نیست. در روزگار پیشین، مردم در دست بعضى از حكومت ها مانند بردگان و حیوانات اسیر بودند. از خود اراده و اختیارى نداشتند. احساس ایمنى و آرامش ‍ نمى كردند، و هر لحظه جان و مال خود را در معرض خطر مى دیدند. ولى امروز، در حكومت هاى دموكراسى، منشاء قدرت، مردم اند و اختیار عزل و نصب حكومت ها در دست آنان است. مردم اند كه مى توانند با رأی خود اشخاصى را بر كرسى قدرت بنشانند و اختیاراتى را به آنان تفویض نمایند. مردم اند با رأی خود اشخاصى را از كرسى قدرت به زیر آورند و از آنان سلب اختیارات نمایند، ولى با این همه محسنات نباید تصور كرد كه حكومت هاى دموكراسى از هر نقص و كمبودى منزه و مبرى است.

## امتیاز دموكراسى

دسته اى از جامعه شناسان هستند كه موضوع را بیشتر از لحاظ علمى تحلیل و تجزیه كرده و تاءیید مى كنند كه دموكراسى تنها با مقایسه با سایر مرام ها بهتر است و كسانى كه در تمجید آن راه افراط مى پیمایند، علاقه و ذوق شخصى را نیز در قضاوت دخالت مى دهند. چنان كه گیدینگز عقیده دارد تنها امتیاز دموكراسى در این است كه نظر و عقیده دسته معدود افراد مقننه از تصمیم هاى زمامداران سایر رژیم ها كمتر خودخواهانه و مستبدانه است و روح مسئولیت در آن بیشتر رعایت گردیده و به همین جهت، كمتر ظالمانه است و بیشتر از طرف افراد مورد احترام قرار مى گیرد. (376)

رابرت كندى، رئیس جمهور اسبق آمریكا مى گوید: به قول چرچیل، رژیم دموكراسى فرم بسیار بدى در حكومت است، ولى مع ذلك از تمام رژیم هایى كه بشر تاكنون امتحان كرده، بهتر است. (377)

با توجه به این مطلب، كه در انواع حكومت هاى دموكراسى قانون گزارى برگزیدگان مردم اند و باید به مقبولات و خواسته هاى مردم شكل قانونى بدهند، این سئوال پیش مى آید كه آیا این چنین قانون گزاران مى تواند ضامن سعادت همه جانبه مردم باشد، و قادر است موجبات خوشبختى واقعى آنان را از هر جهت فراهم آورد؟

البته پاسخ این پرسش منفى است، زیرا مى دانیم سعادت مردم مانند سلامت مردم یك امر واقعى و حقیقى است و تابع خواسته ها و تمایلات آنان نیست. هیچ مرضى بى حساب درمان نمى شود و هیچ انسانى بى حساب به سعادت نمى رسد.

## تأمین صلاح اجتماع

همان طور كه خوش بختى و كمال یك طبیب عالم و خیرخواه در این كشور است كه واقع بینى از مقررات تكوینى مزاج مریض پیروى نماید، دستورهاى لازم را بدهد، به خواهش هاى ضدمصلحت بیمار اعتنا نكند، تا بتواند به سلامت مریض دست یابد و او را درمان نماید، همچنین، سعادت و كمال رهبران و قانون گزاران اجتماع در این است كه با واقع بینى، مقرراتى را به اصلاح و سعادت مردم وضع كنند و موجبات تعالى و تكامل آنان را فراهم آورند و به خواسته هاى ضدمصلحت جامعه اعتنا نكنند.

(قال على عليه‌السلام: من كمال السعادة السعى فى اصلاح الجمهور). (378)

على عليه‌السلام فرموده: از كمال سعادت این است كه آدمى در راه اصلاح جامعه سعى و مجاهده نماید.

## رفتار پیامبران با مردم

پیروزى هاى بزرگى كه در طول تاریخ بشر نصیب پیامبران الهى شده و اصلاحات عظیمى كه به دست آنان صورت گرفته است، براى آن بوده كه فرستادگان خدا با امتان خود هم مانند اطبا با مرضاى خویش رفتار مى كردند. خیر و صلاح جامعه را در كمال صراحت مى گفتند. در اجراى آن پافشارى مى كردند. خواسته هاى ضدمصلحت مردم را طرد مى نمودند، و آنان را از انجام آن تمایلات زیان بخش برحذر مى داشتند.

اگر پیامبران خدا مى خواستند مانند قانون گزاران كشورهاى دموكراسى امروز، پیرو خواسته هاى مردم باشند و مصلحت هاى جامعه را نادیده انگارند، ناچار بودند تمام گمراهى هاى اعتقادى و جرایم و جنایات عملى مردم را امضا كنند و همه افكار و اعمال نادرستشان را مورد قرار دهند.

## مبارزه با انحراف ها

اگر ابراهیم خلیل عليه‌السلام مى خواست پیرو افكار عمومى بت پرستان باشد، باید تمام بت ها و بتكده ها را به حال خود ابقا نماید و پرستش هاى احمقانه مردم را ببیند و لب به اعتراض نگشاید.

اگر پیامبر گرامى اسلام مى خواست پیرو تمایلات عمومى باشد، باید بت ها را همچنان در خانه كعبه نگاه دارد، قربانى بچه ها را براى معبودهاى چوبى و سنگى امضا نماید، باید دختر زنده به گور كردن را كه مقبول جامعه بود، یك عمل صحیح تلقى كند، و فروش زنان را، مانند گوسفندان، اجازه دهد و همه آن ها را قانونى نماید. واضح است كه چنین روشى، جز ادامه تیره روزى و بدبختى مردم نخواهد بود.

## عوارض شرابخوارى

میگسارى و مشروبخوارى از عادات بسیار مضر و خطرناك در زندگى بشر است. الكل، عقل را تیره مى كند. فساد اخلاق مى آورد. روى اعضاى بدن اثر مى گذراد و سلامت را تهدید مى كند. نظم اجتماع را بر هم مى زند. آدمى را به جرایم و جنایت وامى دارد. خلاصه، نوشابه هاى الكلى مفاسد بزرگ در زندگى فردى و اجتماعى به بار مى آورند.

## گناه دائم الخمر

(قال الصادق عليه‌السلام: مدمن الخمر كعابد وثن، یورثه الارتعاش، و یذهب بنوره، و یهدم مروته و یحمله على ان یجسر على المحارم من سفك الدماء و ركوب الزناء و الخمر لایزداد شاربها الا كل شر). (379)

امام صادق عليه‌السلام فرمود: دائم الخمر در گناه مانند بت پرست است. ادامه شرب خمر بیمارى ارتعاش مى آورد. نورانیت انسانى را مى برد. مردانگى را ویران مى كند. آدمى را در ارتكاب گناهان بزرگ، مانند خونریزى و زنا جرى و جسور مى سازد. شراب براى شرابخوار باعث افزایش شر و بدبختى است.

قبل از اسلام، در محیط جزیرة العرب، میگسارى معمول بوده و مردم، علنا در مجالس شراب مى خوردند. بسیارى از خانواده ها در منازل وسایل مشروب سازى داشتند و مصارف سالانه خود را در خانه ها تهیه مى كردند. شراب براى مردم جنبه اقتصادى داشت و بعضى از راه تهیه و فروش آن ارتزاق مى نمودند. خلاصه، شرابخوارى در آن زمان مورد قبول افكار عمومى بوده و در ردیف آداب و رسوم مهم اجتماعى قرار داشت.

## اسلام و تحریم شراب

اسلام به منظور تأمین سعادت مردم باید این عمل ضد مصلحت را ممنوع كند و شرب خمر را تحریم نماید و جامعه را از بدبختى هاى ناشى از آن رهایى بخشد، ولى این كار احتیاج به فرصت مناسب و شرایط مساعد دارد تا تحریم مشروب عملا مؤثر واقع شود و نتیجه مطلوب به دست آید. آن فرصت مناسب تدریجا فرا رسید. اسلام رفته رفته نیرومند شد و تعالیم الهى جان مردم را مسخر كرد و خلاصه زمینه تحریم شرب خمر آماده و مهیا گردید.

روزى سعد بن ابى وقاص، یكى از مردان انصار را كه با او عنوان برادرى داشت، به مهمانى دعوت كرد. با هم غذا و مشروب خوردند و هر دو مست شدند. در حالى مستى، روى افتخارات دوره جاهلیت آغاز سخن كردند و كم كم كار به اختلاف و تشاجر كشید.

مرد انصارى استخوان فك شتر را كه در سفره بود، برداشت و به روى سعد كوبید و بینى اش را شكافت. از پى این حادثه آیه نازل شد و شرب خمر ممنوع گردید. (380)

(یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون. انما یرید الشیطان ان یوقع بینكم العداوة و البغضاء فى الخمر و المیسر و یصدكم عن ذكر الله و عن الصلوة فهل انتم منتهون). (381)

با نزول آیه تحریم، راه و رسم مى سازى و مى خوارى از میان رفت و مردم با علاقه مندى عجیبى از فرمان الهى استقبال كردند. شراب هایى را كه در منزل داشتند، به كوچه ها ریختند.

## استقبال مردم از فرمان الهى

خمره هاى مشروب سازى را در رهگذرها خالى كردند، به طورى كه تا چند روز بوى مشروب تمام شهر را گرفته بود. جوانى كه جزء جمعیت مردم، در محضر رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله حاضر بود، وقتى فرمان حرمت مشروب را شنید، با شتاب به منزل آمد تا این خبر را به سمع والدین و اهل خانه برساند. اتفاقا موقعى وارد منزل شد كه پدرش با چند مهمان در كنار سفره شراب نشسته بودند و پدر جام خود را به طرف دهان مى برد. پسر فریاد مى زد پدر دیگر نباید شراب بنوشى، زیرا خداوند شرب خمر را حرام كرد. پدر فورا اطاعت نمود. ظرف شراب را به زمین گذارد و بزم مشروب براى همیشه از آن خانه و از سایر خانه هاى مسلمین برچیده شد.

## تفاوت انبیا و قانون گزاران بشرى

آیا در كشورهاى دموكراسى امروز، قانون گزاران مى توانند مانند پیامبران به نفع مردم قدم بردارند؟ آیا قادرند این چنین به صلاح و سعادت واقعى آنان وضع قانون كنند و مردم را از بدبختى رهایى بخشند؟ البته پاسخ این پرسش ‍ منفى است. زیرا انبیا برگزیدگان خداوند و اطباى مردم اند و طبیب حافظ مصلحت مریض است نه مجرى خواسته هاى بیمار. ولى قانون گزاران، در كشورهاى غرب، برگزیدگان جامعه و نوكران مردم اند و نوكر موظف است همواره خواسته هاى آقاى خود را برآورده سازد.

جایى كه خواسته آقا بر وفق مصلحتش باشد، با تحقق یافتن خواسته، مصلحت نیز خودبه خود تحقق مى یابد، ولى در مواردى كه خواسته بر خلاف مصلحت باشد، نوكر موظف است مصلحت را نادیده انگارد و به خواسته آقاى خود جامه عمل بپوشاند.

مثال: آیا در شرایط كنونى فرانسه، قانون گزاران و هیئت حاكمه مى توانند میگسارى را تحریم كنند و ملت فرانسه را از این بلاى خانمانسوز رهایى بخشند؟ براى پاسخ به این پرسش، باید لااقل سه نكته را در نظر داشت.

## كشور فرانسه و میگسارى

اخلاق و رسوم: در فرانسه وقایع بزرگ و كوچك زندگى باید با صرف نوشابه هاى الكلى توأم باشد (نامزدى، عروسى، مهمانى، و موفقیت). در فرانسه هیچ جشنى بدون نوشابه الكلى برگزار نخواهد شد.

افكار عمومى: در نظر اكثریت عظیم فرانسویان، اكتفا به نوشابه هاى غیرالكلى مسخره آمیز است.

منافع: چهارمیلیون نفر فرانسوى (از هفده میلیون نفر مردم فعال) از راه تولید یا فروش نوشابه هاى الكلى زندگى مى كنند. (382)

## قانون گزاران و منویات مردم

در این شرایط، قانون گزاران نمى توانند نوشابه هاى الكلى را تحریم كنند، زیرا مردم خواستار مشروب الكلى هستند و آنان باید مجرى منویات مردم باشند و بر فرض اگر چنین قانونى از تصویب مجلس قانون گزارى بگذرد، اجرا نخواهد شد. چه، رئیس جمهور كه در راءس قوه مجریه قرار دارد، خود نیز برگزیده مردم است و اگر بخواهد بر خلاف تمایل مردم چنین قانونى را اجرا نماید، به طور قطع با عكس العمل شدید آنان مواجه مى گردد. به گفته ماكیاول این چنین حكومت مطرود و محكوم به سقوط است.

از سال 1828، در بعضى از ایالات متحده آمریكا، فعالیت هایى بر ضد نوشابه هاى الكلى آغاز گردید و رفته رفته گسترش یافت، تا در سال 1869، سیزده ایالت قانونى تصویب كردند و به موجب آن استعمال نوشابه هاى الكلى را در سراسر ایالات خود تحریم نمودند. این امر موجب شد كه 33 ایالت از 38 ایالت، فورا قانون تحریم نوشابه هاى الكلى را تصویب كنند.

## تحریم نوشابه هاى الكلى در آمریكا

تصویب این قوانین موجب گردید كه مبارزه جدى بین موافقان و مخالفان درگیر شدند و چندین بار دعوا به دیوان عالى كشیده شود و سرانجام در سراسر اتازونى، افكار عمومى بیش از پیش آماده قبول تحریم ملى نوشابه هاى الكلى شده بود.

اصلاحیه اى در این زمینه انشا شد و در دسامبر 1917 در مجلس كنگره به عنوان اصلاحیه قانون اساسى به این شرح به تصویب رسید:

بخش اول: یك سال پس از تصویب این ماده، ساختن، فروش یا حمل نوشابه هاى الكلى، صادرات آن از اتازونى یا واردات آن به داخل اتازونى و یا سرزمین هایى كه تحت اداره اتازونى است، ممنوع خواهد بود.

بخش دوم: كنگره و هر یك از ایالات متحده مى توانند متفقا با تصویب قانون خاص، براى تحقق بخشیدن به این ماده اقدام نمایند.

در بخش سوم پیش بینى شده بود كه طبق قانون اساسى، این اصلاحیه در مدت 7 سال باید به تصویب تعدادى از ایالات، كه قانون اساسى مقرر داشت، برسد و الا فاقد اعتبار خواهد بود.

در ژانویه 1919، سه چهارم از ایالات متحده اصلاحیه مذكور را تصویب كردند و این همان حد نصابى است كه قانون اساسى آمریكا براى اصلاح قانون اساسى لازم مى داند. ده ایالت دیگر آمریكا نیز بعدا اصلاحیه هجدهم را تصویب نمودند. به این ترتیب، 46 ایالت از 48 ایالت متحده آمریكا اصلاحیه هجدهم را تصویب كردند. (383)

## افكار عمومى در آمریكا

در آن زمان افكار عمومى ملت آمریكا در مسیر صحیح و موافق مصلحت جامعه جریان داشت. بیشتر افراد با واقع بینى طرفدار منع نوشابه هاى الكلى بودند و تقاضا داشتند كه قانون تحریم آن تصویب شود. بر اثر حمایت اكثریت مردم، نمایندگان كنگره و قانون گزاران مجلس ایالتى به خود جراءت دادند كه قانون منع مشروبات الكلى را تصویب نمایند و به این بدبختى عمومى و خانمان برانداز خاتمه دهند.

جالب آن كه قانون تحریم به قدرى مفید و سودمند واقع شد كه در آن مدت كوتاهى نتایج بسیار درخشانى به بار آورد، تا جایى كه بعضى از افراد، با آن كه خود از مخالفین قانون تحریم بودند، ناچار شدند فواید و ثمرات آن قانون را صریحا اعتراف نمایند.

رئیس دانشگاه هاروارد، كه از مخالفین تحریم بود، مى گوید: شهود و مدارك فراوانى راجع به حسن تأثیر تحریم در همه جا و از همه سو به چشم مى خورد: به سلامت عمومى، به خوشبختى عمومى، به كار و صنعت كمك زیادى نموده و به همه این عوامل رونق شایانى بخشید.

صاحبان صنایع، پزشكان، پرستاران از هر طبقه (آموزشگاه ها، كارخانه ها، بیمارستان ها) و مددكاران اجتماعى همگى شاهد حسن تأثیر تحریم نوشابه هاى الكلى در مناطق مربوط به خود مى باشند. این نتایج، على رغم اجراى ناقص همین اصلاحیه، در تمام اجتماعات بروز كرده است.

در كتاب گوردن مدارك و شواهد فراوانى راجع به نتایج تحریم ملى نوشابه هاى الكلى گردآورى شده است. طبق گزارش این محققان، نتایج فورى تحریم چنین بوده است.

افزایش قدرت خرید توده مردم، بهترین راندمان در كارخانه ها، تقلیل حوادث ناشى از كار، كاهش جمعیت در زندان ها، پایین آمدن شماره كودكان بدرفتار، و تقلیل مرگ و میر عمومى. (384)

## فعالیت بر ضد تحریم

با تمام این آثار و نتایج مفید، مخالفین آرام ننشستند.

مشروب سازان و مشروب فروشان و كسانى كه از این راه نفع سرشارى داشتند، با طرفداران آزادى نوشابه هاى الكلى همدست شدند و فعالیت هاى حاد و همه جانبه اى را بر ضد قانون تحریم آغاز كردند و با كمك بعضى از جراید مزدور، به تبلیغات وسیع و دامنه دارى دست زدند. از طرق مختلف در مردم نفوذ كردند و مسیر افكار عمومى را تدریجا برگرداندند و سرانجام شرایطى به وجود آوردند كه مجلس كنگره، قانون تحریم نوشابه هاى الكلى را لغو نمود.

## الغاى قانون تحریم

الغاى هیجدهمین اصلاحیه: مجلس كنگره در بیستم فوریه 1933، بیست و یكمین اصلاحیه قانون اساسى آمریكا را به این شرح تدوین و تصویب كرد.

بخش 1: هیجدهمین اصلاحیه قانون اساسى ممالك متحده آمریكا به موجب این قانون ملغى است. (385)

## نادیده گرفتن حقیقت

یك روز مجلس كنگره و مجالس قانون گزارى استان ها با پشتیبانى افكار عمومى، نوشابه هاى الكلى را تحریم كنند و در سراسر آمریكا ساختن، فروختن، خریدن، واردكردن و صادركردن آن را منع مى نمایند و روز دیگر، باز به اتكاى افكار عمومى، مجلس كنگره قانون تحریم نوشابه هاى الكلى را لغو مى كند و آن را روا اعلام مى دارد. آیا وضع قانون و لغو قانون واقعیت مشروب الكلى را عوض مى كند؟ آیا موافقت و مخالفت مردم روى سم الكل اثرى مى گذارد و خاصیت طبیعى آن را دگرگون مى سازد؟ آیا قبول و رد مردم را معیار خوب و بد دانستن، به معنى نادیده گرفتن حقیقت و استهزاى واقعیت نیست؟

مى گویند مردى در پایان دوره مشروبات الكلى اقرار كرد كه آبجو ساخته و فروخته است و پیش از آن كه قرار محكومیت او صادر شود، قانون فسخ شد. او را به پرداخت غرامتى محكوم كردند، ولى از او قول گرفته و آزادش ‍ نمودند تا بتواند پول درآورد و غرامت خود را بپردازد.

قصد او این بود كه با تهیه آبجو و فروش آن پول به دست آورد و جریمه آبجوسازى را بپردازد. (386)

## پیروى از قانون خلقت

حقیقت این است كه الكل روى انساج بدن آدمى آثار بد و خطرناك دارد و این یك واقعیت طبیعى و یك اصل انكارناپذیر در نظام آفرینش است. مردم بخواهند یا نخواهند و مجلس كنگره رأی بدهد یا ندهد، مشروبخوارى به صلاح و سعادت انسان نیست و كسى كه مى خواهد از عوارض بد و خطرناك آن بركنار بماند، باید واقع بین باشد، از قانون خلقت پیروى كند، و خود را به این سم مهلك آلوده نسازد.

تقص بزرگ در حكومت هاى دموكراسى این است كه خوب و بدها با قبول و رد مردم سنجیده مى شود و روا و ناروا با موافقت و مخالفت جامعه تعیین مى گردد و مصلحت هاى واقعى، كه هم آهنگ با مقررات تكوینى و نداى عقلى است، كمتر مورد توجه واقع مى شوند.

در كشورهاى دموكراسى، خواسته ها و تمایلات جامعه معیار اخلاق نسبى و اعمال خوب و بد است و بدبختانه بیشتر تمایلات مردم از هواى نفس و شهواتشان سرچشمه مى گیرد و پیروى از هواى نفس، مخالفت با عقل و مایه تیره روزى و هلاكت است.

## عقل در زمینه شهوت

(قال على عليه‌السلام: ذهاب العقل بین الهوى و الشهوة). (387)

على عليه‌السلام فرموده: عقل آدمى در زمینه كشش هاى هواى نفس و شهوات از میان مى رود.

(و عنه عليه‌السلام: اذا غلبت علیكم اهوائكم اوردتكم موارد الهلكة). (388)

و نیز فرموده است: موقعى كه هواى نفس بر وجودتان حاكم و غالب گردد، شما را به پرتگاه تباهى مى كشاند و هلاكتان مى سازد.

## خطر آزادى بى حساب

دنیاى امروز بر اثر پیروى از هوى و تمایلات نفسانى با مصائب سنگینى مواجه شده است. آزادى هاى بى حساب و خلاف مصحلت براى مردم، بدبختى هاى گوناگونى به بار آورده و در كشورهاى پیشرفته، روز به روز بر آمار جرایم و جنایات افزوده مى شود. به فرموده على عليه‌السلام، هواى نفس، جوامع بشرى را به پرتگاه تباهى و هلاكت سوق داده است.

در گزارشى كه ادگار هوور، رئیس اف. بى. آى (سازمان دولتى آمریكا) منتشر ساخته، ذكر شده است كه تعداد جنایات در آمریكا در سال 1967 به میزان 3/15 درصد افزایش یافته است.

ادگار هوور در گزارش خود مى گوید: شاید هیچ گاه در تاریخ كشور ما تمایل به جنایت تا این میزان نرسیده باشد. ارقام و آمار این جنایات، كه از پرونده ها و بایگانى هاى پلیس هاى محلى و پلیس دولتى اخذ شده، حاكى از آن است كه در سال 1967 بیش از 38 میلیون مورد جنایت جدى و شدید در آمریكا اتفاق افتاده است.

## افزایش جرایم

جنایات اشاره شده به دو دسته تقسیم مى شوند: 1. قتل و غارت و تجاوزات جنسى و حمله با اسلحه. 2. سرقت اموال و پول با استفاده از اسلحه. در این گزارش تأکید شده كه شایع ترین اسلحه مورد استعمال در این جنایات، اسلحه گرم (هفت تیر و تفنگ) بوده است. با استفاده از هفت تیر، تعداد 7600 مورد قتل، 52000 مورد حمله و تجاوز و 73000 مورد سرقت، در سال 1967 اتفاق افتاده است.

از سال 1964 تاكنون، استفاده از هفت تیر براى ارتكاب قتل 47 درصد، براى ارتكاب سرقت 58 درصد، براى ارتكاب حملات به دگران 76 درصد افزایش یافته است.

بنابه ارقام گزارش مزبور، احتمال قربانى شدن یك آمریكایى متوسط (فرد عادى اجتماع)، كه در سال 1966 میزان تقریبى یك در پنجاه نفر بود، به 15 درصد افزایش پیدا كرده و در جاى دیگرى گزارش ذكر شده است كه میزان جنایات در شهرهایى با جمعیت بیش از 250000 نفر، 17 درصد، در حومه شهرها 16 درصد، و در نواحى روستایى نشین 12 درصد افزایش ‍ یافته است.

میزان جنایات به نسبت زمان به طریق زیر محاسبه شده است: هر 43 دقیقه یك قتل، هر 19 دقیقه یك تجاوز جنسى، هر دو دقیقه یك حمله و تهدید با اسلحه، هر 5/2 دقیقه یك سرقت معمولى، هر 20 ثانیه یك سرقت در خانه مردم، هر 48 ثانیه یك مورد اتومبیل دزدى، و هر 30 ثانیه یك مورد جیب برى. (389)

تصور مى رود با آن چه در این فصل مورد گفت وگو قرار گرفت، پاسخ سئوالات مذهبى جوانان، كه در آغاز بحث بدان ها اشاره شد، واضح گردید و ضمنا روشن شد كه چرا پاره اى از مقررات اخلاقى و عملى اسلام، برخلاف روش هاى معمول دنیاى غرب است و چرا آیین اسلام، برخلاف روش هاى معمول دنیاى غرب است و چرا آیین اسلام ارضاى خواهش هاى نفسانى پیروان خود را اندازه گیرى كرده و آزادى آنان را محدود نموده است.

## پرسش جوانان

جوانان مسلمان مى پرسند چرا افراد غیرمسلمان آزادى بیشتر دارند و از لذایذ زیادترى كامیاب مى شوند، ولى جوانان مسلمان و متسرع باید از آن آزادى ها محروم و از آن لذایذ بى نصیب باشند؟

چرا در كشورهاى غرب، دختران و پسران جوان مجازند با هم رفیق شوند، مشروب بخورند، یكدیگر را در آغوش بگیرند و ببوسند، اگر مایل باشند بدون ازدواج قانونى با هم بیامیزند و كامروا گردند، ولى مقررات اسلامى مراوده دختران و پسران را بدون مجوز قانونى اجازه نداده و بوسیدن و در آغوش گرفتن و آمیختن با زن اجنبیه را ممنوع نموده است؟ و سئوالات دیگرى نظایر این ها.

## پاسخ پرسش ها

پاسخ همه سئوالات آن است كه دنیاى غرب، خوب و بدهاى اخلاقى و عملى را با معیار قبول و در جامعه مى سنجد و اسلام، خوب و بد را با مصلحت و سعادت واقعى مردم اندازه گیرى مى كند. دنیاى غرب موافقت و مخالفت مردم را به میزان شناخت روا و ناروا مى داند و اسلام، صلاح و فساد مردم را میزان حلال و حرام مى شناسد.

قانون گزاران غرب، برگزیدگان مردم اند و باید عملا، مانند نوكران، مجرى خواسته ها و هواى نفس مردم باشند و تمایلات آنان را به شكل قانونى درآورند، ولى پیامبران الهى برگزیدگان خداوند و طبیبان جامعه هستند. اطبا، حافظ سلامت و مجرى مصلحت هاى مردم اند و به خواسته هاى ضدمصلحت آنان، اعتنا نمى كنند.

نتیجه برنامه پیامبران، خوش بختى و سعادت، آسایش و امنیت، رفاه و آرامش جسم و جان است و نتیجه هوى پرستى ها و شهوت رانى هاى جهان غرب، نگرانى و ناامنى، قتل و غارت، و فساد و تباهى است. نمونه آن آمار وحشتناكى است كه رئیس سازمان تحقیقات دولتى آمریكا (اف. بى. آى) جمع آورى نموده و در دسترس جهان گذارده است.

تزلزل اخلاق و سنن

راسل مى گوید:

اصول مسلمه و دستورات اخلاقى منقول از گذشتگان و مبتنى بر سنن قدیمه، نفوذ و تسلط سابق خود را از دست داده است. مردان و زنان امروز اغلب اوقات در این كه چه كارى صواب و چه كارى خطاست واقعا در تردید هستند و حتى شك دارند كه خطا و صواب جز خرافات و اساطیر اولین چیزى باشد. وقتى هم مى كوشند چنین مسائلى را براى خود حل كنند، حل آن را بى اندازه مشكل مى بینند. نمى توانند هدف روشنى را كه به دنبال آن بروند و اصل واضحى را كه راهنماى آن ها باشد، كشف كنند.

## زندگى امروز در غرب

اصولى كه در جامعه اى تثبیت شده و معمول است، ممكن است به نظر مردم خارج، یعنى بیگانگان، سخیف جلوه كند، ولى تا وقتى كه جامعه اى مستقر و پابرجاست اصول مزبور در نظر مردم آن، اصول مناسبى است یعنى تقریبا تمام افراد آن جامعه بدون چون و چرا آن را پذیرفته اند و همان اصول، قواعد و دستورات اخلاقى را، مانند قواعد وزن شعار رزمى، روشن و صریح به دست آن ها مى دهند، ولى زندگى امروز دنیا در مغرب زمین مانند اشعار رزمى نیست، بلكه شبیه شعر آزاد است كه فقط شاعر مى تواند آن را از نثر تشخیص دهد. (390)

چقدر اشخاص را مى شناسم كه در زندگى ظاهرا خوش و خوش حال به نظر مى رسند، ولى دائما به وسیله مسكرات یا وسایل دیگر، در پى مستى و مسموم كردن خود هستند. انسان خوش بخت به مستى و مسموم كردن خود میل نمى كند. به همسایه خود حسد نمى برد و به همین دلیل نسبت به او هم كینه پیدا نمى كند. (391)

## جوانان بر سر دوراهى

جوانان مسلمان اكنون بر سر یك دو راهى قرار دارند. یا باید صمیمانه از تعالیم آسمانى اسلام پیروى كنند و نصایح خیرخواهانه والدین مسلمان خود را با گوش دل بشوند، از لذایذ غیرمشروع و آزادى هاى زیان بخش ‍ چشم پوشى نمایند، با محبوبیت و احترام در محیط خانه و اجتماع زندگى كنند، و عمرى را به سلامت و سعادت بگذرانند، یا پیرو روش هاى غرب گردند، تعالیم اسلامى را نادیده انگارند، به تذكرات والدین خود بى اعتنایى كنند، بنده شهوت و هواى نفس خویش باشند و براى كامجویى و لذت یابى، به بى عفتى ها و ناپاكى ها تن دردهند، به شرابخوارى و دیگر عادات مضره معتاد گردند، در خانواده ایجاد اختلاف و ناسازگارى نمایند، در اجتماع حقوق دگران را مورد تعدى و تجاوز قرار دهند، و عمرى با بدبختى و سیه روزى به سر برند.

چند سال قبل به یكى از مراكز استان ها دعوت شده بودم.

روزى مرد تحصیل كرده اى كه در دانشگاه آن شهر تدریس مى كرد، به منزلم آمد. گفت مى خواهم مطلبى را به اطلاع شما برسانم كه اگر مقتضى بدانید، ضمن یكى از سخنرانى ها جوانان را از خطر آگاه سازید. آن مطلب این است!

چند شب قبل، مقدارى فرش و اثاث از منزلم به سرقت رفت. به شهربانى خبر دادم. امروز قبل از ظهر با تلفن گفتند كه دزد منزل شما پیدا شده و او یك دانش آموز ششم ریاضى از فلان شهرستان است. باور نمى كردم كه دانش آموزى دزدى كرده باشد.

فورا به شهربانى رفتم. مرا به اطاق افسر نگهبان راهنمایى نمودند.

طولى نكشید كه جوانى را با دست بند به آن اطاق آوردند و گفتند این جوان دزد منزل شماست. سئوال كردم: شما از منزل من دزدى كرده اى؟

جواب داد: بلى.

پرسیدم: محصلى؟

گفت: آرى، كلاس ششم ریاضى درس مى خوانم.

## لذت زیان بخش

براى آن كه بدانم واقعا محصل است و راست مى گوید. چند سئوال ریاضى كردم كه بعضى از آن ها سخت بود. فورا همه را جواب داد. بسیار متاءثر شدم. گفتم: چرا مدرسه را ترك گفتى و به این شهر آمدى و دزدى كردى كه گرفتار شوى؟

جواب داد: رفقاى بد مرا با لذت هروئین آشنا كردند. كم كم معتاد شدم. چون یگانه فرزند خانواده و مورد علاقه بودم، مدتى از پدر به عناوین مختلف پول مى گرفتم و هروئین مى خریدم. اخیرا متوجه شد كه معتاد شده ام، سخت برآشفت و به من تندى كرد و دیگر پول نداد. ناچار خانه و مدرسه را ترك گفتم. به این شهر آمدم. براى تهیه پول هروئین دزدى كردم و گرفتار شدم.

در این موقع با ناراحتى شدید گفت اكنون به جاى مدرسه در محیط زندان به سر مى برم و به جاى صندلى كلاس و شنیدن درس دبیر، باید روى صندلى محكمه بنشینم و به سئوالات قاضى پاسخ بدهم و در حالى كه به شدت گریه مى كرد، مأمور او را به زندان منتقل نمود.

## غلبه بر هواى نفس

(قال على عليه‌السلام: اغلبوا اهوائكم و هاربوا فانها ان تقیدكم توردكم من المهلكة ابعد غایة). (392)

على عليه‌السلام فرموده: بر خواهش هاى نفسانى خود غلبه كنید و از محیط خطرش بگریزد. چه اگر هواى نفس شما را به دام خود بیفكند، وارد محیط هلاكتان مى كند و به نهایت درجه سقوط و تباهى گرفتارتان مى سازد.

## شجاع واقعى

(عن النبى صلى‌الله‌عليه‌وآله انه قال: ان الشدید لیس من غلب الناس و لكن الشدید من غلب نفسه). (393)

رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرموده: شجاع و نیرومند آن كس نیست كه بر مردم غلبه كند و بر رقباى خود پیروز گردد، بلكه شجاع آن كسى است كه بر نفس ‍ سركش خود مسلط شود و عنان هوى و تمایلات خویش را در دست گیرد.

## پی نوشت ها:

1- انسان ناشناخته، ص 135.

2- راه و رسم زندگى، ص 26.

3- چه مى دانم؟ هوش، ص 43.

4- چه مى دانم؟ هوش، ص 95.

5- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 22.

6- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 42.

7- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 8.

8- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 46.

9- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 47.

10- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 48.

11- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 49.

12- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 83.

13- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 107.

14- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 117.

15- غررالحكم، ص 372.

16- روان پزشكى، دكتر میرسپاسى، ص 218.

17- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 10.

18- بیمارى سلسله اعصاب در نوزادان، دوران كودكى و بلوغ، ص 8.

19- انسان ناشناخته، ص 136.

20- لذات فلسفه، ص 466.

21- لذات فلسفه، ص 496.

22- همان منبع.

23- انسان، ص 42.

24- انسان ناشناخته، ص 164.

25- سوره 30، آیه 54.

26- لذات فلسفه، ص 501.

27- نهج البلاغه، خطبه 82.

28- غررالحكم، ص 754.

29- ظ سوره 36، آیه 68.

30- صد و پنجاه سال جوان بمانید، ص 14.

31- لذات فلسفه، ص 492.

32- لذات فلسفه، ص 496.

33- لذات فلسفه، ص 497.

34- لذات فلسفه، ص 495.

35- سوره 17، آیه 84.

36- نهج البلاغه، خطبه 228.

37- تأثیر علم بر اجتماع، ص 55.

38- اخلاق و شخصیت، ص 102.

39- تضادهاى درونى ما، ص 27.

40- نهج البلاغه، كلمه 105.

41- تحف العقول، ص 37.

42- وسائل، كتاب جهاد، ص 39.

43- بحار، ج 17، ص 184.

44- مكارم الاخلاق، ص 115.

45- مشكلات روحى جوانان، ص 73.

46- مشكلات روحى جوانان، ص 47.

47- مشكلات روحى جوانان، ص 62.

48- مشكلات روحى جوانان، ص 62.

49- مشكلات روحى جوانان، ص 63.

50- مشكلات روحى جوانان، ص 62.

51- غررالحكم، ص 677.

52- شرح ابن ابى الحدید، ج 20، كلمه 937، ص 343.

53- مستدرك، ج 2، ص 625.

54- بحار، ج 17، ص 18.

55- سوره 17، آیه 24.

56- تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 411.

57- مشكوة الانوار، ص 158.

58- مجموعه ورام، ج 2، ص 208.

59- مستدرك، ج 2، ص 627.

60- همان منبع.

61- تحف العقول، ص 46.

62- بحار، ج 17، ص 184.

63- سوره 17، آیه 23.

64- مجمع البیان، ج 6، ص 409.

65- نهج الفصاحه، كلمه 1110، ص 222.

66- لئالى الاخبار، ص 181.

67- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 180.

68- Luock

69- لذات فلسفه، ص 85.

70- امیدهاى نو، ص 99.

71- مجله پزشكى ایران، سال دوم، شماره 6، ص 426.

72- مجله نظام پزشكى ایران، سال دوم، شماره 6، ص 386.

73- مجموعه ورام، ج اول، ص 134.

74- وسائل، ج 4، كتاب امر به معروف، ص 97.

75- مجله الهادى، سال دوم، شماره 6، ص 23.

76- تحف العقول، ص 209.

77- مجموعه ورام، ص 31.

78- قریش، ص 1.

79- وسائل، كتاب امر به معروف، ج 4، ص 97.

80- كافى، ج 2، ص 165.

81- سوره 3، آیه 103.

82- مجموعه ورام، ج 2، ص 51.

83- اعجاز روان كاوى، ص 4.

84- مجموعه ورام، ج 1، ص 12.

85- چه مى دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 9.

86- چه مى دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 39.

87- چه مى دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 51.

88- تحف العقول، ص 483.

89- كافى، ج 2، ص 312.

90- اخلاق و شخصیت، ص 138.

91- روضه كافى. ص 87.

92- تحف العقول، ص 402.

93- عقده حقارت، ص 12.

94- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 116.

95- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 88.

96- مشكلات روحى جوانان، ص 21.

97- مشكلات روحى جوانان، ص 56.

98- مشكلات روحى جوانان، ص 46.

99- مشكلات روحى جوانان، ص 48.

100- تحف العقول، ص 56.

101- لذات فلسفه، ص 84.

102- روزنامه كیهان، شماره 8928.

103- مجله علمى نظام پزشكى، سال دوم، شماره 6، ص 426.

104- چه كنیم تا پیر نشویم، ص 175.

105- فهرست غرر، ص 189.

106- بعاث روزى است كه پیش از اسلام قبیله اوس و خزرج در آن روز به جان هم افتادند و جنگ سختى كردند و تلفات سنگینى دادند.

107- اسدالغابة، ج اول، ص 148.

108- مجموعه ورام، ج 1، ص 34.

109- روضه كافى، ص 108.

110- مشكوة الانوار، ص 169.

111- منبع پیشین.

112- فهرست غرر، ص 205.

113- نهج البلاغه، خطبه 90.

114- وسائل، ج 4، ص 40.

115- غررالحكم، ص 719.

116- مستدرك، ج 2، ص 310.

117- رشد و زندگى، ص 16.

118- رشد و زندگى، ص 170.

119- مستدرك، ج 2، ص 310.

120- نهج البلاغه، نامه 31.

121- مقدمه اى بر فلسفه آموزش و پرورش، ص 4.

122- سرنوشت بشر، ص 244.

123- تضادهاى درونى ما، ص 29.

124- مستدرك، ج 2، ص 623.

125- مستدرك، ج 2، ص 626.

126- چه مى دانم؟ تربیت اطفال دشوار، ص 30.

127- اعجاز روان كاوى، ص 19.

128- روان شناسى اجتماعى، ج 2، ص 447.

129- مكارم الاخلاق، ص 113.

130- وسائل، ج 5، ص 125.

131- سوره 89، آیه 17.

132- عقل كامل، ص 24.

133- تضاد درونى ما، ص 30.

134- تضادهاى درونى ما، ص 21.

135- تضادهاى درونى ما، ص 41.

136- وسائل، كتاب امر به معروف، ص 70.

137- نهج البلاغه، كلمه 390.

138- نهج البلاغه، نامه 31.

139- تضادهاى درونى ما، ص 52.

140- سفینه، ج 1، ص 695.

141- مستدرك، ج 2، ص 339.

142- قدرت، ص 38.

143- تحت العقول، ص 304.

144- تضادهاى درونى ما، ص 61.

145- تحف العقول، ص 45.

146- فهرست غرر، ص 14.

147- كافى، ج 2، ص 102.

148- عقل كامل، ص 23.

149- مشكلات روحى جوانان، ص 30.

150- عقده حقارت، ص 27.

151- غررالحكم، ص 343.

152- مستدرك، ج 2، ص 310.

153- روان شناسى فروید، ص 40.

154- سوره 75، آیه 5.

155- اخلاق و شخصیت، ص 23.

156- اندیشه هاى فروید، ص 116.

157- اندیشه هاى فروید، ص 108.

158- اندیشه هاى فروید، ص 120.

159- راه و رسم زندگى، ص 64.

160- تحت العقول، ص 52.

161- كافى، ج دوم، ص 319.

162- تحت العقول، ص 358.

163- راه و رسم زندگى، ص 28.

164- سوره 76، آیه 2.

165- سوره 20، آیه 50.

166- سوره 76، آیه 3.

167- تفسیر برهان، ص 1163.

168- سوره 11، آیه 56.

169- سوره 6، آیه 153.

170- سوره 95، آیات 4 و 5 و 6.

171- ما و فرزندان ما، ص 83.

172- فهرست غرر، ص 358.

173- وسائل، ج 4، باب وجوب غلبه عقل، ص 29.

174- كافى، ج 2، ص 139.

175- قدرت، ص 19.

176- راه و رسم زندگى، ص 38.

177- اندیشه هاى فروید، ص 51.

178- چه مى دانم؟ جنایت، ص 17.

179- سوره 91، آیات 7 و 8.

180- چه مى دانم، بیمارى هاى روحى و عصبى، ص 67.

181- چه مى دانم؟ بیمارى هاى روحى و عصبى، ص 65.

182- چه مى دانم؟ بیمارى هاى روحى و عصبى، ص 69.

183- فیزیولوژى انسان، ص 143.

184- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 283.

185- فهرست غرر، ص 257.

186- شرح ابن ابى الحدید، ج 20، كلمه 209.

187- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 286.

188- فهرست غرر، ص 257.

189- زناشویى و اخلاق، ص 28.

190- روزنامه كیهان، شماره 8917.

191- روزنامه كیهان، شماره 8975.

192- تحف العقول، ص 386.

193- فهرست غرر، ص 255.

194- Libido

195- لسان العرب، (فرط).

196- مكارم الاخلاق، ص 99.

197- مستدرك، ج 2، ص 531.

198- سوره 23، آیه 7.

199- فروید، ص 66.

200- سوره 2، آیه 223.

201- سوره 16، آیه 72.

202- سوره 30، آیه 21.

203- مكارم الاخلاق، ص 100.

204- كافى، ج 5، ص 337.

205- سوره 2، آیه 187.

206- مستدرك، ج 2، ص 530.

207- مستدرك، ج 2، ص 531.

208- مستدرك، ج 2، ص 531.

209- بحار، ج 23، ص 51.

210- زناشویى و اخلاق، ص 52.

211- وسائل، ج 5، ص 2.

212- زناشویى و اخلاق، ص 46.

213- زناشویى و اخلاق، ص 49.

214- كافى، ج 5، ص 327.

215- كافى، ج 5، ص 329.

216- وسائل، ج 5، ص 1.

217- زناشویى و اخلاق، ص 49.

218- زناشویى و اخلاق، ص 68.

219- زناشویى و اخلاق، ص 64.

220- زناشویى و اخلاق، ص 38.

221- اندیشه هاى فروید، ص 50.

222- فروید، ص 71.

223- فروید و فرویدیسم، ص 28.

224- اندیشه هاى فروید، ص 51.

225- اندیشه هاى فروید، ص 47.

226- روان شناسى فروید، ص 20.

227- فروید، ص 70.

228- روان شناسى فروید، ص 23.

229- اندیشه هاى فروید، ص 55.

230- اندیشه هاى فروید، ص 35.

231- فروید، ص 70.

232- روان شناسى فروید، ص 22.

233- Libido

234- فروید، ص 61.

235- اندیشه هاى فروید، ص 113.

236- اندیشه هاى فروید، ص 108.

237- اندیشه هاى فروید، ص 114.

238- اندیشه هاى فروید، ص 128.

239- هیپى گرى، ص 30.

240- هیپى گرى، ص 43.

241- فهرست غرر، ص 188.

242- غررالحكم، ص 781.

243- راه و رسم زندگى، ص 13.

244- سفینه، ج 2، (هوى)، ص 728.

245- بحار، ج 17، ص 214.

246- فهرست غرر، ص 427.

247- راه و رسم زندگى، ص 20.

248- روزنامه اطلاعات، شماره 13565.

249- روزنامه اطلاعات، شماره 13425.

250- روزنامه اطلاعات، شماره 14060.

251- روزنامه كیهان، شماره 7979.

252- روزنامه كیهان، شماره 8884.

253- روزنامه اطلاعات، شماره 14039.

254- روزنامه كیهان، شماره 8888.

255- مشكوة الانوار، ص 153.

256- روزنامه اطلاعات، شماره 14060.

257- روح بشر، ص 242.

258- زناشویى و اخلاق، ص 275.

259- قدرت، ص 30.

260- بحار، ج 3، ص 108.

261- امیدهاى نو، ص 104.

262- سوره 28، آیه 8 3.

263- مشكوة الانوار، ص 100.

264- عیون اخبارالرضا، ج 2، ص 100.

265- قدرت، ص 68.

266- قدرت، ص 70.

267- سیر حكمت در اروپا، ج 3، ص 127.

268- شرح ابن ابى الحدید، ج 20، ص 358، كلمه 37.

269- مشكوة الانوار، ص 325.

270- تحف العقول، ص 358.

271- بحار، ج 17، ص 173.

272- صحیفه سجادیه، دعاؤ ه یوم الاضحى و الجمعه.

273- نهج البلاغه، خطبه 126.

274- نهج البلاغه، خطبه 33.

275- سیر حكمت در اروپا، ص 128.

276- ماتریالیسم تاریخى، ص 90.

277- روان شناسى فروید، ص 7.

278- قدرت، ص 63.

279- وسائل، ج 4، كتاب جهاد، ص 47.

280- كافى، ج 2، ص 297.

281- تتمة المنتهى، ص 84.

282- مستدرك، ج 2، ص 322.

283- تضادهاى درونى ما، ص 55.

284- بحار، ج 9، ص 521.

285- اعجاز روان كاوى، ص 12.

286- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 99.

287- ماتریالیسم تاریخى، ص 1.

288- راه و رسم زندگى، ص 34.

289- قدرت، ص 25.

290- جامعه شناسى، ص 137.

291- تحف العقول، ص 361.

292- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 104.

293- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 110.

294- سوره 100، آیه 8.

295- وسائل، كتاب تجارت، ج 4، ص 102.

296- فهرست غرر، ص 111.

297- مستدرك، ج 2، ص 625.

298- سوره 89، آیات 17 تا 20.

299- فهرست غرر، ص 61.

300- كافى، ج 2، ص 320.

301- سوره 63، آیه 9.

302- محجة البیضاء، ج 3، ص 140.

303- وسائل، كتاب تجارت، ج 4، ص 105.

304- مجموعه ورام، ج 1، ص 13.

305- تحف العقول، ص 37.

306- لئالى الاخبار، ص 133.

307- مستدرك، ج 2، ص 424.

308- لئالى الاخبار، ص 127.

309- محجة البیضاء، ج 3، ص 143.

310- مجموعه ورام، ج 2، ص 229.

311- تحف العقول، ص 448.

312- بحار، ج 23، ص 6.

313- چه مى دانم؟ بلوغ، ص 78.

314- بحار، ج 17، ص 18.

315- وسائل، كتاب نكاح، ج 5، ص 126.

316- تاریخ یعقوبى، ج 2، ص 59.

317- راه و رسم زندگى، ص 149.

318- سفینه، (یسر)، ص 732.

319- ما و فرزندان ما، ص 80.

320- تحف العقول، ص 356.

321- مشكلات روحى جوانان، ص 83.

322- وسائل، ج 5، كتاب نكاح، ص 126.

323- فهرست غرر، ص 61.

324- فهرست غرر، ص 63.

325- زناشویى و اخلاق، ص 117.

326- مستدرك، ج 2، ص 423.

327- بحار، ج 17، ص 32.

328- سفینه، (عزب)، ص 184.

329- جامعه شناسى، ساموئل كنیگ، ص 114.

330- لذات فلسفه، ص 86.

331- زمینه جامعه شناسى، ص 286.

332- لذات فلسفه، ص 88.

333- لذات فلسفه، ص 91.

334- لذات فلسفه، ص 83.

335- لذات فلسفه، ص 91.

336- لذات فلسفه، ص 96.

337- Denver 338- زناشویى و اخلاق، ص 156.

339- مستدرك، ج 2، ص 588.

340- كافى، ص 452.

341- روزنامه كیهان، شماره 8962.

342- لذات فلسفه، ص 92.

343- زمینه جامعه شناسى، ص 317.

344- لذات فلسفه، ص 98.

345- سوره 18، آیات 103 و 104.

346- مشكوة الانوار، ص 49.

347- جامعه شناسى، ساموئل كنیگ، ص 90.

348- سرنوشت بشر، ص 155.

349- جمهوریت، ص 376.

350- سر حكمت در اروپا، ج سوم، ص 130.

351- سرنوشت بشر، ص 158.

352- راه و رسم زندگى، ص 69.

353- بحار، ج 11، ص 229.

354- بحار، ج 6، ص 346.

355- بحار، ج 6، ص 164.

356- سفینه، (خلق)، ص 410.

357- بحار، ج 17، ص 14.

358- فهرست غرر، ص 289.

359- مكارم الاخلاق، ص 234.

360- شرح ابن ابى الحدید، ج 20، كلمه 410، ص 298.

361- سوره 48، آیه 29.

362- لذت فلسفه، ص 85.

363- روان شناسى اجتماعى، ج 1، ص 83.

364- اخلاق و شخصیت، ص 258.

365- بحار، ج 17، ص 161.

366- بحار، ج 1، ص 116.

367- نهج البلاغه، خطبه 184.

368- سوره 17، آیه 9.

369- بحار، ج 3، ص 118.

370- وسائل، كتاب الاطعمة و الاشربة، ص 236.

371- مجموعه ورام، ج 2، ص 117.

372- بحار، ج 17، ص 209.

373- حكومتى به دست مردم، ص 151.

374- جامعه شناسى، ساموئل كنیگ، ص 92.

375- جامعه شناسى، ساموئل كنیگ، ص 180.

376- جامعه شناسى، ساموئل كنیگ، ص 180.

377- سیماى شجاعان، ص 178.

378- غررالحكم، ص 732.

379- وسائل، كتاب الاطعمة و الاشربة، ص 236.

380- تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 240.

381- سوره 5، آیات 90 و 91.

382- علوم جنایى، ج 2، ص 982.

383- علوم جنایى، ج 2، ص 974.

384- علوم جنایى، ج 2، ص 976.

385- علوم جنایى، ج 1، ص 978.

386- روان شناسى اجتماعى، ج 2، ص 440.

387- فهرست غرر، ص 427.

388- فهرست غرر، ص 426.

389- روزنامه كیهان، شماره 7533.

390- امیدهاى نو، ص 10.

391- امیدهاى نو، ص 15.

392- فهرست غرر، ص 425.

393- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 270.

فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc397245390)

[1 - تفاوت امیال بزرگسالان و جوان 4](#_Toc397245391)

[مشكل بزرگ 4](#_Toc397245392)

[منشاء اختلاف 4](#_Toc397245393)

[طبیعى و اكتسابى 4](#_Toc397245394)

[دو شرط اساسى 5](#_Toc397245395)

[آزادى هاى مضر 6](#_Toc397245396)

[اسلام و غرایز بشر 7](#_Toc397245397)

[اولین عامل اختلاف 7](#_Toc397245398)

[رابطه جسم و جان 8](#_Toc397245399)

[فعالیت هاى روحى و روانى 8](#_Toc397245400)

[موازنه رشد و مغز و هوش 9](#_Toc397245401)

[حیوان بالفعل و انسان بالقوه 10](#_Toc397245402)

[رشد موزون جسم و جان 11](#_Toc397245403)

[آغاز تحول بلوغ 12](#_Toc397245404)

[تغییر تمایلات روحى 14](#_Toc397245405)

[اختلال تعادل 15](#_Toc397245406)

[علاقه جوان به مجهولات 15](#_Toc397245407)

[جوان و عقل 16](#_Toc397245408)

[دوره تخیلات 17](#_Toc397245409)

[سنین جوانى 18](#_Toc397245410)

[جنون جوانى 18](#_Toc397245411)

[دوران میانسالى 19](#_Toc397245412)

[رشد اعمال مغزى 19](#_Toc397245413)

[ذخایر تجربى 20](#_Toc397245414)

[غدد جنسى و حالات روحى 20](#_Toc397245415)

[تفاوت میانسال و جوان 21](#_Toc397245416)

[كاهش نیرو و محافظه كارى 21](#_Toc397245417)

[میانسالى و عقل و اخلاق 22](#_Toc397245418)

[آغاز سیر قهقرایى 22](#_Toc397245419)

[ضعف كودكى و پیرى 23](#_Toc397245420)

[افزایش ناتوانى 24](#_Toc397245421)

[عوارض پیرى 25](#_Toc397245422)

[شرایط نامتساوى 25](#_Toc397245423)

[سالخوردگان و هوش و حافظه 25](#_Toc397245424)

[تجربه هاى ایام عمر 26](#_Toc397245425)

[پیران و زندگى ایام 27](#_Toc397245426)

[ناسازگارى تست ها 27](#_Toc397245427)

[تضاد پیر و جوان 28](#_Toc397245428)

[اقتضاى سنین عمر 29](#_Toc397245429)

[تمایلات ادوار عمر 29](#_Toc397245430)

[اولین عامل ناسازگارى 29](#_Toc397245431)

[تضاد و نظم جهان 30](#_Toc397245432)

[بزرگ ترین وسیله ترقى 31](#_Toc397245433)

[تضاد افكار و رشد علمى 32](#_Toc397245434)

[جنگ و تكنیك 32](#_Toc397245435)

[حوداث و تمدن بشر 33](#_Toc397245436)

[تضاد درونى انسان 34](#_Toc397245437)

[تمایلات متضاد 34](#_Toc397245438)

[اندازه گیرى تمایلات 35](#_Toc397245439)

[تحدید غرایز 36](#_Toc397245440)

[طبع جوان و كهنسال 37](#_Toc397245441)

[نظرات متخالف 37](#_Toc397245442)

[وظیفه نسل كهن 38](#_Toc397245443)

[وظیفه نسل جوان 38](#_Toc397245444)

[2 - تكریم شخصیت بزرگسال و جوان 40](#_Toc397245445)

[معیار معاشرت 41](#_Toc397245446)

[رمز پیروزى 41](#_Toc397245447)

[احترام متقابل 42](#_Toc397245448)

[شناخت روان جوان 43](#_Toc397245449)

[خواهش آزادى 43](#_Toc397245450)

[وزیر خانواده 44](#_Toc397245451)

[مراحل ایام عمر 44](#_Toc397245452)

[هفت سال اول و دوم 45](#_Toc397245453)

[هفت سال سوم یا دوران جوانى 45](#_Toc397245454)

[معانى وزیر 46](#_Toc397245455)

[رفتار والدین با فرزندان جوان 46](#_Toc397245456)

[لزوم استقلال جوان 47](#_Toc397245457)

[حق اظهارنظر 47](#_Toc397245458)

[خطر آزادى مطلق 48](#_Toc397245459)

[ناامنى روحى 48](#_Toc397245460)

[آزادى محدود 49](#_Toc397245461)

[عطش استقلال 49](#_Toc397245462)

[سخت گیرى والدین 50](#_Toc397245463)

[سركوبى استعدادها 50](#_Toc397245464)

[سخت گیرى و ستیزه جویى 52](#_Toc397245465)

[احترام و آرامش خاطر 53](#_Toc397245466)

[جوانان آسیب پذیر 53](#_Toc397245467)

[والدین نادان 54](#_Toc397245468)

[والدین وظیفه شناس 54](#_Toc397245469)

[شرط سازگارى 55](#_Toc397245470)

[فرزندان وظیفه شناس 55](#_Toc397245471)

[حقوق والدین 56](#_Toc397245472)

[نگاه محبت به والدین 57](#_Toc397245473)

[حفظ سنت احترام 58](#_Toc397245474)

[تكریم كهنسالان 58](#_Toc397245475)

[اسلام و سالخوردگان 59](#_Toc397245476)

[تجارب كهنسالان 60](#_Toc397245477)

[خرافات بعضى از قبایل 60](#_Toc397245478)

[زنده به گور كردن پیران 61](#_Toc397245479)

[كهنسالان و دنیاى امروز 61](#_Toc397245480)

[بى مهرى جوانان نسبت به پیران 62](#_Toc397245481)

[سالخوردگان در دنیاى غرب 62](#_Toc397245482)

[خودكشى پیران 63](#_Toc397245483)

[تاءسیس خانه پیران 64](#_Toc397245484)

[رفتار خلاف انصاف 65](#_Toc397245485)

[نتیجه بحث 65](#_Toc397245486)

[آزادى فردى 66](#_Toc397245487)

[برادرى در اسلام 66](#_Toc397245488)

[تعاون اجتماعى 67](#_Toc397245489)

[اجتماع یا خانواده بزرگ 68](#_Toc397245490)

[تكریم تمام طبقات 68](#_Toc397245491)

[احترام به جوانان 69](#_Toc397245492)

[تكریم كهنسالان 69](#_Toc397245493)

[ارزش محبت 70](#_Toc397245494)

[داروى شفابخش 71](#_Toc397245495)

[آسایش در سطح جهانى 72](#_Toc397245496)

[3 - احساس حقارت و ناسازگارى 73](#_Toc397245497)

[توقع خودپرستان 73](#_Toc397245498)

[منحرفین اخلاقى 74](#_Toc397245499)

[علل انحراف 74](#_Toc397245500)

[اطفال دشوار 75](#_Toc397245501)

[بى حسى اخلاقى 75](#_Toc397245502)

[بى قیدى عاطفى 76](#_Toc397245503)

[تربیت هاى اختصاصى 77](#_Toc397245504)

[احساس حقارت 77](#_Toc397245505)

[منحرفین اكتسابى 78](#_Toc397245506)

[عوارض احساس حقارت 79](#_Toc397245507)

[قدرت طلبى 79](#_Toc397245508)

[اندیشه اقدام 81](#_Toc397245509)

[چاره جویى عاقلانه 82](#_Toc397245510)

[جبران نقایص 83](#_Toc397245511)

[سوء تربیت و حقارت 83](#_Toc397245512)

[حقارت موهوم 84](#_Toc397245513)

[جوانان و احساس حقارت 84](#_Toc397245514)

[آرزوى قدرت 85](#_Toc397245515)

[عكس العمل حقارت 86](#_Toc397245516)

[نگرانى از آینده 87](#_Toc397245517)

[حركات بچه گانه 87](#_Toc397245518)

[پدران و احساس حقارت 88](#_Toc397245519)

[پدران خودپسند 89](#_Toc397245520)

[سختگیرى هاى بى مورد 89](#_Toc397245521)

[پدر و فرزند ناسازگار 90](#_Toc397245522)

[علاج ناسازگارى 90](#_Toc397245523)

[وظیفه پدران و فرزندان 90](#_Toc397245524)

[پدران برترى طلب 91](#_Toc397245525)

[توهم حقارت 92](#_Toc397245526)

[نگرانى بى مورد 93](#_Toc397245527)

[استقلال طلبى جوانان 94](#_Toc397245528)

[نیاز جوان به راهنمایى 94](#_Toc397245529)

[آزادى در حدود مصلحت 96](#_Toc397245530)

[كهنسالان و احساس حقارت 96](#_Toc397245531)

[ضعف واقعى 97](#_Toc397245532)

[راه نشیب زندگى 98](#_Toc397245533)

[پیران و كسب قدرت 99](#_Toc397245534)

[حرص كهنسالان 99](#_Toc397245535)

[گردآورى مال 99](#_Toc397245536)

[مداخله در امور دگران 100](#_Toc397245537)

[اندرزگویى بى حساب 100](#_Toc397245538)

[جلب توجه و اظهار وجود 101](#_Toc397245539)

[پیران تندخو 102](#_Toc397245540)

[سالخوردگان بى ایمان 102](#_Toc397245541)

[عقل و جهل كهنسالان 103](#_Toc397245542)

[پیران نادان 103](#_Toc397245543)

[مجلس اوس و خزرج 104](#_Toc397245544)

[سخنان رسول اكرم 105](#_Toc397245545)

[ندامت اوس و خزرج 105](#_Toc397245546)

[شاس بن قیس و احساس حقارت 106](#_Toc397245547)

[جبران حقارت پیران 106](#_Toc397245548)

[توقیر كهنسالان 106](#_Toc397245549)

[پیرمردى در محضر پیغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله 107](#_Toc397245550)

[مسئولیت پیران 108](#_Toc397245551)

[سفیدمویان سیاه دل 108](#_Toc397245552)

[پرهیز از خودخواهى 109](#_Toc397245553)

[تعادل در نظام خلقت 109](#_Toc397245554)

[پیرى از سنن آفرینش 110](#_Toc397245555)

[4 - نقش تربیت در روابط بزرگسال و جوان 111](#_Toc397245556)

[تربیت و حسن تفاهم 111](#_Toc397245557)

[سرایت بیمارى هاى اخلاقى 111](#_Toc397245558)

[بیمارى قابل درمان 112](#_Toc397245559)

[مجاهده در اصلاح نفس 113](#_Toc397245560)

[عاجزترین مردم 113](#_Toc397245561)

[رهایى از سیئات اخلاقى 115](#_Toc397245562)

[جوانان و درمان اخلاقى 115](#_Toc397245563)

[تربیت پذیرى جوان 116](#_Toc397245564)

[فواید خودسازى جوان 116](#_Toc397245565)

[ضرورت تربیت 117](#_Toc397245566)

[شناخت مقتضیات اجتماعى 117](#_Toc397245567)

[آغاز تربیت كودك 118](#_Toc397245568)

[دوران كودكى جوانان 119](#_Toc397245569)

[تربیت بد و ناسازگارى 120](#_Toc397245570)

[نگرانى هاى كودك 120](#_Toc397245571)

[لزوم احترام كودك 121](#_Toc397245572)

[مقصود از تكریم كودك 122](#_Toc397245573)

[پاداش پدران و مادران 122](#_Toc397245574)

[بدرفتارى با كودكان 123](#_Toc397245575)

[كودك و محرومیت هاى عاطفى 123](#_Toc397245576)

[غذاى جسم و جان كودك 124](#_Toc397245577)

[جوانان ناسازگار 125](#_Toc397245578)

[رفتار نامتساوى پدران 125](#_Toc397245579)

[جرم و اختلالات عاطفى 125](#_Toc397245580)

[اسلام و احترام یتیم 126](#_Toc397245581)

[فرومایگان وظیفه ناشناس 127](#_Toc397245582)

[كودك و احساس امنیت 128](#_Toc397245583)

[كودك و بى قرارى روان 128](#_Toc397245584)

[تمایلات عصبى كودك 129](#_Toc397245585)

[روش هاى دفاعى كودك 129](#_Toc397245586)

[كودك و ستیزه جویى 130](#_Toc397245587)

[عزلت طلبى كودك 130](#_Toc397245588)

[تشدید صفات كودكى در جوانى 131](#_Toc397245589)

[مهرطلبان زبون 132](#_Toc397245590)

[وابستگى به دیگران 132](#_Toc397245591)

[اجتناب از ذلت 133](#_Toc397245592)

[معامله زیان بار 133](#_Toc397245593)

[برترى طلبان تندخو 134](#_Toc397245594)

[عطش استثمار 134](#_Toc397245595)

[بدترین مردم 135](#_Toc397245596)

[اخلاق ناموزون 135](#_Toc397245597)

[دو روش مطرود 136](#_Toc397245598)

[انزواطلبان خودباخته 137](#_Toc397245599)

[بى حسى روحى 137](#_Toc397245600)

[آمیزش با مردم 138](#_Toc397245601)

[محبت و محبوبیت 138](#_Toc397245602)

[سوء تربیت و اخلاق بد 139](#_Toc397245603)

[بزرگسالان خشن 139](#_Toc397245604)

[معلم نامهربان 139](#_Toc397245605)

[عقده هاى دوران كودكى 140](#_Toc397245606)

[تربیت صحیح و رشد عقلى 140](#_Toc397245607)

[زیاده روى در تكریم 141](#_Toc397245608)

[عزیزان بى جهت 142](#_Toc397245609)

[محبت هاى افراطى 142](#_Toc397245610)

[تكریم بى حساب و گمراهى كودك 143](#_Toc397245611)

[عجز از سازگارى 143](#_Toc397245612)

[مراعات ادب در سخن دگران 144](#_Toc397245613)

[گوش دادن به سخن كودك 144](#_Toc397245614)

[والدین نادان و اهانت كودك 145](#_Toc397245615)

[روان نیرومند و سخن قاطع 145](#_Toc397245616)

[سوء تربیت و احساس انفعال 146](#_Toc397245617)

[افراط در تشویق كودك 146](#_Toc397245618)

[عادت به پرحرفى 147](#_Toc397245619)

[توقع نابه جا 147](#_Toc397245620)

[نتایج خلاف انتظار 148](#_Toc397245621)

[تربیت خوب و حسن تفاهم 148](#_Toc397245622)

[درمان بیمارى هاى اخلاقى 148](#_Toc397245623)

[تشدید بیمارى 149](#_Toc397245624)

[5 - بزرگسال و جوان و تعدیل تمایلات 150](#_Toc397245625)

[تمایل غرایز 150](#_Toc397245626)

[محدودیت هاى قانونى 150](#_Toc397245627)

[عقل و تحدید غرایز 151](#_Toc397245628)

[خطر خودسرى غرایز 152](#_Toc397245629)

[طرفداران آزادى 152](#_Toc397245630)

[پیروى از قانون طبیعت 153](#_Toc397245631)

[برگشت به زندگى ابتدایى 153](#_Toc397245632)

[زندگى بر وفق طبیعت 154](#_Toc397245633)

[زندگى حیوانى 155](#_Toc397245634)

[حیوانى در صورت انسان 155](#_Toc397245635)

[كفران نعمت 156](#_Toc397245636)

[انسان و ساختمان اختصاصى 156](#_Toc397245637)

[گمان غیرواقعى 157](#_Toc397245638)

[انسان و آزادى عمل 157](#_Toc397245639)

[خودكارى غرایز 158](#_Toc397245640)

[انتخاب راه صحیح 158](#_Toc397245641)

[معیار برترى انسان 159](#_Toc397245642)

[بشر و قابلیت امتحان 159](#_Toc397245643)

[هدایت تكوینى و تشریعى 160](#_Toc397245644)

[فرمان لازم الاجراى الهى 160](#_Toc397245645)

[هدایت تشریعى و آزادى بشر 161](#_Toc397245646)

[جبر تكامل در حیوان 161](#_Toc397245647)

[انسان و راه تكامل 162](#_Toc397245648)

[هدایت تشریعى یا صراط مستقیم 163](#_Toc397245649)

[رد و قبول هدایت تشریعى 163](#_Toc397245650)

[ارزش ایمان و عمل 164](#_Toc397245651)

[لذت طلبى حیوان و انسان 164](#_Toc397245652)

[حیوان و لذایذ طبیعى 165](#_Toc397245653)

[انسان و لذایذ مصنوعى 165](#_Toc397245654)

[جوان و تمایلات آنى 166](#_Toc397245655)

[لذت هاى ندامت بار 166](#_Toc397245656)

[انسان و تمایلات غیرضرورى 167](#_Toc397245657)

[حریص و گردآورى مال 167](#_Toc397245658)

[منشاء تحریك حیوان 168](#_Toc397245659)

[حفظ حیات فردى و نوعى 168](#_Toc397245660)

[تمایلات اختصاصى انسان 169](#_Toc397245661)

[تمنیات نامحدود 169](#_Toc397245662)

[نقطه آغاز آرزوها 170](#_Toc397245663)

[سد راه آرزوها 170](#_Toc397245664)

[لزوم تزكیه نفس 171](#_Toc397245665)

[تكامل در پرتو تمدن 171](#_Toc397245666)

[اختلاف بزرگسال و جوان 172](#_Toc397245667)

[مرگ آدمى در جنایات 173](#_Toc397245668)

[آزادى زمینه تكامل 174](#_Toc397245669)

[وجدان اخلاقى و تعدیل غرایز 174](#_Toc397245670)

[ملامت هاى وجدان 174](#_Toc397245671)

[وجدان و نظم غرایز 175](#_Toc397245672)

[كشش هاى فطرى اخلاقى 176](#_Toc397245673)

[مغز و منطقه سكوت 176](#_Toc397245674)

[ركن اساسى سعادت 177](#_Toc397245675)

[اطاعت از فرمان وجدان 177](#_Toc397245676)

[اندازه گیرى آزادى 178](#_Toc397245677)

[به كار بستن عقل 178](#_Toc397245678)

[پیروى از فطرت 179](#_Toc397245679)

[بى اعتنایى به نداى عقل 179](#_Toc397245680)

[نارسایى عقل 181](#_Toc397245681)

[وحى و تقویت عقل 181](#_Toc397245682)

[حفظ تمدن 182](#_Toc397245683)

[6 - اندازه گیرى غریزه جنسى 184](#_Toc397245684)

[دو غریزه تنومند 184](#_Toc397245685)

[كلیسا و روابط جنسى 185](#_Toc397245686)

[نظریه افراطى 185](#_Toc397245687)

[دو نظریه مطرود 185](#_Toc397245688)

[روش پیامبران 186](#_Toc397245689)

[اسلام و زناشویى 186](#_Toc397245690)

[اندازه گیرى غریزه جنسى 187](#_Toc397245691)

[راه طبیعى التذاذ 187](#_Toc397245692)

[هم آهنگى دوسره 188](#_Toc397245693)

[ازدواج و بقاى نسل 188](#_Toc397245694)

[زناشویى و محبت 189](#_Toc397245695)

[زناشویى و عفت 189](#_Toc397245696)

[مصنویت از گناه 190](#_Toc397245697)

[تسریع در ازدواج 190](#_Toc397245698)

[زناشویى در اسلام و كلیسا 191](#_Toc397245699)

[روش اسلام 192](#_Toc397245700)

[روش كلیسا 193](#_Toc397245701)

[اسلام و كناره گیرى از زن 194](#_Toc397245702)

[رساله پولس 194](#_Toc397245703)

[ازدواج و تقدس دینى 195](#_Toc397245704)

[ازدواج و حفظ دیانت 196](#_Toc397245705)

[كلیسا و نظریه پولس 196](#_Toc397245706)

[اشتباه فلاسفه 197](#_Toc397245707)

[روش افراط و تفریط 198](#_Toc397245708)

[عكس العمل سخت گیرى ها 198](#_Toc397245709)

[دو غریزه اصلى 200](#_Toc397245710)

[پایه اصلى تمدن 200](#_Toc397245711)

[انتقاد از نظریه فروید 201](#_Toc397245712)

[كودك و غریزه التذاذ 202](#_Toc397245713)

[پیروى از مقررات 202](#_Toc397245714)

[امیال پس رانده 203](#_Toc397245715)

[شعور باطن 203](#_Toc397245716)

[سركوبى غریزه خوددوستى 204](#_Toc397245717)

[اشتباه فروید 205](#_Toc397245718)

[سعادت در نظر فروید 206](#_Toc397245719)

[چگونگى مصرف نیروى جنسى 206](#_Toc397245720)

[انتقاد فروید از مذهب 207](#_Toc397245721)

[انتقاد از تمدن 207](#_Toc397245722)

[دو مطلب نادرست 208](#_Toc397245723)

[زیان هاى نظریه فروید 208](#_Toc397245724)

[جوانان بدبخت شده 209](#_Toc397245725)

[شعار آزادى عشق 209](#_Toc397245726)

[امراض مقاربتى 210](#_Toc397245727)

[وحشتناك ترین جنایت 210](#_Toc397245728)

[بزرگ ترین عامل بدبختى 211](#_Toc397245729)

[اطاعت از هواى نفس 212](#_Toc397245730)

[پیامبران و رهبران مردم 212](#_Toc397245731)

[آزادى بى تناسب 212](#_Toc397245732)

[لذت جویى زیان بخش 213](#_Toc397245733)

[طفل پنج ساله و بیمارى سوزاك 214](#_Toc397245734)

[جنایت براى هروئین 215](#_Toc397245735)

[مرگ بر اثر مواد مخدر 215](#_Toc397245736)

[دزدى براى كامرانى 216](#_Toc397245737)

[رستوران به جاى مدرسه 216](#_Toc397245738)

[سرقت اتومبیل 217](#_Toc397245739)

[سخنان یك پدر 217](#_Toc397245740)

[مستى دو دختر محصل 218](#_Toc397245741)

[نمونه هاى انحراف 218](#_Toc397245742)

[والدین و فرزندان منحرف 218](#_Toc397245743)

[كامجویى هاى بى حساب 219](#_Toc397245744)

[سرپیچى از اوامر الهى 219](#_Toc397245745)

[زنان و شوهران لاابالى 220](#_Toc397245746)

[والدین و فرزندان گناهكار 220](#_Toc397245747)

[هروئین و بزهكارى 221](#_Toc397245748)

[تعدیل غریزه جنسى 221](#_Toc397245749)

[روش عادلانه اسلام 222](#_Toc397245750)

[مصونیت از افراط و تفریط 222](#_Toc397245751)

[7 - برترى طلبى و ناسازگارى 224](#_Toc397245752)

[تجاوز به حقوق دیگران 224](#_Toc397245753)

[برترى جویى خودخواهان 224](#_Toc397245754)

[تنها آرزوى كودك 225](#_Toc397245755)

[علاقه به قدرت 225](#_Toc397245756)

[ریاست طلبى 226](#_Toc397245757)

[فرونشاندن عطش قدرت 227](#_Toc397245758)

[جلب توجه صاحبان قدرت 227](#_Toc397245759)

[رهبران و پیروان 228](#_Toc397245760)

[عشق به قدرت 228](#_Toc397245761)

[پایه گذارى حكومت 229](#_Toc397245762)

[حكومت و پایدارى ملت 229](#_Toc397245763)

[اسلام و تحدید غریزه قدرت 230](#_Toc397245764)

[برترى طلبى و حرمان از فیض الهى 230](#_Toc397245765)

[حكومت و اجراى قوانین 232](#_Toc397245766)

[حمایت از حق و عدالت 233](#_Toc397245767)

[ضعف مبادى ایمانى 233](#_Toc397245768)

[قدرت هاى جادویى ماشین 234](#_Toc397245769)

[تعدیل قدرت در جهان 234](#_Toc397245770)

[مكتب نیچه و اصل قدرت 235](#_Toc397245771)

[فلسفه نیچه و خودپرستى 235](#_Toc397245772)

[مرد برتر در نظر نیچه 236](#_Toc397245773)

[نیچه و فضایل اخلاقى 236](#_Toc397245774)

[نظریه ضدانسانى 237](#_Toc397245775)

[اسلام و اصالت حق 237](#_Toc397245776)

[اولویت فضیلت 238](#_Toc397245777)

[پیروزى از مجراى گناه 238](#_Toc397245778)

[ستمكارى و ذلت 239](#_Toc397245779)

[مكتب اسلام و نظریات نیچه 240](#_Toc397245780)

[نیچه و اصل قدرت 240](#_Toc397245781)

[اسلام و اصل عدالت 241](#_Toc397245782)

[نیچه و رها كردن ضعیفان 241](#_Toc397245783)

[اسلام و حمایت مظلومان 242](#_Toc397245784)

[ارزیابى قدرت از جهت اقامه حق 242](#_Toc397245785)

[انتقاد نیچه از برادرى و برابرى 243](#_Toc397245786)

[انتقاد نیچه از مذهب 243](#_Toc397245787)

[انتقاد كمونیست ها از مذهب 244](#_Toc397245788)

[تضاد این دو نظریه 244](#_Toc397245789)

[آزاد فكرى و واقع بینى 245](#_Toc397245790)

[تقارن زمانى نیچه و فروید 245](#_Toc397245791)

[مكتب نیچه و اجازه بیدادگرى 246](#_Toc397245792)

[نمونه اى از بدآموزى هاى نیچه 247](#_Toc397245793)

[برترى طلبى و گناهكارى 247](#_Toc397245794)

[ریاست طلبى و هلاكت 248](#_Toc397245795)

[ضرورت ریاست براى دین 248](#_Toc397245796)

[عبدالملك و خون مردم 249](#_Toc397245797)

[علم و ریاست طلبى 249](#_Toc397245798)

[خودخواهى برترى طلبان 250](#_Toc397245799)

[تعدیل غریزه قدرت طلبى 251](#_Toc397245800)

[حكومت و دادخواهى 251](#_Toc397245801)

[دادخواهى بدون تاءمل 252](#_Toc397245802)

[تهدید به سوزاندن 252](#_Toc397245803)

[جوان و اطاعت از قانون 253](#_Toc397245804)

[تحلیلعمل زن 254](#_Toc397245805)

[چگونگى جبران شكست 254](#_Toc397245806)

[نقش غریزه تخریب و تهاجم 255](#_Toc397245807)

[كودكان و غریزه تخریب 256](#_Toc397245808)

[مادر و تربیت طفل 256](#_Toc397245809)

[كودك و ایذاى حشرات 257](#_Toc397245810)

[جوان و غریزه تهاجم 258](#_Toc397245811)

[فشار تربیت و سركوبى غریزه 258](#_Toc397245812)

[بروز غریزه تخریب 259](#_Toc397245813)

[دفاع از استقلال 259](#_Toc397245814)

[برترى طلبى و ناسازگارى 260](#_Toc397245815)

[اندزه گیرى امیال 260](#_Toc397245816)

[8 - نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع 261](#_Toc397245817)

[نقش اقتصاد در زندگى بشر 261](#_Toc397245818)

[اقتصاد و جنگ 261](#_Toc397245819)

[مكتب كمونیسم و نظریه افراطى 262](#_Toc397245820)

[اقتصاد و روبناهاى اجتماعى 262](#_Toc397245821)

[رابطه تكامل و اجتماعى و تكامل تولید 263](#_Toc397245822)

[اشتباه مكتب كمونیسم 263](#_Toc397245823)

[راسل و اقتصاد بودن 264](#_Toc397245824)

[نظریه ماركس و جامعه شناسان 264](#_Toc397245825)

[محیط طبیعى و فعالیت هاى اقتصادى 265](#_Toc397245826)

[اسلام و مسائل اقتصادى 266](#_Toc397245827)

[مقررات منزه از افراط و تفریط 266](#_Toc397245828)

[نقش اقتصاد در خانواده و اجتماع 267](#_Toc397245829)

[بشر و حب مال 267](#_Toc397245830)

[وسیله ارضا غرایز 268](#_Toc397245831)

[رفتار تملكى در حشرات 269](#_Toc397245832)

[تملك بر اساس احتیاج 269](#_Toc397245833)

[ثروت و سربلندى 270](#_Toc397245834)

[مالكیت و گسترش شخصیت 270](#_Toc397245835)

[مال و محبوبیت 270](#_Toc397245836)

[علاقه به مال و تحرك اجتماعى 271](#_Toc397245837)

[علاقه افراطى یا تمایل عصبى 271](#_Toc397245838)

[معیار برترى 272](#_Toc397245839)

[حب مال و خطرات اخلاقى 273](#_Toc397245840)

[مال دوستى و جنایت 273](#_Toc397245841)

[ثروتمندان فقیر 274](#_Toc397245842)

[یك نوع بیمارى روانى 274](#_Toc397245843)

[مال دوستى معتدل 275](#_Toc397245844)

[كسب مال 276](#_Toc397245845)

[تفاوت تلاش ها 276](#_Toc397245846)

[پرهیز از افراط و تفریط 277](#_Toc397245847)

[حریصان فرومایه 277](#_Toc397245848)

[كار و زندگى شرافتمندانه 278](#_Toc397245849)

[ترك كار براى عبادت 278](#_Toc397245850)

[اسلام و تلاش معاش 279](#_Toc397245851)

[كسب مال و حفظ آبرو 279](#_Toc397245852)

[امیرالمؤمنین و عزت نفس 280](#_Toc397245853)

[آزادگان و استقلال 280](#_Toc397245854)

[كار در شرایط سخت 281](#_Toc397245855)

[خوددارى از ذل سئوال 281](#_Toc397245856)

[به كار واداشتن بیكاران 282](#_Toc397245857)

[بهترین معیشت 282](#_Toc397245858)

[بیكارى و حقارت 283](#_Toc397245859)

[ارتزاق از راه گدایى 283](#_Toc397245860)

[سربار جامعه بودن 284](#_Toc397245861)

[بیكارى و سقوط شخصیت 284](#_Toc397245862)

[جوان و استقلال اقتصادى 284](#_Toc397245863)

[اشتغال به كار و مسرت 285](#_Toc397245864)

[جوان و انتخاب شغل 286](#_Toc397245865)

[شغل و استعداد جوان 286](#_Toc397245866)

[به كارگماردن فرزندان 287](#_Toc397245867)

[حقوق فرزند به پدر 287](#_Toc397245868)

[كسب هاى خوب و بد 288](#_Toc397245869)

[كارهاى شایسته 288](#_Toc397245870)

[تفاوت استعدادها 289](#_Toc397245871)

[كار بر وفق لیاقت 289](#_Toc397245872)

[مشورت با آزمودگان 290](#_Toc397245873)

[اظهارنظر كارشناسان 290](#_Toc397245874)

[كار و شرایط زمان و مكان 291](#_Toc397245875)

[آگاهى از مقتضیات زمان 291](#_Toc397245876)

[جوانان و اثبات لیاقت 292](#_Toc397245877)

[كار و اصلاح اخلاق جوان 292](#_Toc397245878)

[شكایت پدر از فرزند 293](#_Toc397245879)

[اصلاح كار فرزند 293](#_Toc397245880)

[نشانه هاى رذیلت و فضیلت 294](#_Toc397245881)

[خطرات پول پرستى 294](#_Toc397245882)

[روش احمقانه 295](#_Toc397245883)

[یك بازرگان آمریكایى 295](#_Toc397245884)

[دلسردى زن از شوهر 296](#_Toc397245885)

[ناسازگارى خانوادگى 296](#_Toc397245886)

[مبارزه جوان براى اشتغال 297](#_Toc397245887)

[اسلام و فعالیت هاى افراطى 297](#_Toc397245888)

[اعتدال در مصارف مالى 298](#_Toc397245889)

[افراط در مصارف 298](#_Toc397245890)

[بدبخت كردن دگران 299](#_Toc397245891)

[9 - تمدن صنعتى و اخلاق نسبى 301](#_Toc397245892)

[پیشرفت صنعت و تحول زندگى 301](#_Toc397245893)

[تغییر قانون و اخلاق 301](#_Toc397245894)

[برخورد آمدن قدیم و جدید 302](#_Toc397245895)

[بزرگسالان و ثبات نسبى 302](#_Toc397245896)

[اختلاف بزرگسال و جوان 303](#_Toc397245897)

[خوب و بد نسبى 303](#_Toc397245898)

[انقلاب صنعتى و دگرگونى اخلاق 304](#_Toc397245899)

[منشاء تغییر اخلاق 305](#_Toc397245900)

[تبدیل صیادى به كشاورزى 305](#_Toc397245901)

[ماشین و افزایش تولید 305](#_Toc397245902)

[تمركز مردم در شهرها 306](#_Toc397245903)

[واحد اجتماع در كشاورزى و صنعت 307](#_Toc397245904)

[همكارى خانواده در كشاورزى 308](#_Toc397245905)

[لزوم تخصص در زندگى صنعتى 308](#_Toc397245906)

[تأخیر ازدواج در جامعه صنعتى 309](#_Toc397245907)

[زندگى شهرى و جوانان درمانده 310](#_Toc397245908)

[تأخیر ازدواج و بروز مفاسد 311](#_Toc397245909)

[سستى مبانى اخلاق و تقوا 311](#_Toc397245910)

[ازدواج موقت و حل مشكل 312](#_Toc397245911)

[زناشویى در شرایط آسان 312](#_Toc397245912)

[دانشجویان و ازدواج موقت 313](#_Toc397245913)

[اسلام و ازدواج موقت 313](#_Toc397245914)

[ارضاى غریزه در كادر قانونى 314](#_Toc397245915)

[بى نیازان از ازدواج موقت 314](#_Toc397245916)

[تعویق ازدواج و شیوع فحشا 315](#_Toc397245917)

[فیلم هاى سكسى و جنایى 315](#_Toc397245918)

[غریزه جنسى و تهاجم 316](#_Toc397245919)

[نقش فیلم هاى مضر در انحراف افكار 316](#_Toc397245920)

[جنگ و اخلاق عمومى 317](#_Toc397245921)

[قدرت تخریب بمب هسته اى 318](#_Toc397245922)

[جنگ و فساد اخلاق 318](#_Toc397245923)

[تظاهر به اعمال زشت 319](#_Toc397245924)

[اشتباه در تشخیص 320](#_Toc397245925)

[زیانكارترین مردم 320](#_Toc397245926)

[پیشگویى رسول اكرم 321](#_Toc397245927)

[میزان خوب و بد 322](#_Toc397245928)

[تزلزلاصول اخلاقى 322](#_Toc397245929)

[مقصود از اخلاق نسبى 322](#_Toc397245930)

[ساموئل كنیگ مى گوید: 323](#_Toc397245931)

[اخلاق و مقتضیات زمان 323](#_Toc397245932)

[گناه و آراى عمومى 324](#_Toc397245933)

[تغییر آداب و رسوم 324](#_Toc397245934)

[مراعات قواعد اخلاقى 325](#_Toc397245935)

[نوشته هاى مضر 325](#_Toc397245936)

[تعریف خوبى و بدى 326](#_Toc397245937)

[اختلاف دانشمندان 326](#_Toc397245938)

[نارسایى عقل بشر 327](#_Toc397245939)

[پیامبران و تمیز حق و باطل 327](#_Toc397245940)

[سعادت و شناخت خیر و شر 328](#_Toc397245941)

[خوبى هاى دنیوى و اخروى 328](#_Toc397245942)

[مكارم و محاسن اخلاق 329](#_Toc397245943)

[تكامل مادى و معنوى 330](#_Toc397245944)

[اسلام و اخلاق نسبى 330](#_Toc397245945)

[دروغ مصلحت آمیز 330](#_Toc397245946)

[تكبر با افراد متكبر 331](#_Toc397245947)

[گمان خوب و بد 331](#_Toc397245948)

[اخلاق نسبى بر اساس مصلحت 331](#_Toc397245949)

[اسلام و معیار خوب و بد 332](#_Toc397245950)

[روش دنیاى امروز 332](#_Toc397245951)

[مثال هایى براى اخلاق نسبى 333](#_Toc397245952)

[به كار بردن كلمه خوب 334](#_Toc397245953)

[ورزش بوكس 334](#_Toc397245954)

[قضاوت اجتماع 335](#_Toc397245955)

[اختلاف والدین و فرزندان 336](#_Toc397245956)

[انعقاد و تشویق جامعه 336](#_Toc397245957)

[واقعیت هاى اخلاقى و قضاوت مردم 337](#_Toc397245958)

[قرآن و سنجش خوب و بد 338](#_Toc397245959)

[10 - تفاوت قوانین الهى و بشرى 339](#_Toc397245960)

[اسلام و پاره اى از روش هاى غرب 339](#_Toc397245961)

[روابط دختران و پسران 339](#_Toc397245962)

[محدودیت هاى مذهبى 340](#_Toc397245963)

[اسلام و معیار خوب و بد 340](#_Toc397245964)

[نفوذ روش هاى غرب در شرق 341](#_Toc397245965)

[خواسته هاى جوانان 342](#_Toc397245966)

[والدین و فرزندان 342](#_Toc397245967)

[شباهت فرد و اجتماع 343](#_Toc397245968)

[هم آهنگى خواسته و مصلحت 343](#_Toc397245969)

[صلاح و فساد واقعى 344](#_Toc397245970)

[قبول و رد اجتماع 344](#_Toc397245971)

[قانون گزارى در اسلام 345](#_Toc397245972)

[محرمات اسلامى 346](#_Toc397245973)

[روا و ناروا بر معیار صلاح و فساد 346](#_Toc397245974)

[طیب و مصلحت مریض 347](#_Toc397245975)

[خواسته هاى خلاف مصلحت 348](#_Toc397245976)

[روش بیمار 348](#_Toc397245977)

[اطاعت از طبیب 349](#_Toc397245978)

[اطاعت از خدا 349](#_Toc397245979)

[رضایت مردم 350](#_Toc397245980)

[تصویب خواسته مردم 351](#_Toc397245981)

[جامعه شناسان و حكومت دموكراسى 352](#_Toc397245982)

[حكومت در روزگار گذشته 352](#_Toc397245983)

[امتیاز دموكراسى 353](#_Toc397245984)

[تأمین صلاح اجتماع 354](#_Toc397245985)

[رفتار پیامبران با مردم 355](#_Toc397245986)

[مبارزه با انحراف ها 355](#_Toc397245987)

[عوارض شرابخوارى 356](#_Toc397245988)

[گناه دائم الخمر 356](#_Toc397245989)

[اسلام و تحریم شراب 357](#_Toc397245990)

[استقبال مردم از فرمان الهى 358](#_Toc397245991)

[تفاوت انبیا و قانون گزاران بشرى 358](#_Toc397245992)

[كشور فرانسه و میگسارى 359](#_Toc397245993)

[قانون گزاران و منویات مردم 359](#_Toc397245994)

[تحریم نوشابه هاى الكلى در آمریكا 360](#_Toc397245995)

[افكار عمومى در آمریكا 361](#_Toc397245996)

[فعالیت بر ضد تحریم 362](#_Toc397245997)

[الغاى قانون تحریم 362](#_Toc397245998)

[نادیده گرفتن حقیقت 362](#_Toc397245999)

[پیروى از قانون خلقت 363](#_Toc397246000)

[عقل در زمینه شهوت 364](#_Toc397246001)

[خطر آزادى بى حساب 364](#_Toc397246002)

[افزایش جرایم 365](#_Toc397246003)

[پرسش جوانان 366](#_Toc397246004)

[پاسخ پرسش ها 366](#_Toc397246005)

[تزلزل اخلاق و سنن 368](#_Toc397246006)

[زندگى امروز در غرب 368](#_Toc397246007)

[جوانان بر سر دوراهى 369](#_Toc397246008)

[لذت زیان بخش 370](#_Toc397246009)

[غلبه بر هواى نفس 370](#_Toc397246010)

[شجاع واقعى 371](#_Toc397246011)

[پی نوشت ها: 372](#_Toc397246012)

[فهرست مطالب 387](#_Toc397246013)